

زیر نظر: استاد محقق
آیة الله مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

با همکاری:
جمعی از دانشمندان

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر نمونه

نویسنده:

آیت الله ناصرمکارم شیرازی

ناشر چاپی:

دار الکتب الاسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر نمونه جلد ۱۷

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر نمونه/ بقلم جمعی از نویسندگان؛ زیرنظر ناصر مکارم شیرازی.

مشخصات نشر : طهران. : دارالکتب الاسلامیه ، ۱۳۵۳.

مشخصات ظاهری : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی توصیفی

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد دوم، ۱۳۵۳.

یادداشت : کتابنامه.

شماره کتابشناسی ملی : ۵۴۲۴۵

ص :۱

اشاره

(۳۱) سوره لقمان این سوره در مکه نازل شده و دارای ۳۴ آیه است

اشاره

ص :۳۰

محتوای سوره لقمان

مشهور و معروف میان مفسران این است که این سوره در مکه نازل شده گر چه بعضی مانند شیخ طوسی در تبیان،اندکی از آیات این سوره را مانند آیه چهارم که سخن از نماز و زکات می گوید،و یا مانند فخر رازی که علاوه بر این آیه آیه ۲۷ را که از علم وسیع پروردگار بحث می کند استثناء کرده اند،ولی دلیل روشنی برای این استثناها وجود ندارد،چرا که نماز و زکات(البته زکات به صورت کلی)در مکه نیز وجود داشته است،و داستان شرح وسعت علم پروردگار نیز چیزی نیست که نشانه مدنی بودن در آن باشد.

بنا بر این سوره لقمان به حکم مکی بودن مشتمل بر محتوای عمومی سوره های مکی است،یعنی پیرامون عقاید اساسی اسلامی مخصوصا"مبدء"و"معاد"و همچنین "نبوت"بحث می کند.

به طور کلی محتوای این سوره در پنج بخش خلاصه می شود:

بخش اول بعد از ذکر حروف مقطعه اشاره به عظمت قرآن و هدایت و رحمت بودن آن برای مؤمنانی که واجد صفات ویژه هستند می کند،و در نقطه مقابل،سخن از کسانی می گوید که در برابر این آیات آن چنان سرسختی و لجاجت نشان می دهند که گویی گوشهایشان کر است،علاوه بر این سعی دارند با ایجاد سرگرمیهای ناسالم دیگران را نیز از قرآن منحرف نمایند.

بخش دوم از نشانه های خدا در آفرینش آسمان و بر پا داشتن آن بدون هیچگونه ستون،و آفرینش کوه ها در زمین،و جنبندگان مختلف،و نزول باران

و پرورش گیاهان سخن می گوید.

بخش سوم به همین مناسبت قسمتی از سخنان حکمت آمیز لقمان آن مرد الهی را به هنگام اندرز فرزندش نقل می کند که از توحید و مبارزه با شرک شروع شده،و با توصیه به نیکی کردن به پدر و مادر،و نماز،و امر به معروف و نهی از منکر،و شکیبایی در برابر حوادث سخت،و خوشرویی با مردم،و تواضع و فروتنی و اعتدال در امور پایان می یابد.

در بخش چهارم بار دیگر به دلائل توحید باز می گردد،و سخن از تسخیر آسمان و زمین و نعمتهای وافر پروردگار و نکوهش از منطق بت پرستانی که تنها بر اساس تقلید از نیاکان در این وادی گمراهی افتادند،سخن می گوید،و از آنها بر مساله خالقیت پروردگار که پایه عبودیت او است اقرار می گیرد.

و نیز از علم گسترده و بی پایان خدا با ذکر مثال روشنی پرده بر می دارد، و در همین رابطه علاوه بر ذکر آیات آفاقی،از توحید فطری که تجلیش به هنگام گرفتار شدن در میان امواج بلا است به طرز جالبی بحث می کند.

بخش پنجم اشاره کوتاه و تکان دهنده ای به مساله معاد و زندگی پس از مرگ دارد،به انسان هشدار می دهد که مغرور به زندگی این دنیا نشود،به فکر آن سرای جاویدان باشد.

این مطلب را با ذکر گوشه ای از علم غیب پروردگار که از همه چیز در ارتباط با انسان از جمله لحظه مرگ او و حتی جنینی که در شکم مادر است آگاه است تکمیل کرده و سوره را پایان می دهد.

ضمنا روشن است نامگذاری این سوره به سوره لقمان به خاطر همان بحث قابل ملاحظه و پر مغزی است که از اندرزهای لقمان در این سوره آمده،و تنها سوره ای است که از این مرد حکیم سخن می گوید.

***

ص :۶

فضیلت سوره لقمان

روایات متعددی در فضیلت این سوره از پیامبر گرامی اسلام ص و بعضی از ائمه اهل بیت ع نقل شده است،از جمله:در حدیثی از پیامبر ص می خوانیم: من قرء سوره لقمان،کان لقمان له رفیقا یوم القیامه،و اعطی من الحسنات عشرا بعدد من عمل بالمعروف و عمل بالمنکر: "کسی که سوره لقمان را بخواند لقمان در قیامت رفیق و دوست او است،و به عدد کسانی که کار نیک یا بد انجام داده اند(به حکم امر به معروف و نهی از منکر در برابر آنها)ده حسنه به او داده می شود" ۱. و در حدیث دیگری از امام باقر ع می خوانیم: من قرء سوره لقمان فی لیله و کل الله به فی لیلته ثلاثین ملکا یحفظونه من ابلیس و جنوده حتی یصبح،فاذا قرأها بالنهار لم یزالوا یحفظونه من ابلیس و جنوده حتی یمسی: "کسی که سوره لقمان را در شب بخواند،خدا سی فرشته را مامور حفظ او تا به صبح در برابر شیطان و لشکر شیطان می کند،و اگر در روز بخواند این سی فرشته او را تا به غروب از ابلیس و لشکرش محافظت می نمایند" ۲. بارها گفته ایم و باز هم می گوئیم که اینهمه فضیلت و ثواب و افتخار برای خواندن یک سوره قرآن به خاطر آنست که تلاوت مقدمه ای است برای اندیشه و فکر و آن نیز مقدمه ای است برای عمل و تنها با لقلقه لسان نباید اینهمه فضیلت را انتظار داشت. ***

[سوره لقمان (۳۱): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِlt;br/gtالم (۱) تِلْکَ آیٰاتُ اَلْکِتٰابِ اَلْحَکِیمِ (۲) هُدیً وَ رَحْمَةً لِلْمُحْسِنِینَ (۳) اَلَّذِینَ یُقِیمُونَ اَلصَّلاٰهَ وَ
یُؤْتُونَ اَلزَّکٰاهَ وَ هُمْ بِالْآخِرَهِ هُمْ یُوقِنُونَ (۴) أُولٰئِکَ عَلیٰ هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولٰئِکَ هُمُ اَلْمُفْلِحُونَ (۵)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱-الم ۲-این آیات کتاب حکیم است(آیاتی پر محتوا و استوار).

۳-مایه هدایت و رحمت برای نیکوکاران است.

۴-همانها که نماز را بر پا می دارند،زکات را ادا می کنند،و به آخرت یقین دارند.

۵-آنها بر طریق هدایت پروردگارشان هستند،و آنهایند رستگاران.

ص :۸

تفسیر:

نیکوکاران کیانند؟

این سوره،با ذکر عظمت و اهمیت قرآن آغاز می شود،و بیان حروف مقطعه در ابتدای آن نیز اشاره لطیفی به همین حقیقت است،که این آیات که از حروف ساده الفبا ترکیب یافته،چنان محتوایی بزرگ و عالی دارد که سرنوشت انسانها را به کلی دگرگون می سازد(الم).

لذا بعد از ذکر"حروف مقطعه"می گوید:"این آیات کتاب حکیم است" (تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ الْحَکِیمِ).

"تلک"در لسان عرب برای اشاره به دور است،و کرارا گفته ایم که این تعبیر مخصوصا کنایه از عظمت و اهمیت این آیات است گویی در اوج آسمانها و در نقطه دور دستی قرار گرفته! توصیف"کتاب"به"حکیم"یا به خاطر استحکام محتوای آن است، چرا که هرگز باطل به آن راه نمی یابد،و هر گونه خرافه را از خود دور می سازد جز حق نمی گوید،و جز به راه حق دعوت نمی کند،درست در مقابل"لهو الحدیث" (سخنان بیهوده)که در آیات بعد می آید قرار دارد.

و یا به معنی آن است که این قرآن همچون دانشمند حکیمی است که در عین خاموشی با هزار زبان سخن می گوید،تعلیم می دهد،اندرز می گوید،تشویق می کند،انذار می نماید،داستانهای عبرت انگیز بیان می کند،و خلاصه به تمام معنی دارای حکمت است،و این سرآغاز،تناسب مستقیمی دارد با سخنان"لقمان حکیم"که در این سوره از آن بحث به میان آمده.

البته هیچ مانعی ندارد که هر دو معنی"حکمت"در آیه فوق منظور باشد.

***

ص :۹

آیه بعد هدف نهایی نزول قرآن را با این عبارت بازگو می کند:"این کتاب حکیم مایه هدایت و رحمت برای نیکوکاران است"(هُدیً وَ رَحْمَهً لِلْمُحْسِنِینَ).

"هدایت"در حقیقت مقدمه ای است برای"رحمت پروردگار"،چرا که انسان نخست در پرتو نور قرآن حقیقت را پیدا می کند و به آن معتقد می شود، و در عمل خود آن را به کار می بندد،و به دنبال آن مشمول رحمت واسعه و نعمتهای بی پایان پروردگار می گردد.

قابل توجه اینکه در اینجا قرآن،مایه هدایت و رحمت"محسنین"شمرده شده،و در آغاز سوره نمل،مایه هدایت و بشارت"مؤمنین"(هُدیً وَ بُشْری لِلْمُؤْمِنِینَ).

و در آغاز سوره بقره،مایه هدایت"متقین"(هُدیً لِلْمُتَّقِینَ).

این تفاوت تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که بدون تقوا و پرهیزگاری روح تسلیم و پذیرش حقائق در انسان زنده نمی شود،و طبعا هدایتی در کار نخواهد بود.

و از این مرحله پذیرش حق که بگذریم،مرحله ایمان فرا می رسد که علاوه بر هدایت،بشارت به نعمتهای الهی نیز وجود خواهد داشت.

و اگر از مرحله تقوی و ایمان فراتر رویم و به مرحله عمل صالح برسیم رحمت خدا نیز در آنجا افزوده می شود.

بنا بر این سه آیه فوق،سه مرحله پی در پی از مراحل تکامل بندگان خدا را بازگو می کند:مرحله پذیرش حق،مرحله ایمان و مرحله عمل،و قرآن در این سه مرحله به ترتیب مایه"هدایت"و"بشارت"و"رحمت"است(دقت کنید). ***آیه بعد محسنین را با سه وصف،توصیف کرده،می گوید:"آنها کسانی

هستند که نماز را بر پا می دارنـد،زکات را ادا می کننـد،و به آخرت یقین دارند" (اَلَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاٰهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکٰاهَ وَ هُمْ بِالْآخِرَهِ هُمْ یُوقِنُونَ).

پیونـد آنها با خالق از طریق نماز،و با خلق خدا از طریق زکات،قطعی است و یقین آنها به دادگاه قیامت انگیزه نیرومندی اسـت برای پرهیز از گنـاه و برای انجـام وظائف. ***و در آخرین آیه مورد بحث عاقبت و سـرانجام کار"محسـنین"را چنین بیان می کند:"آنها بر طریق هدایت پروردگارشان هستند،و آنها رستگارانند" (أُولٰئِکَ عَلیٰ هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

جمله" أُولٰئِکَ عَلیٰ هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ "،از یک سو نشان می دهد که هدایت آنها از طرف پروردگارشان تضـمین شده است،و از سوی دیگر تعبیر"علی"، دلیـل بر این است که گویی هـدایت برای آنهـا یـک مرکب راهوار است،و آنها بر این مرکب سوار و مسلطند.

و از اینجـا تفـاوت این"هـدایت"بـا هـدایتی که در آغـاز سوره آمـده روشن می شود،چرا که هـدایت نخستین همـان آمـادگی پذیرش حق است،و این هدایت برنامه وصول به مقصد می باشد.

ضمنـا جمله أُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ که طبق ادبیـات عرب،دلیـل بر حصـر است،نشـان می دهـد که تنها راه رسـتگاری،همین راه است،راه نیکوکاران،راه آنها که با خدا و خلق خدا در ارتباطند،و راه آنها که به مبدء و معاد ایمان کامل دارند.

***

[سوره لقمان (۳۱): آیات ۶ تا ۹]

اشاره

وَ مِنَ اَلنّٰاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ اَلْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اَللّٰهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهٰا هُزُواً أُولٰئِكَ لَهُمْ عَذٰابٌ مُهِينٌ (۶) وَ إِذٰا تُتْلىٰ عَلَيْهِ آيٰاتُنٰا وَلّٰى مُسْتَكْبِراً كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهٰا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْراً فَبَشِّرْهُ بِعَذٰابٍ أَلِيمٍ (۷) إِنَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ لَهُمْ جَنّٰاتُ اَلنَّعِيمِ (۸) خٰالِدِينَ فِيهٰا وَعْدَ اَللّٰهِ حَقًّا وَ هُوَ اَلْعَزِيزُ اَلْحَكِيمُ (۹)

ترجمه:

۶-بعضی از مردم سخنان باطل و بیهوده خریداری می کنند تا مردم را از روی جهل و نادانی گمراه سازند،و آیات الهی را به استهزا و سخریه گیرند،برای آنها عذاب خوار کننده است.

۷-هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود مستکبرانه روی بر می گرداند،گویی آن را نشنیده،گویی اصلا گوشهایش سنگین است!او را به عذاب دردناک بشارت ده.

۸-(ولی)کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند باغهای پر نعمت بهشت از آن آنهاست.

۹-جاودانه در آن خواهند ماند،این وعده مسلم الهی است،و اوست عزیز و حکیم(شکست ناپذیر و دانا).

شان نزول:

بعضی از مفسران گفته اند که نخستین آیات مورد بحث در باره"نضر بن

حارث "نازل شده است.

او مرد تاجری بود و به ایران سفر می کرد،و در ضمن،داستانهای ایرانیان را برای قریش بازگو می نمود،و می گفت:اگر محمد برای شما سرگذشت عاد و ثمود را نقل می کند،من داستانهای رستم و اسفندیار،و اخبار کسری و سلاطین عجم را باز می گویم!،آنها دور او را گرفته،استماع قرآن را ترک می گفتند.

بعضی دیگر گفته اند که این قسمت از آیات در باره مردی نازل شده که کنیز خواننده ای را خریداری کرده بود و شب و روز برای او خوانندگی می کرد و او را از یاد خدا غافل می ساخت.

مرحوم "طبرسی "مفسر بزرگ،بعد از ذکر این شان نزول می گوید:

حدیثی که از پیامبر ص در این زمینه نقل شده شان نزول فوق را تایید می کند،چرا که آن حضرت ص فرمود:

لا یحل تعلیم المغنیات و لا بیعهن، و اثمانهن حرام و قد نزل تصدیق ذلک فی کتاب اللّه:" وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْتَرِی لَهْوَ الْحَدِیثِ ...".

"آموزش دادن کنیزان خواننده،و خرید و فروش آنها حرام است و درآمدی که از این راه به دست می آید نیز حرام است،گواه این مطلب چیزی است که خداوند در کتابش فرموده: وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْتَرِی لَهْوَ الْحَدِیثِ ...".

***

تفسیر:

غنا یکی از دامهای بزرگ شیاطین!

در این آیات،سخن از گروهی است که درست در مقابل گروه "محسنین " و "مؤمنین "قرار دارند که در آیات گذشته مطرح بودند.

در اینجا سخن از جمعیتی است که سرمایه های خود را برای بیهودگی و گمراه ساختن مردم به کار می گیرد،و بدبختی دنیا و آخرت را برای خود می خرد!

ص :۱۳

نخست می فرمایـد:"بعضـی از مردم،سـخنان باطل و بیهوده را خریـداری می کننـد تا خلق خدا را از روی جهل و نادانی،از راه خدا گمراه سازند"(وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْتَرِی لَهْوَ الْحَدِیثِ لِیُضِلَّ عَنْ سَبِیلِ اللّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ).

"و آیات خدا را به استهزاء و سخریه گیرند"(وَ یَتَّخِذَها هُزُواً) (۱).

و در پایان آیه اضافه می کند:"عذاب خوار کننده از آن این گروه است" (أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِینٌ).

خریـداری کردن سـخنان باطـل و بیهوده یـا به این گونه است که به راستی افسـانه های خرافی و باطل را با دادن پول به دسـت آورند،آن چنان که در داستان "نضر بن حارث"خواندیم.

و یـا از این طریق است که برای ترتیب دادن مجـالس لهو و باطـل و خواننـدگی کنیزان خواننـده خریـداری کننـد،چنان که در حدیث پیامبر ص ضمن شان نزول بیان شد.

و یا صرف کردن مال به هر صورت و به هر طریقی که به وسیله آن به این هدف نامشروع یعنی سخنان باطل و بیهوده برسند.

عجب اینکه این کوردلاـن مطـالب باطـل و بیهوده را به گرانترین قیمت خریـداری می کردنـد،امـا آیات الهی و حکمت را که پروردگار،رایگان در اختیارشان گذارده نادیده می گرفتند.

این احتمال نیز وجود دارد که خریداری(اشتراء)در اینجا معنی کنایی داشته باشد و منظور از آن هر گونه تلاش و کوشش برای رسیدن به این منظور است.

۱- ۱) ضـمیر"یتخذها"به"آیات الکتاب"باز می گردد که در آیات قبل آمده است،بعضـی نیز احتمال داده اند که به"سبیل"بر گردد،کلمه"سبیل"گاهی به صورت مذکر و گاه به صورت مؤنث در آیات قرآن آمده است.

و اما" لَهْوَ الْحَدِيثِ "،مفهوم وسيع و گسترده اى دارد كه هر گونه سخنان يا آهنگهاى سرگرم كننده و غفلت زا را كه انسان را به بيهودگى يا گمراهى مى كشاند در بر مى گيرد،خواه از قبيل"غنا"و الحان و آهنگهاى شهوت انگيز و هوس آلود باشد،و خواه سخنانى كه نه از طريق آهنگ،بلكه از طريق محتوى انسان را به بيهودگى و فساد،سوق مى دهد.

و يا از هر دو طريق،چنان كه در تصنيفها و اشعار عاشقانه خوانندگان معمولى است كه هم محتوايش گمراه كننده است و هم آهنگش! و يا مانند داستانهاى خرافى و اساطير كه سبب انحراف مردم از"صراط مستقيم"الهى مى گردد.

و يا سخنان سخريه آميزى كه به منظور محو حق و تضعيف پايه هاى ايمان مطرح مى شود،همانند چيزى كه از ابو جهل و يارانش نقل مى كنند كه رو به قريش مى كرد و مى گفت:"مى خواهيد شما را از"زقوم"كه"محمد"ما را به آن تهديد مى كند اطعام كنم؟!سپس مى فرستاد و"كره و خرما"حاضر مى كردند و مى گفت:

اين همان"زقوم"است!...و به اين ترتيب آيات الهى را بباد استهزاء مى گرفت.

به هر حال"لهو الحديث"معناى گسترده اى دارد كه همه اينها و مانند آن را فرا مى گيرد،و اگر در روايات اسلامى و سخنان مفسرين روى يكى از اينها انگشت گذارده شده است هرگز دليل بر انحصار و محدوديت مفهوم آيه نيست.

در احاديثى كه از طرق اهل بيت ع به ما رسيده تعبيرهايى ديده مى شود كه بيانگر همين وسعت مفهوم اين كلمه است:

از جمله در حديثى از امام صادق ع مى خوانيم:

الغناء مجلس لا ينظر اللّه الى اهله،و هو مما قال اللّه عز و جل" وَ مِنَ النّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللّهِ "
:"مجلس غنا و خوانندگى لهو و باطل،مجلسى

ص :۱۵

است که خدا به اهل آن نمی نگرد،(و آنها را مشمول لطفش قرار نمی دهد)و این مصداق همان چیزی است که خداوند عز و جل فرموده"بعضی از مردم هستند که سخنان بیهوده خریداری می کنند تا مردم را از راه خدا گمراه سازند" (۱).

تعبیر به" لَهْوَ الْحَدِيثِ "بجای"الحدیث اللهو"گویا اشاره به این است که هدف اصلی آنها همان لهو و بیهودگی است،و سخن،وسیله ای برای رسیدن به آن است.

جمله" لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ "نیز مفهوم وسیعی دارد که هم گمراه کردن اعتقادی را شامل می شود آن چنان که در داستان نضر بن حارث و ابو جهل خواندیم و هم منحرف ساختن اخلاقی آن چنان که در احادیث غنا آمده است.

تعبیر"بغیر علم"اشاره به این است که این گروه گمراه و منحرف حتی به مذهب باطل خود نیز ایمان ندارند،بلکه صرفا از جهل و تقلیدهای کورکورانه پیروی می کنند،آنها جاهلانی هستند که دیگران را نیز به جهل و نادانی خود گرفتار می سازند.

این در صورتی است که تعبیر"بغیر علم"را توصیف برای گمراه کنندگان بدانیم،اما بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که توصیفی برای"گمراه شوندگان" باشد،یعنی مردم جاهل و بیخبر را ناآگاهانه به وادی انحراف و باطل می کشانند.

این بیخبران گاه از این هم فراتر می روند،یعنی تنها به جنبه های سرگرمی و غافل کننده این مسائل قانع نمی شوند،بلکه سخنان لهو و بیهوده خود را وسیله ای برای استهزاء و سخریه آیات الهی قرار می دهند،و این همان است که در آخر آیه فوق به آن اشاره کرده،می فرماید:و یتخذها هزوا.

اما توصیف عذاب به"مهین"(خوار کننده و اهانت بار)به خاطر آن است که جریمه باید همانند جرم باشد،آنها نسبت به آیات الهی توهین کردند،خداوند

۱- ۱) وسائل الشیعه ج ۱۲ صفحه ۲۲۸(باب تحریم الغناء).

هم برای آنها مجازاتی تعیین کرده که علاوه بر دردناک بودن توهین آور نیز می باشد.

*** آیه بعد به عکس العمل این گروه در برابر آیات الهی اشاره کرده،و در واقع آن را با عکس العملشان در برابر لهو الحدیث مقایسه می کند و می گوید:

"هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود مستکبرانه روی بر می گرداند،گویی آیات ما را نشنیده،گویی اصلا گوشهایش سنگین است"و اصلا هیچ سخنی را نمی شنود(وَ إِذا تُتْلی عَلَیْهِ آیاتُنا وَلّی مُسْتَکْبِراً کَأَنْ لَمْ یَسْمَعْها کَأَنَّ فِی أُذُنَیْهِ وَقْراً).

و در پایان،کیفر دردناک چنین کسی را اینگونه بازگو می کند:"او را به عذاب دردناک بشارت ده"!(فَبَشِّرْهُ بِعَذابٍ أَلِیمٍ).

تعبیر به وَلّی مُسْتَکْبِراً اشاره به این است که رویگرداندن او تنها به خاطر مزاحمت با منافع دنیوی و هوسهایش نیست،بلکه از اینهم فراتر می رود و انگیزه استکبار و تکبر در برابر خدا و آیات خدا که بزرگترین گناه است در عمل او نیز وجود دارد.

جالب اینکه نخست می گوید:"آن چنان بی اعتنایی به آیات الهی می کند که گویی اصلا آن را نشنیده و کاملا بی اعتنا از کنار آن می گذرد"سپس اضافه می کند:"نه تنها این آیات را نمی شنود،گویی اصلا کر است و هیچ سخنی را نمی شنود"! جزای چنین افراد نیز متناسب اعمالشان است همانگونه که عملشان برای اهل حق درد آور بود،خداوند مجازاتشان را نیز دردناک قرار داده،و به عذاب الیمشان گرفتار می سازد! توجه به این نکته نیز لازم است که تعبیر به"بشر"(بشارت ده)در مورد عذاب دردناک الهی متناسب با کار مستکبرانی است که آیات الهی را به باد سخریه

می گرفتند و بو جهل صفتانی که"زقوم جهنم"را با کره و خرما تفسیر می کردند! ***در آیات بعد به شرح حال مؤمنان راستین باز می گردد که در آغاز این مقایسه از آنان شروع شد،در پایان نیز به آنان ختم گردد،می فرماید:"کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند،باغهای پر نعمت بهشت از آن آنها است"(إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَهُمْ جَنّاتُ النَّعِیمِ).

آری این گروه بر عکس مستکبران بی ایمان،و گمراه کنندگان کوردل که نه آثار خدا را در جهان می بینند و نه سخنان فرستادگان خدا را به گوش جان می شنوند،به حکم عقل و خرد بیدار و چشم بینا و گوش شنوا که خدا نصیبشان کرده هم به آیات الهی ایمان می آورند و هم در اعمال صالح خود آن را به کار می گیرند و چه جالب است که آنها"عذاب الیم"داشتند و اینها"جنات نعیم" دارند. ***مهمتر اینکه این باغهای پر نعمت بهشتی،برای آنها جاودانه است"همیشه در آن خواهند ماند" (خالِدِینَ فِیها).

"این وعده مسلم الهی است،وعده ای تخلف ناپذیر"(وَعْدَ اللّهِ حَقًّا).

و خداوند نه وعده دروغین می دهد،و نه از وفای به وعده های خود عاجز است،چرا که"او عزیز و قدرتمند،و حکیم و آگاه است"(وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ).

این نکته قابل دقت است که در مورد مستکبران، "عذاب"به صورت مفرد ذکر شده و در مورد مؤمنان صالح العمل،"جنات"به صورت جمع،چرا که رحمت خدا همواره بر غضبش پیشی گرفته.

تاکید بر خلود و وعده حق الهی نیز تاکیدی بر همین فزونی"رحمت"

بر"غضب"است.

"نعیم"که از ماده"نعمت"است،معنی گسترده ای دارد که همه انواع نعمتهای مادی و معنوی را شامل می شود،حتی نعمتهایی که برای ما محبوسان زندان تن در این دنیا قابل درک نیست"راغب"در"مفردات"می گوید:"نعیم" به معنی"نعمت بسیار"است(النعیم النعمه الکثیره).

***

نکته ها:

اشاره

۱-تحریم غنا

بدون شک غنا به طور اجمال از نظر مشهور علمای شیعه حرام است و شهرتی در سرحد اجماع و اتفاق دارد.

بسیاری از علمای اهل سنت نیز بر این عقیده تاکید کرده اند،هر چند بعضی از آنها استثناهایی برای آن قائل شده اند،و شاید بعضی از این استثناها در حقیقت استثناء نباشد و خارج از موضوع غنا محسوب شود(و به اصطلاح تخصصا خارج است).

"قرطبی"در ذیل آیات مورد بحث در همین زمینه چنین می گوید:"غنای معمول در میان گروهی از مردم،هر گاه مشتمل بر اشعار عاشقانه در باره زنان و توصیف زیبائیهای آنان،و ذکر شراب و محرمات دیگر باشد،همه علما در حرمت آن متفقند،چرا که مصداق لهو و غنای مذموم می باشد،و اما اگر از این امور خالی گردد،مختصری از آن در اعیاد و جشنهای زفاف جائز است،و همچنین برای نشاط بخشیدن به هنگام انجام کارهای مشکل،آن گونه که در تاریخ اسلام در مساله حفر خندق آمده،و یا اشعاری که"انجشه"به هنگام حرکت قافله به سوی مکه در حجه الوداع برای تحریک شتران می خوانده است،اما آنچه امروز در میان"صوفیه"معمول است که انواع آلات طرب را در این زمینه به کار می برند

حرام است" (۱).

آنچه را که قرطبی به صورت استثناء بیان کرده از قبیل خواندن"حدی" (آواز مخصوص)برای شتران یا اشعار مخصوصی که مسلمانان با آهنگ به هنگام حفر خندق می خواندند به احتمال قوی اصلا جزء غنا نبوده و نیست،و شبیه اشعاری است که گروهی با آهنگ مخصوص در راهپیماییها یا مجالس جشن و عزاداری مذهبی می خوانند.

در منابع اسلامی دلائل زیادی بر تحریم غنا در دست است که از جمله آیه فوق و مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْتَرِی لَهْوَ الْحَدِیثِ ...و بعضی دیگر از آیات قرآن می باشد که حد اقل طبق روایاتی که در تفسیر این آیات وارد شده بر غنا تطبیق گردیده،و یا غنا از مصادیق آن شمرده شده است.

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که در تفسیر آیه وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ (حج-۳۰)فرمود:

قول الزور الغناء: "سخن باطل همان غنا است" (۲).

و نیز همان امام ع در تفسیر آیه وَ الَّذِینَ لا یَشْهَدُونَ الزُّورَ (فرقان- ۷۲)فرمود:"منظور از آن غنا است" (۳).

و در تفسیر همین آیه مورد بحث،روایات متعددی از امام باقر ع و امام صادق ع و امام علی بن موسی الرضا ع نقل شده است که یکی از مصداقهای "لهو الحدیث"را که موجب"عذاب مهین"است غنا معرفی کرده اند (۴).

علاوه بر این روایات فراوان دیگری-منهای تفسیر آیات-در منابع اسلامی دیده می شود که تحریم غنا را بطور مؤکد بیان می کند.

در حدیثی که از"جابر بن عبد اللّه"از پیامبر ص نقل شده می خوانیم:

کان ابلیس اول من تغنی:"شیطان اولین کسی بود که غنا خواند" (۵).

ص: ۲۰

۱- ۱) "تفسیر قرطبی"ج ۷ ص ۵۱۳۶.

۲- ۲ و ۳ و ۴ و ۵) "وسائل الشیعه"ج ۱۲ صفحه ۲۲۵ تا ۲۲۷-۲۳۱(باب ۹۹ تحریم الغناء).

۳-

۴-

۵-

و در حدیث دیگری از امام صادق ع چنین آمده است:

بیت الغناء لا- تؤمن فیه الفجیعه،و لا- تجاب فیه الدعوه،و لا- یدخله الملک: "خانه ای که در آن غنا باشد،ایمن از مرگ و مصیبت دردناک نیست،و دعا در آن به اجابت نمی رسد،و فرشتگان وارد آن نمی شوند" (۱).

و در حدیث دیگری از همان امام ع می خوانیم:

الغناء یورث النفاق، و یعقب الفقر: "غنا،روح نفاق را پرورش می دهد و فقر و بدبختی می آفریند" (۲).

در حدیث دیگر که از امام صادق ع نقل شده از جمله کسانی را که ملعون و دور از رحمت خدا شمرده است زن خواننده و کسی است که اجرتی به او می دهد و کسی که آن پول را مصرف می نماید!(المغنیه ملعونه،و من اداها ملعون، و آکل کسبها ملعون) (۳).

در منابع معروف اهل سنت نیز روایات متعددی در این زمینه نقل شده است.

از جمله روایتی است که در"در المنثور"از جمع کثیری از محدثین از ابی امامه از پیغمبر گرامی اسلام ص نقل کرده است که فرمود:

لا- یحل تعلیم المغنیات و لا بیعهن و اثمانهن حرام :"تعلیم زنان خواننده حلال نیست، و همچنین خرید و فروش این کنیزان،و چیزی که در مقابل آن گرفته می شود نیز حرام است" (۴).

نظیر همین معنی را نویسنده التاج از ترمذی و امام احمد نقل کرده است (التاج جلد ۵ صفحه ۲۸۷).

"ابن مسعود"از پیامبر ص نقل می کند که فرمود:

الغناء ینبت النفاق

ص: ۲۱

۱- ۱ و ۲) وسائل الشیعه جلد ۱۲ صفحه ۲۲۵-۲۳۰.

۲- ۳) سفینه البحار ج ۲ صفحه ۳۳۸.

۳- ۴) در المنثور ذیل آیه مورد بحث.

۴-

فی القلب کما ینبت الماء البقل: "غنا روح نفاق را در قلب پرورش می دهد همانگونه که آب گیاهان را"! (۱).

روی هم رفته روایاتی که در این زمینه نقل شده است بقدری زیاد است که به حد تواتر می رسد،و به همین دلیل اکثر علمای اسلام فتوی به حرمت داده اند علاوه بر علمای شیعه که تقریبا در این سخن اتفاق نظر دارند،تحریم آن از ابو حنیفه نیز نقل شده است، و هنگامی که از احمد پیشوای معروف اهل سنت در باره غنا سؤال کردند در پاسخ گفت:ینبت النفاق:"روح نفاق را در آدمی می رویاند"!.

و مالک،پیشوای دیگر اهل سنت در پاسخ این سؤال گفت:یفعله الفساق:

"مردم فاسق به دنبال آن می روند"! و"شافعی"تصریح کرده است که شهادت اصحاب غنا قبول نیست،و این خود دلیل بر فسق آنها است.

از اصحاب شافعی نیز نقل شده که فتوای شافعی را تحریم می دانند،بر خلاف آنچه بعضی پنداشته اند (۲).

***

۲-غناء چیست؟

در حرمت غناء چندان مشکلی وجود ندارد،مشکل تشخیص موضوع غناء است.

آیا هر صوت خوش و زیبایی غنا است؟ مسلما چنین نیست،زیرا در روایات اسلامی آمده و سیره مسلمین نیز حکایت می کند که قرآن و اذان و مانند آن را با صدای خوش و زیبا بخوانید.

۱- ۱) تفسیر روح المعانی ذیل آیه مورد بحث.

۲- ۲) "روح المعانی"ذیل آیات مورد بحث.

آیا غنا هر صدایی است که در آن"ترجیع"(رفت و آمد صدا در حنجره و به اصطلاح غلت دادن)باشد؟آن نیز ثابت نیست.

آنچه از مجموع کلمات فقهاء و سخنان اهل سنت در این زمینه می توان استفاده کرد این است که غناء،آهنگهای طرب انگیز و لهو و باطل است.

و به عبارت روشنتر:غناء آهنگ هایی است که متناسب مجالس فسق و فجور و اهل گناه و فساد می باشد.

و باز به تعبیر دیگر:غناء به صوتی گفته می شود که قوای شهوانی را در انسان تحریک می نماید،و انسان در آن حال احساس می کند که اگر در کنار آن صدا، شراب و فساد جنسی نیز باشد کاملا مناسب است!.

این نکته نیز قابل توجه است که گاه یک"آهنگ"هم خودش غنا و لهو و باطل است و هم محتوای آن،به این ترتیب که اشعار عشقی و فسادانگیز را با آهنگهای مطرب بخوانند،و گاه تنها آهنگ،غنا است،به این ترتیب که اشعار پر محتوی یا آیات قرآن و دعاء و مناجات را به آهنگی بخوانند که مناسب مجالس عیاشان و فاسدان است،و در هر دو صورت حرام می باشد(دقت کنید).

ذکر این نکته نیز لازم است که گاه برای غنا دو رقم معنی ذکر می شود "معنی عام"و"معنی خاص"،معنی خاص همان است که در بالا گفتیم یعنی آهنگهای تحریک شهوات و متناسب مجالس فسق و فجور.

ولی معنی عام هر گونه صوت زیبا است،و لذا آنها که غنا را به معنی عام تفسیر کرده اند بر آن دو قسم قائل شده اند"غنای حلال"و"غنای حرام".

منظور از غنای حرام همان است که در بالا گفته شد و منظور از غنای حلال صدای زیبا و خوشی است که مفسده انگیز نباشد،و متناسب با مجالس فسق و فجور نگردد.

بنا بر این در اصل تحریم غنا تقریبا اختلافی نیست،اختلاف در نحوه تفسیر

آن است.

البته"غنا"مصادیق مشکوکی نیز دارد(مانند همه مفاهیم دیگر)که انسان به راستی نمی داند فلان صوت مناسب مجالس فسق و فجور است یا نه؟و در این صورت به حکم اصل برائت محکوم به حلیت است(البته بعد از آگاهی کافی از مفهوم عرفی غنا طبق تعریف فوق).

و از اینجا روشن می شود صداها و آهنگهای حماسی که متناسب میدانهای نبرد و یا ورزش و یا مانند آن است دلیلی بر تحریم آن نیست.

البته در زمینه غنا بحثهای دیگری نیز وجود دارد از قبیل پاره ای از استثناها که بعضی برای آن قائل شده اند،و جمعی آن را انکار کرده اند،و مسائل دیگر که باید در کتب فقهی از آن سخن گفت.

آخرین سخنی که در اینجا ذکر آن را لازم می دانیم این است که آنچه در بالا گفتیم مربوط به خوانندگی است و اما استفاده از آلات موسیقی و حرمت آن بحث دیگری دارد که از موضوع این سخن خارج است.

***

۳-فلسفه تحریم غنا

اشاره

دقت در مفهوم"غنا"با شرائطی که در شرح موضوع آن گفتیم،فلسفه تحریم آن را به خوبی روشن می سازد.

در یک بررسی کوتاه به مفاسد زیر برخورد می کنیم:

الف:تشویق به فساد اخلاق-

تجربه نشان داده است-و تجربه بهترین شاهد و گواه است-که بسیاری افراد تحت تاثیر آهنگهای غناء،راه تقوی و پرهیزکاری را رها کرده،و به شهوات و فساد روی می آورند.

مجلس غنا معمولا مرکز انواع مفاسد است و آنچه به این مفاسد دامن می زند همان غناء است.

ص: ۲۴

در بعضی از گزارشهایی که در جرائد خارجی آمده می خوانیم که در مجلسی که گروهی از دختران و پسران بودند،و آهنگ خاصی از غناء در آنجا اجرا شد آن چنان هیجانی به دختران و پسران دست داد که به یکدیگر حمله ور شدند و فجایع زیادی بار آوردند که قلم از ذکر آن شرم دارد.

در تفسیر "روح المعانی"،سخنی از یکی از سران "بنی امیه"نقل می کند که به آنها می گفت:از غنا بپرهیزید که حیا را کم می کند،شهوت را می افزاید شخصیت را در هم می شکند،جانشین شراب می شود، و همان کاری را می کند که مستی انجام می دهد (1).

و این نشان می دهد که حتی آنها نیز به مفاسد آن پی برده بودند.

و اگر می بینیم در روایات اسلامی کرارا آمده است که غنا روح نفاق را در قلب پرورش می دهد اشاره به همین حقیقت است،روح نفاق همان روح آلودگی به فساد و کناره گیری از تقوا و پرهیزکاری است.

و نیز اگر در روایات آمده است که فرشتگان در خانه ای که غنا در آن است وارد نمی شوند به خاطر همین آلودگی به فساد است،چرا که فرشتگان پاکند و طالب پاکیند،و از این محیطهای آلوده بیزارند.

***

ب-غافل شدن از یاد خدا-

تعبیر به"لهو"که در تفسیر"غنا"در بعضی از روایات اسلامی آمده است،اشاره به همین حقیقت است که غناء انسان را آن چنان مست شهوات می کند که از یاد خدا غافل می سازد.

در آیات فوق خواندیم که"لهو الحدیث"،یکی از عوامل"ضلالت"از "سبیل اللّه"است،و موجب"عذاب الیم".

۱- ۱) تفسیر روح المعانی جلد ۲۱ صفحه ۶۰.

در حدیثی از علی ع می خوانیم:

کل ما الهی عن ذکر اللّه فهو من المیسر:

"هر چیزی که انسان را از یاد خدا غافل کند(و در شهوات فرو ببرد)آن در حکم قمار است" (۱).

***

ج-آثار زیانبار بر اعصاب-

غنا و موسیقی در حقیقت،یکی از عوامل مهم تخدیر اعصاب است،و به تعبیر دیگر مواد مخدر گاهی از طریق دهان و نوشیدن وارد بدن می شوند،(مانند شراب).

و گاه از طریق بوئیدن و حس شامه(مانند هروئین).

و گاه از طریق تزریق(مانند مرفین).

و گاه از طریق حس سامعه است(مانند غنا).

به همین دلیل گاهی غنا و آهنگهای مخصوصی،چنان افراد را در نشئه فرو می برد،که حالتی شبیه به مستی به آنها دست می دهد،البته گاه به این مرحله نمی رسد اما در عین حال تخدیر خفیف ایجاد می کند.

و به همین دلیل بسیاری از مفاسد مواد مخدر در غنا وجود دارد،خواه تخدیر آن خفیف باشد یا شدید.

"توجه دقیق به بیوگرافی مشاهیر موسیقی دانان نشان می دهد که در دوران عمر به تدریج دچار ناراحتیهای روحی گردیده اند،تا آنجا که رفته رفته اعصاب خود را از دست داده،و عده ای مبتلا به بیماریهای روانی شده،و گروهی مشاعر خود را از کف داده،و به دیار جنون رهسپار شده اند،دسته ای فلج و ناتوان گردیده بعضی هنگام نواختن موسیقی درجه فشار خونشان بالا رفته و دچار سکته ناگهانی شده اند" (۲).

ص: ۲۶

۱- ۱) وسائل الشیعه جلد ۱۲ صفحه ۲۳۵.

۲- ۲) تاثیر موسیقی بر روان و اعصاب صفحه ۲۶.

در بعضی از کتبی که در زمینه آثار زیانبار موسیقی بر اعصاب آدمی نوشته شده است حالات جمعی از موسیقی دانان و خوانندگان معروف آمده است که به هنگام اجرای برنامه گرفتار سکته و مرگ ناگهانی شده،و در همان مجلس جان خود را از دست داده اند (۱).

کوتاه سخن اینکه آثار زیانبخش غنا و موسیقی بر اعصاب تا سر حد تولید جنون،و بر قلب و فشار خون،و تحریکات نامطلوب دیگر به حدی است که نیاز به بحث زیادی ندارد.

از آمارهایی که از مرگ و میرها در عصر ما تهیه شده چنین استفاده می شود که مرگهای ناگهانی نسبت به گذشته افزایش زیادی یافته است،عوامل این افزایش را امور مختلفی ذکر کرده اند از جمله افزایش غنا و موسیقی در سطح جهان.

***

د-غنا یکی از ابزار کار استعمار

استعمارگران جهان همیشه از بیداری مردم،مخصوصا نسل جوان،وحشت داشته اند،به همین دلیل بخشی از برنامه های گسترده آنها برای ادامه استعمار، فرو بردن جامعه ها در غفلت و بیخبری و ناآگاهی و گسترش انواع سرگرمیهای ناسالم است.

امروز مواد مخدر تنها جنبه تجارتی ندارد،بلکه یک ابزار مهم سیاسی، یعنی سیاستهای استعماری است،ایجاد مراکز فحشاء،کلوپهای قمار و همچنین سرگرمیهای ناسالم دیگر،و از جمله توسعه غنا و موسیقی،یکی از مهمترین ابزاری است که آنها برای تخدیر افکار مردم بر آن اصرار دارند،و به همین دلیل قسمت عمده وقت رادیوهای جهان را موسیقی تشکیل می دهد و از برنامه های عمده وسائل ارتباط جمعی همین موضوع است.

۱- ۱) به همان مدرک سابق صفحه ۹۲ به بعد مراجعه شود.

[سوره لقمان (۳۱): آیات ۱۰ تا ۱۱]

اشاره

خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهٰا وَ أَلْقىٰ فِي اَلْأَرْضِ رَوٰاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ بَثَّ فِيهٰا مِنْ كُلِّ دٰابَّةٍ وَ أَنْزَلْنٰا مِنَ اَلسَّمٰاءِ مٰاءً فَأَنْبَتْنٰا فِيهٰا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (۱۰) هٰذٰا خَلْقُ اَللّٰهِ فَأَرُونِي مٰا ذٰا خَلَقَ اَلَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ اَلظّٰالِمُونَ فِي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ (۱۱)

ترجمه:

۱۰-آسمانها را بدون ستونی که قابل رؤیت باشد آفرید،و در زمین کوه هایی افکند تا شما را به لرزه در نیاورد،و از هر گونه جنبنده روی آن منتشر ساخت،و از آسمان آبی نازل کردیم،و به وسیله آن در روی زمین انواع گوناگونی از جفتهای گیاهان پر ارزش رویاندیم.

۱۱-این آفرینش خداست،اما به من نشان دهید معبودانی که غیر او هستند چه چیز را آفریده اند؟ولی ظالمان در گمراهی آشکارند.

تفسیر:

این آفرینش خدا است،دیگران چه آفریده اند؟

به دنبال بحثی که پیرامون قرآن،و ایمان به آن در آیات گذشته بود در دو آیه مورد بحث از دلائل توحید که یکی دیگر از اساسی ترین اصول اعتقادی است سخن می گوید.

در آیه نخست به پنج قسمت از آفرینش پروردگار که پیوند ناگسستنی با

هم دارند(آفرینش آسمان،و معلق بودن کرات در فضا و نیز آفرینش کوه ها برای حفظ ثبات زمین،و سپس آفرینش جنبندگان،و بعد از آن آب و گیاهان که وسیله تغذیه آنها است)اشاره می کند.

می فرماید:"خداوند آسمانها را بدون ستونی که قابل رؤیت باشد آفرید" (خَلَقَ السَّماواتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها).

"عمد"(بر وزن قمر)جمع"عمود"به معنی ستون است،و مقید ساختن آن به"ترونها"،دلیل بر این است که آسمان ستونهای مرئی ندارد،مفهوم این سخن آنست که ستونهایی دارد اما غیر قابل رؤیت نیست،و چنان که پیش از این هم در تفسیر سوره رعد گفته ایم،این تعبیر اشاره لطیفی است به قانون جاذبه و دافعه که همچون ستونی بسیار نیرومند اما نامرئی کرات آسمانی را در جای خود نگه داشته.

در حدیثی که"حسین بن خالد"از امام"علی بن موسی الرضا"ع نقل کرده به این معنی تصریح شده است،فرمود:

سبحان اللّه،ا لیس اللّه یقول بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها ؟قلت بلی،فقال:ثم عمد و لکن لا ترونها: "منزه است خدا، آیا خداوند نمی فرماید بدون ستونی که آن را مشاهده کنید؟راوی می گوید:

عرض کردم آری،فرمود:پس ستونهایی هست ولی شما آن را نمی بینید"! (۱)و (۲).

به هر حال جمله فوق یکی از معجزات علمی قرآن مجید است که شرح بیشتر آن را در ذیل آیه ۲ سوره رعد(جلد ۱۰ صفحه ۱۱۰)آوردیم.

سپس در باره فلسفه"آفرینش کوه ها"می گوید:"خداوند در زمین کوه هایی افکند تا شما را مضطرب و متزلزل نکند"

۱- ۱) "تفسیر برهان"جلد ۲ صفحه ۲۷۸.

۲- ۲) آنها که آیه فوق را دلیل بر نفی مطلق ستون گرفته اند مجبورند تقدیم و تاخیر در آیه قائل شوند و بگویند در اصل چنین بوده"خلق السماوات ترونها بغیر عمد"و این مسلما بر خلاف ظاهر است.

(وَ أَلْقیٰ فِی الْأَرْضِ رَوٰاسِیَ أَنْ تَمِیدَ بِکَمْ) (۱).

این آیه که نظائر فراوانی در قرآن دارد نشان می دهد که کوه ها وسیله ثبات زمینند،امروز از نظر علمی نیز این حقیقت ثابت شده که کوه ها از جهات متعددی مایه ثبات زمین هستند.

-از این نظر که ریشه های آنها به هم پیوسته و همچون زره محکمی،کره زمین را در برابر فشارهایی که از حرارت درونی ناشی می شود حفظ می کند، و اگر آنها نبودند زلزله های ویرانگر آن قدر زیاد بود که شاید مجالی به انسان برای زندگی نمی داد.

و از این نظر که این قشر محکم در برابر فشار جاذبه ماه و خورشید مقاومت می کند که اگر کوه ها نبود،جزر و مد عظیمی در پوسته خاکی زمین به وجود می آمد که بی شباهت به جزر و مد دریاها نبودند و زندگی را بر انسان ناممکن می ساخت.

-و از این نظر که فشار طوفانها را در هم می شکند،و تماس هوای مجاور زمین را به هنگام حرکت وضعی زمین به حد اقل می رساند و اگر آنها نبودند صفحه زمین همچون کویرهای خشک در تمام طول شب و روز صحنه طوفانهای مرگبار و بادهای در هم کوبنده بود (۲).

حال که نعمت آرامش آسمان به وسیله ستون نامرئیش،و آرامش زمین به وسیله کوه ها تامین شد نوبت به آفرینش موجودات زنده و آرامش آنها می رسد که در محیطی آرام بتوانند قدم به عرصه حیات بگذارند،می گوید:"و در روی زمین از هر جنبنده ای منتشر ساخت"(وَ بَثَّ فِیهٰا مِنْ کُلِّ دَابَّةٍ).

۱- ۱) "تمید"از ماده"مید"(بر وزن صید)به معنی تزلزل و اضطراب اشیاء عظیم است،و جمله أَنْ تَمِیدَ بِکُمْ در تقدیر"لئلا تمید بکم"بوده است.

۲- ۲) توضیح بیشتر در باره فوائد کوه ها را در جلد ۱۰ صفحه ۱۱۳ به بعد مطالعه فرمایند.

تعبیر به" مِنْ کُلِّ دَابَّهٍ "،اشاره به تنوع حیات و زندگی در چهره های مختلف است از جنبندگانی که از کوچکی با چشم عادی دیده نمی شوند و سرتاسر محیط ما را پر کرده اند گرفته،تا جنبندگان غول پیکری که عظمت آنها انسان را در وحشت فرو می برد.

همچنین جنبندگان به رنگهای مختلف و چهره های کاملا متفاوت،آبزیان و هوا زیان،پرندگان و خزندگان،حشرات گوناگون و مانند آنها که هر کدام برای خود عالمی دارند،و مساله حیات را در صدها هزار آئینه منعکس می سازند.

اما پیدا است که این جنبندگان نیاز به آب و غذا دارند،لذا در جمله های بعد به این دو موضوع اشاره کرده می گوید:"از آسمان آبی فرستادیم و به وسیله آن در روی زمین،انواع گوناگونی از جفتهای گیاهان پر ارزش رویاندیم" (وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَنْبَتْنا فِیها مِنْ کُلِّ زَوْجٍ کَرِیمٍ).

به این ترتیب اساس زندگی همه جنبندگان،مخصوصا انسان را که آب و گیاه تشکیل می دهد بیان می کند،سفره ای است گسترده با غذاهای متنوع در سرتاسر روی زمین که هر یک از آنها از نظر آفرینش،دلیلی است بر عظمت و قدرت پروردگار.

قابل توجه اینکه در بیان آفرینش سه قسمت نخست،افعال به صورت غائب ذکر شده،ولی به مساله نزول باران و پرورش گیاهان که می رسد، افعال را به صورت متکلم بیان کرده می فرماید:ما از آسمان آبی فرستادیم،و ما در زمین گیاهانی رویاندیم".

این خود یکی از فنون فصاحت است که به هنگام ذکر امور مختلف،آنها را در دو یا چند شکل متنوع بیان کنند تا شنونده هیچگونه احساس خستگی

ص:۳۱

نکنند،بعلاوه این تعبیر نشان می دهد که نزول باران و پرورش گیاهان مورد توجه خاصی بوده است.

این آیه بار دیگر به"زوجیت در جهان گیاهان"اشاره می کند که آن نیز از معجزات علمی قرآن است،چرا که در آن زمان،زوجیت(وجود جنس نر و ماده)در جهان گیاهان بطور گسترده ثابت نشده بود،و قرآن از آن پرده برداشت(شرح بیشتر پیرامون این مساله را می توانید در جلد ۱۵ ذیل آیه ۷ سوره شعراء مطالعه فرمائید).

ضمنا توصیف زوجهای گیاهان به"کریم"اشاره به انواع مواهبی است که در آنها وجود دارد. ***بعد از ذکر عظمت خداوند در جهان آفرینش،و چهره های مختلفی از خلقت روی سخن را به مشرکان کرده و آنها را مورد باز خواست قرار می دهد، می گوید:"این آفرینش خدا است،اما به من نشان دهید معبودانی که غیر او هستند چه چیز را آفریده اند"؟!(هٰذٰا خَلْقُ اللّٰهِ فَأَرُونِی مٰا ذٰا خَلَقَ الَّذِینَ مِنْ دُونِهِ).

مسلما آنها نمی توانستند ادعا کنند هیچیک از مخلوقات این جهان مخلوق بتها هستند،بنا بر این آنها به توحید خالقیت معترف بودند،با اینحال چگونه می توانستند شرک در عبادت را توجیه کنند،چرا که توحید خالقیت دلیل بر توحید ربوبیت و یگانگی مدبر عالم،و آنهم دلیل بر توحید عبودیت است.

لذا در پایان آیه،عمل آنها را منطبق بر ظلم و ضلال شمرده می گوید:"ولی ظالمان در گمراهی آشکارند"(بَلِ الظّٰالِمُونَ فِی ضَلاٰلٍ مُبِینٍ).

می دانیم"ظلم"معنی گسترده ای دارد که شامل قرار دادن هر چیز در غیر

محل می شود، و از آنجا که مشرکان عبادت و گاه تدبیر جهان را در اختیار بتها می گذاشتند مرتکب بزرگترین ظلم و ضلالت بودند.

ضمنا تعبیر فوق اشاره لطیفی است به ارتباط "ظلم" و "ضلال"،زیرا هنگامی که انسان موقعیت موجودات عینی را در جهان نشناسد،یا بشناسد و رعایت نکند و هر چیز را در جای خویش نبیند،مسلما این ظلم سبب ضلالت و گمراهی او خواهد شد.

***

ص: ۳۳

[سوره لقمان (۳۱): آیات ۱۲ تا ۱۵]

اشاره

وَ لَقَدْ آتَيْنا لُقْمانَ اَلْحِكْمَهَ أَنِ اُشْكُرْ لِلّهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّما يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اَللّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۱۲) وَ إِذْ قالَ لُقْمانُ لاِبْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يا بُنَيَّ لا تُشْرِكْ بِاللّهِ إِنَّ اَلشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (۱۳) وَ وَصَّيْنَا اَلْإِنْسانَ بِوالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلى وَهْنٍ وَ فِصالُهُ فِي عامَيْنِ أَنِ اُشْكُرْ لِي وَ لِوالِدَيْكَ إِلَيَّ اَلْمَصِيرُ (۱۴) وَ إِنْ جاهَداكَ عَلى أَنْ تُشْرِكَ بِي ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما وَ صاحِبْهُما فِي اَلدُّنْيا مَعْرُوفاً وَ اِتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۵)

ترجمه:

۱۲-ما به لقمان حکمت دادیم(و به او گفتیم)شکر خدا را بجای آور،هر کس شکرگزاری کند به سود خویش شکر کرده،و آن کس که کفران کند(زیانی به خدا نمی رساند) چرا که خداوند بی نیاز و ستوده است.

۱۳-به خاطر بیاور هنگامی را که لقمان به فرزندش گفت-در حالی که او را موعظه می کرد- پسرم!چیزی را شریک خدا قرار مده که شرک ظلم عظیمی است.

ص:۳۴

۱۴-و ما به انسان در باره پدر و مادرش سفارش کردیم،مادرش او را با زحمت روی زحمت حمل کرد،(و به هنگام بارداری هر روز رنج و ناراحتی تازه ای را متحمل می شد)و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می یابد(آری به او توصیه کردم)که شکر برای من و برای پدر و مادرت بجا آور که بازگشت همه شما به سوی من است.

۱۵-و هر گاه آنها تلاش کنند که موجودی را شریک من قرار دهی که از آن آگاهی نداری (بلکه می دانی باطل است)از آنها اطاعت مکن،ولی با آنها در دنیا به طرز شایسته ای رفتار کن،و پیروی از راه کسانی بنما که به سوی من آمده اند،سپس بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از آنچه عمل می کردید آگاه می کنم.

تفسیر:

احترام پدر و مادر:

به تناسب بحثهای گذشته پیرامون توحید و شرک و اهمیت و عظمت قرآن و حکمتی که در این کتاب آسمانی به کار رفته،در آیات مورد بحث و چند آیه بعد از آن،سخن از "لقمان حکیم"و بخشی از اندرزهای مهم این مرد الهی در زمینه توحید و مبارزه با شرک به میان آمده،و مسائل مهم اخلاقی که در اندرزهای لقمان به فرزندش منعکس است نیز بازگو شده است.

این اندرزهای دهگانه که در طی شش آیه بیان شده هم مسائل اعتقادی را به طرز جالبی بیان می کند،و هم اصول وظایف دینی،و هم مباحث اخلاقی را.

در اینکه "لقمان"که بود؟و چه ویژگیهایی داشت؟در بحث نکات بخواست خدا سخن خواهیم گفت،ولی در اینجا همین اندازه می گوئیم که قرائن نشان می دهد او پیامبر نبود،بلکه مردی بود وارسته و مهذب که در میدان مبارزه با هوای نفس پیروز شده،و خداوند نیز چشمه های علم و حکمت را در قلب او گشوده بود.

در عظمت مقام او همین بس که خدا اندرزهایش را در کنار سخنان خود قرار داده،و در لابلای آیات قرآن ذکر فرموده است،آری هنگامی که قلب انسان بر اثر پاکی و تقوی به نور حکمت روشن گردد،سخنان الهی بر زبانش جاری می شود و همان می گوید که خدا می گوید،و آن گونه می اندیشد که خدا می پسندد! با این توضیح کوتاه به تفسیر آیات باز می گردیم.

در نخستین آیه می فرماید:"ما به لقمان حکمت دادیم،و به او گفتیم که برای خدا شکرگزاری کن،چرا که هر کس شکر نعمت او را ادا کند،به سود خویش شکر کرده،و هر کس کفران کند،زیانی به خدا نمی رساند،چرا که خداوند،بی نیاز و ستوده است(وَ لَقَدْ آتَیْنا لُقْمانَ الْحِکْمَهَ أَنِ اشْکُرْ لِلّهِ وَ مَنْ یَشْکُرْ فَإِنَّما یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ کَفَرَ فَإِنَّ اللّهَ غَنِیٌّ حَمِیدٌ) (۱).

در اینکه"حکمت"چیست؟باید گفت برای"حکمت"معانی فراوانی ذکر کرده اند،مانند"شناخت اسرار جهان هستی"و"آگاهی از حقایق قرآن"و"رسیدن به حق از نظر گفتار و عمل"و"معرفت و شناسایی خداوند".

اما همه این معانی را می توان یک جا جمع کرده و در تفسیر حکمت چنین گفت:حکمتی که قرآن از آن سخن می گوید و خداوند به لقمان عطا فرموده بود"مجموعه ای از معرفت و علم،و اخلاق پاک و تقوا و نور هدایت"بوده است.

در حدیثی از امام موسی بن جعفر ع می خوانیم:که در تفسیر این آیه برای"هشام بن حکم"فرمود:"مراد از حکمت،فهم و عقل است" (۲).

ص:۳۶

---

۱ - ۱) در اینکه جمله أَنِ اشْکُرْ لِلّهِ چیزی در تقدیر دارد یا نه؟در میان مفسران گفتگو است:بعضی معتقدند که جمله"قلنا له"قبل از آن در تقدیر است،و بعضی می گویند نیازی به تقدیر نیست،و"ان"در جمله"ان اشکر"تفسیریه است،چرا که شکرگزاری خود عین حکمت است و حکمت عین آن(هر دو تفسیر قابل قبول است).
۲- ۲) "اصول کافی"ج اول صفحه ۱۳(کتاب العقل و الجهل حدیث ۱۲).

در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود:

اوتی معرفه امام زمانه: "حکمت این است که لقمان نسبت به امام و رهبر الهی عصر خود آگاهی داشت" (۱).

روشن است هر یک از اینها یکی از شاخه های مفهوم وسیع حکمت محسوب می شود و با هم منافاتی ندارد.

به هر حال"لقمان"به خاطر داشتن این حکمت به شکر پروردگارش پرداخت او هدف نعمتهای الهی و کاربرد آن را می دانست،و درست آنها را در همان هدفی که برای آن آفریده شده بودند به کار می بست،و اصلا حکمت همین است:

"به کار بستن هر چیز در جای خود"بنا بر این"شکر"و"حکمت"به یک نقطه باز می گردند.

در آیه،ضمنا نتیجه"شکران"و"کفران"نعمتها به این صورت بیان شده که"شکر نعمت به سود خود انسان"و"کفران نعمت نیز به زیان خود او است" چرا که خداوند از همگان بی نیاز است،اگر همه ممکنات،شکرگزاری کنند چیزی بر عظمتش افزوده نمی شود،و"اگر جمله کاینات کافر گردند،بر دامن کبریاش ننشیند گرد"! "لام"در جمله أَنِ اشْكُرْ لِلّٰهِ لام اختصاص است و"لام"در لنفسه لام نفع است بنا بر این سود شکرگزاری که همان دوام نعمت،و افزایش آن، به اضافه ثواب آخرت است عائد خود انسان می شود،همانگونه که زیان کفران فقط دامان خودش را می گیرد.

تعبیر به"غنی حمید"،اشاره به این است که شکرگزار در برابر افراد عادی یا چیزی به بخشنده نعمت می دهد،و یا اگر چیزی نمی دهد با ستایش او مقامش را در انظار مردم بالا می برد،ولی در مورد خداوند هیچیک از این دو

۱- ۱) "نور الثقلین"جلد ۴ صفحه ۱۹۶.

معنی ندارد،او از همگان بی نیاز است،و شایسته ستایش همه ستایشگران، فرشتگان حمد او می گویند و تمام ذرات موجودات به تسبیح و حمد او مشغولند و اگر انسانی به زبان قال،کفران کند،کمترین اثری ندارد،حتی ذرات وجود خودش به زبان حال مشغول حمد و ثنای اویند! قابل توجه است که"شکر"با"صیغه مضارع"که نشانه تداوم و استمرار است بیان شده،و"کفر"با"صیغه ماضی"که حتی بر یک مرتبه نیز صادق است، اشاره به اینکه کفران حتی برای یک بار ممکن است عواقب دردناکی بار آورد، اما شکرگزاری لازم است و مستمر و مداوم باشد،تا انسان مسیر تکاملی خود را طی کند. ***بعد از معرفی لقمان و مقام علم و حکمت او به نخستین اندرز وی که در عین حال مهمترین توصیه به فرزندش می باشد اشاره کرده چنین می فرماید:

"به خاطر بیاور هنگامی را که لقمان به فرزندش،در حالی که او را موعظه می کرد، گفت:پسرم هیچ چیز را شریک خدا قرار مده که شرک ظلم عظیمی است"(وَ إِذْ قالَ لُقْمانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يا بُنَيَّ لا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ).

حکمت لقمان ایجاب می کند که قبل از هر چیز به سراغ اساسی ترین مساله عقیدتی برود و آن مساله"توحید"است،توحید در تمام زمینه ها و ابعاد،زیرا هر حرکت تخریبی و ضد الهی از شرک سرچشمه می گیرد،از دنیا پرستی مقام پرستی،هوا پرستی،و مانند آن که هر کدام شاخه ای از شرک محسوب می شود.

همانگونه که اساس تمام حرکتهای صحیح و سازنده،توحید است،تنها دل به خدا بستن و سر بر فرمان او نهادن و از غیر او بریدن و همه بتها را در آستان

کبریایی او در هم شکستن! قابل توجه اینکه لقمان حکیم،دلیل بر نفی شرک را این ذکر می کند که شرک ظلم عظیم است،آن هم با تعبیری که از چند جهت،تاکید در بر دارد (۱).

و چه ظلمی از این بالاتر که هم در مورد خدا انجام گرفته که موجود بی ارزشی را همتای او قرار دهند،و هم در باره خلق خدا که آنها را به گمراهی بکشانند و با اعمال جنایتبار خود آنها را مورد ستم قرار دهند،و هم در باره خویشتن که از اوج عزت عبودیت پروردگار به قعر دره ذلت پرستش غیر او ساقط کنند! ***دو آیه بعد در حقیقت جمله های معترضه ای است که در لابلای اندرزهای لقمان از سوی خداوند بیان شده است،اما معترضه نه به معنی بی ارتباط،بلکه به معنی سخنان الهی که ارتباط روشنی با سخنان لقمان دارد،زیرا در این دو آیه، بحث از نعمت وجود پدر و مادر و زحمات و خدمات و حقوق آنها است و قرار دادن شکر پدر و مادر در کنار شکر "اللّه".

بعلاوه تاکیدی بر خالص بودن اندرزهای لقمان به فرزندش نیز محسوب می شود چرا که پدر و مادر با این علاقه وافر و خلوص نیت ممکن نیست جز خیر و صلاح فرزند را در اندرزهایشان بازگو کنند.

نخست می فرماید:"ما به انسان در باره پدر و مادرش سفارش کردیم" (وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ).

آن گاه به زحمات فوق العاده مادر اشاره کرده می گوید:"مادرش او را حمل کرد در حالی که هر روز ضعف و سستی تازه ای بر ضعف او افزوده می شد"(حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلی وَهْنٍ) (۲).

۱- ۱) "ان"و"لام"و"جمله اسمیه بودن"،هر کدام یکی از اسباب تاکید است.

۲- ۲) جمله" وَهْناً عَلی وَهْنٍ "ممکن است"حال"باشد برای"ام"به تقدیر کلمه"ذات"و در تقدیر چنین بود حملته امه ذات وهن علی وهن.این احتمال نیز داده شده که مفعول مطلق بوده باشد برای فعل مقدری از ماده"وهن"و در تقدیر چنین بوده "تهن وَهْناً عَلی وَهْنٍ ".

این مساله از نظر علمی ثابت شده،و تجربه نیز نشان داده که مادران در دوران بارداری گرفتار وهن و سستی می شوند،چرا که شیره جان و مغز استخوانشان را به پرورش جنین خود اختصاص می دهند،و از تمام مواد حیاتی وجود خود بهترینش را تقدیم او می دارند.

به همین دلیل،مادران در دوران بارداری گرفتار کمبود انواع ویتامینها می شوند که اگر جبران نگردد ناراحتیهایی برای آنها به وجود می آورد،حتی این مطلب در دوران رضاع و شیر دادن نیز ادامه می یابد،چرا که "شیر،شیره جان مادر است".

لذا به دنبال آن می افزاید:"پایان دوران شیرخوارگی او دو سال است" (وَ فِصَالُهُ فِی عَامَیْنِ).

همانگونه که در جای دیگر قرآن نیز اشاره شده است" وَ الْوَالِدَاتُ یُرْضِعْنَ أَوْلاَدَهُنَّ حَوْلَیْنِ کَامِلَیْنِ ":"مادران فرزندانشان را دو سال تمام شیر می دهند"(بقره-۲۳۳).

البته منظور دوران کامل شیرخوارگی است هر چند ممکن است گاهی کمتر از آن انجام شود.

به هر حال مادر در این ۳۳ ماه(دوران حمل و دوران شیرخوارگی) بزرگترین فداکاری را هم از نظر روحی و عاطفی،و هم از نظر جسمی،و هم از جهت خدمات در مورد فرزندش انجام می دهد.

جالب اینکه در آغاز توصیه در باره هر دو می کند ولی به هنگام بیان زحمات و خدمات تکیه روی زحمات مادر می نماید تا انسان را متوجه ایثارگریها و حق

عظیم او می سازد. سپس می گوید:"توصیه کردم که هم شکر مرا بجای آور و هم شکر پدر و مادرت را"(أَنِ اشْکُرْ لِی وَ لِوٰالِدَیْکَ).

شکر مرا بجا آور که خالق و منعم اصلی توام و چنین پدر و مادر مهربانی به تو داده ام و هم شکر پدر و مادرت را که واسطه این فیض و عهده دار انتقال نعمتهای من به تو می باشند.

و چقدر جالب و پر معنی است که شکر پدر و مادر درست در کنار شکر خدا قرار گرفته.

و در پایان آیه با لحنی که خالی از تهدید و عتاب نیست می فرماید:"بازگشت همه شما به سوی من است"(الی المصیر).

آری اگر در اینجا کوتاهی کنید در آنجا تمام این حقوق و زحمات و خدمات مورد بررسی قرار می گیرد و مو به مو حساب می شود،باید از عهده حساب الهی در مورد شکر نعمتهایش،و همچنین در مورد شکر نعمت وجود پدر و مادر و عواطف پاک و بی آلایش آنها بر آئید.

بعضی از مفسران در اینجا به نکته ای توجه کرده اند که در قرآن مجید تاکید بر رعایت حقوق پدر و مادر کرارا آمده است،اما سفارش نسبت به فرزندان کمتر دیده می شود(جز در مورد نهی از کشتن فرزندان که یک عادت شوم و زشت استثنایی در عصر جاهلیت بوده است).

این به خاطر آن است که پدر و مادر به حکم عواطف نیرومندشان کمتر ممکن است فرزندان را به دست فراموشی بسپارند،در حالی که زیاد دیده شده است که فرزندان،پدر و مادر را مخصوصا به هنگام پیری و از کار افتادگی فراموش می کنند،و این دردناکترین حالت برای آنها و بدترین ناشکری برای فرزندان

محسوب می شود (۱). ***و از آنجا که توصیه به نیکی در مورد پدر و مادر،ممکن است این توهم را برای بعضی ایجاد کند که حتی در مساله عقائد و کفر و ایمان،باید با آنها مماشات کرد،در آیه بعد می افزاید:"هر گاه آن دو،تلاش و کوشش کنند که چیزی را شریک من قرار دهی که از آن(حد اقل)آگاهی نداری،از آنها اطاعت مکن" (وَ إِنْ جٰاهَدٰاکَ عَلیٰ أَنْ تُشْرِکَ بِی مٰا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلاٰ تُطِعْهُمٰا).

هرگز نباید رابطه انسان و پدر و مادرش،مقدم بر رابطه او با خدا باشد، و هرگز نباید عواطف خویشاوندی حاکم بر اعتقاد مکتبی او گردد.

تعبیر به"جاهداک"اشاره به این است که پدر و مادر گاه به گمان اینکه سعادت فرزند را می خواهند،تلاش و کوشش می کنند که او را به عقیده انحرافی خود بکشانند،و این در مورد همه پدران و مادران دیده می شود.

وظیفه فرزندان این است که هرگز در برابر این فشارها تسلیم نشوند، و استقلال فکری خود را حفظ کرده،عقیده توحید را با هیچ چیز معاوضه نکنند.

ضمنا جمله"ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ "(چیزی که به آن علم و آگاهی نداری) اشاره به این است که اگر فرضا دلائل بطلان شرک را نادیده بگیریم،حد اقل دلیلی بر اثبات آن نیست،و هیچ شخص بهانه جویی نیز نمی تواند دلیلی بر اثبات شرک اقامه کند.

از این گذشته اگر شرک حقیقتی داشت،باید دلیلی بر اثبات آن وجود داشته باشد،و چون دلیلی بر اثبات آن نیست خود دلیلی بر بطلان آن می باشد.

باز از آنجا که ممکن است،این فرمان،این توهم را به وجود آورد که در برابر پدر و مادر مشرک،باید شدت عمل و بی حرمتی به خرج داد،بلا فاصله

۱- ۱) "تفسیر فی ظلال"جلد ۶ ص ۴۸۴.

اضافه می کند که عدم اطاعت آنها در مساله کفر و شرک،دلیل بر قطع رابطه مطلق با آنها نیست بلکه در عین حال"با آنها در دنیا به طرز شایسته ای رفتار کن (وَ صاحِبْهُما فِی الدُّنْیا مَعْرُوفاً).

از نظر دنیا و زندگی مادی با آنها مهر و محبت و ملاطفت کن،و از نظر اعتقاد و برنامه های مذهبی،تسلیم افکار و پیشنهادهای آنها نباش،این درست نقطه اصلی اعتدال است که حقوق خدا و پدر و مادر،در آن جمع است.

لذا بعدا می افزاید:"راه کسانی را پیروی کن که به سوی من باز گشته اند" راه پیامبر و مؤمنان راستین(وَ اتَّبِعْ سَبِیلَ مَنْ أَنابَ إِلَیَّ).

چرا که بعد از آن"بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از آنچه در دنیا عمل می کردید آگاه می سازم"و بر طبق آن پاداش و کیفر می دهم (ثُمَّ إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَأُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

نفی و اثباتهای پی در پی،و امر و نهی ها در آیات فوق،برای این است که مسلمانان در این گونه مسائل که در بدو نظر تضادی در میان انجام دو وظیفه لازم تصور می شود خط اصلی را پیدا کنند،و بدون کمترین افراط و تفریط،در مسیر صحیح قرار گیرند،و این دقت و ظرافت قرآن در این ریزه کاریها،از چهره های فصاحت و بلاغت عمیق آن است.

به هر حال آیه فوق کاملا شبیه چیزی است که در آیه ۸ سوره عنکبوت آمده است که می گوید: وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ حُسْناً وَ إِنْ جاهَداکَ لِتُشْرِکَ بِی ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَأُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

و در باره آن شان نزولی در بعضی از تفاسیر نقل شده است که در ذیل آیه ۸ سوره عنکبوت آوردیم.

***

نکته ها:

اشاره

۱-لقمان که بود؟

نـام لقمـان در دو آیه از قرآن در همین سوره آمـده است،در قرآن دلیـل صـریحی بر اینکه او پیـامبر بوده است یا تنها یک فرد حکیم،وجود نـدارد،ولی لحن قرآن در مورد لقمـان،نشـان می دهـد که او پیامبر نبود،زیرا در مورد پیامبران سـخن از رسالت و دعوت به سوی توحیـد و مبـارزه بـا شـرک و انحرافـات محیـط و عـدم مطـالبه اجر و پاداش و نیز بشارت و انـذار در برابر امتها معمولا ـ دیـده می شـود،در حـالی کـه در مـورد لقمـان هیچیـک از این مسائـل ذکر نشـده و تنهـا انـدرزهای او که به صـورت خصوصـی که با فرزندش بیان شده-هر چند محتوای آن جنبه عمومی دارد-آمده است،و این گواه بر این است که او تنها یک مرد حکیم بوده است.

در حدیثی که از پیامبر گرامی اسلام ص نیز نقل شده چنین می خوانیم:

حقـا اقول لم یکن لقمـان نبیا،و لکن کان عبـدا کثیر التفکر،حسن الیقین،احب اللّه فاحبه و من علیه بالحکمه... به حق می گویم که لقمان پیامبر نبود،ولی بنـده ای بود که بسیار فکر می کرد،ایمان و یقینش عالی بود، خدا را دوست می داشت،و خدا نیز او را دوست داشت،و نعمت حکمت بر او ارزانی فرمود...".

در بعضـی از تواریـخ آمـده است که لقمـان غلامی سیاه از مردم سودان مصـر بود،و با وجود چهره نازیبا،دلی روشن و روحی مصـفا داشت،او از همـان آغـاز به راسـتی سـخن می گفت،و امـانت را به خیـانت نمی آلـود،و در امـوری که مربوط به او نبود دخالت نمی کرد (۱).

بعضی از مفسران احتمال نبوت او را داده اند ولی چنان که گفتیم هیچ دلیلی

۱- ۱) "قصص قرآن"(شرح حالات لقمان).

بر آن نیست،بلکه شواهد روشنی بر ضد آن داریم.

در بعضی از روایات آمده است که شخصی به لقمان گفت:"مگر تو با ما شبانی نمی کردی؟در پاسخ گفت:آری چنین است.

سؤال کننده پرسید:پس از کجا اینهمه علم و حکمت نصیب تو شد؟در پاسخ گفت:

قدر اللّه،و اداء الامانه و صدق الحدیث و الصمت عما لا یعنینی: "این به خواست خدا بود،و اداء امانت کردن،و راستگویی و سکوت در برابر آنچه به من مربوط نبود" (۱).

در ذیل روایتی که در بالاـ از پیامبر گرامی اسلام ص نقل کردیم نیز چنین آمده است:"روزی لقمان در وسط روز برای استراحت خوابیده بود،ناگهان ندایی شنید که ای لقمان!آیا می خواهی خداوند تو را خلیفه در زمین قرار دهد که در میان مردم به حق قضاوت کنی؟ لقمان در پاسخ آن ندا گفت:اگر پروردگارم مرا مخیر کند،راه عافیت را می پذیرم و تن به این آزمون بزرگ نمی دهم!ولی اگر فرمان دهد فرمانش را به جان پذیرا می شوم،زیرا می دانم اگر چنین مسئولیتی بر دوش من بگذارد حتما مرا کمک می کند و از لغزشها نگه می دارد.

فرشتگان-در حالی که آنها را نمی دید-گفتند:ای لقمان برای چه؟ گفت:برای اینکه داوری در میان مردم سخت ترین منزلگاهها،و مهمترین مراحل است،و امواج ظلم و ستم از هر سو متوجه آن است،اگر خدا انسان را حفظ کند شایسته نجات است و اگر راه خطا برود از راه بهشت منحرف شده است کسی که در دنیا سر بزیر و در آخرت سربلند باشد بهتر از کسی است که در دنیا سربلند و در آخرت سربزیر باشد،و کسی که دنیا را بر آخرت برگزیند به دنیا نخواهد رسید و آخرت را نیز از دست خواهد داد!

۱- ۱) "مجمع البیان"ذیل آیات مورد بحث.

فرشتگان از منطق جالب لقمان در شگفتی فرو رفتند،لقمان این سخن را گفت و به خواب فرو رفت،و خداوند نور حکمت در دل او افکند،هنگامی که بیدار شد زبان به حکمت گشودا..." (۱).

***

۲-گوشه ای از حکمت لقمان

بعضی از مفسران در اینجا به تناسب اندرزهای لقمان که در آیات این سوره منعکس است قسمتهایی از سخنان حکمت آمیز این مرد الهی را بازگو کرده اند که ما فشرده ای از آن را در اینجا می آوریم:

الف:لقمان به فرزندش چنین می گفت:یا بنی!ان الدنیا بحر عمیق، و قد هلک فیها عالم کثیر،فاجعل سفینتک فیها الایمان باللّه،و اجعل شراعها التوکل علی اللّه،و اجعل زادک فیها تقوی اللّه،فان نجوت فبرحمه اللّه و ان هلکت فبذنوبک!:

"پسرم!دنیا دریای ژرف و عمیقی است که خلق بسیاری در آن غرق شده اند،تو کشتی خود را در این دریا ایمان به خدا قرار ده،بادبان آن را توکل بر خدا،زاد و توشه ات را در آن تقوای الهی،اگر از این دریا رهایی یابی به برکت رحمت خدا است،و اگر هلاک شوی به خاطر گناهان تو است" (۲).

همین مطلب در کتاب کافی،ضمن سخنان امام کاظم ع به هشام بن حکم به صورت کاملتری از لقمان حکیم نقل شده است:

یا بنی ان الدنیا بحر عمیق،قد غرق فیها عالم کثیر،فلتکن سفینتک فیها تقوی اللّه،و حشوها الایمان،و شراعها التوکل،و قیمها العقل،و دلیلها العلم،و سکانها الصبر: "پسرم دنیا دریای عمیقی است که گروه بسیاری در آن

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۸ صفحه ۳۱۶ ذیل آیه مورد بحث.

۲- ۲) "مجمع البیان"ذیل آیه مورد بحث.

غرق شدند،کشتی تو در این دریا باید تقوای الهی باشد،و زاد و توشه ات ایمان، و بادبان این کشتی توکل،و ناخدای آن عقل،و راهنمای آن علم،و سکان آن صبر است" (۱).

ب-در گفتار دیگری به فرزندش در آداب مسافرت چنین می گوید:

پسرم!هنگامی که مسافرت می کنی،اسلحه و لباس و خیمه و وسیله نوشیدن آب،و وسائل دوختن و داروهای ضروری را که هم خود،و هم همراهانت از آن استفاده می توانید بکنید بردار،و با همسفران در همه چیز جز در معصیت الهی همراهی کن.

پسرم!هنگامی که با جمعی مسافرت کردی در کارهایت با آنها مشورت کن.

در صورت آنها تبسم نما.

در مورد زاد و توشه ای که داری سخاوتمند باش.

هنگامی که تو را صدا زنند پاسخ گو و اگر از تو کمک بخواهند آنها را یاری کن.

تا می توانی سکوت اختیار کن.

نماز بسیار بخوان.

در مرکب و آب و غذا که داری سخاوتمند باش.

اگر از تو گواهی به حق بطلبند گواهی ده.

اگر از تو مشورتی بخواهند برای به دست آوردن نظر صائب کوشش کن و بدون اندیشه و تامل کافی پاسخ مگو،و تمام نیروی تفکرت را برای جواب مشورت به کار گیر که هر کس در پاسخ مشورت خالصترین نظر خود را اظهار نکند،خداوند نعمت تشخیص و اندیشه را از او می گیرد.

هنگامی که ببینی همراهان تو راه می روند،و تلاش می کنند،با آنها به

۱- ۱) "اصول کافی"جلد اول صفحه ۱۳(کتاب العقل و الجهل).

تلاش بر خیز.

دستور کسی را که از تو بزرگتر است بشنو.

اگر از تو تقاضای مشروعی دارند همیشه جواب مثبت بده،و هرگز"نه" نگوی،زیرا گفتن نه،نشانه عجز و ناتوانی و سبب ملامت است...

هرگز نماز را از اول وقت تاخیر نینداز،و این دین خود را فورا ادا کن.

با جماعت نماز بگذار،هر چند در سخت ترین حالات باشید...

اگر می توانی از هر غذایی می خواهی بخوری قبلا مقداری از آن را در راه خدا انفاق کن.

"کتاب الهی را تلاوت کن،و ذکر خدا را فراموش منما" (۱).

ج-این داستان نیز از لقمان معروف است،در آن هنگام که به صورت برده ای برای آقایش کار می کرد،روزی به او گفت:گوسفندی برای من ذبح کن و دو عضو که بهترین اعضای آنست برای من بیاور.

او گوسفندی را ذبح کرد و زبان و دل آن را برای وی آورد.

چند روز دیگر همین دستور را به او داد منتها گفت،دو عضو که بدترین اعضای آن است برای من بیاور لقمان بار دیگر گوسفندی را ذبح کرد و همان زبان و دل را برای او آورد،او تعجب کرد و از این ماجرا سؤال کرد،لقمان در پاسخ گفت:قلب و زبان اگر پاک باشند از هر چیز بهترند و اگر ناپاک شوند از همه چیز خبیثتر و بدترا! (۲).

این گفتار را با حدیثی از امام صادق ع پایان می دهیم.

فرمود:"به خدا سوگند،حکمتی که به لقمان از سوی پروردگار عنایت

۱- ۱) همان مدرک.

۲- ۲) "تفسیر بیضاوی"و"ثعلبی"ولی تفسیر"مجمع البیان"تنها قسمت اول سخن لقمان را نقل کرده است.

شده بود،به خاطر نسبت و مال و جمال و جسم او نبود بلکه او مردی بود که در انجام فرمان خدا قوی و نیرومند بود،از گناه و شبهات اجتناب می کرد،ساکت و خاموش بود با دقت می نگریست بسیار فکر می کرد،تیزبین بود،و هرگز در(آغاز)روز نخوابید و در مجالس(به رسم مستکبران)تکیه نمی کرد،و رعایت آداب را کاملا می نمود،آب دهن نمی افکند،با چیزی بازی نمی کرد،و هرگز در حال نامناسبی دیده نشد...

هیچگاه دو نفر را در حال نزاع ندید مگر اینکه آنها را با هم صلح داد،و اگر سخن خوبی از کسی می شنید حتما ماخذ آن سخن و تفسیر آن را سؤال می کرد، با فقیهان و عالمان بسیار نشست و برخاست داشت...به سراغ علومی می رفت که بتواند به وسیله آن بر هوای نفس چیره شود،نفس خود را با نیروی فکر و اندیشه و عبرت مداوا می نمود،و تنها به سراغ کاری می رفت که به سود(دین یا دنیای) او بود،در اموری که به او ارتباط نداشت هرگز دخالت نمی کرد،و از این رو خداوند حکمت را به او ارزانی داشت" (۱).

***

۱- ۱) "مجمع البیان"(با تلخیص).

[سوره لقمان (۳۱): آیات ۱۶ تا ۱۹]

اشاره

يٰا بُنَيَّ إِنَّهٰا إِنْ تَكُ مِثْقٰالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ أَوْ فِي اَلْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اَللّٰهُ إِنَّ اَللّٰهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ (۱۶) يٰا بُنَيَّ أَقِمِ اَلصَّلاٰةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ اَلْمُنْكَرِ وَ اِصْبِرْ عَلىٰ مٰا أَصٰابَكَ إِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ اَلْأُمُورِ (۱۷) وَ لاٰ تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنّٰاسِ وَ لاٰ تَمْشِ فِي اَلْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يُحِبُّ كُلَّ مُخْتٰالٍ فَخُورٍ (۱۸) وَ اِقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اُغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ اَلْأَصْوٰاتِ لَصَوْتُ اَلْحَمِيرِ (۱۹)

ترجمه:

۱۶-پسرم!اگر باندازه سنگینی دانه خردلی(عمل نیک یا بد)باشد و در دل سنگی یا در گوشه ای از آسمانها و زمین قرار گیرد خداوند آن را(در قیامت برای حساب) می آورد،خداوند دقیق و آگاه است.

۱۷-پسرم!نماز را بر پا دار،و امر به معروف و نهی از منکر کن،و در برابر مصائبی که به تو می رسد با استقامت و شکیبا باش که این از کارهای مهم و اساسی است.

ص: ۵۰

۱۸-(پسرم!)با بی اعتنایی از مردم روی مگردان،و مغرورانه بر زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد.

۱۹-(پسرم!)در راه رفتن اعتدال را رعایت کن،از صدای خود بکاه(و هرگز فریاد مزن)که زشت ترین صداها صدای خران است.

تفسیر:

همچون کوه بایست و با مردم خوشرفتاری کن!

نخستین اندرز لقمان پیرامون مساله توحید و مبارزه با شرک بود،دومین اندرز او در باره حساب اعمال و معاد است که حلقه"مبدء"و"معاد"را تکمیل می کند.

می گوید:"پسرم!اگر اعمال نیک و بد،حتی به اندازه سنگینی خردلی باشد،در درون صخره ای یا در گوشه ای از آسمان یا درون زمین جای گیرد،خدا آن را در دادگاه قیامت حاضر می کند،و حساب آن را می رسد چرا که خداوند دقیق و آگاه است"(یا بُنَیَّ إِنَّها إِنْ تَکُ مِثْقالَ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَکُنْ فِی صَخْرَهٍ أَوْ فِی السَّماواتِ أَوْ فِی الْأَرْضِ یَأْتِ بِهَا اللّهُ إِنَّ اللّهَ لَطِیفٌ خَبِیرٌ).

"خردل"گیاهی است که دارای دانه های سیاه بسیار کوچکی است که در کوچکی و حقارت ضرب المثل می باشد.

اشاره به اینکه اعمال نیک و بد هر قدر کوچک و کم ارزش،و هر قدر مخفی و پنهان باشد،همانند خردلی که در درون سنگی در اعماق زمین،یا در گوشه ای از آسمانها مخفی باشد،خداوند لطیف و خبیر که از تمام موجودات کوچک و بزرگ و صغیر و کبیر در سراسر عالم هستی آگاه است آن را برای حساب،و پاداش و کیفر حاضر می کند،و چیزی در این دستگاه گم نمی شود! ضمیر در"انها"به"حسنات و سیئات و اعمال نیک و بد"باز می گردد (۱).

۱- ۱) بعضی احتمال داده اند که ضمیر فوق ضمیر شان و قصه باشد،و یا به مفهوم شرک باز گردد و هر دو احتمال بعید است.

توجه به این آگـاهی پروردگـار از اعمـال انسـان،و محفوظ مانـدن همه نیکیها و بـدیها در کتاب علم پروردگار و نابود نشـدن چیزی در این عالم هستی،خمیرمایه همه اصـلاحات فردی و اجتماعی است و نیروی محرک قوی به سوی خیرات و باز دارنـده مؤثر از شرور و بدیها است.

ذکر"سماوات"و"ارض"بعد از بیان"صخره"در حقیقت از قبیل ذکر عام بعد از خاص است.

در حدیثی که در"اصول کافی"از"امام باقر"ع نقل شده می خوانیم:

اتقوا المحقرات من الذنوب،فان لها طالبا،یقول احدکم اذنب و استغفر، ان اللّٰه عز و جل یقول وَ نَکْتُبُ مٰا قَدَّمُوا وَ آثٰارَهُمْ وَ کُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْنٰاهُ فِی إِمٰامٍ مُبِینٍ ،و قال عز و جل: إِنَّهٰا إِنْ تَکُ مِثْقٰالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَکُنْ فِی صَخْرَةٍ أَوْ فِی السَّمٰاوٰاتِ أَوْ فِی الْأَرْضِ یَأْتِ بِهَا اللّٰهُ إِنَّ اللّٰهَ لَطِیفٌ خَبِیرٌ :

"از گناهان کوچک بپرهیزیـد چرا که سـرانجام کسـی از آن باز خواست می کند،گاهی بعضـی از شـما می گویند ما گناه می کنیم و به دنبـال آن اسـتغفار می نمـائیم،در حـالی که خداونـد عز و جـل می گویـد:مـا تمام آنچه آنها از پیش فرسـتاده انـد و همچنین آثارشان را،و همه چیز را در لوح محفوظ احصا کرده ایم، و نیز فرموده:اگر اعمال نیک و بـد حتی به انـدازه سـنگینی دانه خردلی باشد در دل صخره ای یا در گوشه ای از آسمان یا اندرون زمین،خدا آن را حاضر می کند چرا که خداوند لطیف و خبیر است" (۱). ***بعـد از تحکیم پـایه هـای مبـدء و معـاد که اسـاس همه اعتقـادات مکتبی است به مهمترین اعمال یعنی مساله نماز پرداخته،می گوید:

"پسرم نماز را بر پا دار"(یٰا بُنَیَّ أَقِمِ الصَّلاٰةَ).

ص:۵۲

۱- ۱) نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۲۰۴.

چرا که نماز مهمترین پیوند تو با خالق است،نماز قلب تو را بیدار و روح تو را مصفی،و زندگی تو را روشن می سازد.

آثار گناه را از جانت می شوید،نور ایمان را در سرای قلبت پرتوافکن می دارد،و تو را از فحشاء و منکرات باز می دارد.

بعد از برنامه نماز به مهمترین دستور اجتماعی یعنی"امر به معروف و نهی از منکر"پرداخته می گوید:"مردم را به نیکیها و معروف دعوت کن و از منکرات و زشتیها باز دار"(وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ).

و بعد از این سه دستور مهم عملی به مساله صبر و استقامت که در برابر ایمان همچون سر نسبت به تن است،پرداخته می گوید:"در برابر مصائب و مشکلاتی که بر تو وارد می شود،صابر و شکیبا باش که این از وظائف حتمی و کارهای اساسی هر انسانی است"(وَ اصْبِرْ عَلىٰ مٰا أَصٰابَكَ إِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ).

مسلم است که در همه کارهای اجتماعی مخصوصا در برنامه امر به معروف و نهی از منکر،مشکلات فراوانی وجود دارد،و سود پرستان سلطه جو،و گنهکاران آلوده و خودخواه،به آسانی تسلیم نمی شوند،و حتی در مقام اذیت و آزار،و متهم ساختن آمران به معروف و ناهیان از منکر بر می آیند که بدون صبر و استقامت و شکیبایی هرگز نمی توان بر این مشکلات پیروز شد.

"عزم"به معنی اراده محکم است و تعبیر به"عزم الامور"در اینجا یا به معنی کارهایی است که دستور مؤکد از سوی پروردگار به آن داده شده است و یا کارهایی که انسان باید نسبت به آن عزم آهنین و تصمیم راسخ داشته باشد،و هر کدام از این دو معنی باشد اشاره به اهمیت آنست.

تعبیر"ذلک"اشاره به صبر و شکیبایی است و این احتمال نیز وجود دارد که به همه اموری که در آیه فوق ذکر شده،از جمله نماز و امر به معروف و نهی

از منکر،باز گردد،ولی در بعضی دیگر از آیات قرآن این تعبیر بعد از مساله صبر مطرح شده که احتمال اول را تقویت می کند. ***سپس لقمان به مسائل اخلاقی در ارتباط با مردم و خویشتن پرداخته،نخست تواضع و فروتنی و خوشرویی را توصیه کرده می گوید:"با بی اعتنایی از مردم روی مگردان"(وَ لاٰ تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنّٰاسِ).

"و مغرورانه بر روی زمین راه مرو"(وَ لاٰ تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً).

"چرا که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست نمی دارد"(إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یُحِبُّ کُلَّ مُخْتٰالٍ فَخُورٍ).

"تصعر"از ماده"صعر"در اصل یک نوع بیماری است که به شتر دست می دهد و گردن خود را کج می کند.

"مرح"(بر وزن فرح)به معنی غرور و مستی ناشی از نعمت است.

"مختال"از ماده"خیال"،و"خیلاء"به معنی کسی است که با یک سلسله تخیلات و پندارها خود را بزرگ می بیند.

"فخور"از ماده"فخر"به معنی کسی است که نسبت به دیگران فخر فروشی می کند(تفاوت"مختال"و"فخور"در این است که اولی اشاره به تخیلات کبرآلود ذهنی است،و دومی به اعمال کبر آمیز خارجی است).

و به این ترتیب لقمان حکیم در اینجا از دو صفت بسیار زشت ناپسند که مایه از هم پاشیدن روابط صمیمانه اجتماعی است اشاره می کند:یکی تکبر و بی اعتنایی،و دیگر غرور و خودپسندی است که هر دو در این جهت مشترکند که انسان را در عالمی از توهم و پندار و خود برتر بینی فرو می برند،و رابطه او را از دیگران قطع می کنند.

مخصوصا با توجه به ریشه لغوی"صعر"روشن می شود که این گونه صفات

ص :۵۴

یـک نوع بیمـاری روانی و اخلاـقی است،یـک نوع انحراف در تشـخیص و تفکر است، و گر نه یک انسان سالم از نظر روح و روان هرگز گرفتار اینگونه پندارها و تخیلات نمی شود.

ناگفته پیـدا است که منظور"لقمان"،تنها مساله روی گردانـدن از مردم و یا راه رفتن مغرورانه نیست،بلکه منظور مبارزه با تمام مظـاهر تکـبر و غرور اسـت امـا از آنجـا کـه ایـن گـونه صـفات قبـل از هر چیز خـود را در حرکـات عـادی و روزانه نشـان می دهـد،انگشت روی این مظاهر خاص گذارده است. ***در آیه بعد دو برنامه دیگر اخلاقی را که جنبه اثباتی دارد-در برابر دو برنامه گذشته که جنبه نفی داشت-بیان کرده می گوید:"پسرم!در راه رفتنت اعتدال را رعایت کن"(وَ اقْصِدْ فِی مَشْیِکَ).

"و در سخن گفتنت نیز رعایت اعتدال نما و از صدای خود بکاه و فریاد مزن" (وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ).

"چرا که زشت ترین صداها صدای خران است"!(إِنَّ أَنْکَرَ الْأَصْوٰاتِ لَصَوْتُ الْحَمِیرِ) (۱)(۲).

در واقع در این دو آیه از دو صفت،نهی،و به دو صفت،امر شده:

"نهی"از"خود برتر بینی"،و"خودپسـندی"،که یکی سـبب می شود انسان نسـبت به بندگان خدا تکبر کند،و دیگری سبب می شود که انسان خود را در حد کمال پندارد،و در نتیجه درهای تکامل را بروی خود ببندد هر چند خود را با

۱- ۱) "حمیر"جمع"حمار"به معنی خر است.
۲- ۲) "انکر"افعـل تفضـیل است و گر چه معمولا افعل تفضـیل در مورد مفعول نمی آیـد ولی در باب عیوب به طور نادر این صیغه آمده است("انکر"افعل تفضیل از"منکر" است).

دیگری مقایسه نکند.

گر چه این دو صفت غالبا توأمند،و ریشه مشترک دارند ولی گاه از هم جدا می شوند.

و"امر"به رعایت اعتدال در"عمل"و"سخن"،زیرا تکیه روی اعتدال در راه رفتن یا آهنگ صدا در حقیقت به عنوان مثال است.

و براستی کسی که این صفات چهارگانه را دارد انسان موفق و خوشبخت و پیروزی است،در میان مردم محبوب،و در پیشگاه خدا عزیز است.

قابل توجه اینکه ممکن است در محیط زندگی ما صداهایی ناراحت کننده تر از صدای خران باشد(مانند صدای کشیده شدن بعضی از قطعات فلزات به یکدیگر که انسان به هنگام شنیدنش احساس می کند،گوشت اندامش فرو می ریزد!) ولی بدون شک این صداها جنبه عمومی و همگانی ندارد.بعلاوه ناراحت کننده بودن با زشت تر بودن فرق دارد،آنچه به راستی از صداهای معمولی که انسان می شنود از همه زشتتر است همان صدای الاغ می باشد،که نعره ها و فریادهای مغروران و ابلهان به آن تشبیه شده است.

نه تنها زشتی از نظر بلندی صدا و طرز آن،بلکه گاه به جهت بی دلیل بودن،چرا که به گفته بعضی از مفسران صدای حیوانات دیگر غالبا به واسطه نیازی است،اما این حیوان گاهی بی جهت و بدون هیچگونه نیاز و بی هیچ مقدمه فریاد را وقت و بی وقت سر می دهد! و شاید به همین دلیل است که در بعضی از روایات نقل شده که هر گاه صدای الاغ بلند می شود شیطانی را دیده است.

بعضی گفته اند فریاد هر حیوانی تسبیح خدا است جز صدای الاغ! به هر حال از همه این سخنها که بگذریم زشت بودن این صدا از میان صداها نیاز به بحث و گفتگو ندارد.

ص :۵۶

و اگر می بینیم در بعضـی از روایات که از امام صادق ع نقل شده این آیه به عطسه ای که با صوت بلند ادا می شود،و یا داد و فریاد به هنگام سخن گفتن تفسیر گردیده در حقیقت بیان مصداق روشنی از آن است (۱).

***

نکته ها:

اشاره

۱-آداب راه رفتن

درست است که راه رفتن مسـاله سـاده ای است،امـا همین مسـاله سـاده می توانـد بیانگر حالات درونی و اخلاقی و احیانا نشانه شخصـیت انسان بوده باشد،چرا که قبلا هم گفته ایم روحیات و خلقیات انسان در لابلای همه اعمال او منعکس می شود و گاه یک عمل کوچک حاکی از یک روحیه ریشه دار است.

و از آنجا که اسلام تمام ابعاد زندگی را مورد توجه قرار داده در این زمینه نیز چیزی را فروگزار نکرده است.

در حدیثی از رسول خدا ص می خوانیم:

من مشی علی الارض اختیالا لعنه الارض،و من تحتها،و من فوقها! :"کسی که از روی غرور و تکبر، روی زمین راه رود زمین،و کسانی که در زیر زمین خفته اند،و آنها که روی زمین هستند،همه او را لعنت می کنند"! (۲).

باز در حدیث دیگری از پیامبر اکرم ص می خوانیم:

نهی ان یختـال الرجـل فی مشـیه و قـال من لبس ثوبـا فاختـال فیه خسف اللّه به من شـفیر جهنم و کـان قرین قارون لانه اول من اختـال! "پیامبر از راه رفتن مغرورانه و متکبرانه نهی کرد و فرمود:کسـی که لباسـی بپوشـد و با آن کبر بورزد،خداونـد او را در کنار دوزخ به قعر زمین می فرستد

۱- ۱) "مجمع البیان"ذیل آیه مورد بحث.

۲- ۲) ثواب الاعمال و امالی صدوق(طبق نقل تفسیر نور الثقلین جلد ۴ ص ۲۰۷).

و همنشین قارون خواهد بود،چرا که او نخستین کسی بود که غرور و کبر را بنیاد نهاد" (۱).

و نیز از امام صادق ع می خوانیم که فرمود:"خداوند ایمان را بر جوارح و اعضای انسان واجب کرده و در میان آنها تقسیم نموده است:از جمله بر پاهای انسان واجب کرده است که به سوی معصیت و گناه نرود،و در راه رضای خدا گام بر دارد.و لذا قرآن فرموده است:در زمین متکبرانه راه مرو...و نیز فرموده:

اعتدال را در راه رفتن رعایت کن" (۲).

در روایت دیگر این ماجرا از پیامبر گرامی اسلام ص نقل شده است که از کوچه ای عبور می فرمود:دیوانه ای را مشاهده کرد که مردم اطراف او را گرفته اند و به او نگاه می کنند فرمود:

علی ما اجتمع هؤلاء: "اینها برای چه اجتماع کرده اند"عرض کردند:

علی المجنون یصرع: "در برابر دیوانه ای که دچار صرع و حمله های عصبی شده است".

پیامبر ص نگاهی به آنها کرد و فرمود:

ما هذا بمجنون الا اخبرکم بمجنون حق المجنون: "این دیوانه نیست،می خواهید دیوانه واقعی را به شما معرفی کنم"؟! عرض کردند آری ای رسول خدا.

فرمود:

ان المجنون:المتبختر فی مشیه،الناظر فی عطفیه،المحرک جنبیه بمنکبیه فذلک المجنون و هذا المبتلی: "دیوانه واقعی کسی است که متکبرانه گام بر می دارد،دائما به پهلوهای خود نگاه می کند،پهلوهای خود را به همراه شانه ها تکان می دهد"(و کبر و غرور از تمام وجود او می بارد).

۱- ۱) ثواب الاعمال و امالی صدوق(طبق نقل تفسیر نور الثقلین جلد ۴ ص ۲۰۷).
۲- ۲) "اصول کافی"جلد دوم صفحه ۲۸(باب ان الایمان مبثوث لجوارح البدن کلها).

این دیوانه واقعی است اما آنکه دیدید بیمار است"! (۱)***

۲-آداب سخن گفتن

در انـدرزهای لقمـان اشاره ای به آداب سـخن گفتن شـده بود،و در اسـلام باب وسـیعی برای این مساله گشوده شـده،از جمله اینکه:

*تا سخن گفتن ضرورتی نداشته باشد سکوت از آن بهتر است.

چنان که در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

السکوت راحه للعقل:

"سکوت مایه آرامش فکر است" (۲).

*و در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا ع آمده است

من علامات الفقه:

العلم و الحلم و الصـمت،ان الصـمت بـاب من ابواب الحکمه: "از نشـانه هـای فهم و عقل،داشـتن آ گاهی و بردباری و سـکوت است،سکوت دری از درهای حکمت است" (۳).

*ولی البتـه در روایـات دیگر تاکیـد شـده است، "در مـواردی کـه سـخن گفتـن لاـزم است مؤمن بایـد هرگز سـکوت نکند""پیامبران به سـخن گفتن دعوت شدند نه به سـکوت"،"وسـیله رسـیدن به بهشت و رهایی از دوزخ،سخن گفتن به موقع است" (۴).

***

۳-آداب معاشرت

آن قـدر که در روایـات اسـلامی وسـیله پیـامبر ص و ائمه اهـل بیت ع به مساله تواضع و حسن خلق و ملاطفت در برخوردها و ترک خشونت در معاشرت، اهمیت داده شده است به کمتر چیزی اهمیت داده شده.

ص :۵۹

۱- ۱) "بحار الانوار"ج ۷۶ صفحه ۵۷.

۲- ۲ و ۳ و ۴) وسائل جلد ۸ صفحه ۵۳۲.

۳-

۴-

بهترین و گویاترین دلیل در این زمینه خود روایات اسلامی است،که نمونه ای از آن را در اینجا از نظر می گذرانیم.

*شخصی نزد پیامبر ص آمد،عرض کرد

یا رسول اللّه اوصنی،فکان فیما اوصاه ان قال الق اخاک بوجه منبسط: "مرا سفارش کن،فرمود:برادر مسلمانت را با روی گشاده ملاقات کن" (۱).

*در حدیث دیگری از پیامبر ص می خوانیم:

ما یوضع فی میزان امرء یوم القیامه افضل من حسن الخلق!: "در روز قیامت چیزی برتر و بالاتر از حسن خلق در ترازوی عمل کسی نهاده نمی شود"! (۲).

*در حدیث دیگری از امام صادق ع آمده است:

البر و حسن الخلق یعمران الدیار و یزیدان فی الاعمار: "نیکو کاری و حسن خلق،خانه ها را آباد،و عمرها را زیاد می کند" (۳).

و نیز از رسول خدا ص نقل شده:

اکثر ما تلج به امتی الجنه تقوی اللّه و حسن الخلق: "بیشترین چیزی که سبب می شود امت من به خاطر آن وارد بهشت شوند تقوای الهی و حسن خلق است" (۴).

*در مورد تواضع و فروتنی نیز از علی ع می خوانیم:

زینه الشریف التواضع: "آرایش انسانهای با شرافت فروتنی است" (۵).

*و بالآخره در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

التواضع اصل کل خیر نفیس،و مرتبه رفیعه،و لو کان للتواضع لغه یفهمها الخلق لنطق عن حقایق ما فی مخفیات العواقب...و من تواضع للّه شرفه اللّه علی کثیر من عباده...و لیس للّه عز و جل عباده یقبلها و یرضاها الا و بابها التواضع:

۱- ۱) "بحار الانوار"جلد ۷۴ صفحه ۱۷۱.

۲- ۲ و ۳ و ۴) "اصول کافی"جلد ۲ باب حسن الخلق صفحه ۸۱ و ۸۲.

۳- ۵) "بحار الانوار"جلد ۷۵ صفحه ۱۲۰.

۴-

-۵

"فروتنی ریشه هر خیر و سعادتی است،تواضع مقام والایی است،و اگر برای فروتنی زبان و لغتی بود که مردم می فهمیدند بسیاری از اسرار نهانی و عاقبت کارها را بیان می کرد...

کسی که برای خدا فروتنی کند،خدا او را بر بسیاری از بندگانش برتری می بخشد...

هیچ عبادتی نیست که مقبول درگاه خدا و موجب رضای او باشد مگر اینکه راه ورود آن فروتنی است" (۱).

***

۱- ۱) "بحار الانوار"جلد ۷۵ صفحه ۱۲۱.

[سوره لقمان (۳۱): آیات ۲۰ تا ۲۴]

اشاره

أَ لَمْ تَرَوْا أَنَّ اَللّٰهَ سَخَّرَ لَكُمْ مٰا فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي اَلْأَرْضِ وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظٰاهِرَةً وَ بٰاطِنَةً وَ مِنَ اَلنّٰاسِ مَنْ يُجٰادِلُ فِي اَللّٰهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لاٰ هُدىً وَ لاٰ كِتٰابٍ مُنِيرٍ (۲۰) وَ إِذٰا قِيلَ لَهُمُ اِتَّبِعُوا مٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ قٰالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مٰا وَجَدْنٰا عَلَيْهِ آبٰاءَنٰا أَ وَ لَوْ كٰانَ اَلشَّيْطٰانُ يَدْعُوهُمْ إِلىٰ عَذٰابِ اَلسَّعِيرِ (۲۱) وَ مَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اَللّٰهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اِسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ اَلْوُثْقىٰ وَ إِلَى اَللّٰهِ عٰاقِبَةُ اَلْأُمُورِ (۲۲) وَ مَنْ كَفَرَ فَلاٰ يَحْزُنْكَ كُفْرُهُ إِلَيْنٰا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمٰا عَمِلُوا إِنَّ اَللّٰهَ عَلِيمٌ بِذٰاتِ اَلصُّدُورِ (۲۳) نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلاً ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلىٰ عَذٰابٍ غَلِيظٍ (۲۴)

ص: ۶۲

ترجمه:

۲۰-آیا ندیدی خداوند آنچه را در آسمانها و زمین است مسخر شما کرده و نعمتهای خود را -چه نعمتهای ظاهر و چه نعمتهای باطن-بر شما گسترده و افزون ساخته است؟ ولی بعضی از مردم بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنی در باره خدا مجادله می کنند.

۲۱-هنگامی که به آنها گفته شود از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید،می گویند:نه،ما از چیزی پیروی می کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم!آیا حتی اگر شیطان آنها را دعوت به عذاب آتش فروزان کند(باز هم تبعیت می کنند)؟! ۲۲-کسی که روح خود را تسلیم خدا کند در حالی که نیکو کار باشد به دستگیره محکمی چنگ زده(و به تکیه گاه مطمئنی تکیه کرده است)و عاقبت همه کارها به سوی خدا است.

۲۳-و کسی که کافر شود کفر او تو را غمگین نسازد،بازگشت همه آنها به سوی ما است، و ما آنها را از اعمالی که انجام داده اند(و نتایج شوم آن)آگاه خواهیم ساخت، خداوند از آنچه در درون سینه ها است آگاه است.

۲۴-ما کمی از متاع دنیا را در اختیار آنان می گذاریم سپس آنها را مجبور به تحمل عذاب شدید می کنیم.

تفسیر:

تکیه گاه مطمئن!

بعد از پایان اندرزهای دهگانه لقمان در زمینه مبدأ و معاد و راه و رسم زندگی و برنامه های اجتماعی و اخلاقی قرآن برای تکمیل آن به سراغ بیان نعمتهای الهی می رود تا حس شکرگزاری مردم را برانگیزد،شکری که سرچشمه "معرفه اللّه" و انگیزه اطاعت فرمان او می شود (۱).

۱- ۱) بعضی از مفسران مانند "آلوسی" در "روح المعانی" و فخر رازی در "تفسیر کبیر" آیات مورد بحث را مربوط به آیات قبل از ذکر وصایای لقمان دانسته اند که مشرکان را مخاطب ساخته می گوید:"این خلق خدا است نشان دهید بتها چه آفرینشی داشتند"؟- و در آیات مورد بحث می گوید:"آیا ندیدید که خداوند آنچه را در آسمان و زمین است مسخر شما گردانید،ولی ذیل این آیه و آیات بعد از آن و روایاتی که در تفسیر آن وارد شده با عمومیت مفهوم آیه سازگارتر است.

روی سخن را به همه انسانها کرده می گوید:"آیا ندیدید خداوند آنچه را در آسمانها و زمین است مسخر فرمان شما کرد که در مسیر منافع و سود شما حرکت کنند"؟(أَ لَمْ تَرَوْا أَنَّ اللّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ).

تسخیر موجودات آسمانی و زمینی برای انسان مفهوم وسیعی دارد که هم شامل اموری می شود که در قبضه اختیار او است و با میل و اراده اش در مسیر منافع خود به کار می گیرد،مانند بسیاری از موجودات زمینی،یا اموری که در اختیار انسان نیست اما خداوند آنها را مامور ساخته که به انسان خدمت کند،همچون خورشید و ماه.

بنا بر این،همه موجودات مسخر فرمان خدا در طریق سود انسانها هستند خواه مسخر فرمان انسان باشند یا نه،و به این ترتیب لام در"لکم"به اصطلاح لام منفعت است (۱).

سپس می افزاید:"خداوند نعمتهای خود را-اعم از نعمتهای ظاهر و باطن- بر شما گسترده و افزون ساخت"(وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظٰاهِرَةً وَ بٰاطِنَةً).

"اسبغ"از ماده"سبغ"(بر وزن صبر)در اصل به معنی پیراهن یا زره گشاد و وسیع و کامل است،سپس به نعمت گسترده و فراوان نیز اطلاق شده است.

در اینکه منظور از نعمتهای"ظاهر"و"باطن"در این آیه چیست؟مفسران بسیار سخن گفته اند.

بعضی نعمت"ظاهر"را چیزی می دانند که برای هیچکس قابل انکار نیست

۱- ۱) در باره تسخیر موجودات برای انسان در جلد ۱۰ ذیل آیه ۲ سوره رعد صفحه ۱۲۰ بحثهای دیگری نیز داشتیم.

همچون آفرینش و حیات و انواع روزیها،و نعمتهای"باطن"را اشاره به اموری می دانند که بدون دقت و مطالعه قابل درک نیست(مانند بسیاری از قدرتهای روحی و غرائز سازنده).

بعضی نعمت"ظاهر"را اعضای ظاهر و نعمت"باطن"را قلب شمرده اند.

بعضی دیگر نعمت"ظاهر"را زیبایی صورت و قامت راست و سلامت اعضاء و نعمت"باطن"را"معرفه اللّه"دانسته اند.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص می خوانیم که"ابن عباس"از آن حضرت در این زمینه سؤال کرد،فرمود:"ابن عباس!نعمت ظاهر اسلام است، و آفرینش کامل و منظم تو بوسیله پروردگار و روزی هایی که به تو ارزانی داشته.

و اما نعمت باطن،پوشاندن زشتیهای اعمال تو و رسوا نکردنت در برابر مردم است" (۱).

در حدیث دیگری از امام باقر ع می خوانیم:"نعمت آشکار،پیامبر ص و معرفه اللّه و توحید است که پیامبر آورده،و اما نعمت پنهان،ولایت ما اهل بیت و پیمان دوستی با ما است" (۲).

ولی در حقیقت هیچگونه منافاتی در میان این تفسیرها وجود ندارد و هر کدام یکی از مصداقهای روشن نعمت ظاهر و باطن را بیان می کند،بی آنکه مفهوم گسترده آن را محدود سازد.

و در پایان آیه از کسانی سخن می گوید که نعمتهای بزرگ الهی را که از درون و برون،انسان را احاطه کرده،کفران می کنند،و به جدال و ستیز در برابر حق برمی خیزند،می فرماید:"بعضی از مردم هستند که در باره خداوند بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنی،مجادله می کنند"(وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یُجادِلُ فِی اللّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَ لا هُدیً وَ لا کِتابٍ مُنِیرٍ).

۱- ۱ و ۲) "مجمع البیان"ذیل آیه مورد بحث.
۲-

و بجای اینکه بخشنده آن همه نعمتهای آشکار و نهان را بشناسند،رو به سوی شرک و انکار،از سر جهل و لجاجت می آورند.

در اینکه فرق در میان"علم"و"هدایت"و" کِتابٍ مُنِیرٍ "چیست؟ شاید بهترین بیان این باشد که"علم"اشاره به ادراکاتی است که انسان از طریق عقل و خرد خویش درک می کند،و"هدی"اشاره به معلمان و رهبران الهی و آسمانی و دانشمندانی است که می توانند در این مسیر دست او را بگیرند و به سر منزل مقصود برسانند،و منظور از"کتاب منیر"کتابهای آسمانی می باشد که از طریق وحی، قلب و جان انسان را پر فروغ می سازند.

در حقیقت این گروه لجوج نه خود دانشی دارند،و نه به دنبال راهنما و رهبری هستند،و نه از وحی الهی استمداد می جویند،و چون راه هدایت در این سه امر منحصر است لذا با ترک آنها به وادی گمراهی و وادی شیاطین کشیده شده اند. ***آیه بعد به منطق ضعیف و سست این گروه گمراه اشاره کرده می گوید:

"هنگامی که به آنها گفته شود،از آنچه خداوند نازل کرده پیروی کنید می گویند:

نه،ما از چیزی پیروی می کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم"!(وَ إِذا قِیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما وَجَدْنا عَلَیْهِ آباءَنا).

و از آنجا که پیروی از نیاکان جاهل و منحرف،جزء هیچ یک از طرق سه گانه هدایت آفرین فوق نیست،قرآن از آن به عنوان راه شیطانی یاد کرده می فرماید:"آیا حتی اگر شیطان آنها را دعوت به عذاب آتش فروزان کند باز هم باید از او تبعیت کنند"؟!(أَ وَ لَوْ کانَ الشَّیْطانُ یَدْعُوهُمْ إِلی عَذابِ السَّعِیرِ) (۱).

۱- ۱) مفسران معمولا"لو"را در اینجا به معنی شرطیه گرفته اند که جزای آن محذوف است و در تقدیر چنین است لَوْ کانَ الشَّیْطانُ یَدْعُوهُمْ إِلی عَذابِ السَّعِیرِ ا یتبعونه.

در حقیقت قرآن در اینجا پوشش پیروی از سنت نیاکان را که ظاهری فریبنده دارد کنار می زند و چهره واقعی عمل آنها را که همان پیروی از شیطان در مسیر آتش دوزخ و جهنم است آشکار می سازد.

آری رهبری شیطان به تنهایی کافی است که انسان با آن مخالفت کند،هر چند در لفافه های دعوت به سوی حق بوده باشد که مسلما یک پوشش انحرافی است و دعوت به سوی آتش دوزخ نیز به تنهایی کافی برای مخالفت است هر چند دعوت کننده مجهول الحال باشد،حال اگر دعوت کننده شیطان و دعوتش به سوی آتش افروخته جهنم باشد تکلیف روشن است.

آیا هیچ عاقلی دعوت پیامبران الهی را به سوی بهشت رها می کند و به دنبال دعوت شیطان به سوی جهنم می رود؟! ***سپس به بیان حال دو گروه مؤمن خالص و کفار آلوده پرداخته،آنها را در مقایسه با یکدیگر و مقایسه با آنچه در مورد پیروان شیطان و مقلدان کور و کر نیاکان بیان کرده،مورد توجه قرار می دهد،می گوید:"کسی که قلب و جان خود را تسلیم خدا کند و در آستان پروردگار سر تسلیم و اطاعت فرود آورد در حالی که محسن و نیکوکار باشد به دستگیره محکمی چنگ زده است"(وَ مَنْ یُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَی اللّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقی).

منظور از"تسلیم وجه برای خدا"در حقیقت اشاره به توجه کامل با تمام وجود به ذات پاک پروردگار است زیرا"وجه"(به معنی صورت)به خاطر آنکه شریفترین عضو بدن و مرکز مهمترین حواس انسانی است به عنوان کنایه از ذات او به کار می رود.

تعبیر به" هُوَ مُحْسِنٌ "از قبیل ذکر عمل صالح بعد از ایمان است.

چنگ زدن به دستگیره محکم تشبیه لطیفی از این حقیقت است که انسان برای

نجات از قعر دره مادیگری و ارتقاء به بلندترین قله های معرفت و معنویت و روحانیت نیاز به یک وسیله محکم و مطمئن دارد این وسیله چیزی جز ایمان و عمل صالح نیست،غیر آن،همه پوسیده و پاره شدنی و مایه سقوط و مرگ است،علاوه بر این آنچه باقی می ماند این وسیله است،و بقیه همه فانی و نابود شدنی است.

و لذا در پایان آیه می فرماید:"عاقبت همه کارها به سوی خدا است"(وَ إِلَى اللّٰهِ عٰاقِبَةُ الْأُمُورِ).

در حدیثی که در تفسیر برهان از طرق اهل سنت از امام علی بن موسی الرضا ع از پیامبر گرامی اسلام نقل شده چنین آمده:

سیکون بعدی فتنه مظلمه، الناجی منها من تمسک بالعروه الوثقی،فقیل یا رسول اللّٰه و ما العروه الوثقی؟قال ولایه سید الوصیین،قیل یا رسول اللّٰه و من سید الوصیین؟ قال:امیر المؤمنین،قیل یا رسول اللّٰه و من امیر المؤمنین؟قال مولی المسلمین و امامهم بعدی،قیل یا رسول اللّٰه و من مولی المسلمین و امامهم بعدک؟قال:اخی علی بن ابی طالب(ع): "بعد از من فتنه ای تاریک و ظلمانی خواهد بود تنها کسانی از آن رهایی می یابند که به عروه الوثقی چنگ زنند، عرض کردند:ای رسول خدا عروه الوثقی چیست؟فرمود:ولایت سید اوصیاء است.

عرض کردند یا رسول اللّٰه سید اوصیاء کیست؟فرمود:امیر مؤمنان.

عرض کردند امیر مؤمنان کیست؟فرمود مولای مسلمانان و پیشوای آنان بعد از من،باز برای اینکه پاسخ صریحتری بگیرند عرض کردند او کیست؟ فرمود:برادرم علی بن ابی طالب ع (۱).

روایات دیگری نیز در همین ازمنه که منظور از"عروه الوثقی"دوستی اهل بیت ع یا دوستی آل محمد ص یا امامان از فرزندان حسین ع است نقل شده (۲).

۱- ۱) "تفسیر برهان"جلد ۳ صفحه ۲۷۹ ذیل آیه مورد بحث.

۲- ۲) برای توضیح بیشتر به"تفسیر برهان"جلد ۳ صفحه ۲۷۸ و ۲۷۹ مراجعه فرمائید.

بارها گفته ایم که این تفسیرها بیان مصداقهای روشن است،و منافات با مصادیق دیگری همچون توحید و تقوی و مانند آن ندارد. ***سپس به بیان حال گروه دوم پرداخته می گوید:"کسی که کافر شود و این حقایق روشن را انکار کند،کفر او تو را غمگین نسازد"(وَ مَنْ کَفَرَ فَلاٰ یَحْزُنْکَ کُفْرُهُ).

چرا که تو وظیفه ات را به خوبی انجام داده ای،او است که بر خویشتن ظلم و ستم می کند.

این گونه تعبیرات که در قرآن مجید مکرر آمده است نشان می دهد که پیغمبر گرامی اسلام ص از اینکه مشاهده می کرد گروهی جاهل و لجوج،راه خدا را با اینهمه دلائل روشن و نشانه های واضح،ترک می گویند و به بیراهه سر می نهند،سخت رنج می برد،و آن قدر غمگین،و اندوهناک می شد که بارها خداوند او را دلداری می دهد،و چنین است راه و رسم یک رهبر دلسوز.

و نیز نگران مباش که گروهی در دنیا با اینکه کفر می ورزند و ظلم و ستم می کنند،از نعمتهای الهی متنعمند،و گرفتار مجازات نیستند،زیرا دیر نشده است"بازگشت همه آنها به سوی ما است و ما آنها را از اعمالشان و نتائج تلخ و شوم آن،آگاه می سازیم"(إِلَیْنٰا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمٰا عَمِلُوا).

نه تنها از اعمالشان آگاهیم که از نیات و اسرار درون دلهایشان نیز با خبریم "زیرا خداوند از آنچه در درون سینه ها است آگاه است"(إِنَّ اللّٰهَ عَلِیمٌ بِذٰاتِ الصُّدُورِ).

این تعبیر که خداوند مردم را در قیامت از اعمالشان با خبر می سازد یا از آنچه در آن اختلاف داشتند با خبر می کند،در آیات فراوانی از قرآن مجید نازل شده است و با توجه به اینکه"ننبئکم"از ماده"نبا"می باشد،و"نبا"

طبق آنچه راغب در مفردات آورده به خبری گفته می شود که محتوا و فایده مهمی دارد و صریح و آشکار و خالی از هر گونه کذب است،روشن می شود که این تعبیرات اشاره به آن است که خداوند در قیامت چنان افشاگری از اعمال انسانها می کند که جای هیچگونه اعتراض و انکار برای کسی باقی نمی ماند،آنچه را مردم در این دنیا انجام می دهند و غالبا به دست فراموشی می سپارند،همه را مو به مو ظاهر می سازد،و برای حساب و جزا آماده می کند.

حتی آنچه در دل انسان می گذرد و هیچکس جز خدا از آن آگاه نیست، همه را به صاحبان آنها گوشزد می کند! ***سپس می افزاید بهره آنها از زندگی دنیا تو را شگفت زده نکند،"ما کمی از متاع دنیا در اختیار آنان می گذاریم-و متاع دنیا هر چه باشد کم و ناچیز است-سپس آنها را بالاجبار به عذاب شدید می کشانیم"عذابی مستمر و دردناک (نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلاً ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلىٰ عَذٰابٍ غَلِيظٍ).

این تعبیر ممکن است اشاره به آن باشد که آنها تصور نکنند،در این جهان از قبضه قدرت خداوند خارجند،خود او می خواهد آنها را برای آزمایش و اتمام حجت و مقاصدی دیگر آزاد بگذارد،و همین متاع قلیل به آنها نیز از سوی او است، و چقدر متفاوت است حال این گروه که ذلیلانه و بالاجبار به عذاب غلیظ الهی کشانده می شوند با آنها که تمام وجودشان در اختیار خدا است و چنگ به عروه الوثقی زده اند،در دنیا پاک و نیکوکار زندگی می کنند و در آخرت در جوار رحمت الهی متنعمند.

***

[سوره لقمان (۳۱): آیات ۲۵ تا ۳۰]

اشاره

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اَللّهُ قُلِ اَلْحَمْدُ لِلّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ (۲۵) لِلّهِ ما فِی اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ إِنَّ
اَللّهَ هُوَ اَلْغَنِيُّ اَلْحَمِيدُ (۲۶) وَ لَوْ أَنَّ ما فِی اَلْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلامٌ وَ اَلْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ ما نَفِدَتْ كَلِماتُ اَللّهِ إِنَّ اَللّهَ
عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۷) ما خَلْقُكُمْ وَ لا بَعْثُكُمْ إِلاّ كَنَفْسٍ واحِدَةٍ إِنَّ اَللّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۲۸) أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اَللّهَ يُولِجُ اَللَّيْلَ فِی اَلنَّهارِ وَ يُولِجُ
اَلنَّهارَ فِی اَللَّيْلِ وَ سَخَّرَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِی إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى وَ أَنَّ اَللّهَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۹) ذلِكَ بِأَنَّ اَللّهَ هُوَ اَلْحَقُّ وَ أَنَّ
ما يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ اَلْباطِلُ وَ أَنَّ اَللّهَ هُوَ اَلْعَلِيُّ اَلْكَبِيرُ (۳۰)

ترجمه:

۲۵-هر گاه از آنها سؤال کنی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است مسلما می گویند اللّه بگو الحمد للّه(که خود شما معترفید)ولی اکثر آنها نمی دانند.

۲۶-از آن خدا است آنچه در آسمانها و زمین است،چرا که خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است.

۲۷-اگر آنچه روی زمین از درختان است قلم شوند،و دریا برای آن مرکب گردد،و هفت دریا به آن افزوده شود،اینها همه تمام می شوند اما کلمات خدا پایان نمی گیرد، خداوند عزیز و حکیم است.

۲۸-آفرینش و زندگی مجدد همه شما همانند یک فرد بیش نیست،خداوند شنوا و بینا است.

۲۹-آیا ندیدی که خداوند شب را در روز و روز را در شب داخل می کند؟و خورشید و ماه را مسخر شما ساخته؟و هر کدام تا سر آمد معینی بحرکت خود ادامه می دهند؟ خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است.

۳۰-اینها همه دلیل بر آن است که خداوند حق است و آنچه غیر از او می خوانند باطل است و خداوند بلند مقام و بزرگ مرتبه است.

تفسیر:

ده وصف از اوصاف پروردگار

در شش آیه فوق مجموعه ای از صفات خداوند بیان شده است که در حقیقت ده صفت عمده یا ده اسم از اسماء الحسنی را بیان می کند:

غنی،حمید،عزیز،حکیم،سمیع،بصیر،خبیر،حق،علی و کبیر.

این از یک نظر،و از سوی دیگر در آیه نخست از"خالقیت"خداوند سخن می گوید و در آیه دوم از"مالکیت مطلقه"او در آیه سوم از"علم بی انتهایش"بحث می کند و در آیه چهارم و پنجم از"قدرت نامتناهیش".

و در آخرین آیه نتیجه می گیرد کسی که دارای این صفات است"حق"است و غیر از او همه باطل و هیچ و پوچند.

ص: ۷۲

با توجه به این بحث اجمالی،به شرح آیات باز گردیم:

نخست می فرماید:"اگر از آنها سؤال کنی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است بطور قطع در پاسخ می گویند"اللّه"(وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ).

این تعبیر که در آیات دیگر قرآن نیز دیده می شود(سوره عنکبوت آیه ۶۱-۶۳،زمر ۳۸،زخرف ۹)از یک سو دلیل بر این است که مشرکان هرگز منکر توحید خالق نبودند،و نمی توانستند خالقیت را برای بتها قائل شوند،تنها به شرک در عبادت و شفاعت بتها معتقد بودند.

و از سوی دیگر دلیل بر فطری بودن توحید و تجلی این نور الهی در سرشت همه انسانها است.

سپس می گوید حال که آنها به توحید خالق معترفند:"بگو حمد و ستایش مخصوص اللّه است که خالق همه چیز می باشد نه بتها که خود مخلوق اویند،ولی اکثر آنها نمی دانند و نمی فهمند که عبادت باید منحصر به خالق جهان باشد" (قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ). ***سپس به مساله"مالکیت"حق می پردازد چرا که بعد از ثبوت خالقیت نیاز به دلیل دیگری بر مالکیت او نیست،می فرماید:"از آن خدا است آنچه در آسمان و زمین است"(لِلّٰهِ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ).

بدیهی است آن کس که"خالق"و"مالك"است مدبر امور جهان نیز می باشد و به این ترتیب بخشهای سه گانه توحید(توحید خالقیت،توحید مالکیت و توحید ربوبیت)ثابت می گردد.

و کسی که چنین است از همه چیز بی نیاز و شایسته هر گونه ستایش است به همین دلیل در پایان آیه می افزاید:"خداوند غنی و حمید است"(إِنَّ اللّٰهَ هُوَ

الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ

).

او غنی علی الاطلاق،و حمید از هر نظر است،چرا که هر موهبتی در جهان است به او باز می گردد،و هر کس هر چه دارد از او دارد،و خزائن همه خیرات به دست او است و این دلیل زنده غنای او می باشد.

و از آنجا که"حمد"به معنی ستایش بر کار نیکی است که به اختیار از کسی سر می زند و هر نیکی در جهان می بینیم از سوی پروردگار است پس همه ستایشها از آن او است،حتی اگر ما زیبایی گل را می ستائیم و جاذبه عشق های ملکوتی را توصیف می کنیم و عظمت کار یک ایثارگر جانباز را ارج می نهیم باز در حقیقت او را می ستائیم که این زیبایی و آن جاذبه و عظمت نیز از او است،پس او"حمید علی الاطلاق"است. ***آیه بعد ترسیمی از علم بی پایان خدا است،که با ذکر مثالی بسیار گویا و رسا مجسم شده است:

قبلا ذکر این نکته را لازم می دانیم که مطابق آنچه در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است:"گروهی از یهود،هنگامی که پیرامون مساله روح از پیامبر ص سؤال کردند و قرآن در پاسخ آنها گفت: قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی وَ مٰا أُوتِیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاّٰ قَلِیلاً :"روح از فرمان پروردگار من است،و بهره شما از علم جز اندکی بیش نیست"این سخن بر آنان گران آمد و از پیامبر ص پرسیدند که آیا این فقط در باره ما است،فرمود:نه،همه را شامل می شود(حتی ما را).

ولی آنها افزودند ای محمد!تو در مورد خود گمان می کنی بهره کمی از علم داری در حالی که قرآن به تو داده شده،و به ما هم تورات،در قرآنت آمده است "کسی که حکمت به او داده شده خیر کثیر به او داده شده است"این سخنان با هم سازگار نیست!

در اینجا آیه وَ لَوْ أَنَّ مٰا فِی الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَهٍ أَقْلاٰمٌ ...(آیه مورد بحث) نازل شد،و روشن ساخت که علم انسان هر قدر هم گسترده باشد در برابر علم خداوند ذره بی مقداری بیش نیست،و آنچه نزد شما بسیار است نزد خدا بسیار کم است (۱).

نظیر این روایت را از طریق دیگری در ذیل آیه ۱۰۹ سوره کهف بیان کردیم.

به هر حال قرآن مجید برای ترسیم علم نامتناهی خداوند چنین می گوید:

"اگر آنچه روی زمین از درختان است قلم شوند،و دریا برای آن مرکب گردد، و هفت دریا بر این دریا افزوده شود،تا علم خدا را بنویسند،اینها همه تمام می شوند اما کلمات خدا پایان نمی گیرد،خداوند عزیز و حکیم است"(وَ لَوْ أَنَّ مٰا فِی الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَهٍ أَقْلاٰمٌ وَ الْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَهُ أَبْحُرٍ مٰا نَفِدَتْ کَلِمٰاتُ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ).

"یمده"از ماده"مداد"به معنی مرکب یا ماده رنگینی است که با آن می نویسند،و در اصل از"مد"به معنی کشش گرفته شده زیرا خطوط به وسیله کشش قلم بر صفحه کاغذ پیدا می شود.

بعضی از مفسران معنی دیگری نیز برای آن نقل کرده اند و آن روغنی است که در چراغ می ریزند و سبب روشنایی چراغ است،و هر دو معنی در واقع به یک ریشه باز می گردد.

"کلمات"جمع"کلمه"است و در اصل به معنی الفاظی است که انسان با آن سخن می گوید،سپس به معنی گسترده تری اطلاق شده،و آن هر چیزی است که می تواند بیانگر مطلبی باشد،و از آنجا که مخلوقات گوناگون این جهان هر کدام بیانگر ذات پاک خدا و علم و قدرت اویند،به هر موجودی"کلمه اللّه"

۱- ۱) "تفسیر برهان"جلد ۳ صفحه ۲۷۹.

اطلاق شـده،مخصوصا در مورد موجودات شـریفتر و با عظمت تر،این تعبیر به کار رفته،چنان که در باره مسـیح ع در آیه ۱۷۱ سوره نساء می خوانیم: إِنَّمَا الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ رَسُولُ اللّٰهِ وَ کَلِمَتُهُ (نظیر همین معنی در آیه ۴۵ سوره آل عمران نیز آمده است).

سپس به همین مناسبت "کلمات اللّه" به معنی علم و دانش پروردگار به کار رفته است.

اکنون بایـد درست بیندیشـیم که برای نوشـتن تمام معلومات یک انسان،گاه یک قلم با مقـداری مرکب کفایت می کنـد،حتی ممکن است بـا همین یـک قلم انسانهای دیگری نیز مجموعه معلوماتشان را بر صـفحه کاغـذ بیاورنـد ولی قرآن می گویـد:اگر تمـام درختـان روی زمین قلم شونـد،می دانیم گـاه از یـک درخت تنومنـد از سـاقه و شـاخه هایش،هزاران بلکه میلیونها قلم به وجـود می آیـد،و بـا در نظر گرفتن حجم عظیم درختـان روی زمین و جنگلهـایی که بسـیاری از کوه هـا و دشـتها را پوشانیـده است،و تعداد قلمهایی که از آن به وجود می آید،و همچنین اگر تمام اقیانوسـهای روی زمین که تقریبا سه چهارم صـفحه کره زمین را بـا عمق و ژرفای بسـیار پوشانیـده است مرکب شونـد،چه وضع عجیبی را برای نوشـتن ایجاد می کنـد و چقـدر علوم و دانشها را با آن می توان نوشت.

مخصوصـا بـا توجه به افزوده شـدن هفت دریـای دیگر به آن که هر کـدام از آنهـا معادل تمام اقیانوسـهای روی زمین باشـد،و بالاخص بـا توجه به اینکه عـدد هفت در اینجـا به معنی تعـداد نیست بلکه برای تکثیر است و اشاره به دریاهای بی حساب می کنـد،روشن می شود که وسـعت دامنه علم خداونـد تا چه حد گسترده است و تازه همه اینها پایان می گیرد و باز علوم او پایان نخواهد گرفت.

آیا ترسـیمی برای بی نهایت از این جالبتر و زیباتر به نظر می رسد؟این عدد به قدری زنده و گویا است که امواج فکر انسان را در افقهای بیکران و نامحدود

ص :۷۶

با خود همراه می برد،و غرق در حیرت و ابهت می کند.

با توجه به این بیان گویا و روشن،انسان احساس می کند که معلوماتش در برابر آنچه در علم خدا است همچون یک صفر در برابر بی نهایت است،و شایسته است فقط بگوید:"دانش من به آنجا رسیده که به نادانی خود پی برده ام"حتی تشبیه به قطره و دریا برای بیان این واقعیت نارسا به نظر می رسد.

از جمله نکات لطیفی که در آیه به چشم می خورد این است که"شجره" به صورت مفرد،و"اقلام"به صورت جمع آمده،تا بیانگر تعداد فراوان قلمهایی باشد که از یک درخت با تمام ساقه و شاخه هایش به وجود می آید.

و نیز تعبیر"البحر"به صورت مفرد و"الف و لام جنس"برای آن است که تمام اقیانوسهای روی زمین را شامل شود،بخصوص اینکه تمام اقیانوسهای جهان با هم مربوط و متصلند و در واقع در حکم یک دریای پهناورند.

و جالب اینکه در باره"قلمها"سخن از قلمهای اضافی و کمکی نمی کند اما در باره اقیانوسها سخن از هفت دریای دیگر به میان می آورد،چرا که به هنگام نوشتن قلم بسیار کم مصرف می شود آنچه بیشتر مصرف می گردد مرکب است.

انتخاب کلمه"سبع"(هفت)در لغت عرب برای تکثیر شاید از این نظر باشد که پیشینیان عدد کرات منظومه شمسی را هفت می دانستند(و در واقع آنچه از منظومه شمسی امروز نیز با چشم غیر مسلح دیده می شود هفت کره بیش نیست) و با توجه به اینکه"هفته"به صورت یک دوره کامل زمان هفت روز بیشتر نیست و تمام کره زمین را نیز به هفت منطقه تقسیم می کردند و نام هفت اقلیم بر آن گذارده بودند،روشن می شود که چرا هفت به عنوان یک عدد کامل در میان آحاد و برای بیان کثرت به کار رفته است (۱).

۱- ۱) در زمینه"علم بی پایان پروردگار"در جلد ۱۲ ذیل آیه ۱۰۹ سوره کهف (صفحه ۵۷۴)نیز سخن گفته ایم.

*** بعد از ذکر علم بی پایان پروردگار،سخن از قدرت بی انتهای او به میان می آورد و می فرماید:"آفرینش همه شما و نیز برانگیخته شدن شما بعد از مرگ همانند یک فرد بیش نیست،خداوند شنوا و بینا است"(مٰا خَلْقُکُمْ وَ لاٰ بَعْثُکُمْ إِلاّٰ کَنَفْسٍ وٰاحِدَهٍ إِنَّ اللّٰهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ).

بعضی از مفسران گفته اند که جمعی از کفار قریش از روی تعجب و استبعاد در مساله معاد می گفتند:خداوند ما را به گونه های مختلفی آفریده است و در طی مراحل گوناگون،روزی نطفه بودیم و سپس علقه شدیم،بعد مضغه گشتیم،و سپس تدریجا به صورتهای گوناگون در آمدیم،چگونه خداوند همه ما را در یک ساعت آفرینش جدیدی می دهد؟ آیه مورد بحث نازل شد و به سخن آنها پاسخ گفت.

در حقیقت آنها از این نکته غافل بودند که مفاهیمی همچون"سخت" و"آسان"و"کوچک"و"بزرگ"برای موجوداتی همچون ما که قدرت محدودی داریم،قابل تصور است،ولی در برابر قدرت بی پایان حق،همگی یکسان و برابر می باشند،آفرینش یک انسان با آفرینش همه انسانها هیچ تفاوتی ندارد،و آفرینش یک موجود در یک لحظه یا در طول سالیان دراز در پیشگاه قدرت او یکسان است.

اگر تعجب کفار قریش از این بوده است که چگونه این طبایع مختلف، و اشکال گوناگون و شخصیتهای متنوع،آن هم بعد از آنکه بدن انسان خاک شد و خاکها پراکنده گشتند و به هم آمیختند،چگونه ممکن است از هم جدا شوند و هر کدام به جای خود باز گردند؟پاسخ آن را علم بی پایان،و قدرت بی انتهای خداوند می دهد.

او چنان روابطی در میان موجودات بر قرار ساخته که یک واحد همچون یک مجموعه،و یک مجموعه همانند یک واحد است.

ص :۷۸

اصولا- انسجام و به هم پیوستگی این جهان،آن چنان است که هر کثرتی در آن به وحدت باز می گردد،و خلقت مجموع انسانها از همان اصولی تبعیت می کند که خلقت یک انسان تبعیت دارد.

و اگر تعجب آنها از کوتاهی زمان بوده که چگونه مراحلی را که انسان از حال نطفه تا دوران جوانی طی سالیان دراز طی می کند ممکن است در لحظات کوتاهی طی شود؟پاسخ آن را نیز قدرت پروردگار می دهد،ما در جهان جانداران اطفال انسان را می بینیم که باید مدتها طول بکشد تا راه رفتن را به خوبی یاد بگیرند یا قادر به استفاده از هر نوع غذا شوند،در حالی که جوجه ها را می بینیم همین که سر از تخم بیرون آوردند و متولد شدند برمی خیزند و راه می روند و حتی بدون نیاز به مادر غذا می خورند،اینها نشان می دهد که این گونه مسائل در برابر قدرت خداوند،تاثیری ندارد.

ذکر"سمیع"و"بصیر"بودن خداوند در پایان این آیه،ممکن است پاسخ به ایراد دیگری از ناحیه مشرکان باشد که به فرض همه انسانها با تنوع خلقتی که دارند و با تمام ویژگیهایشان در ساعت معینی برانگیخته شوند،ولی اعمال آنها و سخنانشان چگونه مورد حساب قرار می گیرد؟اعمال و گفتار اموری هستند که بعد از وجود نابود می شوند.

قرآن پاسخ می دهد خداوند شنوا و بینا است،تمام سخنان آنها را شنیده و همه اعمالشان را دیده(بعلاوه فنا و نابودی مطلق در این جهان مفهوم ندارد، بلکه اعمال و اقوالشان همواره موجود خواهد بود).

از این گذشته جمله فوق تهدیدی است نسبت به این بهانه جویان که خداوند از گفتگوهای شما برای سمپاشی در افکار عمومی بی خبر نیست،و حتی از آنچه در دل دارید و بر زبان جاری نکرده اید نیز آگاه است.

***

ص:79

آیه بعد تاکید و بیان دیگری است برای قدرت واسعه خداوند،روی سخن را به پیامبر کرده،می گوید:"آیا ندیدی که خداوند شب را در روز،و روز را در شب داخل می کند"؟(أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللّهَ یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهارِ وَ یُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیْلِ).

و نیز آیا ندیدی که "خداوند خورشید و ماه را در مسیر منافع انسانها مسخر ساخته"؟(وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ).

و هر کدام تا سرآمد معینی به حرکت خود ادامه می دهند"(کُلٌّ یَجْرِی إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی).

"و اینکه خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است"؟(وَ أَنَّ اللّهَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ).

"ولوج"در اصل به معنی"دخول"است،و داخل کردن شب در روز، و روز در شب ممکن است اشاره به افزایش تدریجی و کوتاه شدن شب و روز در طول سال باشد که تدریجا از یکی کاسته،و به صورت نامحسوسی بر دیگری می افزاید،تا فصول چهار گانه سال با ویژگیها و آثار پر برکتش ظاهر گردد(تنها در دو نقطه از روی زمین است که این تغییر تدریجی و فصول چهار گانه نیست یکی نقطه حقیقی قطب شمال و جنوب است که در طول سال،ششماه شب،و ششماه روز می باشد،و دیگری خط باریک و دقیق استوا است که در تمام سال،شب و روز یکسان است.

و یا اشاره به این باشد که تبدیل شب به روز،و روز به شب به خاطر وجود جو زمین بطور ناگهانی صورت نمی گیرد تا انسان و همه موجودات زنده را در برابر خطرات مختلف قرار دهد،بلکه نخستین اشعه آفتاب از هنگام طلوع فجر در اعماق تاریکی نفوذ کرده،کم کم نفوذ بیشتری پیدا می کند،تا تمام صفحه آسمان را بگیرد،درست بعکس چیزی که به هنگام پایان روز و دخول شب تحقق می یابد.

این انتقال تدریجی و کاملا منظم و حساب شده از مظاهر قدرت خدا است.

البته این دو تفسیر با هم منافاتی ندارند و ممکن است جمعا در معنی آیه منظور باشند.

در مورد تسخیر"شمس"و"قمر"و سایر کرات آسمانی برای انسانها- چنان که قبلا هم گفته ایم-منظور تسخیر در راه خدمت به انسان است،و به تعبیر دیگر لام در"سخر لکم"لام نفع است،نه لام اختصاص،و این تعبیر در قرآن مجید در مورد خورشید و ماه و شب و روز و نهرها و دریاها و کشتیها آمده است،و همه اینها بیانگر عظمت شخصیت انسان و گستردگی نعمتهای خداوند در مورد او است که تمام موجودات زمین و آسمان به فرمان خدا سرگشته و فرمانبردار او هستند و با اینحال شرط انصاف نیست که او فرمان نبرد (۱).

جمله" کُلٌّ یَجْرِی إِلیٰ أَجَلٍ مُسَمًّی "اشاره به این است که این نظام حساب شده و دقیق تا ابد ادامه نمی یابد،و پایان و سرانجامی دارد که همراه با پایان گرفتن دنیا است،همان چیزی که در سوره"تکویر"چنین از آن یاد شده است: إِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ وَ إِذَا النُّجُومُ انْکَدَرَتْ :"هنگامی که خورشید بی فروغ گردد و ستارگان به تیرگی گرایند...".

ارتباط جمله" أَنَّ اللّٰهَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ "با توجه به آنچه در بالا گفتیم با این بحث روشن می شود،چرا که خداوندی که خورشید و ماه با عظمت را با آن حساب دقیق به کار گرفته،و شب و روز را با آن نظم مخصوص هزاران و میلیونها سال وارد یکدیگر می کند،چنین پروردگاری چگونه ممکن است از اعمال انسانها بی خبر بماند،آری او هم اعمال را می داند و هم نیات و اندیشه ها را.

***

۱- ۱) در مورد"تسخیر خورشید و ماه و موجودات دیگر برای انسان"در جلد ۱۰ ذیل آیه ۲ سوره رعد(صفحه ۱۲۰)و آیه ۳۲ سوره ابراهیم(صفحه ۳۵۰)بحث مشروحی داشتیم.

و در آخرین آیه مورد بحث به صورت یک نتیجه گیری جامع و کلی می فرماید:

"اینها دلیل بر آن است که خداوند حق است،و آنچه غیر از او می خوانند باطل است،و خداوند بلند مقام و بزرگ مرتبه است" (ذٰلِکَ بِأَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مٰا یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبٰاطِلُ وَ أَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْعَلِیُّ الْکَبِیرُ) (۱).

مجموع بحثهایی که در آیات قبل پیرامون خالقیت و مالکیت و علم و قدرت بی انتهای پروردگار آمده بود،این امور را اثبات کرد که"حق"تنها او است و غیر او زائل و باطل و محدود و نیازمند است،و"علی و کبیر"که از هر چیز برتر و از توصیف بالاتر است ذات پاک او می باشد و به گفته شاعر: الا کل شیء ما خلا اللّٰه باطل و کل نعیم لا محاله زائل:

"آگاه باشید هر چه جز خدا است باطل است و هر نعمتی سرانجام، زوال پذیر است".

این سخن را به تعبیر فلسفی می توان چنین بیان کرد:

حق اشاره به وجود حقیقی و پایدار است،و در این جهان آن وجود حقیقی که قائم بالذات و ثابت و بر قرار و جاودانی باشد تنها او است،و بقیه هر چه هست در ذات خود وجودی ندارد و عین بطلان است که هستی خود را از طریق وابستگی به آن وجود حق پایدار پیدا می کند،و هر لحظه نظر لطفش را از آنها بر گیرد در ظلمات فنا و نیستی،محو و ناپدید می شود.

به این ترتیب هر قدر ارتباط موجودات دیگر به وجود حقتعالی بیشتر گردد

ص: ۸۲

---

۱ - ۱) "باء"در" بِأَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ "گر چه در بدو امر"باء سببیه"به نظر می آید،و شاید به همین دلیل بعضی از مفسران"آلوسی"در"روح المعانی"،مضمون این آیه را سبب مطالب گذشته گرفته،ولی سیاق آیات،و ذکر صفات گذشته،یعنی خالقیت و مالکیت و علم و قدرت و نشانه های آن در عالم آفرینش ظاهر در این است که آنها همه گواه برای این نتیجه بوده است،بنا بر این محتوای این آیه،نتیجه آیات قبل است نه سبب آنها.

به همان نسبت حقانیت بیشتری کسب می کند.

به هر حال همانگونه که گفتیم این آیات مجموعه ای از ده صـفت از صفات برجسته خدا،و ده اسم از اسماء حسنای او است،و مشتمل بر دلائل قوی و انکار ناپذیری بر بطلان هر گونه شرک و لزوم توحید در تمام مراحل عبودیت است.

***

ص :۸۳

[سوره لقمان (۳۱): آیات ۳۱ تا ۳۲]

اشاره

أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اَلْفُلْکَ تَجْرِی فِی اَلْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اَللّٰهِ لِیُرِیَکُمْ مِنْ آیٰاتِهِ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِکُلِّ صَبّٰارٍ شَکُورٍ (۳۱) وَ إِذٰا غَشِیَهُمْ مَوْجٌ کَالظُّلَلِ دَعَوُا اَللّٰهَ مُخْلِصِینَ لَهُ اَلدِّینَ فَلَمّٰا نَجّٰاهُمْ إِلَی اَلْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مٰا یَجْحَدُ بِآیٰاتِنٰا إِلاّٰ کُلُّ خَتّٰارٍ کَفُورٍ (۳۲)

ترجمه:

۳۱-آیا ندیدی کشتیها بر صفحه دریاها به فرمان خدا،و به برکت نعمت او حرکت می کنند؟ او می خواهد گوشه ای از آیاتش را به شما نشان دهد که در اینها آیات و نشانه هایی است برای کسانی که شکیبا و شکرگزارند.

۳۲-و هنگامی که موجی همچون ابرها(در سفرهای دریایی)آنها را بپوشاند(و بالای سر آنها قرار گیرد)خدا را با اخلاص می خوانند،اما هنگامی که آنها را به خشکی نجات داد بعضی راه اعتدال را پیش می گیرند(و به ایمان خود وفادار می مانند در حالی که بعضی دیگر فراموش کرده راه کفر پیش می گیرند)و آیات ما را هیچکس جز پیمان شکنان کفران کننده انکار نمی کنند.

تفسیر:

در گرداب بلا!

باز در دو آیه مورد بحث سخن از نعمتهای خدا و دلائل توحید در آفاق و انفس است.

در نخستین آیه سخن از دلیل نظم به میان می آید،و در دومین آیه سخن از

ص: ۸۴

توحید فطری است و مجموعا بحثهایی را که در آیات قبل آمد تکمیل می کند.

می گوید:"آیا ندیدی کشتیها بر صفحه دریاها به فرمان خدا،و به برکت نعمت او حرکت می کنند"؟!(أَ لَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللّهِ) (۱).

"هدف این است که گوشه ای از آیات عظمتش را به شما نشان دهد" (لِیُرِیَکُمْ مِنْ آیاتِهِ).

آری"در اینها نشانه هایی است برای کسانی که بسیار شکیبا و شکرگزارند" (إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبّارٍ شَکُورٍ).

بدون شک حرکت کشتیها بر صفحه اقیانوسها نتیجه مجموعه ای از قوانین آفرینش است:

حرکت منظم بادها از یک سو.

وزن مخصوص چوب یا مواردی که با آن کشتی را می سازند از سوی دیگر.

میزان غلظت آب از سوی سوم.

و فشاری که از ناحیه آب بر اجسامی که در آن شناور می شوند از سوی چهارم.

و هر گاه در یکی از این امور اختلالی رخ دهد یا کشتی در قعر دریا فرو می رود،یا واژگون می شود و یا در وسط دریا سرگردان و حیران می ماند.

اما خداوندی که اراده کرده است پهنه دریاها را بهترین شاهراه برای مسافرت انسانها،و حمل مواد مورد نیاز از نقطه ای به نقطه دیگر قرار دهد،این شرائط را که هر یک نعمتی از نعمتهای او است فراهم ساخته.

عظمت قدرت خدا در صفحه اقیانوسها و کوچکی انسان در مقابل آن به قدری است که در گذشته که تنها از نیروی باد برای حرکت کشتی استفاده می شد،

۱- ۱) "باء"در"بنعمت اللّه"ممکن است"باء سببیت"و یا"باء مصاحبت"باشد، ولی احتمال اول مناسبتر است.

اگر تمام مردم جهان جمع می شدند که یک کشتی را در وسط دریا بر خلاف مسیر یک باد سنگین به حرکت در آورند قدرت نداشتند.

و امروز هم که قدرت موتورهای عظیم جانشین باد شده است باز وزش طوفان آن قدر سخت و سنگین است که عظیمترین کشتیها را جابجا می کند،و گاه آنها را در هم می شکند.

و اینکه در آخر آیه روی اوصاف"صبار"و"شکور"(بسیار صابر و شکیبا و بسیار شکرگزار)تکیه شده،یا به خاطر این است که زندگی دنیا مجموعه ای است از"بلا"و"نعمت"که هر دو وسیله آزمایشند،ایستادگی و شکیبایی در برابر حوادث سخت،و شکرگزاری در برابر نعمتها مجموعه وظیفه انسانها را تشکیل می دهد.

لذا در حدیثی که بسیاری از مفسران از پیامبر گرامی اسلام ص نقل کرده اند می خوانیم:الایمان نصفان نصف صبر و نصف شکر:"ایمان دو نیمه است،نیمه ای صبر و نیمه ای شکر (۱).

و یا اشاره به این است که برای درک آیات با عظمت الهی در پهنه آفرینش انگیزه ای لازم است،همچون شکر منعم توأم با صبر و شکیبایی برای دقت و کنجکاوی هر چه بیشتر. ***بعد از بیان نعمت حرکت کشتیها در دریاها که هم در گذشته و هم امروز، بزرگترین و مفیدترین وسیله حمل و نقل انسانها و کالاها بوده است،اشاره به یکی از چهره های دیگر همین مساله کرده می گوید:"هنگامی که آنها بر کشتی سوار شوند،و در وسط دریا قرار گیرند و دریا طوفانی شود،و امواج کوه پیکر،همچون ابرها بالای سر آنان قرار گیرد،خدا را با اخلاص می خوانند"

۱- ۱) تفسیر"مجمع البیان"و"قرطبی"و"فخر رازی"و"صافی".

(وَ إِذٰا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللّٰهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ).

"ظلل "جمع "ظله "(بر وزن قله)است،و مفسران برای آن چند معنی ذکر کرده اند:

"راغب "در "مفردات "می گوید:"ظله "به معنی ابری است که سایه می افکند،و غالبا در مواردی به کار می رود که موضوع ناخوش آیندی در کار است.

بعضی نیز آن را به معنی سایبان از ماده "ظل "دانسته اند.

بعضی نیز آن را به معنی کوه گرفته اند.

گرچه این معانی-در رابطه با آیه مورد بحث-تفاوت زیادی با هم ندارد ولی با توجه به اینکه در قرآن کرارا این کلمه به معنی ابرهای سایه افکن آمده و با توجه به اینکه تعبیر غشیهم(آنها را می پوشاند)تناسب بیشتری با معنی ابر دارد،این تفسیر نزدیکتر به نظر می رسد.

یعنی امواج عظیم دریا آن چنان برمی خیزد،و اطراف آنها را احاطه می کند که گویی ابری بر سر آنان سایه افکنده است،سایه ای وحشتناک و هول انگیز.

اینجا است که انسان با تمام قدرتهای ظاهری که برای خویش جلب و جذب کرده،خود را ضعیف و ناچیز و ناتوان می بیند،دستش از همه جا بریده می شود تمام وسائل عادی و مادی از کار می افتد،هیچ روزنه امیدی برای او باقی نمی ماند جز نوری که از درون جان او و از عمق فطرتش می درخشد.

پرده های غفلت را کنار می زند قلب او را روشن می سازد،و به او می گوید:

کسی هست که می تواند تو را رهایی بخشد! همان کس که امواج دریا فرمان او را می برند،و آب و باد و خاک سرگردان او هستند.

اینجا است که توحید خالص همه قلب او را احاطه می کند،و دین و آئین و پرستش را مخصوص او می داند.

سپس اضافه می کند:"هنگامی که خداوند آنها را از این مهلکه رهایی بخشید-امواج فرو نشست،و او سالم به ساحل نجات رسید-مردم دو گروه می شوند بعضی راه اعتدال را پیش می گیرند و به عهد و پیمانی که در دل در آن لحظات حساس با خدا کردند پایبند و وفادار می مانند"(فَلَمّا نَجّاهُمْ إِلَی الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ) (۱).

ولی گروهی دیگر همه چیز را به دست فراموشی سپرده و باز لشکر غارتگر شرک و کفر بر کشور قلبشان چیره می شود.

جمعی از مفسرین،آیه فوق را اشاره ای به اسلام آوردن"عکرمه بن ابی جهل"دانسته اند.

به هنگام فتح مکه،چون پیامبر ص همه مردم را جز چهار نفر مشمول عفو عمومی قرار داده بود،و تنها در مورد این چهار نفر که یکی از آنها عکرمه بن ابی جهل بود،حکم اعدام صادر فرموده بود که هر کجا آنها را بیابید از بین ببرید،(چرا که از هیچگونه کارشکنی و کینه توزی و جنایت بر ضد اسلام و مسلمین فروگذار نبودند)عکرمه ناچار از مکه فرار کرد.

به کنار دریای احمر آمد و سوار بر کشتی شد در دریا تند بادی خطرناک دامان او را گرفت،اهل کشتی به یکدیگر گفتند:بیائید با بتها وداع گوئید و تنها دست به دامان لطف"اللّه"بزنید که از این خدایان ما کاری ساخته نیست! "عکرمه"گفت:اگر جز توحید ما را در دریا نجات ندهد در خشکی نیز نجات نخواهد داد،بارالها من با تو عهد و پیمان می بندم که اگر مرا از این مهلکه برهانی به سراغ محمد ص می روم و دست در دست او می گذارم،چرا که او را بخشنده و کریم می دانم.

ص :۸۸

۱- ۱) مقتصد از ماده قصد به معنی اعتدال در کار و وفای به عهد است.

سرانجام او نجات یافت و خدمت پیامبر ص آمد و مسلمان شد (۱).

در تواریخ اسلامی آمده است که"عکرمه"بعدا در صف مسلمانان راستین قرار گرفت و در ماجرای جنگ"یرموک"یا"اجنادین"شربت شهادت نوشید.

و در پایان آیه اضافه می کند:"آیات ما را هیچکس جز پیمان شکنان کفران کننده انکار نمی کنند"(وَ مٰا یَجْحَدُ بِآیٰاتِنٰا إِلاّٰ کُلُّ خَتّٰارٍ کَفُورٍ).

"ختار"از ماده"ختر"(بر وزن چتر)به معنی پیمان شکنی است.

این کلمه صیغه مبالغه است چرا که مشرکان و گنهکاران کرارا در گرفتاریها رو به سوی خدا می آورند،عهد و پیمانها با خدا می بندند و نذرها می کنند،اما هنگامی که طوفان حوادث فرو نشست پیمانهای خود را پی در پی می شکنند، و نعمتهای الهی را به دست کفران می سپارند.

در حقیقت"ختار"و"کفور"که در ذیل این آیه آمده نقطه مقابل"صبار" و"شکور"است که در ذیل آیه قبل آمده است(کفران در مقابل شکرگزاری، و پیمان شکنی در مقابل شکیبایی و باقیمانده بر سر عهد و پیمان)چرا که وفای به عهد تنها برای شکیبایان امکان پذیر است آنها هستند که به هنگام شعله ور شدن ایمان فطری در درون جانشان سعی می کنند این نور الهی دیگر به خاموشی نگراید و حجابها و پرده ها روی آن نیفتد.

***

۱- ۱) "مجمع البیان"ذیل آیه مورد بحث-در"اسد الغابه فی معرفه الصحابه" ج ۴ صفحه ۵ نیز همین ماجرا با مختصری تفاوت آمده است(عکرمه با کسر عین).

[سوره لقمان (۳۱): آیات ۳۳ تا ۳۴]

اشاره

یا أَیُّهَا اَلنّاسُ اِتَّقُوا رَبَّکُمْ وَ اِخْشَوْا یَوْماً لا یَجْزِی والِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لا مَوْلُودٌ هُوَ جازٍ عَنْ والِدِهِ شَیْئاً إِنَّ وَعْدَ اَللّهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّکُمُ اَلْحَیاةُ اَلدُّنْیا وَ لا یَغُرَّنَّکُمْ بِاللّهِ اَلْغَرُورُ (۳۳) إِنَّ اَللّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ اَلسّاعَهِ وَ یُنَزِّلُ اَلْغَیْثَ وَ یَعْلَمُ ما فِی اَلْأَرْحامِ وَ ما تَدْرِی نَفْسٌ ما ذا تَکْسِبُ غَداً وَ ما تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اَللّهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ (۳۴)

ترجمه:

۳۳-ای مردم!از خدا بپرهیزید،و از روزی بترسید که نه پدر جزای اعمال فرزند خود را تحمل می کند و نه فرزند چیزی از جزای پدر را،مسلما وعده الهی حق است مبادا زندگانی دنیا شما را بفریبد،و مبادا شیطان شما را مغرور سازد.

۳۴-آگاهی از زمان قیام قیامت مخصوص خداست،و او است که باران را نازل می کند، و آنچه در رحم مادران است می داند،و هیچکس نمی داند فردا چه می کند، و هیچکس نمی داند در چه سرزمینی می میرد،فقط خداوند عالم و آگاه است.

تفسیر:

وسعت علم خداوند

در این دو آیه که آخرین آیه سوره لقمان است،نخست به صورت یک جمع بندی از مواعظ و اندرزهای گذشته،و دلائل توحید و معاد،همه انسانها را به خدا و روز قیامت توجه می دهد،سپس از غرور ناشی از دنیا و شیطان بر حذر می دارد

ص: ۹۰

و بعد به وسعت دامنه علم خداوند و شمول آن نسبت به همه چیز می پردازد.

می فرماید:"ای مردم از خدا بپرهیزید"(یا أَیُّهَا النّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ).

"و از روزی بترسید که نه پدر بار گناه فرزندش را به دوش می کشد،و نه فرزند چیزی از مسئولیت پدر را تحمل می کند"(وَ اخْشَوْا یَوْماً لا یَجْزِی والِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لا مَوْلُودٌ هُوَ جازٍ عَنْ والِدِهِ شَیْئاً).

در حقیقت دستور اول،توجه به مبدء است،و دستور دوم توجه به معاد.

دستور اول،نیروی مراقبت را در انسان زنده می کند،و دستور دوم احساس پاداش و کیفر را،و بدون شک کسی که بداند شخص خبیر و آگاهی تمام اعمال او را می بیند و می داند و ثبت و ضبط می کند،و از سوی دیگر محکمه و دادگاه عدلی برای رسیدگی به تمام جزئیات آن تشکیل می دهد،چنین انسانی کمتر آلوده گناه و فساد می شود.

جمله" لا یَجْزِی "از ماده جزا است و"جزا"از نظر لغت به دو معنی آمده یکی پاداش و کیفر دادن در برابر چیزی(چنان که گفته می شود جزاه اللّه خیرا:

خداوند او را پاداش خیر داد).

و دیگری کفایت کردن و جانشین شدن و تحمل نمودن،چنان که در آیه مورد بحث آمده است: لا یَجْزِی والِدٌ عَنْ وَلَدِهِ :"هیچ پدری،مسئولیت اعمال فرزندش را قبول نمی کند و به جای او نمی نشیند و از او کفایت نمی کند".

ممکن است هر دو به یک ریشه باز گردد،چرا که پاداش و کیفر نیز جانشین عمل می شود،و به مقدار آن است(دقت کنید).

به هر حال در آن روز هر کس چنان به خود مشغول است و در پیچ و خم اعمال خویش گرفتار که به دیگری نمی پردازد،حتی پدر و فرزند که نزدیکترین رابطه ها را با هم دارند هیچکدام به فکر دیگری نیستند.

این آیه نظیر همان است که در آغاز سوره حج آمده که در باره قیامت و زلزله

رستاخیز می گوید: یَوْمَ تَرَوْنَها تَذْهَلُ کُلُّ مُرْضِعَهٍ عَمّا أَرْضَعَتْ :"روزی که آن را مشاهده کنید،مادران شیرده فرزندان شیر خوار خود را فراموش می کنند".

قابل توجه اینکه در مورد"پدر"تعبیر به لا یَجْزِی ،(فعل مضارع می کند) و در مورد فرزند تعبیر به"جاز"(اسم فاعل).این تفاوت تعبیر ممکن است از باب تنوع در سخن باشد،یا اشاره به وظیفه و مسئولیت فرزند در مقابل پدر،زیرا اسم فاعل دوام و تکرار بیشتری را می رساند.

به تعبیر دیگر از عواطف پدری انتظار می رود که حد اقل در پاره ای از موارد تحمل عذاب فرزند را بکند آن چنان که در دنیا ناملایمات او را به جان می خرید ولی در مورد فرزند انتظار می رود که مقدار بیشتری از ناملایمات پدر را به خاطر حقوق فراوانی که بر او دارد متحمل شود،در حالی که هیچیک از این دو،در آن روز،کمترین مشکلی را از دیگری نمی گشایند،و همه گرفتار اعمال خویشند و سر در گریبان خود.

در پایان آیه انسانها را از دو چیز بر حذر می دارد،می فرماید:"وعده خدا حق است مبادا زندگی دنیا شما را بفریبد،و مبادا شیطان شما را گول زند"(إِنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیاهُ الدُّنْیا وَ لا یَغُرَّنَّکُمْ بِاللّهِ الْغَرُورُ).

در واقع در برابر دو امر که در آغاز آیه بود،دو نهی در اینجا دیده می شود زیرا اگر توجه به خدا و ترس از حساب و جزا در انسان زنده شود ترسی از انحراف و آلودگی در او نیست،مگر از دو راه:یکی اینکه زرق و برق دنیا،واقعیتها را در نظر او دگرگون سازد،و قدرت تشخیص را از او بگیرد که حب دنیا ریشه همه گناهان است،دیگر اینکه وسوسه های شیطانی او را فریب دهد،و مغرور سازد و از مبدء و معاد دور کند.

اگر این دو راه نفوذ گناه بسته شود،دیگر هیچ خطری او را تهدید نمی کند،و به این ترتیب چهار دستور فوق مجموعه کاملی از برنامه نجات آدمی

ص :۹۲

را فراهم می سازد. ***در آخرین آیه این سوره به تناسب بحثی که پیرامون روز رستاخیز در آیه قبل به میان آمد،سخن از علومی به میان می آورد که مخصوص پروردگار است می گوید:"آگاهی بر زمان قیام قیامت مخصوص خدا است"(إِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السّٰاعَهِ).

"و او است که باران را نازل می کند"و از تمام جزئیات نزول آن آگاه است(وَ یُنَزِّلُ الْغَیْثَ).

و نیز"او است که از فرزندانی که در رحم مادرانند(با تمام مشخصات آنها) آگاه است"(وَ یَعْلَمُ مٰا فِی الْأَرْحٰامِ).

و"هیچکس نمی داند فردا چه می کند"(وَ مٰا تَدْرِی نَفْسٌ مٰا ذٰا تَکْسِبُ غَداً).

"و هیچکس نمی داند در چه سرزمینی می میرد"؟(وَ مٰا تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ).

"خداوند عالم و آگاه است"(إِنَّ اللّٰهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ).

گویی مجموع این آیه پاسخ به سؤالی است که در زمینه قیامت مطرح می شود همان سؤالی که بارها مشرکان قریش از پیامبر ص کردند و گفتند: مَتیٰ هُوَ :

"روز قیامت کی خواهد بود"(اسراء-۵۱).

قرآن در پاسخ آنان می گوید:هیچکس جز خدا،از لحظه قیام قیامت آگاه نیست و طبق صریح آیات دیگر،خداوند این علم را از همه مخفی داشته است إِنَّ السّٰاعَهَ آتِیَهٌ أَکٰادُ أُخْفِیهٰا :"قیامت خواهد آمد و من می خواهم آن را پنهان سازم"(طه -۱۵).

تا هرگز غرور و غفلت دامان افراد را نگیرد.

ص:۹۳

سپس می گوید:نه تنها مساله قیامت است که از شما پنهان است،در زندگی روزمره شما و در میان نزدیکترین مسائلی که با مرگ و حیاتتان سر و کار دارد مطالب فراوانی وجود دارد که شما از آن بیخبرید.

زمان نزول قطرات حیاتبخش باران که زندگی همه جانداران به آن بستگی دارد بر هیچیک از شما آشکار نیست،و تنها با حدس و تخمین و گمان از آن بحث می کنید.

همچنین از زمان پیدایش شما در شکم مادر و خصوصیات جنین،احدی آگاه نیست.

و نیز آینده نزدیک یعنی حوادث فردای شما و نیز محل مرگ و بدرود حیاتتان بر همه پوشیده است.

شما که از این مسائل نزدیک به زندگی خود اطلاعی ندارید چه جای تعجب که از لحظه قیام قیامت بیخبر باشید (۱).

در تفسیر"در المنثور"نقل شده که مردی به نام"وراث"از طائفه"بنی مازن"خدمت پیامبر ص آمد گفت:ای محمد!کی قیامت بر پا می شود؟بعلاوه شهرهای ما در خشکسالی فرو رفته،کی فراوانی نعمت می شود؟و نیز هنگامی که آمدم همسرم باردار بود کی فرزند می آورد؟و نیز من می دانم امروز چه کرده ام فردا چه خواهم کرد؟و بالآخره من می دانم در کجا متولد شده ام بگو ببینم

---

۱ – ۱) درست است که در آیات فوق در جمله ینزل الغیث(خدا باران را نازل می کند)سخنی از مساله علم خدا در میان نیست،و به همین جهت بعضی این جمله را استثناءا در میان این جمله ها به منظور بیان قدرت خدا دانسته اند،نه علم او،ولی هماهنگی پنج جمله با یکدیگر از یک سو،و روایات متعددی که در نهج البلاغه و کتب دیگر آمده است (و به زودی به آن اشاره خواهیم کرد)از سوی دیگر قرینه بر این است که آن نیز مربوط به علم خداوند است.

در کدام سرزمین می میرم؟! آیه فوق نازل شد و گفت علم همه این امور نزد خدا است (۱).

***

نکته ها:

اشاره

۱-انواع غرور و فریب!

آیات فوق هشدار می دهد که زرق و برق زندگی دنیا شما را نفریبد سپس از فریب شیطان،سخن می گوید و نسبت به آن اعلام خطر می کند،زیرا مردم چند گروهند.

بعضی آن قدر ضعیف و ناتوانند که تنها مشاهده زرق و برق دنیا برای فریب و غرورشان کافی است.

اما بعضی که مقاومت بیشتری دارند،وسوسه های شیطان نیز باید به آن افزوده شود،و شیطان درون و برون دست به دست هم دهند تا آنها را بفریبند، تعبیرات آیه فوق هشداری است به همه این گروه ها.

ذکر این نکته نیز لازم است که"غرور"(بر وزن جسور)به معنی هر موجود فریبنده است،و اینکه آن را تفسیر به شیطان کرده اند،در حقیقت بیان مصداق واضح آن است،و الا هر انسان فریبنده،هر کتاب فریبنده،هر مقام وسوسه گر و هر موجودی،که انسان را گمراه سازد در مفهوم وسیع این کلمه داخل است، مگر اینکه مفهوم شیطان را چنان وسعت دهیم به گونه ای که همه اینها را شامل شود.

لذا راغب در مفردات می گوید:"غرور"هر چیزی است که انسان را مغرور سازد و بفریبد،اعم از مال و مقام و شهوت و شیطان،و اینکه به شیطان تفسیر شده به خاطر این است که خبیث ترین فریبندگان است".

و اینکه بعضی آن را به دنیا تفسیر کرده اند به خاطر فریبندگی دنیاست

۱- ۱) تفسیر در المنثور طبق نقل تفسیر المیزان جلد ۱۶ صفحه ۲۵۴.

چنان که در نهج البلاغه می خوانیم

تغر و تضر و تمر: "می فریبد و ضرر می زند و می گذرد"! (۱).

***

۲-فریبندگی دنیا

بـدون شک بسـیاری از مظاهر زندگی دنیا غرورآمیز و غفلت زا است،و گاه چنان انسان را به خویشـتن مشـغول می دارد که از هر چه غیر آن است غافل می سازد.

به همین دلیل در بعضـی از روایات اسـلامی از امیر مؤمنان علی ع می خوانیم که وقتی از آن حضـرت پرسیدند:ای الناس اثبت رأیا:"چه کسی از همه مردم با فکرتر،و از نظر اندیشه ثابت تر است؟فرمود:

من لم یغره النـاس من نفسه و لم تغره الـدنیا بتشویقهـا: "کسـی که مردم فریبکـار او را نفریبنـد،و تشویقهای دنیا نیز او را فریب ندهد" (۲).

ولی بـا این حال در لابلای صـحنه های مختلف همین دنیای فریبنـده صـحنه های گویایی است که ناپایـداری جهان و تو خالی بودن زرق و برقهـای آن را به روشـنترین وجهی بیـان می کنـد،حوادثی که هر انسان هوشـمندی را می توانـد بیـدار کنـد،بلکه ناهوشمندان را تیز هوشیار می سازد.

در حدیثی می خوانیم که امیر مؤمنان علی ع از کسـی شـنید که دنیا را مذمت می کند و آن را فریبنده می شـمرد،علی ع رو به او کرد و فرمود:

ایهـا الـذام للـدنیا المغتر بغرورهـا،المخـدوع بأباطیلهـا،ا تغتر بالـدنیا ثم تـذمها؟ انت المتجرم علیهـا ام هی المتجرمه علیك؟ متی استهوتک؟ام متی غرتک؟ا بمصارع آبائك من البلی ام بمضاجع امهاتك تحت الثری...؟!

۱- ۱) جمله"تغر و تضر و تمر"در مورد دنیا در نهج البلاغه در کلمات قصار امیر مؤمنان علی(ع)حکمت ۴۱۵ آمده است.
۲- ۲) "من لا یحضره الفقیه"(طبق نقل نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۲۱۷).

ان الـدنيا دار صـدق لمن صـدقها،و دار عـافيه لمن فهم عنهـا،و دار غنى لمن تزود منها،و دار موعظه لمن اتعظ بها،مسـجد احباء اللّه،و مصلى ملائكه اللّه،و مهبط وحى اللّه،و متجر اولياء اللّه...

"اى كسى كه نكوهش دنيا مى كنى!در حالى كه تو خود به غرور دنيا گرفتار شده اى،و فريفته باطلهاى آن هستى.

تو خود مغرور به دنيا شده اى،سـپس از آن مذمت مى كنى؟ تو از جرم دنيا شـكايت دارى،يا دنيا بايد از جرم تو شكايت كند؟ كى دنيا تو را گول زده؟،و چه موقع تو را فريب داده است؟!آيا به محل سـقوط پـدرانت در دامن فنا،و يا بخوابگاه مادرانت در زير خاك تو را فريب داده است؟...

اما بـدان اين دنيـا جايگاه صـدق و راستى است براى آن كسـى كه با آن به راستى رفتار كنـد،و خانه تنـدرستى است براى آن كس كه از آن چيزى بفهمـد،و سـراى بى نيازى است براى آن كس كه از آن توشه بر گيرد،و محل انـدرز است براى آنكه از آن اندرز گيرد،دنيا مسجد دوستان خداست،و نمازگاه فرشتگان پروردگار،و محل نزول وحى الهى و تجارتخانه اولياء حق!..." (۱).

***

۳-اين علوم پنجگانه مخصوص خدا است

گذشته از اينكه لحن آيه فوق حكايت از اين دارد كه آگاهى از قيامت و نزول باران و چگونگى جنين در رحم مادر،و امورى را كه انسان در آينـده انجام مى دهـد،و محل مرگ او،در اختيار خداونـد است و ديگران را به آن راهى نيست،رواياتى كه در تفسير آيه نيز وارد شده اين حقيقت را تاكيد مى كند.

از جمله در حديثى مى خوانيم:

ان مفاتيح الغيب خمس لا يعلمهن الا اللّه

۱- ۱) نهج البلاغه كلمات قصار جمله ۱۳۱.

و قرأ هذه الایه: "کلیدهای غیب پنج است که هیچکس جز خدا نمی داند،سپس آیه فوق را تلاوت فرمود" (۱).

در روایت دیگری که در "نهج البلاغه" آمده است می خوانیم:هنگامی که علی ع از بعضی حوادث آینده خبر می داد یکی از یاران عرض کرد:ای امیر مؤمنان!از غیب سخن می گویی؟و به علم غیب آشنایی؟ امام خندید و به آن مرد که از طایفه "بنی کلب" بود فرمود:

یا اخا کلب! لیس هو بعلم غیب،و انما هو تعلم من ذی علم،و انما علم الغیب علم الساعه و ما عدده اللّه سبحانه بقوله إِنَّ اللّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السّاعَهِ ...فیعلم اللّه سبحانه ما فی الارحام،من ذکر او انثی،و قبیح او جمیل،و سخی او بخیل،و شقی او سعید،و من یکون فی النار حطبا و فی الجنان للنبیین مرافقا،فهذا علم الغیب الذی لا یعلمه احد الا اللّه،و ما سوی ذلک فعلم علمه اللّه نبیه فعلمنیه و دعا لی بان یعیه صدری و تضطم علیه جوانحی:

"ای برادر کلبی!این علم غیب نیست،این فرا گرفته ای است از عالمی (یعنی پیامبر)علم غیب تنها علم قیامت است،و آنچه خداوند سبحان در این آیه بر شمرده...و بعد از ذکر آیه شریفه فرمود:خداوند سبحان از آنچه در رحمها قرار دارد آگاه است،پسر است یا دختر؟زشت است یا زیبا؟سخاوتمند است یا بخیل؟سعادتمند است یا شقی؟چه کسی آتش گیره دوزخ است و چه کسی در بهشت دوست پیامبران؟...اینها علوم غیبیه ای است که غیر از خدا کسی نمی داند و غیر از آن علومی است که خداوند به پیامبرش تعلیم کرده و او به من آموخته است،و برایم دعا نمود که خدا آن را در سینه ام جای دهد و اعضای پیکرم را از آن مالامال سازد" (۲).

۱- ۱) "مجمع البیان"ذیل آیه مورد بحث.

۲- ۲) نهج البلاغه خطبه ۱۲۸.

از این روایت به خوبی بر می آید که منظور از عدم آگاهی مردم از این امور پنجگانه تمام خصوصیات آنها است،فی المثل اگر روزی وسائلی در اختیار بشر قرار گیرد-که هنوز آن روز فرا نرسیده است-و از پسر یا دختر بودن جنین به طور قطع آگاه شوند،باز این امر مساله ای ایجاد نمی کند،چرا که آگاهی از جنین به آن است که تمام خصوصیات جسمانی،زشتی و زیبایی،سلامت و بیماری، استعدادهای درونی،ذوق علمی و فلسفی و ادبی،و سایر صفات و کیفیات روحی را بدانیم،و این امر برای غیر خدا امکان پذیر نیست.

همچنین اینکه باران در چه موقع نازل می شود؟و کدام منطقه را زیر پوشش قرار می دهد؟و دقیقا چه مقدار در دریا و چه مقدار در صحرا و دره و کوه و بیابان می بارد؟جز خدا کسی نمی داند.

در مورد حوادث فردا،و فرداها،و خصوصیات و جزئیات آنها نیز همین گونه است.

و از اینجا پاسخ سؤالی که غالبا در اینجا مطرح می شود به خوبی روشن می گردد که می گویند ما در تواریخ و روایات متعددی می خوانیم که ائمه اهل بیت ع و حتی بعضی از اولیاء اللّه غیر از امامان،از مرگ خود خبر دادند،و یا محل دفن خود را بیان کردند،از جمله در حوادث مربوط به کربلا،بارها در روایات خوانده ایم که پیامبر یا امیر مؤمنان ع و انبیای سلف که از وقوع شهادت امام حسین ع و یارانش در این سرزمین خبر داده اند.

و در کتاب اصول کافی بابی در زمینه آگاهی ائمه از زمان وفاتشان دیده می شود.

پاسخ این است که:آگاهی بر پاره ای از این امور به صورت علم اجمالی -آنهم از طریق تعلیم الهی-هیچ منافاتی با اختصاص علم تفصیلی آنها به ذات پاک خداوند ندارد.

و تازه همانگونه که گفتیم همین اجمال نیز ذاتی و استقلالی نیست،بلکه

جنبه عرضی و تعلیمی دارد،و از طریق تعلیم الهی است،به مقداری که خدا می خواهد و صلاح می داند. (۱)

لذا در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که یکی از یارانش سؤال کرد:

آیا امام علم غیب می داند؟

قال:لا،و لکن اذا اراد ان یعلم الشیء اعلمه اللّه ذلک:

"فرمود:نه،امام علم غیب را(ذاتا)نمی داند،ولی هنگامی که اراده کند چیزی را بداند خدا به او تعلیم می دهد" (۲).

در زمینه علم غیب و چگونگی آگاهی انبیا و امامان از آن روایات فراوانی وارد شده که در ذیل آیات مناسب از آن بحث خواهیم کرد،ولی مسلم است که در این میان علومی وجود دارد که غیر از خدا هیچکس از آن آگاه نیست (۳).

*** پروردگارا!چشم قلب ما را به نور علوم و دانشها روشن فرما!و گوشه ای از علم بی پایانت را به ما ارزانی فرما.

خداوندا!چنان فرما که زرق و برق این جهان ما را نفریبد و شیطان فریبنده و هوای نفس ما را مغرور نسازد.

بارالها!چنان کن که همواره از احاطه علمی ات به ما آگاه باشیم،و در محضرت آنچه بر خلاف رضای تو است انجام ندهیم.

پایان سوره لقمان اول مهر ماه ۱۳۶۲ پانزده ذی الحجه ۱۴۰۳

۱- ۱) "اصول کافی"جلد اول صفحه ۲۰۲ باب ان الأئمه یعلمون متی یموتون.

۲- ۲) "اصول کافی"جلد اول صفحه ۲۰۱ باب نادر فیه ذکر الغیب.

۳- ۳) در کتاب"اصول کافی"روایات متعددی داریم که خداوند علمی دارد که جز او کسی از آن آگاه نیست،و علمی که به ملائکه و پیامبران و امامان تعلیم داده است،جلد اول صفحه ۱۹۹ باب ان الأئمه(ع)یعلمون جمیع العلوم التی خرجت الی الملائکه.

(۳۲) سوره الم سجده این سوره دارای ۳۰ آیه است،و در "مکه"نازل شده

اشاره

آغاز ۲\۷\۶۲ مطابق ۱۶ ذی حجه ۱۴۰۳

ص :۱۰۱

نامهای این سوره

معروف این است که این سوره در مکه نازل شده است.بعضی از مفسران هیچیک از آیات آن را استثناء نکرده اند،ولی بعضی دیگر آیه ۱۸ تا ۲۰ را"مدنی" می دانند،و معتقدند این سه آیه در مدینه نازل شده،در حالی که هیچ قرینه و نشانه ای در این آیات از مدنی بودن به چشم نمی خورد.

نام این سوره در بعضی از روایات و در لسان مشهور مفسران"سوره سجده" یا"الم سجده"است،و گاه برای مشخص ساختن آن از سوره حم سجده آن را به نام"سجده لقمان"می خوانند،چرا که بعد از سوره لقمان قرار گرفته.

در بعضی از روایات نیز از آن به الم تنزیل یاد شده.

"فخر رازی"و"آلوسی"نیز نام سوره"مضاجع"را از جمله نامهای آن ذکر کرده اند(به تناسب آیه ۱۶ این سوره تَتَجافی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ ...).

***

فضیلت تلاوت سوره سجده

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص چنین آمده است: من قرأ الم تنزیل و تَبارَکَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ ،فکانما احیا لیله القدرا: "کسی که سوره"الم تنزیل" و"تبارک"را بخواند مانند آن است که شب قدر را احیا گرفته باشد ۱. در حدیث دیگری از امام جعفر بن محمد الصادق ع چنین نقل شده: من قرأ سوره السجده فی کل لیله جمعه اعطاه اللّه کتابه بیمینه،و لم یحاسبه بما کان منه،و کان من رفقاء محمد(ص)و أهل بیته: "هر کس سوره سجده را در هر شب جمعه بخواند خداوند نامه اعمال او را به دست راست او می دهد،و گذشته او را می بخشد،و از دوستان محمد ص و اهل بیتش ع خواهد بود ۱. از آنجا که در این سوره بحثهای گسترده ای از مبدء و معاد و مجازاتهای مجرمان در روز رستاخیز و درسهای هشدار دهنده ای مربوط به مؤمنان و کافران آمده است بدون شک تلاوت آن،ولی تلاوتی که سرچشمه اندیشه،و اندیشه ای که مبدء تصمیم گیری و حرکت بوده باشد،می تواند آن چنان انسان را بسازد که مشمول اینهمه فضیلت و افتخار گردد و اثر بیدار کننده اش همچون احیاء شب قدر و نتیجه اش قرار گرفتن در صف اصحاب الیمین،و رسیدن به افتخار دوستی پیامبر و آلش گردد. ***

محتوای سوره سجده

این سوره به حکم آنکه از سوره های"مکی"است خطوط اصلی سوره های مکی یعنی بحث از"مبدء"و"معاد"و"بشارت"و"انذار"را قویا تعقیب می کند و رویهم رفته در آن چند بخش جلب توجه می کند: ۱-قبل از هر چیز سخن از عظمت قرآن،و نزول آن از سوی پروردگار عالمیان،و نفی اتهامات دشمنان از آن است. ۲-سپس بحثی پیرامون نشانه های خداوند در آسمان و زمین،و تدبیر این جهان دارد. ۳-بحث دیگری پیرامون آفرینش انسان از"خاک"و"آب نطفه"و"روح الهی"و اعطای وسائل فراگیری علم و دانش،یعنی چشم و گوش و خرد از سوی خداوند به او می باشد. ۴-بعد

از آن از رستاخیز و حوادث قبل از آن یعنی مرگ و بعد از آن یعنی سؤال و حساب سخن می گوید. ۵ و ۶-بحثهای مؤثر و تکان دهنده ای از بشارت و انذار دارد مؤمنان را به جنه الماوی نوید می دهد و فاسقان را به عذاب آتش تهدید می کند. ۷- به همین مناسبت اشاره کوتاهی به تاریخ بنی اسرائیل و سرگذشت موسی ع و پیروزیهای این امت دارد. ۸-و باز به تناسب بحث بشارت و انذار اشاره ای به احوال گروهی دیگر از امتهای پیشین و سرنوشت دردناک آنها می کند. ۹ و ۱۰-بار دیگر به مسئله"توحید و نشانه های عظمت خدا"باز می گردد و با"تهدید دشمنان لجوج"سوره را پایان می دهد. به این ترتیب هدف اصلی سوره تقویت مبانی ایمان به مبدء و معاد و ایجاد موج نیرومندی از حرکت به سوی تقوا،و بازداری از سرکشی و طغیان و توجه به ارزش مقام والای انسان است که مخصوصا در آغاز حرکت اسلام و در محیط مکه فوق العاده لازم بوده. ***

ص:۱۰۳

معروف این است که این سوره در مکه نازل شده است.بعضی از مفسران هیچیک از آیات آن را استثناء نکرده اند،ولی بعضی دیگر آیه ۱۸ تا ۲۰ را"مدنی" می دانند،و معتقدند این سه آیه در مدینه نازل شده،در حالی که هیچ قرینه و نشانه ای در این آیات از مدنی بودن به چشم نمی خورد.

نام این سوره در بعضی از روایات و در لسان مشهور مفسران"سوره سجده" یا"الم سجده"است،و گاه برای مشخص ساختن آن از سوره حم سجده آن را به نام"سجده لقمان"می خوانند،چرا که بعد از سوره لقمان قرار گرفته.

در بعضی از روایات نیز از آن به الم تنزیل یاد شده.

"فخر رازی"و"آلوسی"نیز نام سوره"مضاجع"را از جمله نامهای آن ذکر کرده اند(به تناسب آیه ۱۶ این سوره تَتَجافى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ ...).

***

فضیلت تلاوت سوره سجده

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص چنین آمده است: من قرأ الم تنزیل و تَبارَكَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْكُ ،فکانما احیا لیله القدر!: "کسی که سوره"الم تنزیل" و"تبارک"را بخواند مانند آن است که شب قدر را احیا گرفته باشد ۱. در حدیث دیگری از امام جعفر بن محمد الصادق ع چنین نقل شده: من قرأ سوره السجده فی کل لیله جمعه اعطاه اللّه کتابه بیمینه،و لم یحاسبه بما کان منه،و کان من رفقاء محمد(ص)و أهل بیته: "هر کس سوره سجده را در هر شب جمعه بخواند خداوند نامه اعمال او را به دست راست او می دهد،و گذشته او را می بخشد،و از دوستان محمد ص و اهل بیتش ع خواهد بود ۱. از آنجا که در این سوره بحثهای گسترده ای از مبدء و معاد و مجازاتهای مجرمان در روز رستاخیز و درسهای هشدار دهنده ای مربوط به مؤمنان و کافران آمده است بدون شک تلاوت آن،ولی تلاوتی که سرچشمه اندیشه،و اندیشه ای که مبدء تصمیم گیری و حرکت بوده باشد،می تواند آن چنان انسان را بسازد که مشمول اینهمه فضیلت و افتخار گردد و اثر بیدار کننده اش همچون احیاء شب قدر و نتیجه اش قرار گرفتن در صف اصحاب الیمین،و رسیدن به افتخار دوستی پیامبر و آلش گردد. ***

محتوای سوره سجده

این سوره به حکم آنکه از سوره های"مکی"است خطوط اصلی سوره های مکی یعنی بحث از"مبدء"و"معاد"و"بشارت"و"انذار"را قویا تعقیب می کند و رویهم رفته در آن چند بخش جلب توجه می کند: ۱-قبل از هر چیز سخن از عظمت قرآن،و نزول آن از سوی پروردگار عالمیان،و نفی اتهامات دشمنان از آن است. ۲-سپس بحثی پیرامون نشانه های خداوند در آسمان و زمین،و تدبیر این جهان دارد. ۳-بحث دیگری پیرامون آفرینش انسان از"خاک"و"آب نطفه"و"روح الهی"و اعطای وسائل فراگیری علم و دانش،یعنی چشم و گوش و خرد از سوی خداوند به او می باشد. ۴-بعد از آن از رستاخیز و حوادث قبل از آن یعنی مرگ و بعد از آن یعنی سؤال و حساب سخن می گوید. ۵ و ۶-بحثهای مؤثر و تکان دهنده ای از بشارت و انذار دارد مؤمنان را به جنه الماوی نوید می دهد و فاسقان را به عذاب آتش تهدید می کند. ۷-

به همین مناسبت اشاره کوتاهی به تاریخ بنی اسرائیل و سرگذشت موسی ع و پیروزیهای این امت دارد. ۸-و باز به تناسب بحث بشارت و انذار اشاره ای به احوال گروهی دیگر از امتهای پیشین و سرنوشت دردناك آنها می کند. ۹ و ۱۰-بار دیگر به مسئله"توحید و نشانه های عظمت خدا"باز می گردد و با"تهدید دشمنان لجوج"سوره را پایان می دهد. به این ترتیب هدف اصلی سوره تقویت مبانی ایمان به مبدء و معاد و ایجاد موج نیرومندی از حرکت به سوی تقوا،و بازداری از سرکشی و طغیان و توجه به ارزش مقام والای انسان است که مخصوصا در آغاز حرکت اسلام و در محیط مکه فوق العاده لازم بوده. ***

ص :

معروف این است که این سوره در مکه نازل شده است.بعضی از مفسران هیچیک از آیات آن را استثناء نکرده اند،ولی بعضی دیگر آیه ۱۸ تا ۲۰ را"مدنی" می دانند،و معتقدند این سه آیه در مدینه نازل شده،در حالی که هیچ قرینه و نشانه ای در این آیات از مدنی بودن به چشم نمی خورد.

نام این سوره در بعضی از روایات و در لسان مشهور مفسران"سوره سجده" یا"الم سجده"است،و گاه برای مشخص ساختن آن از سوره حم سجده آن را به نام"سجده لقمان"می خوانند،چرا که بعد از سوره لقمان قرار گرفته.

در بعضی از روایات نیز از آن به الم تنزیل یاد شده.

"فخر رازی"و"آلوسی"نیز نام سوره"مضاجع"را از جمله نامهای آن ذکر کرده اند(به تناسب آیه ۱۶ این سوره تَتَجافى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ ...).

***

فضیلت تلاوت سوره سجده

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص چنین آمده است: من قرأ الم تنزیل و تَبارَکَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ ،فکانما احیا لیله القدر!: "کسی که سوره"الم تنزیل" و"تبارک"را بخواند مانند آن است که شب قدر را احیا گرفته باشد ۱. در حدیث دیگری از امام جعفر بن محمد الصادق ع چنین نقل شده: من قرأ سوره السجده فی کل لیله جمعه اعطاه اللّه کتابه بیمینه،و لم یحاسبه بما کان منه،و کان من رفقاء محمد(ص)و أهل بیته: "هر کس سوره سجده را در هر شب جمعه بخواند خداوند نامه اعمال او را به دست راست او می دهد،و گذشته او را می بخشد،و از دوستان محمد ص و اهل بیتش ع خواهد بود ۱. از آنجا که در این سوره بحثهای گسترده ای از مبدء و معاد و مجازاتهای مجرمان در روز رستاخیز و درسهای هشدار دهنده ای مربوط به مؤمنان و کافران آمده است بدون شک تلاوت آن،ولی تلاوتی که سرچشمه اندیشه،و اندیشه ای که مبدء تصمیم گیری و حرکت بوده باشد،می تواند آن چنان انسان را بسازد که مشمول اینهمه فضیلت و افتخار گردد و اثر بیدار کننده اش همچون احیاء شب قدر و نتیجه اش قرار گرفتن در صف اصحاب الیمین،و رسیدن به افتخار دوستی پیامبر و آلش گردد. ***

محتوای سوره سجده

این سوره به حکم آنکه از سوره های"مکی"است خطوط اصلی سوره های مکی یعنی بحث از"مبدء"و"معاد"و"بشارت"و"انذار"را قویا تعقیب می کند و رویهم رفته در آن چند بخش جلب توجه می کند: ۱-قبل از هر چیز سخن از عظمت قرآن،و نزول آن از سوی پروردگار عالمیان،و نفی اتهامات دشمنان از آن است. ۲-سپس بحثی پیرامون نشانه های خداوند در آسمان و زمین،و تدبیر این جهان دارد. ۳-بحث دیگری پیرامون آفرینش انسان از"خاک"و"آب نطفه"و"روح الهی"و اعطای وسائل فراگیری علم و دانش،یعنی چشم و گوش و خرد از سوی خداوند به او می باشد. ۴-بعد از آن از رستاخیز و حوادث قبل از آن یعنی مرگ و بعد از آن یعنی سؤال و حساب سخن می گوید. ۵ و ۶-بحثهای مؤثر و تکان دهنده ای از بشارت و انذار دارد مؤمنان را به جنه الماوی نوید می دهد و فاسقان را به عذاب آتش تهدید می کند. ۷-

به همین مناسبت اشاره کوتاهی به تاریخ بنی اسرائیل و سرگذشت موسی ع و پیروزیهای این امت دارد. ۸-و باز به تناسب بحث بشارت و انذار اشاره ای به احوال گروهی دیگر از امتهای پیشین و سرنوشت دردناک آنها می کند. ۹ و ۱۰-بار دیگر به مسئله"توحید و نشانه های عظمت خدا"باز می گردد و با"تهدید دشمنان لجوج"سوره را پایان می دهد. به این ترتیب هدف اصلی سوره تقویت مبانی ایمان به مبدء و معاد و ایجاد موج نیرومندی از حرکت به سوی تقوا،و بازداری از سرکشی و طغیان و توجه به ارزش مقام والای انسان است که مخصوصا در آغاز حرکت اسلام و در محیط مکه فوق العاده لازم بوده. ***

ص :

[سوره السجده (۳۲): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِlt;br/gt;الم (١) تَنْزِيلُ اَلْكِتٰابِ لاٰ رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ اَلْعٰالَمِينَ (٢) أَمْ يَقُولُونَ اِفْتَرٰاهُ بَلْ هُوَ اَلْحَقُّ مِنْ
رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْماً مٰا أَتٰاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (٣) اَللّٰهُ اَلَّذِي خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا فِي سِتَّةِ أَيّٰامٍ ثُمَّ
اِسْتَوىٰ عَلَى اَلْعَرْشِ مٰا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لاٰ شَفِيعٍ أَ فَلاٰ تَتَذَكَّرُونَ (۴) يُدَبِّرُ اَلْأَمْرَ مِنَ اَلسَّمٰاءِ إِلَى اَلْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ
كٰانَ مِقْدٰارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمّٰا تَعُدُّونَ (۵)

ص: ۱۰۶

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱-الم ۲-این کتابی است که از سوی پروردگار جهانیان نازل شده و شك و تردیدی در آن نیست.

۳-ولی آنها می گویند(محمد)آن را به دروغ به خدا بسته است،اما(باید بدانند) این سخن حقی است از سوی پروردگارت تا گروهی را انذار کنی که قبل از تو هیچ انذار کننده ای برای آنها نیامده است،شاید(پند گیرند و)هدایت شوند.

۴-خداوند کسی است که آسمانها و زمین و آنچه را میان این دو است در شش روز(دوران) آفریده سپس بر عرش(قدرت)قرار گرفت،هیچ ولی و شفاعت کننده ای برای شما جز او نیست،آیا متذکر نمی شوید؟ ۵-امور این جهان را از آسمان به سوی زمین تدبیر می کند سپس در روزی که مقدار آن هزار سال از سالهایی است که شما می شمرید به سوی او باز می گردد(و دنیا پایان می یابد).

تفسیر:

عظمت قرآن،و مبدء و معاد

باز در این سوره با"حروف مقطعه"(الف-لام-میم)روبرو می شویم و این پانزدهمین بار است که در آغاز سوره های قرآنی این گونه حروف را می یابیم.

در آغاز سوره های بقره(جلد اول)و آل عمران(جلد دوم)و اعراف (جلد ششم)پیرامون تفاسیر مختلف این حروف به طور مشروح بحث کرده ایم، بحثی که در باره اهمیت قرآن بلافاصله بعد از این حروف آمده است بار دیگر بیانگر این حقیقت است که"الم"اشاره به عظمت قرآن و قدرت نمایی عظیم پروردگار است که چنین کتاب بزرگ و پر محتوا که معجزه جاویدان محمد ص

است از حروف ساده"الفبا"که در دسترس همگان قرار دارد به وجود آورده است. ***می فرماید:"این کتابی است که از سوی پروردگار جهانیان نازل شده و شک و تردیدی در آن راه ندارد"(تَنْزِيلُ الْكِتابِ لا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعالَمِينَ). (۱)

این آیه در واقع پاسخ به دو سؤال است،گویی نخست از محتوای این کتاب آسمانی سؤال می شود،در پاسخ می گوید:محتوای آن حق است و جای کمترین شک و تردید نیست،سپس سؤال در باره ابداع کننده آن به میان می آید،در پاسخ می گوید این کتاب از سوی"رب العالمین"است.

این تفسیر نیز محتمل است که جمله" مِنْ رَبِّ الْعالَمِينَ "دلیلی باشد برای جمله"لا ریب فیه"گویی کسی سؤال می کند به چه دلیل این کتاب حق است و جای تردید ندارد،می گوید به دلیل اینکه از سوی پروردگار جهانیان است که هر حق و واقعیتی از وجودش می جوشد.

ضمنا تکیه بر صفت" رَبِّ الْعالَمِينَ "از میان اوصاف خدا،ممکن است اشاره به این باشد که این کتاب،مجموعه ای است از شگفتیهای جهان هستی و عصاره ای است از حقایق عالم وجود،چرا که از سوی پروردگار جهانیان است.

توجه به این نکته نیز لازم است که قرآن نمی خواهد در اینجا به صرف

۱- ۱) " تَنْزِيلُ الْكِتابِ "خبر است برای مبتدای محذوفی که"هذا"بوده باشد،و جمله " لا رَيْبَ فِيهِ "صفت آن است و" مِنْ رَبِّ الْعالَمِينَ "صفتی دیگر،بعضی نیز احتمال داده اند که هر سه خبرهایی پشت سر هم بوده باشند،ولی معنی اول مناسبتر است،و به هر حال"تنزیل"مصدری است که به معنی اسم مفعول آمده است و اضافه آن به"کتاب"از قبیل اضافه صفت به موصوف است این احتمال نیز وجود دارد که مصدر به همان معنی اصلی بوده باشد و معنی مبالغه را برساند.

ادعـا قنـاعت کنـد بلکه می خواهـد بگویـد چیزی که عیانست چه حاجت به بیان است،محتوای این کتاب خود گواه حقانیت و صحت آنست. ***سپس به تهمتی که بارها مشرکان و منافقان بی ایمان به این کتاب بزرگ آسمانی بسته بودند اشاره کرده می فرمایـد:"آنها می گویند:محمد اینها را به دروغ بر خدا بسته است و از ناحیه پروردگار جهانیان نیست"(أَمْ یَقُولُونَ افْتَرٰاهُ) (۱).

در پاسخ ادعای بی دلیل آنها می گوید:"این افترا نیست،بلکه سخن حقی است از سوی پروردگارت"(بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ).

و دلیل حقانیت آن در خود آن آشکار و نمایان است:

سپس به هـدف نزول آن پرداخته می گویـد:"هدف این بوده که گروهی را انذار کنی که پیش از تو انذار کننده ای برای آنها نیامده است،شاید پند گیرند و هدایت شوند"(لِتُنْذِرَ قَوْماً مٰا أَتٰاهُمْ مِنْ نَذِیرٍ مِنْ قَبْلِکَ لَعَلَّهُمْ یَهْتَدُونَ).

گر چه دعـوت پیـامبر اسـلام هم"بشـارت"است و هم"انـذار"و پیـامبر ص بیش از آنچه"نـذیر"است"بشـیر"است ولی در برابر قومی گمراه و لجوج باید بیشتر روی"انذار"تکیه کرد.

جمله" هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ "باز اشاره به این است که دلیل حقانیتش در خود آن مشهود است.

و جمله لَعَلَّهُمْ یَهْتَدُونَ اشاره به این است که قرآن زمینه ساز هدایت است ولی تصـمیمگیری نهایی به هر حال با خود انسان می باشد.

در اینجا دو سؤال پیش می آید:

ص :۱۰۹

---

۱ – ۱) "ام"در اینجـا بـه معنی"بـل"می باشـد،بعضـی نیز احتمـال داده انـد که در جمله تقـدیری است و در اصـل چنین بـوده:ا یعترفون به ام یقولون افتراه(تفسیر فخر رازی و ابو الفتوح)ولی این احتمال بعید به نظر می رسد.

۱-منظور از این قوم که هیچ بیم دهنده ای قبل از پیامبر اسلام ص برای آنها نیامده بود چه قومی است؟ ۲-بعلاوه مگر قرآن نمی گوید: وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلاّ خلد فیها نذیر:"هیچ امتی نبوده مگر اینکه بیم دهنده ای در آن وجود داشته است"(فاطر-۲۴).

در پاسخ سؤال اول جمعی از مفسران گفته اند:منظور قبیله قریش است که پیش از پیامبر اسلام انذار کننده الهی نداشتند.

بعضی دیگر گفته اند:منظور دوران فترت است(یعنی فاصله میان قیام عیسی ع و ظهور پیامبر اسلام ص).

ولی هیچکدام از این دو پاسخ صحیح به نظر نمی رسد،زیرا طبق عقیده مستدل،هرگز زمین از حجت الهی خالی نمی ماند،و در هر عصر و زمان پیامبر یا وصی پیامبری برای اتمام حجت در میان انسانها وجود داشته و دارد.

بنا بر این به نظر می رسد که منظور در اینجا از"نذیر"پیامبر بزرگی باشد که دعوت خود را آشکارا و توأم با معجزات و در محیطی وسیع و گسترده آشکار سازد،و می دانیم چنین انذار کننده ای در جزیره عربستان و در میان قبائل"مکه" قیام نکرده بود.

و در پاسخ سؤال دوم باید گفت:جمله وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلاّ خَلاٰ فِیهٰا نَذِیرٌ مفهومش این است که هر امتی،انذار کننده ای داشته است،و اما اینکه او در هر مکان،شخصا حضور داشته باشد لازم نیست،همین اندازه که صدای دعوت پیامبران بزرگ الهی بوسیله اوصیای آنها به گوش همه مردم جهان برسد کافی است.

این سخن درست به آن می ماند که بگوئیم هر امتی پیامبر اولو العزمی داشته و دارای کتاب آسمانی بوده،مفهومش این است که صدای این پیامبر و کتاب آسمانی او از طریق نمایندگان و اوصیایش به همه آن امت در طول تاریخ رسیده است.

***بعد از بیان عظمت قرآن و رسالت پیامبر ص به یکی دیگر از مهمترین پایه های عقائد اسلامی یعنی توحید و نفی شرک پرداخته چنین می گوید:"خدا آن کسی است که آسمانها و زمین و آنچه را در میان این دو است در شش روز آفریده است"(اَللّٰهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا فِی سِتَّةِ أَيّٰامٍ) (۱).

کرارا گفته ایم منظور از شش روز در این آیات،"شش دوران"است، زیرا می دانیم یکی از معانی"روز"در استعمالات روزمره"دوران"است،چنان که می گوئیم روزی رژیم استبدادی حکومت می کرد،و امروز نظام"شورایی"، در حالی که می دانیم رژیمهای استبدادی هزاران سال حکومت می کردند،اما از آن تعبیر به"روز"می کنند.

و از سوی دیگر می دانیم:بر آسمان و زمین دورانهای مختلفی گذشته است:

روزی تمام کرات منظومه شمسی به صورت توده واحد مذابی بود.

روز دیگری سیارات از خورشید جدا شدند و به دور آن به گردش در آمدند.

روزی زمین یکپارچه آتش بود.

و روز دیگر سرد و آماده زندگی گیاهان و حیوانات شد،سپس موجودات زنده طی مراحل مختلف به وجود آمدند.

(ما شرح این معنی و نیز دورانهای ششگانه را بطور مبسوط در جلد ششم صفحه ۲۰۰ به بعد ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف آورده ایم).

بدیهی است قدرت بی انتهای پروردگار برای ایجاد تمام این جهان در یک

---

۱ - ۱) "اللّٰه"در این جمله مبتدا"و الـذی"خبر آن است،احتمالات دیگری در ترکیب این جمله نیز داده شده،از جمله اینکه"اللّه"خبر مبتدای محذوف،و یا"اللّه" مبتدا و خبر آن"مٰا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ "است،ولی این دو احتمال چندان مناسب به نظر نمی رسد.

لحظه کوتاه و کمتر از آن کافی است،ولی این نظام تدریجی بهتر می تواند بیانگر عظمت خدا و علم و تدبیر او در تمام مراحل باشد.

فی المثل اگر"جنین"در یک لحظه تمام دوران تکامل خود را طی می کرد و متولد می شد شگفتیهای آن از نظر انسان دور می ماند،اما هنگامی که می بینیم هر روز و هر هفته در طول این نه ماه شکل و شرائط شگرف تازه ای به خود می گیرد و مراحل گوناگون عجیبی را یکی بعد از دیگری پشت سر می گذارد به عظمت آفریدگار بهتر آشنا می شویم.

بعد از مساله آفرینش به مساله"حاکمیت خداوند"بر عالم هستی پرداخته می گوید:"سپس خداوند بر عرش قدرت قرار گرفت،و بر کل عالم هستی حکومت کرد"(ثُمَّ اسْتَویٰ عَلَی الْعَرْشِ).

کلمه"عرش"چنان که قبلا نیز گفته ایم در اصل به معنی تختهای بلند پایه است،و معمولا کنایه از قدرت می آید،چنان که در تعبیرات روزانه می گوئیم پایه های تخت فلان کس فرو ریخت یعنی قدرتش بر باد رفت.

بنا بر این قرار گرفتن خداوند بر عرش نه به معنی جسمانی آن است که خداوند همچون پادشاهان تختی داشته باشد و روی آن بنشیند،بلکه به این معنی است که او هم خالق جهان هستی است،و هم حاکم بر کل عالم (۱).

و در پایان آیه با اشاره به مساله توحید"ولایت"و"شفاعت"مراحل توحید را کامل می کند،می فرماید:"جز او ولی و شفیعی برای شما نیست"(مٰا لَکُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لاٰ شَفِیعٍ).

با این دلیل روشن که خالقیت جهان نشانه حاکمیت او است،و حاکمیت دلیل بر توحید ولی و شفیع و معبود است،چرا بیراهه می روید و دست به دامن بتها

ص :۱۱۲

۱- ۱) توضیح بیشتر این سخن را در جلد ۶ صفحه ۲۰۴(ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف) مطالعه فرمائید.

می زنید؟"آیا متذکر نمی شوید"؟!(أَ فَلا تَتَذَکَّرُونَ).

در حقیقت مراحل سه گانه توحید که در آیه فوق منعکس است هر کدام دلیلی بر دیگری محسوب می شود،توحید خالقیت دلیل بر توحید حاکمیت است و توحید حاکمیت دلیل بر توحید ولی و شفیع و معبود.

در اینجا سؤالی برای بعضی از مفسران مطرح شده که جواب آن چندان پیچیده نیست،و آن اینکه جمله اخیر می گوید:غیر از خدا شما سرپرست و شفاعت کننده ای ندارید،و مفهومش این است که ولی و شفیع شما تنها خدا است،آیا ممکن است کسی نزد خودش شفاعت کند؟! این سؤال را از سه راه می توان پاسخ گفت:

۱-با توجه به اینکه همه شفیعان باید به اجازه او شفاعت کنند مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاّ بِإِذْنِهِ :"چه کسی می تواند نزد او جز به اجازه او شفاعت کند"(بقره-۲۵۵)بنا بر این می توان گفت که شفاعت هر چند از ناحیه پیامبران و اولیاء الهی باشد باز به ذات پاک او بر می گردد،خواه شفاعت برای آمرزش گناهان باشد و یا برای رسیدن به نعمتهای الهی.

شاهد این سخن،آیه ای است که درست به مضمون همین آیه در آغاز سوره یونس آمده و در آنجا می خوانیم: یُدَبِّرُ الْأَمْرَ ما مِنْ شَفِیعٍ إِلاّ مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ :"هیچ شفاعت کننده ای جز بعد از اجازه او نخواهد بود"(یونس-۳).

۲-با توجه به اینکه به هنگام توسل به درگاه پروردگار ما به صفات او متوسل می شویم،از رحمانیت و رحیمیتش،از غفاریت و غفوریتش،و از فضل و کرمش استمداد می جوئیم گویی او را نزد خودش شفیع قرار می دهیم،و این صفات را واسطه میان خود و ذات پاکش می شمریم،هر چند در حقیقت صفات او عین ذات او است.

این همان چیزی است که در دعای کمیل در عبارت پر معنی علی ع آمده

ص:۱۱۳

است و استشفع بک الی نفسک:"من بوسیله تو نزد تو شفاعت می طلبم"! ۳-منظور از "شفیع"در اینجا ناصر و یار و یاور است،و می دانیم یار و یاور و ناصر تنها خدا است،و اینکه بعضی شفاعت را در اینجا به معنی آفرینش و تکمیل نفوس گرفته اند در حقیقت به همین معنی باز می گردد. ***در آخرین آیه مورد بحث،نخست اشاره به توحید پروردگار،سپس به مساله"معاد"اشاره می کند،و به این ترتیب سه شاخه توحید که در آیات گذشته بیان شده(توحید خالقیت و حاکمیت و عبودیت)در اینجا با ذکر"توحید ربوبیت" یعنی تدبیر جهان هستی تنها بوسیله خداوند تکمیل می گردد.

می فرماید:"خداوند امور این جهان را از مقام قرب خود به سوی زمین تدبیر می کند"(یُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمٰاءِ إِلَى الْأَرْضِ).

و به تعبیر دیگر خداوند تمام عالم هستی را از آسمان گرفته تا زمین،زیر پوشش تدبیر خود قرار داده است،و جز او مدبری در این جهان وجود ندارد (۱).

سپس می افزاید:"تدبیر امور در روزی که مقدار آن هزار سال از سالهایی است که شما می شمارید به سوی او باز می گردد"(ثُمَّ یَعْرُجُ إِلَیْهِ فِی یَوْمٍ کٰانَ مِقْدٰارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمّٰا تَعُدُّونَ).

منظور از این روز،روز قیامت است.

توضیح اینکه:مفسران در تفسیر آیه فوق سخنان فراوانی گفته اند و احتمالات مختلفی داده اند:

۱-بعضی آن را اشاره به"قوس نزولی"و"صعودی"تدبیر عالم در همین دنیا دانسته اند.

۱- ۱) طبق تعبیر اول"سماء"به معنی مقام قرب خدا است،و طبق تعبیر دوم"سماء" به معنی همین آسمان است(دقت کنید).

۲-بعضی اشاره به فرشتگان الهی می دانند که فاصله آسمان را تا زمین در مدت پانصد سال طی می کنند،و در همین مدت نیز باز می گردند و به تدبیر این جهان به فرمان خدا مشغولند.

۳-بعضی دیگر آن را اشاره به دورانهای تدبیر الهی در این عالم می دانند و معتقدند که دورانهای مختلف تدبیر هر یک هزار ساله است،و در هر هزار سال خداوند تدبیر امر آسمان و زمین را به فرشتگان خود،دستور می دهد،و پس از پایان این دوران هزار ساله،دوران دیگری آغاز می شود.

این تفسیرها در عین اینکه مطالب گنگ و مبهمی را ارائه می دهد،قرینه و شاهد خاصی از خود آیه و از آیات دیگر قرآن ندارد.

به عقیده ما منظور از این آیه به قرینه آیات دیگر قرآن،و نیز روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده چیز دیگری است.

و آن اینکه:خداوند این جهان را آفریده،و آسمان و زمین را با تدبیر خاصی نظم بخشیده،و به انسانها و دیگر موجودات زنده لباس حیات پوشانده،ولی در پایان جهان این تدبیر را بر می چیند،خورشید تاریک و ستارگان بی فروغ می شوند و به گفته قرآن،آسمانها را همچون طوماری در می نوردد،تا به حالت قبل از گسترش این جهان در می آیند:"يَوْمَ نَطْوِي السَّماءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَما بَدَأْنا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ ":"آن روز که آسمان را همچون طوماری در هم می پیچیم،سپس همانگونه که آفرینش را آغاز کردیم آن را باز می گردانیم" (۱).

و به دنبال در هم پیچیده شدن این جهان طرحی نوین و جهانی وسیعتر ابداع می گردد،یعنی پس از پایان این دنیا جهان دیگر آغاز می شود.

این معنی در آیات دیگر قرآن نیز آمده است از جمله در آیه ۱۵۶ سوره بقره می خوانیم: إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ :"ما از آن خدا و از سوی او هستیم،

ص: ۱۱۵

۱- ۱) سوره انبیاء آیه ۱۰۴.

و به سوی او باز می گردیم"و در سوره روم آیه ۲۷ چنین آمده است: وَ هُوَ الَّذِی یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ الیه"او کسی است که آفرینش را آغاز می کند و سپس باز می گرداند و این بر او آسانتر است".

و در آیه ۳۴ یونس می خوانیم: قُلِ اللّهُ یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ فَأَنّی تُؤْفَکُونَ :

"بگو خداوند آفرینش را آغاز کرده سپس آن را باز می گرداند،با اینحال چرا از حق رویگردان می شوید"؟ با توجه به این تعبیرات و تعبیرات دیگری که می گوید تمام امور سرانجام به خدا باز می گردند وَ إِلَیْهِ یُرْجَعُ الْأَمْرُ کُلُّهُ (سوره هود آیه ۱۲۳)روشن می شود که آیه مورد بحث نیز از آغاز و ختم جهان و بر پا شدن روز قیامت سخن می گوید که گاهی از آن تعبیر به"قوس نزولی"و"قوس صعودی"می کنند.

بنا بر این مفهوم آیه چنین می شود که"خداوند تدبیر امر این جهان از آسمان به زمین می کند(از آسمان آغاز و به زمین منتهی می گردد)سپس همه اینها در روز قیامت به سوی او باز می گردند".

در تفسیر"علی بن ابراهیم"در ذیل همین آیه می خوانیم:"منظور تدبیر اموری است که خداوند به تدبیر آن می پردازد،و همچنین امر و نهی که در شرع وارد شده و اعمال همه بندگان،تمام اینها روز قیامت آشکار می شود،و مقدار آن روز به اندازه هزار سال از سالهای این دنیا است" (۱).

در اینجا این سؤال پیش می آید که در آیه ۴ سوره معارج در مورد طول روز قیامت می خوانیم: تَعْرُجُ الْمَلائِکَةُ وَ الرُّوحُ إِلَیْهِ فِی یَوْمٍ کانَ مِقْدارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَةٍ :"فرشتگان و روح به سوی او عروج می کنند در روزی که پنجاه هزار سال است"چگونه می توان میان آیه مورد بحث که مقدار آن را فقط یکهزار سال

۱- ۱) "تفسیر نور الثقلین)جلد ۴ صفحه ۲۲۱ و"تفسیر صافی"ذیل آیه مورد بحث.

تعیین می کند و آیه سوره معارج جمع کرد؟ پاسخ این سؤال در حدیثی که در"امالی شیخ طوسی"از"امام صادق"ع نقل شده آمده است،فرمود:

ان فی القیامه خمسین موقفا،کل موقف مثل الف سنه مما تعدون،ثم تلا هذه الایه فِی یَوْمٍ کانَ مِقْدارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَهٍ :

"در قیامت پنجاه موقف(محل توقف برای رسیدگی به اعمال و حساب)است که هر موقفی به اندازه یکهزار سال از سالهایی است که شما می شمرید،سپس این آیه را تلاوت فرمود:در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است".

البته این تعبیرات منافاتی با این مطلب نیز ندارد که عدد هزار و پنجاه هزار در اینجا عدد شماره ای نباشد،بلکه هر کدام برای تکثیر و بیان فزونی باشد،یعنی در قیامت پنجاه موقف است که در هر موقفی انسان مدت بسیار زیادی باید توقف کند.

***

نکته ها:

سوء استفاده از آیه" یُدَبِّرُ الْأَمْرَ "

بعضی از پیروان مسلکهای ساختگی در عصر ما برای توجیه مسلک خود، آیه فوق را دستاویز قرار داده و با اشتباه کاری و مغالطه خواسته اند آن را بر منظور خود تطبیق کنند،اتفاقا با غالب مبلغین آنها که انسان روبرو می شود از جمله دلائلی که فورا به آن متشبث می شوند همین آیه" یُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّماءِ إِلَی الْأَرْضِ ..."می باشد،آنها می گویند:

منظور از"امر"در این آیه"دین و مذهب"است و"تدبیر"بمعنی فرستادن دین و"عروج"بمعنی برداشتن و نسخ دین است!و روی این حساب هر مذهبی بیش از هزار سال نمی تواند عمر کند و باید جای خود را به مذهب دیگر بسپارد و به این ترتیب می گویند:ما قرآن را قبول داریم،اما مطابق همین قرآن پس از

گذشتن هزار سال مذهب دیگر خواهد آمد!! اکنون می خواهیم به عنوان یک فرد بیطرف آیه مزبور را درست بررسی و تجزیه و تحلیل کنیم به بینیم آیا ارتباطی به آنچه آنها مدعی هستند دارد یا نه؟ بگذریم از اینکه این معنی به قدری از مفهوم آیه دور است که به فکر هیچ خواننده خالی الذهنی نمی آید.

پس از دقت می بینیم تطبیق آیه بر آنچه آنها می گویند نه تنها با مفهوم آیه سازگار نیست بلکه از جهات بسیاری اشکال واضح دارد:

۱-کلمه"امر"را به معنی دین و مذهب گرفتن نه تنها دلیلی ندارد بلکه آیات دیگر قرآن آن را نفی می کند،زیرا در آیات دیگری"امر"به معنی فرمان آفرینش استعمال شده است مانند" إِنَّمٰا أَمْرُهُ إِذٰا أَرٰادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ "(آیه ۸۲ سوره یس)"جز این نیست که امر او این است که هر گاه چیزی را اراده کند می گوید موجود باش!،فورا موجود می شود".

در این آیه و آیات دیگری مانند آیه ۵۰ سوره قمر،و ۲۷ سوره مؤمنون، و ۵۴ سوره اعراف،و ۳۲ سوره ابراهیم،و ۱۲ سوره نحل،و ۲۵ سوره روم،و آیه ۱۲ سوره جاثیه،و بسیاری آیات دیگر امر به همین معنی امر تکوینی استعمال شده،نه به معنی تشریع دین و مذهب.

اساسا هر جا سخن از آسمان و زمین و آفرینش و خلقت و مانند اینها است امر به همین معنی است(دقت کنید).

۲-کلمه"تدبیر"نیز در مورد خلقت و آفرینش و سامان بخشیدن به وضع جهان هستی به کار می رود،نه به معنی نازل گردانیدن مذهب،لذا می بینیم در آیات دیگر قرآن(آیات یکدیگر را تفسیر می کنند)در مورد دین و مذهب هرگز کلمه"تدبیر"به کار نرفته بلکه کلمه"تشریع"یا"تنزیل"یا "انزال"به کار رفته است.

ص :۱۱۸

شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدِّینِ مَا وَصَّی بِهِ نُوحاً :"سرآغاز شریعت از چیزی بود که به نوح توصیه کرد"(شوری-۱۳). وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْکافِرُونَ :"کسی که به آنچه خدا نازل کرده حکم نکند کافر است"(مائده-۴۴). نَزَّلَ عَلَیْکَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِمَا بَیْنَ یَدَیْهِ :"قرآن را به حق بر تو نازل کرد که تصدیق کننده کتب آسمانی قبل است"(آل عمران-۳).

۳-آیات قبل و بعد"آیه مورد بحث"مربوط به خلقت و آفرینش جهان است نه مربوط به تشریع ادیان،زیرا در آیه"قبل"گفتگو از آفرینش آسمان و زمین در شش روز(و به عبارت دیگر شش دوران)بود و در آیات"بعد"سخن از آفرینش انسان است.

ناگفته پیدا است تناسب آیات ایجاب می کنند که این آیه هم که در وسط آیات"خلقت"واقع شده مربوط به مساله خلقت و تدبیر امر آفرینش باشد.

لذا اگر کتب تفسیر را که صدها سال قبل نوشته شده مطالعه کنیم می بینیم با اینکه در تفسیر این آیه احتمالات گوناگونی داده اند هیچکس احتمال نداده که آیه مربوط به تشریع ادیان بوده باشد.مثلا در تفسیر"مجمع البیان"که از مشهورترین تفاسیر اسلامی است و مؤلف آن در قرن ششم هجری می زیسته با اینکه اقوال مختلفی در تفسیر آیه فوق ذکر شده از احدی از دانشمندان اسلام قولی دائر بر اینکه آیه مربوط به تشریع ادیان است نقل نکرده است.

۴-کلمه"عروج"به معنی"صعود کردن و بالا رفتن"است،نه به معنی نسخ ادیان و زائل شدن،و در هیچ جای قرآن"عروج"به معنی"نسخ"دیده نمی شود(این کلمه در پنج آیه از قرآن ذکر شده و در هیچ مورد به این معنی نیست)بلکه در مورد ادیان همان کلمه"نسخ"یا"تبدیل"و امثال آن به کار می رود.

ص :۱۱۹

اساسا ادیان و کتب آسمانی چیزی نیستند که مثلا مانند ارواح بشر پس از پایان عمر با فرشتگان به آسمان پرواز کنند،بلکه آئینهای نسخ شده در همین زمین هستند ولی در پاره ای از مسایل از درجه اعتبار افتاده اند در حالی که اصول آنها به قوت خود باقی است.

خلاصه اینکه کلمه"عروج"علاوه بر اینکه در هیچ جای قرآن مجید به معنی نسخ ادیان بکار نرفته اصولا با مفهوم نسخ ادیان سازش ندارد،زیرا ادیان منسوخه عروجی به آسمان ندارند.

۵-علاوه بر همه اینها این معنی با واقعیت عینی ابدا تطبیق نمی کند،زیرا فاصله ادیان گذشته با یکدیگر در هیچ مورد یکهزار سال نبوده است!.

مثلا فاصله میان ظهور حضرت"موسی"ع و حضرت"مسیح"ع بیش از ۱۵۰۰ سال و فاصله میان حضرت مسیح ع و ظهور پیامبر بزرگ اسلام ص کمتر از ۶۰۰ سال،است! همانطور که ملاحظه می کنید هیچ یک از این دو نه تنها با هزار سال که آنها می گویند جور نیست بلکه فاصله زیادی دارد.

فاصله میان ظهور"نوح"ع که یکی از پیامبران"اولوا العزم"و پایه گذار آئین و شریعت خاصی است با قهرمان بت شکن"ابراهیم"ع که یکی دیگر از پیامبران صاحب شریعت است بیش از ۱۶۰۰ سال و فاصله"ابراهیم"ع با"موسی"ع را کمتر از ۵۰۰ سال نوشته اند.

از این موضوع چنین نتیجه می گیریم که حتی به عنوان یک نمونه،فاصله یکی از مذاهب و ادیان گذشته با آئین بعد از خود هزار سال نبوده است،تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل! ۶-از همه اینها که بگذریم دعوی سید علی محمد باب که اینهمه توجیهات ناروا را به خاطر او متحمل شده اند با این حساب ابدا نمی سازد،زیرا به اعتراف

خود آنها تولدش در سال ۱۳۲۵ و شروع ادعایش در سال ۱۲۶۰ هجری قمری بود و با توجه به اینکه شروع دعوت پیامبر اسلام ص ۱۳ سال پیش از هجرت بوده فاصله میان این دو ۱۲۷۳ سال می شود یعنی "۲۷۳"سال اضافه دارد!حالا ما با چه نقشه ای این "۲۷۳"را زیر آب کنیم و چگونه این عدد بزرگ را نادیده بگیریم؟باید از خودشان پرسید!.

۷-وانگهی فرض کنید تمام این شش ایراد را کنار بگذاریم و از این تجزیه و تحلیل های روشن صرف نظر نمائیم و خرد را به داوری طلبیم فرض کنید ما به جای قرآن می خواستیم تکلیف آیندگان را در برابر مدعیان تازه نبوت روشن سازیم و بگوئیم:"بعد از گذشتن هزار سال در انتظار پیامبر تازه ای باشید"آیا راهش این بود که به این صورتی که در آیه مزبور ذکر شده مطلب را بگوئیم که تا مدت دوازده سیزده قرن احدی از دانشمندان و غیر دانشمندان کمترین اطلاعی از معنی آیه پیدا نکنند تنها بعد از گذشتن ۱۲۷۳ سال عده ای به عنوان یک"کشف جدید"که آن نیز تنها مورد قبول خودشان است نه دیگران از آن پرده بر دارند؟ آیا عاقلانه تر نبود که بجای این جمله گفته شود"به شما بشارت می دهم که بعد از هزار سال پیامبری به این نام ظهور خواهد کرد"چنان که عیسی ع در باره پیامبر اسلام گفته:" وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ يَأْتِی مِنْ بعد اسمه احمد"سوره صف آیه ۶.

به هر حال شاید این مساله تا این حد که ما بحث کردیم نیاز به بحث نداشت ولی برای روشن ساختن نسل جوان مسلمان نسبت به دامهایی که استعمار جهانی تهیه دیده و مسلکهایی که برای تضعیف جبهه اسلام ساخته و پرداخته چاره ای جز این نداشتیم تا گوشه ای از منطق آنها را بدانند و بقیه را خود حساب کنند.

***

ص :۱۲۱

[سوره السجده (۳۲): آیات ۶ تا ۹]

اشاره

ذٰلِکَ عٰالِمُ اَلْغَیْبِ وَ اَلشَّهٰادَةِ اَلْعَزِیزُ اَلرَّحِیمُ (۶) اَلَّذِی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْءٍ خَلَقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ اَلْإِنْسٰانِ مِنْ طِینٍ (۷) ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ
سُلاٰلَةٍ مِنْ مٰاءٍ مَهِینٍ (۸) ثُمَّ سَوّٰاهُ وَ نَفَخَ فِیهِ مِنْ رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَکُمُ اَلسَّمْعَ وَ اَلْأَبْصٰارَ وَ اَلْأَفْئِدَةَ قَلِیلاً مٰا تَشْکُرُونَ (۹)

ترجمه:

۶-او خداوندی است که از پنهان و آشکار با خبر است،و شکست ناپذیر و مهربان است.

۷-او همان کسی است که هر چه را آفرید نیکو آفرید،و آغاز آفرینش انسان را از گل قرار داد.

۸-سپس نسل او را از عصاره ای از آب ناچیز و بی قدر خلق کرد.

۹-بعد اندام او را موزون ساخت و از روح خویش در وی دمید و برای شما گوشها و چشمها و دلها قرار داد،اما کمتر شکر نعمتهای او را بجای می آورید!.

تفسیر:

مراحل شگفت انگیز آفرینش انسان

آیات مورد بحث نخست اشاره و تاکیدی است بر بحثهای توحیدی که در آیات قبل گذشت که در چهار مرحله خلاصه می شد(توحید خالقیت،حاکمیت

ص: ۱۲۲

ولایت و ربوبیت)می فرماید:"کسی که با این صفات گفته شد او است خداوندی که از نهان و آشکار با خبر است و شکست ناپذیر و مهربان است(ذٰلِکَ عٰالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهٰادَهِ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ).

بدیهی است کسی که می خواهد تدبیر امور آسمان و زمین کند،و حاکم بر آنها باشد،و عهده دار مقام ولایت و شفاعت و خلاقیت باشد،باید از همه چیز،از پنهان و آشکار آگاه باشد که بدون آگاهی و علم گسترده هیچیک از این امور امکان پذیر نیست.

در عین حال چنین کسی باید"عزیز"،(قدرتمند و شکست ناپذیر)باشد تا بتواند این کارهای مهم را انجام دهد.

ولی عزت و قدرتی نه توأم با خشونت،بلکه توأم با رحیمیت و لطف! ***آیه بعد اشاره ای به نظام احسن آفرینش به طور عموم،و سرآغازی برای بیان خلقت انسان و مراحل تکامل او به طور خصوص است،می فرماید:"او همان کسی است که هر چه را آفرید نیکو آفرید"(اَلَّذِی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْءٍ خَلَقَهُ).

و به هر چیز آنچه نیاز داشت داد،و به تعبیر دیگر بنای کاخ عظیم خلقت را بر"نظام احسن"یعنی بر چنان نظمی استوار کرد که از آن کاملتر تصور نمی شد.

در میان همه موجودات پیوند و هماهنگی آفرید،و به هر کدام آنچه را با زبانحال می خواستند عطا فرمود.

اگر به وجود یک انسان نگاه کنیم و هر یک از دستگاههای بدن او را در نظر بگیریم می بینیم از نظر ساختمان،حجم،وضع سلولها،طرز کار آنها،درست آن گونه آفریده شده است که بتواند وظیفه خود را به نحو احسن انجام دهد، و در عین حال آن چنان ارتباط در میان اعضاء قرار داده که همه بدون استثناء روی یکدیگر تاثیر دارند،و از یکدیگر متاثر می شوند.

ص :۱۲۳

و درست همین معنی در جهـان بزرگ بـا مخلوقـات بسـیار متنوع،مخصوصـا در جهان موجودات زنـده با آن سازمانهای بسـیار متفاوت،حاکم است.

خلاـصه: دهنـده ای کـه بـه گـل نکهت و به گـل جـان داد به هر که آنچه سـزا دیـد حکمتش آن داد! آری او است که انـواع عطرهای دل انگیز را به گلهای گوناگون می بخشـد و او است که به خاک و گل روح و جان می دهد و از آن انسانی آزاده و بـا هوش می سـازد و نیز از همین خـاک تیره گـاه انواع گلهـا،گـاه انسـان،و گاه انواع موجودات دیگر می آفرینـد،و حتی خود خاک نیز در حد خود آنچه را باید داشته باشد دارا است.

نظیر این سخن همان است که در آیه ۵۰ سوره طه از قول موسی و هارون می خوانیم: رَبُّنَا الَّذِی أَعْطیٰ کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدیٰ :"پروردگـار مـا همـان کس است که به هر موجـودی آنچه را لاـزمه آفرینش او بود داد،و سـپس او را در تمـام مراحـل وجود رهبری کرد".

در اینجـا سؤالی در مورد آفرینش شـرور و آفـات و چگونگی سـازش آن بـا "نظـام احسن جهـان"مطرح می شود که در بحث نکات به خواست خدا مورد بررسی قرار خواهیم داد.

قرآن سـپس با ذکر این مقـدمه"آفاقی"وارد بحث"انفسـی"می شود و همانگونه که در بحث آیات آفاقی از چند شاخه توحید سخن گفت در اینجا از چند موهبت بزرگ در مورد انسانها سخن می گوید.

نخست می فرماید:"خداوند آغاز آفرینش انسان را از گل قرار داد"(وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسٰانِ مِنْ طِینٍ).

تـا هم عظمت و قـدرت خود را نشـان دهـد که آن چنـان مخلوق برجسـته ای را از چنین موجود ساده و کم ارزشـی آفریـده و آن"دل آویز"نقش را از"ماء و طینی"

خلق کرده.

و هم به این انسان هشدار دهد که تو از کجا آمده ای و به کجا خواهی رفت.

پیدا است این آیه سخن از آفرینش "آدم" می گوید،نه همه انسانها،چرا که ادامه نسل او در آیه بعد مطرح است،و ظاهر این آیه دلیل روشنی است بر- خلقت مستقل انسان و نفی فرضیه تحول انواع(لا اقل در مورد نوع انسان).

گر چه بعضی خواسته اند این آیه را چنین تفسیر کنند که با فرضیه تکامل انواع نیز می سازد زیرا آفرینش انسان به انواع پستتر بر می گردد،و آنها نیز به آب و گل سرانجام منتهی می شود.

ولی ظاهر تعبیر آیه این است که میان "آدم" و "گل "انواع دیگری- آنهم انواعی بی شمار-از موجودات زنده فاصله نبوده،بلکه آفرینش انسان بدون واسطه از گل صورت گرفته است.

البته قرآن در مورد انواع دیگر جانداران سخنی به میان نیاورده است.

این معنی با توجه به آیه ۵۹ سوره آل عمران روشنتر می شود آنجا که می فرماید: إِنَّ مَثَلَ عِیسیٰ عِنْدَ اللّٰهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ :"آفرینش عیسی بدون وجود پدر چیز عجیبی نیست همانند آفرینش آدم است که او را از خاک آفرید".

و در سوره حجر آیه ۲۶ می فرماید: وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ "ما انسان را از گل خشکیده که از گل بد بوی آفریده شده بود گرفتیم".

از مجموع آیات چنین استفاده می شود که آفرینش آدم به صورت یک خلقت مستقل،از خاک و گل به وجود آمده است،و می دانیم فرضیه تحول انواع هرگز به صورت یک مساله قطعی علمی در نیامده که به خاطر تضادش با ظهور آیات فوق بخواهیم آنها را طور دیگر تفسیر کنیم،و به تعبیر دیگر ما دام که قرینه ای روشن

بر خلاف ظواهر آيات وجود نداشته باشد بايد آنها را به همان معنى ظاهرش تطبيق كرد و در مورد آفرينش مستقل آدم چنين است. ***آيه بعد به آفرينش نسل انسان و چگونگى تولد فرزندان آدم در مراحل بعد اشاره كرده مى گويد:"سپس خداوند نسل او را از عصاره اى از آب ناچيز و بى قدر قرار داد"(ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ ماءٍ مَهِينٍ).

"جعل"در اينجا به معنى آفرينش،و"نسل"به معنى فرزندان و نوه ها در تمام مراحل است.

"سلاله"در اصل به معنى عصاره و فشرده خالص هر چيز است و منظور از آن در اينجا نطفه آدمى است كه در حقيقت عصاره كل وجود او مى باشد،و مبدء حيات و منشأ تولد فرزند و ادامه نسل است.

اين آب كه ظاهرا آبى است بى ارزش و بى مقدار از نظر ساختمان و سلولهاى حياتى شناور در آن،و همچنين تركيب مخصوص مايعى كه سلولها در آن شناورند بسيار ظريف و فوق العاده دقيق و پيچيده است و از نشانه هاى عظمت پروردگار و علم و قدرت او محسوب مى شود و كلمه"مهين"كه به معنى ضعيف و حقير و ناچيز است اشاره به وضع ظاهرى آن مى باشد و گر نه از اسرار آميزترين موجودات است.

*** آيه بعد اشاره است به مراحل پيچيده تكامل انسان در عالم رحم،و همچنين مراحلى كه آدم به هنگام آفرينش از خاك طى نمود،مى فرمايد:"سپس اندام انسان را موزون ساخت"(ثُمَّ سَوّاهُ).

"و از روح خويش در او دميد"!(وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ).

"و براى شما گوش و چشمان و دلها قرار داد"(وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ

ص:126

وَ الْأَفْئِدَةَ

).

"اما کمتر شکر نعمتهای او را بجا می آورید"(قَلِیلاً مّا تَشْکُرُونَ).

"سواه"از ماده"تسویه"به معنی تکمیل کردن است،و این اشاره به مجموع مراحلی است که انسان از هنگامی که به صورت نطفه است تا مرحله ای که تمام اعضای بدن او آشکار می گردد طی می کند و همچنین مراحلی را که آدم بعد از آفرینش از خاک تا به هنگام نفخ روح پیمود (۱).

تعبیر به"نفخ"(دمیدن)کنایه ای است برای حلول روح در بدن آدمی گویی تشبیه به هوا و تنفس شده است،هر چند نه این است و نه آن.

و اگر گفته شود نطفه انسان از آغاز که در رحم قرار می گیرد و قبل از آن یک موجود زنده است بنا بر این نفخ روح چه معنی دارد؟ در پاسخ می گوئیم در آغاز که نطفه منعقد می شود تنها دارای یک نوع "حیات نباتی"است،یعنی فقط تغذیه و رشد و نمو دارد،ولی از حس و حرکت که نشانه"حیات حیوانی"است و همچنین قوه ادراکات که نشانه"حیات انسانی" است در آن خبری نیست.

اما تکامل نطفه در رحم به مرحله ای می رسد که شروع به حرکت می کند و تدریجا قوای دیگر انسانی در آن زنده می شود،و این همان مرحله ای است که قرآن از آن تعبیر به نفخ روح می کند.

اضافه"روح"به"خدا"به اصطلاح"اضافه تشریفی"است،یعنی

۱- ۱) قابل توجه اینکه بعضی این آیه را تنها اشاره ای به مراحل تکامل جنینی می دانند و بعضی احتمال داده اند تنها به مراحل تکامل آدم بعد از خلقت از خاک ناظر باشد(زیرا در آیات دیگر قرآن عین این تعبیرات در مورد خلقت آدم آمده است)ولی هیچ مانعی ندارد که به هر دو باز گردد چون هم آفرینش آدم از خاک و هم نسل او از آب نطفه،این مراحل را طی کرده و می کنند.

یک روح گرانقدر و پر شرافت که سزاوار است روح خدا نامیده شود در انسان دمیده شد،و بیانگر این واقعیت است که انسان گر چه از نظر"بعـد مـادی"از "خـاک تیره"و یـا"آب بی مقـداری"اسـت،ولی از نظر"بعـد معنـوی و روحـانی" حامـل"روح الهی"است.

یک سوی وجود او به خاک منتهی می شود،و سوی دیگرش به عرش پروردگار و"طرفه معجونی"است"کز فرشته سرشته و ز حیوان"!و به خاطر داشتن همین دو بعد،قوس صعودی و نزولی و تکامل و انحطاط او فوق العاده وسیع است (۱).

قرآن در آخریـن مرحلـه کـه پنجمین مرحله آفرینش انسـان محسـوب می شـود اشـاره به نعمتهـای گـوش و چشم و قلب کرده است،البته منظور در اینجـا خلقت این اعضـاء نیست چرا که این خلقت قبـل از نفـخ روح صـورت می گیرد،بلکه منظـور حس شنوایی و بینایی و درک و خرد است.

و اگر از میـان تمام حواس"ظاهر"و"باطن"تنها روی این سه تکیه کرده، به خاطر این است که مهمترین حس ظاهری انسان که رابطه نیرومنـدی میان او و جهان خارج بر قرار می کند،گوش و چشم است،گوش اصوات را درک می کند و مخصوصا تعلیم و تربیت وسیله آن انجام می گیرد،و چشم وسیله دیدن جهان خارج و صحنه های مختلف این عالم است.

نیروی عقل و خرد نیز مهمترین حس باطنی انسان و یا به تعبیر دیگر حکمران وجود بشر است.

جـالب اینکه"افئـده"جمع"فؤاد"به معنی قلب است،ولی مفهومی ظریفـتر از آن دارد این کلمه معمولاـ در جـایی گفته می شود که"افروختگی" و"پختگی"در آن باشد!.

ص: ۱۲۸

۱- ۱) در این زمینه در جلد ۱۱ تفسیر نمونه صفحه ۷۸(ذیل آیه ۲۹ سوره حجر) نیز بحث کرده ایم.

و به این ترتیب خداوند در این آیه مهمترین ابزار شناخت را در"ظاهر" و"باطن"وجود انسان بیان کرده است،چرا که علوم انسانی یا از طریق"تجربه" بدست می آید و ابزار آن،چشم و گوش است.

یا از طریق"تحلیلها و استدلالهای عقلی"و وسیله آن،عقل و خرد است که در قرآن از آن به"افئده"تعبیر شده،حتی درکهایی که از طریق وحی یا اشراق و شهود بر قلب انسان صورت می گیرد،باز بوسیله همین"افئده"می باشد.

اگر این ابزار شناخت از آدمی گرفته شود،ارزش وجودی او تا سر حد یک مشت سنگ و خاک سقوط می کند،و به همین دلیل در پایان آیه مورد بحث انسانها را به مساله شکرگزاری این نعمتهای بزرگ توجه می دهد و می گوید:

کمتر شکر او را بجا می آورید،اشاره به اینکه هر قدر شکر این نعمتهای بزرگ را بجا آورید باز کم است!.

***

نکته:

چگونگی آفرینش آدم از خاک

گرچه در آیات مختلف قرآن گاه سخن از آفرینش انسان از"گل"است (مانند آیات فوق)و مانند آنچه در داستان آدم و ابلیس در سوره اسراء آیه ۶۱ آمده است فَسَجَدُوا إِلاّ إِبْلِیسَ قالَ أَ أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِیناً :"همه فرشتگان برای آدم سجده کردند جز ابلیس،گفت:"آیا من برای موجودی سجده کنم که از گل آفریده شده است"؟(سوره اسراء آیه ۶۱).

و گاه سخن از آفرینش از"آب"مانند وَ جَعَلْنا مِنَ الْماءِ کُلَّ شَیْءٍ حَیٍّ (انبیاء-۳۰).

ولی پیدا است که همه اینها به یک مطلب باز می گردد،حتی در آنجا که سخن از آفرینش آدم از"تراب"(خاک)است،مانند إِنَّ مَثَلَ عِیسی عِنْدَ اللّهِ

كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ (آل عمران-۵۹)زیرا منظور خاک آمیخته به آب یعنی گل است.

***از اینجا دو نکته روشن می شود:

۱-آنها که احتمال داده اند منظور از آفرینش انسان از خاک این است که افراد بشر از گیاهان-بطور مستقیم یا غیر مستقیم- تغذیه می کنند و گیاهان نیز همه از خاکند،درست نیست،چرا که آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می کنند و آیات مورد بحث به قرینه آیات دیگر قرآن اشاره به آفرینش"شخص آدم"است که از خاک آفریده شد.

۲-همه این آیات،دلیلی است بر نفی فرضیه تکامل(لا اقل در مورد انسان) و اینکه نوع بشر که منتهی به"آدم"می شود دارای یک خلقت مستقل است.

و آنها که گمان کرده اند آیات آفرینش از خاک اشاره به نوع انسان است که با هزاران واسطه به موجودات تک سلولی باز می گردد،و آنها نیز طبق فرضیات اخیر از لجنهای کنار اقیانوسها به وجود آمده اند،و اما خود"آدم"فردی بود که از میان نوع بشر برگزیده شد و خلقت مستقلی نداشت،بلکه امتیاز او صفات ویژه او بود،به هیچوجه با ظواهر آیات قرآن سازگار نیست.

مجددا تاکید می کنیم مساله تحول انواع،یک قانون مسلم علمی نیست، تنها یک فرضیه است،زیرا چیزی که ریشه آن در ملیونها سال قبل نهفته شده و مسلما قابل تجربه و مشاهده حسی نیست نمی تواند در ردیف قوانین ثابت علمی در آید،بلکه فرضیه ای است که برای توجیه پدیده تنوع انواع به وجود آمده و ارزش آن،بیش از این نیست که پدیده هایی را توجیه تخمینی کند،و می دانیم فرضیه ها دائما در حال تغییر و دگرگونی هستند و در برابر فرضیه های جدید میدان را خالی می کنند.

ص :۱۳۰

بنا بر این هرگز نمی توان روی آنها در مسائل فلسفی که نیاز به پایه های قطعی دارند تکیه کرد.

توضیح مشروح در باره پایه های فرضیه تکامل انواع و نارساییهای آن را در جلد ۱۱ صفحه ۸۱ به بعد تحت عنوان"قرآن و خلقت انسان"ذیل آیه ۲۸ سوره حجر بیان کردیم.

در پایان این بحث یاد آوری این نکته را لازم می دانیم که فرضیه تکامل هیچگونه ارتباطی با مساله"توحید و خداشناسی"ندارد،و دلیلی بر نفی جهان ما وراء طبیعت محسوب نمی شود،زیرا اعتقاد توحیدی می گوید:جهان از سوی خداوند آفریده شده و تمام خواص موجودات را خدا به آنها اعطا کرده و در تمام مراحل از خداوند افاضه فیض بر آنها می شود،این معنی را یک معتقد به نظریه "ثبوت انواع"می تواند پذیرا باشد همانگونه که یک معتقد به فرضیه تحول انواع تنها مشکلی که فرضیه تحول با آن روبرو است این است که با شرحی که قرآن برای آفرینش آدم بیان کرده و چگونگی خلقت او را از خاک و گل ذکر می کند سازگار نیست.

بنا بر این ما فرضیه تکامل را تنها به این دلیل نفی می کنیم نه به دلیل مخالفت آن با مساله توحید این از نظر تفسیری.

و اما از نظر علمی(علوم طبیعی)فرضیه تکامل را همانطور که اشاره شد از این جهت نفی می کنیم که دلائل قطعی بر ثبوت آن وجود ندارد.

***

[سوره السجده (۳۲): آیات ۱۰ تا ۱۴]

اشاره

وَ قالُوا أَ إِذا ضَلَلْنا فِی اَلْأَرْضِ أَ إِنّا لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ کافِرُونَ (۱۰) قُلْ یَتَوَفّاکُمْ مَلَکُ اَلْمَوْتِ اَلَّذِی وُکِّلَ بِکُمْ ثُمَّ إِلی رَبِّکُمْ تُرْجَعُونَ (۱۱) وَ لَوْ تَری إِذِ اَلْمُجْرِمُونَ ناکِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنا أَبْصَرْنا وَ سَمِعْنا فَارْجِعْنا نَعْمَلْ صالِحاً إِنّا مُوقِنُونَ (۱۲) وَ لَوْ شِئْنا لَآتَیْنا کُلَّ نَفْسٍ هُداها وَ لکِنْ حَقَّ اَلْقَوْلُ مِنِّی لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ اَلْجِنَّهِ وَ اَلنّاسِ أَجْمَعِینَ (۱۳) فَذُوقُوا بِما نَسِیتُمْ لِقاءَ یَوْمِکُمْ هذا إِنّا نَسِیناکُمْ وَ ذُوقُوا عَذابَ اَلْخُلْدِ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۴)

ترجمه:

۱۰-آنها گفتند:آیا هنگامی که ما مردیم و در زمین گم شدیم آفرینش تازه ای خواهیم یافت؟! ولی آنها لقای پروردگارشان را انکار می کنند(و می خواهند با انکار معاد آزاد باشند و به هوسرانی خویش ادامه دهند).

۱۱-بگو:فرشته مرگ که بر شما مامور شده(روح)شما را می گیرد،سپس به سوی پروردگارتان باز می گردید.

ص:۱۳۲

۱۲-و اگر ببینی مجرمان را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان سر به زیر افکنده،می گویند:

پروردگارا!آنچه وعده کرده بودی دیدیم و شنیدیم،ما را باز گردان تا عمل صالح بجا آوریم،ما به قیامت ایمان داریم! ۱۳-اگر ما می خواستیم به هر انسانی(از روی اجبار)هدایت لازمش را می دادیم،ولی (من آنها را آزاد گذارده ام)و مقرر کرده ام که دوزخ را(از انسانهای بی ایمان و گنهکار)از جن و انس همگی پر کنم.

۱۴-(و به آنها می گویم)بچشید(عذاب جهنم را)بخاطر اینکه ملاقات امروز خود را فراموش کردید،ما نیز شما را فراموش کردیم،و بچشید عذاب همیشگی را بخاطر اعمالی که انجام می دادید.

***

تفسیر:

ندامت و تقاضای بازگشت

این آیات با بحث گویایی در باره"معاد"آغاز می شود،سپس حال"مجرمان" را در جهان دیگر بازگو می کند،و مجموعا تکمیلی است برای بحثهای گذشته که پیرامون"مبدأ"سخن می گفت،زیرا می دانیم بحث از "مبدأ"و"معاد" در قرآن مجید غالبا توأم با یکدیگر است.

نخست می گوید:"آنها گفتند آیا هنگامی که ما مردیم و خاک شدیم و در زمین گم شدیم،آفرینش تازه ای خواهیم یافت"؟! (وَ قالُوا أَ إِذا ضَلَلْنا فِی الْأَرْضِ أَ إِنّا لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ).

تعبیر به"گم شدن در زمین"(ضَلَلْنا فِی الْأَرْضِ)اشاره به این است که انسان پس از مردن خاک می شود،همانند سایر خاکها،و هر ذره ای از آن بر اثر عوامل طبیعی و غیر طبیعی به گوشه ای پرتاب می شود،و دیگر چیزی از او باقی به نظر نمی رسد تا آن را در قیامت دو باره بازگردانند.

ولی آنها در حقیقت منکر قدرت خداوند بر این کار آنها نیستند"بلکه آنها

لقای پروردگارشان را انکار می کنند"(بَلْ هُمْ بِلِقٰاءِ رَبِّهِمْ کٰافِرُونَ).

آنها می خواهند مرحله لقای پروردگار که مرحله حساب و کتاب و ثواب و عقاب است منکر شوند و به دنبال آن آزادی عمل پیدا کنند تا هر چه می خواهند انجام دهند!.

در واقع این آیه شباهت زیادی با آیات نخستین سوره قیامت دارد آنجا که می گوید: أَ یَحْسَبُ الْإِنْسٰانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظٰامَهُ بَلیٰ قٰادِرِینَ عَلیٰ أَنْ نُسَوِّیَ بَنٰانَهُ بَلْ یُرِیدُ الْإِنْسٰانُ لِیَفْجُرَ أَمٰامَهُ یَسْئَلُ أَیّٰانَ یَوْمُ الْقِیٰامَهِ :"آیا انسان گمان می کند ما استخوانهای پراکنده او را جمع نخواهیم کرد؟!ما حتی قادریم(خطوط) سر انگشتان او را به نظام نخستین بازگردانیم!ولی هدف انسان این است که ایامی را که در این دنیا در پیش دارد(با انکار قیامت)به گناه و فجور بگذراند لذا سؤال می کند روز قیامت کی خواهد بود"؟(سوره قیامت-۳-۶).

بنا بر این آنها از نظر استدلال لنگ نیستند،بلکه شهوات آنها حجابی بر قلبشان افکنده،و نیات سوئشان مانع قبول مساله معاد است،و گرنه همان خداوندی که به یک قطعه آهنربا این اثر را بخشیده که ذرات بسیار کوچک آهن را که در لابلای خروارها خاک زمین گم شده با یک گردش در میان خاکها به خود جذب می کند و به سادگی آنها را جمع می نماید در میان ذرات بدن یک انسان نیز چنین جاذبه متقابلی را ایجاد فرماید.

چه کسی می تواند انکار کند که آبهای موجود در جسم یک انسان(و اکثر جسم انسان آب است)و همچنین مواد غذایی آن هر کدام مثلا در هزار سال پیش هر جزئی از آن در گوشه ای از جهان پراکنده بوده است،هر قطره ای در اقیانوسی و هر ذره ای در اقلیمی،اما آنها از طریق ابر و باران و دیگر عوامل طبیعی جمع شدند و سرانجام وجود انسانی را تشکیل دادند،چه جای تعجب که پس از متلاشی شدن و بازگشت به حال اول دو باره گرد هم آیند و بهم پیوندند؟

ص :۱۳۴

آیه بعد پاسخ آنها را از طریق دیگری بیان می کند،می گوید:تصور نکنید شخصیت شما به همین بدن جسمانی شما است،بلکه اساس شخصیتتان را روح شما تشکیل می دهد،و او محفوظ است"بگو:فرشته مرگ که مامور شما است(روح)شما را می گیرد،سپس به سوی پروردگارتان باز می گردید" (قُلْ يَتَوَفّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِی وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ).

با توجه به مفهوم "یتوفاکم"که از ماده "توفی"(بر وزن تصدی) به معنی بازستاندن است مرگ به معنی فنا و نابودی نخواهد بود،بلکه یک نوع قبض و دریافت فرشتگان نسبت به روح آدمی است که اساسی ترین بخش وجود انسان را تشکیل می دهد.

درست است که قرآن از معاد جسمانی سخن می گوید و بازگشت روح و جسم مادی را در معاد قطعی می شمرد،ولی هدف از آیه فوق بیان این حقیقت است که اساس شخصیت انسان این اجزای مادی نیست که تمام فکر شما را به خود مشغول ساخته بلکه همان گوهر روحانی است که از سوی خدا آمده و به سوی او باز می گردد.

و در یک جمع بندی می توان چنین گفت که دو آیه فوق به منکران معاد چنین پاسخ می دهد:که اگر مشکل شما پراکندگی اجزای جسمانی است که خودتان قدرت خدا را قبول دارید و منکر آن نیستید،و اگر مشکل اضمحلال و نابودی شخصیت انسان بر اثر این پراکندگی است آن نیز درست نیست چرا که پایه شخصیت انسان بر روح قرار گرفته.

این ایراد بی شباهت به شبهه معروف "آکل و ماکول"نیست،همان گونه که پاسخ آن نیز در دو مورد با یکدیگر شباهت دارد (۱).

ضمنا توجه به این نکته نیز لازم است که در پاره ای از آیات قرآن،"توفی"

۱- ۱) برای توضیح بیشتر در زمینه شبهه"آکل و ماکول"و پاسخ مشروح آن به جلد دوم تفسیر نمونه ذیل آیه ۲۶۰ سوره بقره مراجعه فرمائید.

و"قبض ارواح"به خداوند نسبت داده شده(اَللّهُ یَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِها):

"خداوند جانها را به هنگام مرگ می گیرد"(زمر-۴۲)و در بعضی به مجموعه ای از فرشتگان، اَلَّذِینَ تَتَوَفّاهُمُ الْمَلائِکَهُ ظالِمِی أَنْفُسِهِمْ ...:"آنها که فرشتگان قبض روحشان می کنند در حالی که ستم پیشه اند..."(نحل-۲۸).

و در آیات مورد بحث،قبض ارواح به"ملک الموت"(فرشته مرگ) نسبت داده شده است.

ولی در میان این تعبیرات هیچگونه منافاتی نیست"ملک الموت"معنی جنس را دارد و به همه فرشتگان اطلاق می شود،و یا اشاره به رئیس و بزرگتر آنها است،و از آنجا که همه به فرمان خدا قبض روح می کنند به خدا نیز نسبت داده شده است. ***سپس وضع همین مجرمان کافر و منکران معاد را که در قیامت با مشاهده صحنه های مختلف آن از گذشته خود سخت نادم و پشیمان می شوند چنین مجسم کرده می گوید:"اگر ببینی مجرمان را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان سر به زیر افکنده می گویند:پروردگارا!آنچه وعده کرده بودی دیدیم و شنیدیم ما پشیمانیم،ما را باز گردان تا عمل صالح بجا آوریم،ما به این جهان قیامت یقین داریم"(در تعجب فرو خواهی رفت)(وَ لَوْ تَری إِذِ الْمُجْرِمُونَ ناکِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنا أَبْصَرْنا وَ سَمِعْنا فَارْجِعْنا نَعْمَلْ صالِحاً إِنّا مُوقِنُونَ) (۱).

به راستی تعجب می کنی که آیا این افراد سر بزیر و نادم و پشیمان،همان مغروران سرکش و چموش هستند که در دنیا در برابر هیچ حقیقتی سر فرود

ص: ۱۳۶

۱- ۱) "لو"در آیه شریفه"شرطیه"است و جمله"تری..."شرط آن می باشد و جزای آن محذوف است،و در تقدیر چنین است وَ لَوْ تَری إِذِ الْمُجْرِمُونَ ...لرأیت عجبا-جمله رَبَّنا أَبْصَرْنا نیز محذوفی دارد و تقدیر"یقولون ربنا ابصرنا".

نمی آوردند؟اما اکنون که صحنه های قیامت را می بینند و به مقام شهود می رسند به کلی تغییر موضع می دهند تازه این تغییر موضع و بیداری زود گذر است،و طبق آیات دیگر قرآن اگر به این جهان باز گردند به همان روش خود ادامه می دهند (انعام آیه ۲۸). "ناکس "از ماده"نکس "(بر وزن عکس)به معنی وارونه شدن چیزی است و در اینجا به معنی سر به زیر افکندن است.

مقدم داشتن"ابصرنا"(دیدیم)بر"سمعنا"(شنیدیم)به خاطر آنست که در قیامت نخست انسان با صحنه ها روبرو می شود و بعد باز خواست الهی و فرشتگان او را می شنود.

ضمنا از آنچه گفتیم معلوم می شود منظور از"مجرمان"در اینجا،کافران و بخصوص منکران قیامتند.

به هر حال این نخستین بار نیست که در آیات قرآن با این مساله روبرو می شویم که مجرمان به هنگام مشاهده نتائج اعمال و آثار عذاب الهی،سخت پشیمان می شوند،و تقاضای بازگشت به دنیا می کنند،در حالی که از نظر سنت الهی چنین بازگشتی امکان پذیر نیست،همانگونه که بازگشت نوزاد به رحم مادر، و میوه جدا شده از درخت به درخت ممکن نخواهد بود.

این نکته نیز قابل توجه است که تنها تقاضای مجرمان بازگشت به دنیا برای انجام عمل صالح است،و از این به خوبی روشن می شود که تنها سرمایه نجات در قیامت اعمال صالح است،اعمالی که از قلبی پاک و آکنده از ایمان و با خلوص نیت انجام می گیرد. ***و از آنجا که این همه اصرار و تاکید برای پذیرش ایمان،ممکن است این توهم را ایجاد کند که خداوند توانایی ندارد نور ایمان را در قلب آنها پرتوافکن

کند،در آیه بعد می افزاید:"اگر ما می خواستیم به هر انسانی(اجبارا)هدایت لازمش را می دادیم"(وَ لَوْ شِئْنا لَآتَيْنا كُلَّ نَفْسٍ هُداها).

مسلما ما چنین قدرتی داریم،ولی ایمانی که از طریق اجبار و الزام ما تحقق یابد ارزش چندانی ندارد،اراده ما بر این تعلق گرفته است که نوع انسان را به این افتخار نائل کنیم که"مختار"باشد،و راه تکامل را با پای خویش بسپرد.

لذا در پایان آیه می فرماید:"من آنها را آزاد گذاردم ولی مقرر کرده ام که دوزخ را از انسانهای بی ایمان و گنهکار از جن و انس همگی پر کنم"(وَ لٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النّاسِ أَجْمَعِينَ).

آری آنها با سوء اختیار خود این راه را طی کرده اند و مستحق مجازاتند، و ما هم اراده قاطع داریم بر اینکه دوزخ را از آنان پر کنیم.

با توجه به آنچه در بالا گفتیم و با توجه به صدها آیه قرآن که انسان را موجودی مختار و صاحب اراده،و مکلف به تکالیف و مسئول در برابر اعمال خویش، و قابل هدایت بوسیله پیامبران و تهذیب نفس و خودسازی،می داند،هر گونه توهم دائر بر اینکه آیه فوق دلیل بر جبر است-آن چنان که فخر رازی و امثال او پنداشته اند-منتفی می شود.

ممکن است جمله قاطع و کوبنده فوق اشاره به این باشد که مبادا تصور کنید،رحمانیت و رحیمیت خداوند،مانع از مجازات مجرمان آلوده و ستمگر است،مبادا به آیات رحمت مغرور شوید و خود را از مجازات الهی معاف بشمرید که رحمت او جایی دارد و غضب او جایی.

او مسلما-مخصوصا با توجه به لام قسم در جمله"لأملأن"و نون تاکید در آخر آن-به این وعده خود وفا خواهد کرد،و دوزخ را از این دوزخیان پر می کند،که اگر نکند بر خلاف حکمت است.

ص :۱۳۸

***لـذا در آیه بعـد می گویـد:مـا به این دوزخیـان خواهیم گفت:"بچشـید عـذاب جهنم را به خاطر اینکه لقای امروز خود را فراموش کردید،و ما نیز شما را به دست فراموشی سپردیم"!(فَذُوقُوا بِما نَسِیتُمْ لِقاءَ یَوْمِکُمْ هذا إِنّا نَسِیناکُمْ).

"و نیز بچشید عذاب همیشگی را به سبب اعمالی که انجام می دادید" (وَ ذُوقُوا عَذابَ الْخُلْدِ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

بار دیگر از این آیه اسـتفاده می شود که فراموش کردن دادگاه عدل قیامت سـر چشـمه اصلی بدبختیهای آدمی است،و در این صورت است که خود را در برابر قـانون شـکنی ها و مظالم آزاد می بینـد،و نیز از این آیه به خوبی روشن می شود که مجازات ابدی در برابر اعمالی است که انسان انجام می دهد و نه چیز دیگر (۱).

ضمنـا منظور از فراموش کردن پروردگار نسـبت به بنـدگانش،بی اعتنایی و ترک حمایت و فریادرسـی است و گر نه همه عالم همیشه نزد پروردگار است و فراموشی در باره او معنی ندارد.

***

نکته ها:

اشاره

۱-استقلال روح و اصالت آن

نخستین آیه از آیات فوق که دلالت بر قبض ارواح به وسیله فرشته مرگ دارد از دلائل استقلال روح آدمی است.

زیرا تعبیر به"توفی" که همان دریافت داشتن و قبض کردن است نشان می دهد که روح پس از جدایی از بدن باقی می ماند،و نابود نمی شود،و اصولا تعبیر از انسان در آیه فوق به"روح"یا"نفس"گواه دیگری بر این معنی است

ص :۱۳۹

۱- ۱) در باره"فلسـفه خلود و عذاب جاویدان"بحث مشـروحی در جلد نهم صفحه ۲۳۹ به بعد(ذیل آیه ۱۰۷ سوره هود)داشته ایم.

زیرا طبق عقیده مادیین،روح چیزی جز خواص "فیزیک و شیمیایی "سلولهای مغزی نیست که با فنای بدن نابود می شود،درست مانند از بین رفتن حرکات عقربه ساعت بعد از نابودی آن.

طبق این عقیده،روح چیزی نیست که حافظ شخصیت انسان باشد بلکه جزئی از خواص جسم او است که با متلاشی شدن جسم از بین می رود.

دلائل فلسفی متعددی بر اصالت و استقلال روح در دست داریم که ما گوشه ای از آن را ذیل آیه ۸۵ سوره اسراء(جلد ۱۲ صفحه ۲۵۴ به بعد)آوردیم منظور در اینجا بیان دلیل نقلی بر این موضوع بود که آیه فوق،از آن آیات دال بر این معنی محسوب می شود.

***

۲-فرشته مرگ(ملک الموت)

از آیات مختلف قرآن مجید استفاده می شود که خداوند امور این جهان را بوسیله گروهی از فرشتگان تدبیر می کند،چنان که در آیه ۵ سوره "نازعات" می فرماید: فَالْمُدَبِّرٰاتِ أَمْراً :"سوگند به فرشتگانی که به فرمان خدا تدبیر امور می کنند".

می دانیم سنت الهی بر این است که مشیت خود را از طریق اسباب پیاده کند.

و گروهی از این فرشتگان،فرشتگان قبض ارواحند که در آیات ۲۸ و ۳۳ سوره نحل و بعضی دیگر از آیات قرآن به آنها اشاره شده است،و در رأس آنها "ملك الموت" قرار دارد.

احادیث زیادی در این زمینه،نقل شده که اشاره به بعضی از آنها از جهاتی لازم به نظر می رسد:

۱-در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص می خوانیم که فرمود:

الامراض

و الاوجاع کلها برید الموت و رسل الموت!فاذا حان الاجل اتی ملک الموت بنفسه فقال یا ایها العبد!کم خبر بعد خبر؟و کم رسول بعد رسول؟و کم برید بعد برید؟انا الخبر الذی لیس بعدی خبرا!

"بیماریها و دردها همگی قاصدان مرگ و فرستادگان او هستند،هنگامی که عمر انسان به سر می رسد،فرشته مرگ می آید(او از دیدن فرشته مرگ وحشت می کند و آن را بی مقدمه می پندارد ولی)او می گوید:"ای بنده خدا چه اندازه خبر بعد از خبر و رسول بعد از رسول و پیک بعد از پیک برای تو فرستادم؟ اما من آخرین خبرم،و بعد از من،خبری نیست"! سپس می گوید:"دعوت پروردگارت را اجابت کن خواه از روی میل و خواه از روی اکراه"!و هنگامی که فرشته مرگ قبض روح او می کند،فریاد بستگان بلند می شود او صدا می زند

على من تصرخون؟و على من تبكون؟ فو اللّٰه ما ظلمت له اجلا و لا اكلت له رزقا بل دعاه ربه: "بر چه کسی فریاد می کشید؟و برای چه کسی اشک می ریزید؟به خدا سوگند وقت او به پایان رسیده بود،و تمام روزی خود را دریافت داشته بود،پروردگارش از او دعوت کرد و او دعوت حق را اجابت نمود".

فلیبک الباکی علی نفسه،و ان لی فیکم عودات و عودات حتی لا ابقی فیکم احدا: "اگر می خواهید گریه کنید بر خویشتن بگریید!،من باز هم کرارا به میان شما می آیم!تا یک نفر از شما را باقی نگذاریم"! (۱).

یک بار دیگر این حدیث تکان دهنده را مطالعه کنید که حقایق بسیاری در آن نهفته است.

۲-در حدیث دیگری از امام باقر ع می خوانیم که پیامبر اسلام ص برای عیادت مردی از انصار به خانه او آمد فرشته مرگ را بالای سر او دید،پیامبر ص

۱- ۱) "مجمع البیان"ذیل آیه مورد بحث و تفسیر "نور الثقلین"ج ۴ ص ۲۲۵.

فرمود:با این دوست من با مدارا و لطف رفتار کن چرا که او مردی با ایمان است،عرض کرد ای محمد!بشارت بر تو باد که من نسبت به همه مؤمنان با محبتم و بدان ای محمد ص به هنگامی که قبض روح بعضی از فرزندان آدم را می کنم خانواده او فریاد می کشند،من در کنار خانه می ایستم،می گویم من گناهی ندارم (عمر او پایان یافته بود)من باز کرارا به میان شما بر می گردم!بهوش باشید، بهوش! سپس می افزاید:

ما خلق اللّه من اهل بیت مدر و لا شعر و لا وبر،فی بر و لا بحر الا و انا اتصفحهم فی کل یوم و لیله خمس مرات حتی انی لاعرف بصغیرهم و کبیرهم منهم بانفسهم: "خدا هیچ انسانی را از ساکنان شهر و بیابان،خانه و خیمه،در خشکی و دریا،نیافریده،مگر اینکه من در هر شبانه روز پنج بار دقیقا به آنها نگاه می کنم تا آنجا که من صغیر و کبیر آنها را بهتر از خودشان می شناسم"! (۱).

روایات دیگری نیز به همین مضمون در منابع مختلف اسلامی آمده است که مطالعه مجموع آنها هشداری است برای همه انسانها که بدانند میان آنان و مرگ فاصله زیادی نیست!،و در یک لحظه کوتاه ممکن است همه چیز پایان گیرد.

آیا با این حال جای این است که انسان به زرق و برق این جهان مغرور گردد و آلوده انواع ظلم و گناه شود،و از عاقبت کار غافل بماند؟ ***

ص :۱۴۲

۱- ۱) تفسیر "در المنثور"طبق نقل المیزان جلد ۱۶ صفحه ۲۶۸.

[سوره السجده (۳۲): آيات ۱۵ تا ۲۰]

اشاره

إِنَّمٰا يُؤْمِنُ بِآيٰاتِنَا اَلَّذِينَ إِذٰا ذُكِّرُوا بِهٰا خَرُّوا سُجَّداً وَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ هُمْ لاٰ يَسْتَكْبِرُونَ (۱۵) تَتَجٰافىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ اَلْمَضٰاجِعِ
يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ يُنْفِقُونَ (۱۶) فَلاٰ تَعْلَمُ نَفْسٌ مٰا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزٰاءً بِمٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ (۱۷) أَ
فَمَنْ كٰانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كٰانَ فٰاسِقاً لاٰ يَسْتَوُونَ (۱۸) أَمَّا اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ فَلَهُمْ جَنّٰاتُ اَلْمَأْوىٰ نُزُلاً بِمٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ
(۱۹) وَ أَمَّا اَلَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوٰاهُمُ اَلنّٰارُ كُلَّمٰا أَرٰادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهٰا أُعِيدُوا فِيهٰا وَ قِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذٰابَ اَلنّٰارِ اَلَّذِي كُنْتُمْ بِهِ
تُكَذِّبُونَ (۲۰)

ص :۱۴۳

ترجمه:

۱۵-تنها کسانی به آیات ما ایمان می آورنـد که هر وقت این آیات به آنها یاد آوری شود به سـجده می افتنـد،و تسبیح و حمد پروردگارشان را بجای می آورند و تکبر نمی کنند.

۱۶-پهلوهایشان از بسترها در دل شب دور می شود(بپا می خیزند و رو به درگاه خدا می آورند)پروردگار خود را با بیم و امید می خوانند،و از آنچه به آنها روزی داده ایم انفاق می کنند.

۱۷-هیچکس نمی داند چه پاداشـهای مهمی که مایه روشنی چشمها می گردد برای آنها نهفته شده،این جزای اعمالی است که انجام می دادند.

۱۸-آیا کسی که با ایمان باشد همچون کسی است که فاسق است؟نه،هرگز این دو برابر نیستند!

۱۹-امـا کسـانی کـه ایمـان آوردنـد و عمـل صالـح انجـام دادنـد باغهـای بهشت جاویـدان از آن آنهـا خواهـد بـود،این وسـیله پذیرایی(خداوند)از آنهاست در مقابل اعمالی که انجام می دادند.

۲۰-و اما کسانی که فاسق شدند(و از اطاعت پروردگارشان بیرون رفتند)جایگاه همیشگی آنها آتش است،هر زمان بخواهند از آن خارج شوند آنها را به آن باز می گردانند و به آنها گفته می شود بچشید عذاب آتشی را که انکار می کردید!

تفسیر:

پاداشهای عظیمی که هیچکس از آن آگاه نیست!

می دانیم روش قرآن این است که بسیاری از حقایق را در مقایسه با یکدیگر بیان می کند،تا کاملا مفهوم و دلنشین گردد.

در اینجا نیز بعد از شرحی که در باره مجرمان و کافران در آیات پیشین بیان شد به صفات برجسته مؤمنان راستین می پردازد،و اصول عقیدتی و برنامه های

ص:۱۴۴

عملی آنها را به طور فشرده ضمن دو آیه با ذکر هشت صفت،بیان می دارد (۱).

نخست می فرماید:"تنها کسانی به آیات ما ایمان می آورند که هر وقت این آیات به آنها یاد آوری شود به سجده می افتند،و تسبیح و حمد پروردگارشان را بجا می آورند و تکبر نمی کنند"(إِنَّما یُؤْمِنُ بِآیاتِنَا الَّذِینَ إِذا ذُکِّرُوا بِها خَرُّوا سُجَّداً وَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ هُمْ لا یَسْتَکْبِرُونَ).

تعبیر به"انما"که معمولا برای حصر است،بیانگر این نکته است که هر گاه کسی دم از ایمان می زند و دارای ویژگیهایی که در این آیات آمده نیست در صف مؤمنان راستین نمی باشد،او فردی ضعیف الایمان است که نمی توان وی را به حساب آورد.

در این آیه چهار قسمت از صفات آنها بیان شده:

۱-به محض شنیدن آیات الهی به سجده می افتند،تعبیر به"خروا"به جای"سجدوا"اشاره به نکته لطیفی است که این گروه مؤمنان بیدار دل به هنگام شنیدن آیات قرآن چنان شیفته و مجذوب سخنان پروردگار می شوند که بی اختیار به سجده می افتند و دل و جان را در این راه از دست می دهند (۲).

آری نخستین ویژگی آنها همان عشق سوزان و علاقه آتشینشان به کلام محبوب و معبودشان است.

۱- ۱) باید توجه داشت که آیه نخست،نخستین آیه"سجده واجب"در قرآن مجید است،و چنان که کسی تمام آن را تلاوت کند یا از دیگری بشنود واجب است سجده کند، البته وضو در آن واجب نیست،ولی احتیاط واجب آنست که پیشانی بر چیزی بگذارند که سجده بر آن صحیح است.
۲- ۲) "راغب"در"مفردات"می گوید:"خروا"در اصل از ماده"خریر" است که به معنی صدای آب و مانند آن می باشد که از بلندی به زیر می ریزد،و به کار بردن این تعبیر در مورد سجده کنندگان اشاره به این است که آنها در همان لحظه که برای سجده به زمین می افتند صدایشان به تسبیح بلند است.

همین ویژگی در بعضی دیگر از آیات قرآن به عنوان یکی از برجسته ترین صفات انبیاء ذکر شده است،چنان که خداوند در باره گروهی از پیامبران بزرگ می گوید: إِذٰا تُتْلیٰ عَلَیْهِمْ آیٰاتُ الرَّحْمٰنِ خَرُّوا سُجَّداً وَ بُکِیًّا :"هنگامی که آیات خداوند رحمان بر آنان خوانده می شد به خاک می افتادند و سجده می کردند و گریه شوق سر می دادند"(سوره مریم آیه ۵۸).

گر چه"آیات"در اینجا به طور مطلق ذکر شده،ولی پیدا است که منظور از آن بیشتر آیاتی است که دعوت به توحید و مبارزه با شرک می کند.

۲ و ۳-نشانه دوم و سوم آنها"تسبیح"و"حمد"پروردگار است،از یک سو خدا را از نقائص پاک و منزه می شمرند،و از سوی دیگر او را به خاطر صفات کمال و جمالش،حمد و ستایش می نمایند.

۴-وصف دیگر آنها تواضع و فروتنی و ترک هر گونه استکبار است چرا که کبر و غرور نخستین پله نردبان کفر و بی ایمانی است،و تواضع و فروتنی در مقابل حق و حقیقت نخستین گام ایمان است! آنها که در راه کبر و خود بینی گام بر می دارند نه در برابر خدا سجده می کنند،نه تسبیح و حمد او را بجا می آورند،و نه حق بندگان او را به رسمیت می شناسند،آنها بت بزرگی دارند و آن خودشان است! ***سپس به اوصاف دیگر آنها اشاره کرده می گوید:"پهلوهایشان از بسترها در دل شب دور می شود"بپا می خیزند و رو به درگاه خدا می آورند و به راز و نیاز با او می پردازند(تَتَجٰافیٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضٰاجِعِ) (۱).

ص:۱۴۶

---

۱ - ۱) "تتجافی"از ماده"جفا"در اصل به معنی برداشتن و دور ساختن است "جنوب"جمع"جنب"به معنی پهلو است و"مضاجع"جمع"مضجع"به معنی بستر است،و دور شدن پهلو از بستر کنایه از برخاستن از خواب و پرداختن به عبادت پروردگار در دل شب است.

آری آنها به هنگامی که چشم غافلان در خواب است مقداری از شب را بیدار می شوند،و در آن هنگام که برنامه های عادی زندگی تعطیل است و شواغل فکری به حد اقل می رسد،و آرامش و خاموشی همه جا را گرفته و خطر آلودگی عبادت به ریا کمتر وجود دارد خلاصه بهترین شرائط حضور قلب فراهم است با تمام وجودشان رو به درگاه معبود می آورند،و سر بر آستان معشوق می سایند، و آنچه در دل دارند با او در میان می گذارند،با یاد او زنده اند و پیمانه قلب خود را از مهر او لبریز و سرشار دارند.

سپس می افزاید:"آنها پروردگار خود را با"بیم"و"امید"می خوانند" (يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً).

آری دو وصف دیگر آنها"خوف"و"رجا"یا"بیم"و"امید"است.

نه از غضب و عذاب او ایمن می شوند،و نه از رحمتش مایوس می گردند، توازن این بیم و امید که ضامن تکامل و پیشروی آنها در راه خدا است همواره در وجودشان حکمفرما است.

چرا که غلبه خوف بر امید،انسان را به یاس و سستی می کشاند.

و غلبه رجاء و طمع انسان را به غرور و غفلت وا می دارد،و این هر دو دشمن حرکت تکاملی انسان در سیر او به سوی خدا است.

آخرین و هشتمین ویژگی آنها این است که:"از آنچه به آنها روزی داده ایم انفاق می کنند"(وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ).

نه تنها از اموال خویش به نیازمندان می بخشند که از علم و دانش،نیرو و قدرت،رأی صائب و تجربه و اندوخته های فکری خود،از نیازمندان مضایقه ندارند.

کانونی از خیر و برکتند،و چشمه جوشانی از آب زلال نیکیها که تشنه کامان را سیراب و محتاجان را به اندازه توانایی خویش بی نیاز می سازند.

ص :۱۴۷

آری اوصاف آنها مجموعه ای است از:عقیده محکم،ایمان قوی،عشق سوزان به اللّه،عبادت و اطاعت،کوشش و حرکت،و کمک در تمام ابعاد به بندگان خدا. ***سپس در آیه بعد به پاداش عظیم و مهم مؤمنان راستین که دارای نشانه های مذکور در دو آیه قبل هستند پرداخته،با تعبیر جالبی که حکایت از اهمیت فوق العاده پاداش آنان می کند می فرماید:"هیچکس نمی داند چه پاداشهای مهمی که مایه روشنی چشمها می گردد برای آنها نهفته شده است"!(فَلاٰ تَعْلَمُ نَفْسٌ مٰا أُخْفِیَ لَهُمْ مِنْ قُرَّهِ أَعْیُنٍ).

این پاداش فوق العاده عظیم"جزای بر اعمالی است که انجام می دادند"(جَزٰاءً بِمٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ).

تعبیر به"هیچکس نمی داند"و نیز تعبیر به" قُرَّهِ أَعْیُنٍ "(آنچه مایه روشنی چشمها است)بیانگر عظمت بیحساب این مواهب و پاداشها است،مخصوصا با توجه به اینکه"نفس"به صورت نکره در سیاق نفی آمده و به معنی عموم است،و همه نفوس را شامل می گردد حتی فرشتگان مقرب خدا و اولیای پروردگار.

تعبیر به"قره اعین"بدون اضافه به"نفس"اشاره به این است که این نعمتهای الهی که برای سرای آخرت به عنوان پاداش مؤمنان راستین تعیین شده چنان است که مایه روشنایی چشم همگان می گردد.

"قره"از ماده"قر"(بر وزن حر)به معنی سردی و خنکی است،و از آنجا که معروف است اشک شوق همواره سرد و خنک،و اشک غم و حسرت داغ و سوزان است تعبیر به"قره اعین"در لغت عرب به معنی چیزی است که مایه خنک شدن چشم انسان می گردد،یعنی اشک شوق را از دیدگانش جاری می سازد و این کنایه لطیفی است از نهایت خوشحالی.

ص :۱۴۸

ولی در فارسی این تعبیر وجود ندارد.بلکه می گوئیم:مایه روشنی چشم او شد،ممکن است این تعبیر فارسی امروز از داستان"یوسف"و"یعقوب"از قرآن گرفته شده باشد که به گفته قرآن هنگامی که بشارت دهنده نزد یعقوب آمد و پیراهن یوسف را بر صورت او افکند چشمان نابینای او ناگهان روشن شد! (سوره یوسف آیه ۹۶)و این تعبیر نیز کنایه از شدت سرور است.

در حدیث می خوانیم که پیامبر اکرم ص می گوید:ان اللّه یقول اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت،و لا اذن سمعت،و لا خطر علی قلب بشر!:"خدا می فرماید:من برای بندگان صالحم نعمتهایی فراهم کرده ام که هیچ چشمی ندیده،و هیچ گوشی نشنیده،و بر فکر کسی نگذشته است"! (۱).

در اینجا سؤالی پیش می آید که مفسر بزرگ مرحوم طبرسی در"مجمع البیان"آن را مطرح کرده و آن اینکه:چرا این پاداش عظیم مخفی نگاهداشته شده است؟ سپس او سه جواب برای این سؤال ذکر می کند:

۱-امور مهم و بسیار پر ارزش چنان است که با الفاظ و سخن به آسانی حقیقت آن را نمی توان درک کرد،و با اینحال گاهی اخفا و ابهام آن نشاط انگیزتر است و از نظر فصاحت بلیغتر.

۲-اصولا چیزی که مایه روشنی چشمها است آن قدر دامنه اش گسترده است که علم و دانش آدمی به تمام خصوصیات آن نمی رسد.

۳-چون این پاداش برای نماز شب که مخفی است قرار داده شده است متناسب این است که جزای عمل نیز بزرگ و مخفی باشد(توجه داشته باشید که در آیه

---

۱ - ۱) این حدیث را بسیاری از مفسران از جمله"طبرسی"در مجمع البیان و"آلوسی در روح المعانی و"قرطبی"در تفسیرش نقل کرده اند.محدثان مشهور"بخاری"و"مسلم" نیز آن را در کتب خود آورده اند.

قبل جمله" تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ "اشاره است به مساله نماز شب).

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

ما من حسنه الا و لها ثواب مبین فی القرآن،الا صلاه اللیل،فان اللّه عز اسمه لم یبین ثوابها لعظم خطرها،قال: فَلاَ تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ : "هیچ عمل نیکی نیست مگر اینکه ثواب روشنی در قرآن برای آن بیان شده،مگر نماز شب که خداوند بزرگ ثواب آن را روشن نساخته به خاطر اهمیت آن،لذا فرموده است:

هیچکس نمی داند چه ثوابهایی که مایه روشنایی چشمان است برای آنها نهفته شده است" (۱).

ولی از همه اینها گذشته به طوری که قبلا-نیز اشاره کرده ایم عالم قیامت عالمی است فوق العاده گسترده تر از این جهان،و حتی گسترده تر از زندگی دنیا در برابر زندگی جنین در شکم مادر،و اصولا برای ما محبوسان در چهار دیوار دنیا ابعادش قابل درک نیست،و برای کسی قابل تصور نمی باشد.

ما تنها سخنی از آن می شنویم و شبحی از دور می بینیم،اما تا درک و دید آن جهانی پیدا نکنیم درک اهمیت آن برای ما ممکن نیست،همانگونه که برای طفل در شکم مادر به فرض که عقل و هوش کامل می داشت درک نعمتهای این دنیا غیر ممکن است.

همین تعبیر در مورد شهیدان راه خدا آمده است که وقتی شهید روی زمین قرار می گیرد زمین می گوید آفرین بر روح پاکیزه ای که از بدن پاکیزه ای پرواز می کند بشارت باد بر تو"ان لک ما لا عین رأت،و لا اذن سمعت،و لا خطر علی قلب بشر"! (۲).

***

۱- ۱) "مجمع البیان"ذیل آیات مورد بحث.

۲- ۲) "مجمع البیان"ذیل آیه ۱۷۱ آل عمران جلد ۲-تفسیر نمونه جلد ۳ صفحه ۱۷۲.

آیه بعد مقایسه ای را که در آیات گذشته بود به طور صریحتر روشن می سازد می گوید:"آیا کسی که مؤمن است همانند کسی است که فاسق است؟!نه هرگز این دو برابر نیستند"(أَ فَمَنْ کانَ مُؤْمِناً کَمَنْ کانَ فاسِقاً لا یَسْتَوُونَ).

جمله به صورت استفهام انکاری مطرح شده،استفهامی که پاسخ آن از عقل و فطرت هر انسانی می جوشد که این دو هرگز برابر نیستند،در عین حال برای تاکید،با ذکر جمله"لا یستوون"این نابرابری را مشخص تر می کند.

در این آیه،"فاسق"در مقابل"مؤمن"قرار گرفته،و این دلیل بر آن است که فسق،مفهوم گسترده ای دارد که هم کفر را شامل می شود،و هم گناهان دیگر را،چرا که این کلمه در اصل از جمله"فسقت الثمره"(یعنی میوه از پوستش خارج شد و یا در موردی که هسته خرما از گوشت آن جدا می شود و به بیرون می افتد)گرفته شده،سپس به خارج شدن از اطاعت فرمان خدا و عقل، اطلاق گردیده است،و می دانیم هر کس کفر می ورزد و یا مرتکب گناهانی می شود از فرمان پروردگار و خرد،خارج شده است این نکته نیز قابل توجه است،که میوه مادامی که در پوست خود قرار دارد سالم است،همین که از پوست خارج شد،فاسد می شود،و بنا بر این فاسق شدنش همان و فاسد شدنش همان! جمعی از مفسران بزرگ در ذیل این آیه نقل کرده اند که روزی"ولید بن عقبه" (1)به"علی" ع عرض کرد انا ابسط منک لسانا و احد منک سنانا:

"من از تو زبانی گسترده تر و فصیحتر و نیزه ای تیزتر دارم"!(اشاره به اینکه به پندار خودش هم در سخنوری و هم در جنگ جویی پیشتازتر است).

علی ع در پاسخ او فرمود:

لیس کما تقول یا فاسق!: "این چنین نیست که تو می گویی ای فاسق"!(اشاره به اینکه تو همان کسی هستی که در داستان جمع آوری زکات از طایفه"بنی المصطلق"آنها را متهم به قیام بر ضد اسلام کردی

1- 1) "عقبه"(بر وزن عقده).

و خداوند در سوره حجرات در آیه ۶ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا ...تو را تکذیب کرد و فاسق خواند" (۱).

بعضـی در اینجـا افزوده انـد که آیه أ فَمَنْ کانَ مُؤْمِناً کَمَنْ کانَ فاسِقاً بعـد از این گفتگو نازل شـده،اما با توجه به اینکه سوره مورد بحث(سوره سجده)در مکه نازل گردیده و داستان"ولید"و"بنی المصطلق"در مدینه اتفاق افتاد به نظر می رسد که این از قبیل تطبیق آیه بر یک مصداق روشن باشد.

ولی بنا بر قول بعضـی از مفسـران که آیه فوق و دو آیه بعد از آن را مدنی می دانند،مشکلی از این نظر باقی نمی ماند و مانعی ندارد که این سه آیه بعد از گفتگوی فوق نازل شده باشد.

به هر حال نه در ایمان عمیق و ریشه دار امیر مؤمنان علی بن ابی طالب ع بحثی است و نه در فسق"ولیـد"که به هر دو در آیات قرآن اشاره شـده است. ***آیه بعـد،این عـدم مساوات را به صورت گسترده تری بیان می کند، می فرماید:"اما آنها که ایمان آوردنـد و عمل صالـح انجام دادنـد باغهای بهشت جاویـدان از آن آنها خواهـد بود"(أَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَلَهُمْ جَنّاتُ الْمَأْوی) (۲).

سپس می افزاید"این جنات ماوی،وسیله پذیرایی خداوند از آنها است در

ص: ۱۵۲

۱- ۱) این روایت را مرحوم"طبرسـی"در مجمع البیان و"قرطبی"در تفسـیرش و"فاضل بر سویی"در روح البیان آورده اند.قابل توجه اینکه در کتـاب"اسـد الغابه فی معرفه الصـحابه"می خوانیم که در میان آگاهان از تفسـیر قرآن،اختلافی نیست که آیه ان جاءکم فاسق بنبا در مورد ولید بن عقبه در داستان طایفه بنی المصطلق نازل شده است.
۲- ۲) "مـاوی"از ماده"اوی"(بر وزن قوی)به معنی انضـمام چیزی به چیز دیگر است،سـپس به مکان و مسـکن و جایگاه گفته شده است.

مقابل اعمالی که انجام می دادند"(نُزُلاً بِما کانُوا یَعْمَلُونَ).

تعبیر به"نزل"که معمولا به چیزی گفته می شود که برای پـذیرایی مهمان آماده می کنند اشاره لطیفی است به این جهت که از مؤمنـان در بهشت دائمـا همچون میهمان پـذیرایی می شود،در حالی که دوزخیان-چنان که در آیه بعـد خواهـد آمـد-همچون زنـدانیانی هستند که هر وقت هوس بیرون آمـدن کننـد باز گردانـده می شوند! و اگر می بینیم در آیه ۱۰۲ سوره کهف چنین آمـده: إِنّا أَعْتَـدْنا جَهَنَّمَ لِلْکافِرِینَ نُزُلاً :"ما جهنم را برای پذیرایی کافران آماده ساختیم"در حقیقت از قبیل فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِیمٍ است،کنایه از اینکه بجای پذیرایی،آنها را مجازات و بجای بشارت آنها را تهدید می کند.

بعضـی معتقدنـد که"نزل"نخستین چیزی است که بـا آن از میهمـان تازه وارد پـذیرایی می شود(همان چای و شـربت در زمان مـا)بنـا بر این اشـاره لطیفی است به اینکه جنـات مـاوی بـا تمام نعمتها و برکاتش نخستین وسـیله پـذیرایی از این میهمانان الهی است،و به دنبال آن مواهب در برکات دیگری است که هیچکس جز خدا نمی داند!.

تعبیر به" فَلَهُمْ جَنّاتُ "می توانـد اشاره به این نکته نیز باشـد که خداونـد باغهای بهشت را عاریتی به آنها نمی دهـد،بلکه برای همیشه به آنها تملیک می کند،به گونه ای که هرگز احتمال زوال این نعمتها آرامش فکر آنها را بر هم نمی زند.

***و در آیه بعـد به نقطه مقابـل آنهـا پرداخته می گویـد:"امـا کسانی که فاسق شدنـد و از اطاعت پروردگارشان بیرون رفتند جایگاه همیشگی آنها آتش دوزخ

ص :۱۵۳

است"(وَ أَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوٰاهُمُ النّٰارُ).

آنها برای همیشه در این جایگاه وحشتناک زندانی و محبوسند به گونه ای که:"هر زمان بخواهند از آن خارج شوند آنها را باز می گردانند"(كُلَّمٰا أَرٰادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهٰا أُعِيدُوا فِيهٰا).

و"به آنها گفته می شود:بچشید عذاب آتشی را که پیوسته انکار می کردید" (وَ قِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذٰابَ النّٰارِ الَّذِی كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ).

بار دیگر در اینجا می بینیم که عذاب الهی در برابر"کفر و تکذیب"قرار گرفته و ثواب و پاداش او در برابر"عمل".

اشاره به اینکه"ایمان"به تنهایی کافی نیست،بلکه باید انگیزه بر عمل باشد ولی"کفر"به تنهایی برای عذاب کافی است هر چند عملی همراه آن نباشد.

***

نکته:

شب زنده داران!

در تفسیر جمله" تَتَجٰافىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضٰاجِعِ "(شبانگاه پهلوهای آنها از بستر دور می شود)دو تفسیر در روایات اسلامی وارد شده:

تفسیری به نماز"عشاء"و اشاره به اینکه مؤمنان راستین بعد از نماز مغرب و قبل از نماز عشاء به بستر نمی روند مبادا خواب آنها را بگیرد،و نماز عشایشان از دست برود.(زیرا در آن زمان معمول بوده که در آغاز شب به استراحت می پرداختند و نماز مغرب و عشاء را-طبق دستور استحباب جدایی میان نمازهای پنجگانه-از هم جدا می کردند و هر کدام را در وقت فضیلت خود بجا می آورند) هر گاه بعد از نماز مغرب و قبل از وقت عشا می خوابیدند ممکن بود برای نماز عشا بیدار نشوند.

این تفسیر را"ابن عباس"طبق نقل در المنثور از"پیامبر اسلام"ص نقل کرده،و در"امالی"شیخ نیز از"امام صادق"ع نقل شده است (۱).

اما در بیشتر روایات و کلمات مفسران،به برخاستن از بستر و برای اداء نماز شب تفسیر شده است.

در روایتی از امام باقر ع چنین می خوانیم که به یکی از یارانش فرمود:

أ لا اخبرك بالاسلام اصله و فرعه و ذروه سنامه: "آیا ریشه و شاخه و بلندترین قله اسلام را به تو معرفی کنم؟.

راوی عرض کرد بفرمائید:فدایت شوم.

فرمود:

اما اصله الصلاه، و فرعه الزکاه،و ذروه سنامه الجهاد!:

ریشه اش نماز است و شاخه اش زکات،و قله مرتفعش جهاد است".

سپس افزود:اگر بخواهی تمام ابواب خیر را به تو معرفی کنم.

راوی می گوید:بفرمائید فدایت شوم.

امام فرمود:

الصوم جنه،و الصدقه تذهب بالخطیئه،و قیام الرجل فی جوف اللیل بذکر اللّه،ثم قرأ" تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ ":

"روزه سپری است در مقابل آتش و صدقه محو کننده گناه است،و بر خاستن انسان در دل شب او را به یاد خدا می اندازد،سپس آیه تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ را تلاوت فرمود (۲).

در تفسیر"مجمع البیان"از"معاذ بن جبل"چنین نقل شده که در غزوه "تبوک"در خدمت رسول خدا ص بودم،گرما همه را سخت ناراحت کرده بود

ص: ۱۵۵

۱- ۱) "در المنثور"و"امالی شیخ"طبق"تفسیر المیزان"جلد ۱۶ صفحه ۲۸۳.

۲- ۲) "اصول کافی"جلد ۲ باب"دعائم الاسلام"حدیث ۱۵ صفحه ۲۰، و مدرک قبل.

و هر کس به گوشه ای پناه می برد،ناگهان دیدم که پیامبر ص از همه به من نزدیکتر است،خدمتش رفتم عرضکردم:ای رسول خدا ص!عملی به من بیاموز که مرا وارد بهشت کند،و از آتش دوزخ دور سازد.

فرمود:سؤال بزرگی کردی،اما پاسخ آن برای کسی که خدا بر او آسان کرده است مشکل نیست سپس افزود:

تعبد اللّٰه و لا تشرک به شیئا و تقیم الصلاه المکتوبه و تؤدی الزکاه المفروضه و تصوم شهر رمضان: "خدا را پرستش کن و چیزی را شریک او قرار نده نمازهای واجب را انجام ده و زکات واجب-حق مستمندان-را اداء کن و ماه رمضان را روزه بگیر".

بعد فرمود:و اگر بخواهی از ابواب خیرات به تو خبر می دهم عرض کردم ای پیامبر بفرمائید فرمود:

الصوم جنه من النار و الصدقه تکفر الخطیئه و قیام الرجل فی جوف اللیل یبتغی وجه اللّٰه ثم قرأ هذه الایه تَتَجافی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ :

"روزه سپری است در برابر آتش و انفاق در راه خدا کفاره گناهان است،و قیام انسان در دل شب برای خشنودی خدا.سپس آیه"تتجافی جنوبهم" را قرائت فرمود" (۱).

گر چه هیچ مانعی ندارد که آیه مفهوم وسیعی داشته باشد،هم بیدار ماندن در آغاز شب را برای نماز عشاء شامل شود،و هم بر خاستن در سحرگاه را برای نماز شب،ولی دقت در مفهوم"تتجافی"معنی دوم را بیشتر در ذهن منعکس می کند،زیرا ظاهر جمله این است که قبلا-پهلوها در بستر آرام گرفته سپس از آن دور می شود و این مناسب قیام در آخر شب برای انجام نماز است،بنا بر این دسته اول از روایات از قبیل توسعه در مفهوم و الغاء خصوصیت است.

گر چه در باره اهمیت این نماز پر برکت همان چند روایت فوق کافی به نظر می رسد،ولی این نکته قابل ذکر است که در روایات اسلامی آن قدر اهمیت

۱- ۱) مجمع البیان ذیل آیات مورد بحث و تفسیر نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۲۲۹.

به این عبادت داده شده است که در باره کمتر عبادتی چنین سخن گفته شده است.

دوستان حق،و رهروان راه فضیلت به این عبادت بی ریا که قلب را روشنایی و دل را نور و صفا می بخشد همواره اهمیت بسیار می دادند.

ممکن است بعضی همیشه توفیق بهره گیری از این عبادت پر برکت را نداشته باشند،ولی چه مانعی دارد که در بعضی از شبها که این توفیق حاصل است بهره گیرند،و در آن هنگام که خاموشی همه جا را فرا گرفته،و اشتغالات روزانه همه تعطیل است،کودکان در خواب،و محیط آماده حضور قلب و راز و نیاز با خدا است،بر خیزند و به در خانه خدا روند و دل را به نور عشق دوست روشن سازند (۱).

***

ص: ۱۵۷

۱- ۱) در باره اهمیت نماز شب و طریقه آن بحث دیگری در جلد ۱۲ صفحه ۲۲۷ به بعد(ذیل آیه ۷۹ سوره اسراء)داشته ایم.

[سوره السجده (۳۲): آیات ۲۱ تا ۲۲]

اشاره

وَ لَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ اَلْعَذٰابِ اَلْأَدْنىٰ دُونَ اَلْعَذٰابِ اَلْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۱) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيٰاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهٰا إِنّٰا مِنَ اَلْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ (۲۲)

ترجمه:

۲۱-ما آنها را از عذاب نزدیک(این دنیا)قبل از عذاب بزرگ(آخرت)می چشانیم شاید باز گردند.

۲۲-چه کسی ستمکارتر است از آن کس که آیات پروردگارش به او تذکر داده شده و او از آن اعراض کرده،مسلما ما از مجرمان انتقام خواهیم گرفت.

تفسیر:

مجازاتهای تربیتی

به دنبال بحثی که پیرامون گنهکاران و مجازات دردناک آنها در آیات قبل گذشت،در آیات مورد بحث به یکی از الطاف خفی الهی در مورد آنان که همان مجازاتهای خفیف دنیوی و بیدار کننده است اشاره می کند،تا معلوم شود خدا هرگز نمی خواهد بنده ای گرفتار عذاب جاویدان شود،به همین دلیل از تمام وسائل بیدار کننده برای نجات آنها استفاده می کند.

پیامبران الهی می فرستد،کتب آسمانی نازل می کند،نعمت می دهد،به مصیبت گرفتار می سازد،و اگر هیچیک از اینها سودی نداشت،چنین کسانی جز آتش دوزخ سرنوشتی نخواهند داشت.

ص: ۱۵۸

می فرماید:"ما آنها را از عذاب نزدیک این دنیا قبل از عذاب بزرگ آخرت می چشانیم،شاید بیدار شوند و باز گردند"(وَ لَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذابِ الْأَدْنى دُونَ الْعَذابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ).

مسلما"عذاب ادنی"معنی گسترده ای دارد که غالب احتمالاتی را که مفسران به طور جدا گانه در تفسیر آن نوشته اند در بر می گیرد.

از جمله اینکه منظور مصائب و درد و رنجها است.

یا قحطی و خشکسالی شدید هفت ساله ای که مشرکان در مکه به آن گرفتار شدند،تا آنجا که مجبور گشتند از لاشه مردارها تغذیه کنند! یا ضربه شدیدی است که بر پیکر آنها در جنگ"بدر"وارد شد.

و مانند اینها.

اما اینکه بعضی احتمال داده اند منظور"عذاب قبر"یا"مجازات در رجعت" است،صحیح به نظر نمی رسد،زیرا با جمله" لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ "(شاید از اعمال خود باز گردند)سازگار نیست.

البته باید به این نکته توجه داشت که در این دنیا نیز عذابهایی وجود دارد که به هنگام نزول آن درهای توبه بسته می شود و آن"عذاب استیصال"است یعنی مجازاتهایی که برای نابودی اقوام سرکش به هنگامی که هیچ وسیله بیداری در آنها مؤثر نگردد نازل می شود،و طبعا این گونه عذاب نیز از موضوع بحث آیه خارج است.

و اما"عذاب اکبر"به معنی عذاب روز قیامت است که از هر مجازاتی بزرگتر و دردناکتر است.

در اینکه چرا"ادنی"(نزدیکتر)در برابر"اکبر"(بزرگتر)قرار گرفته؟در حالی که یا باید"ادنی"در مقابل"ابعد"(دورتر)و یا"اصغر"در مقابل"اکبر"قرار گیرد،نکته ای دارد که بعضی از مفسران به آن اشاره کرده اند

ص :۱۵۹

و آن اینکه عـذاب دنیـا دارای دو وصـف است"کوچـک بودن"و"نزدیـک بودن" و به هنگـام تهدیـد منـاسب نیست که روی کوچک بودن آن تکیه شود،بلکه باید روی نزدیک بودنش تکیه کرد.

و عـذاب آخرت،نیز دارای دو وصـف است:"دور بودن"و"بزرگ بودن" و در مورد آن نیز منـاسب این است که روی"بزرگ بودنش"تکیه شود نه"دور بودنش"(دقت کنید).

تعبیر به"لعل"در جمله لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ -چنان که قبلا نیز گفته ایم- به خاطر این است که چشـیدن عذابهای هشدار دهنده،علت تامه برای بیداری نیست،بلکه جزء علت است،و نیاز به زمینه آماده دارد،و بدون این شرط به نتیجه نمی رسد،و کلمه لعل اشاره به این حقیقت است.

ضمنا از این آیه یکی از فلسفه های مهم مصائب و بلاها و رنجها که از سؤال انگیزترین مسائل در بحث توحید و خداشناسی و عدل پروردگار است روشن می گردد.

نه تنهـا در اینجـا که در آیات دیگر قرآن نیز به این حقیقت اشاره شـده است،از جمله در آیه ۹۴ سـوره اعراف می خوانیم وَ ما أَرْسَلْنا فِی قَرْیَهٍ مِنْ نَبِیٍّ إِلاّ أَخَذْنا أَهْلَها بِالْبَأْساءِ وَ الضَّرّاءِ لَعَلَّهُمْ یَضَّرَّعُونَ :"ما در هیـچ شـهر و دیاری پیامبری نفرسـتادیم مگر اینکه مردم آنجا را گرفتار مشـکلات و زیانها ساختیم تا بیـدار شونـد و به درگاه خـدا روی آورند". ***و از آنجا که هر گاه هیچیـک از وسائـل بیـدار کننـده،حتی مجـازات الهی سود ندهـد راهی جز انتقـام پروردگـار از این گروه که ظالمترین افرادند وجود ندارد،در آیه بعد چنین می فرماید:

"چه کسی ستمکارتر است از آن کس که آیات پروردگارش به او تذکر

داده شده و او از آن اعراض کرده و روی برگردانده است"(وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآیاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْها).

"مسلما ما از این مجرمان بی ایمان انتقام خواهیم گرفت"(إِنّا مِنَ الْمُجْرِمِینَ مُنْتَقِمُونَ).

اینها در حقیقت کسانی هستند که نه مواهب و نعمتهای الهی در آنها مؤثر افتاده،و نه عذاب و بلای هشدار دهنده او،بنا بر این ظالمتر از اینها کسی نیست، و اگر از آنها انتقام گرفته نشود از چه کسی انتقام گرفته شود؟! روشن است که با توجه به آیات گذشته منظور از"مجرمان"در اینجا منکران مبدء یا معاد و گنهکاران بی ایمان است.

در آیات قرآن بارها گروهی به عنوان"اظلم"(ظالمترین افراد)معرفی شده اند،هر چند تعبیرهای آن مختلف است،اما در واقع همه به ریشه کفر و شرک و بی ایمانی باز می گردد،بنا بر این مفهوم"ظالمترین"که به اصطلاح صفت عالی است،خدشه دار نمی شود.

تعبیر به"ثم"در آیه فوق که معمولا برای بیان فاصله می باشد ممکن است اشاره به این باشد که به این گونه افراد مجال کافی برای مطالعه داده می شود، هرگز مخالفتهای ابتدایی آنها سبب انتقام الهی نمی گردد،اما بعد از پایان گرفتن فرصت لازم،مستحق انتقام خداوند خواهند شد.

ضمنا باید توجه داشت تعبیر به"انتقام"از نظر لغت عرب به معنی"مجازات کردن"است،هر چند مفهوم"تشفی قلب" (فرونشاندن سوز درون)در مفهوم این کلمه در استعمالات روزمره افتاده است ولی در معنی اصلی لغوی آن وجود ندارد.

لذا این تعبیر در مورد خداوند بزرگ در قرآن مجید کرارا به کار رفته، در حالی که او برتر و بالاتر از این مفاهیم است او فقط از روی حکمت کار می کند.

ص :۱۶۱

[سوره السجده (۳۲): آیات ۲۳ تا ۲۵]

اشاره

وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسَی اَلْکِتابَ فَلاٰ تَکُنْ فِی مِرْیَهٍ مِنْ لِقائِهِ وَ جَعَلْناهُ هُدیً لِبَنِی إِسْرائِیلَ (۲۳) وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّهً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمّا صَبَرُوا وَ کانُوا بِآیاتِنا یُوقِنُونَ (۲۴) إِنَّ رَبَّکَ هُوَ یَفْصِلُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ اَلْقِیامَهِ فِیما کانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ (۲۵)

ترجمه:

۲۳-ما به موسی کتاب آسمانی دادیم و شک نداشته باش که او آیات الهی را دریافت داشت و ما آن را وسیله هدایت بنی اسرائیل قرار دادیم.

۲۴-و از آنها امامان(و پیشوایانی)برگزیدیم که به فرمان ما(مردم را)هدایت می کردند بخاطر اینکه شکیبایی نمودند و به آیات ما یقین داشتند.

۲۵-مسلما پروردگار تو میان آنها روز قیامت در آنچه اختلاف داشتند داوری می کند(و هر کس را به سزای اعمالش می رساند).

تفسیر:

صبر و شکیبایی و ایمان سرمایه امامت

آیات مورد بحث اشاره کوتاه و زود گذری به داستان"موسی"ع و"بنی اسرائیل"است تا پیامبر اسلام ص و مؤمنان نخستین را تسلی و دلداری دهد، و در برابر تکذیب و انکار و کارشکنیهای مشرکان که در آیات گذشته به آن اشاره

ص:۱۶۲

شد دعوت به صبر و شکیبایی و پایداری کند،و هم بشارتی باشد برای مؤمنان که سرانجام بر این گروه کافر لجوج پیروز می شوند،همانگونه که بنی اسرائیل بر دشمنان خود پیروز شدند،و پیشوایان روی زمین گشتند.

و از آنجا که موسی ع،پیامبر بزرگی است که هم یهودیان به او ایمان دارند و هم مسیحیان،از این نظر می تواند انگیزه ای بر حرکت اهل کتاب به سوی قرآن و اسلام گردد.

نخست می گوید:"ما به موسی،کتاب آسمانی دادیم"(وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ).

"بنا بر این شک و تردید به خود راه مده که موسی،آیات الهی را دریافت داشت"(فَلا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقائِهِ).

"و ما کتاب آسمانی موسی،تورات را وسیله هدایت بنی اسرائیل قرار دادیم" (وَ جَعَلْناهُ هُدىً لِبَنِي إِسْرائِيلَ).

در اینکه ضمیر در" مِنْ لِقائِهِ "به چه چیز باز می گردد؟در میان مفسران گفتگو بسیار است،و هفت احتمال یا بیشتر،در باره آن داده شده است.

اما آنچه از میان آنها نزدیکتر به نظر می رسد این است که به"کتاب" (کتاب آسمانی موسی یعنی تورات)باز گردد،و جنبه مفعولی داشته باشد و فاعل آن موسی باشد.

بنا بر این معنی مجموع جمله چنین است:"تو شک نداشته باش که موسی به لقای کتاب آسمانی رسید،و آن را که از درگاه پروردگار به او القا شده بود دریافت داشت".

شاهد گویای این تفسیر این است که در آیه فوق،سه جمله وارد شده است، جمله اول و آخر،مسلما در باره تورات سخن می گوید،بنا بر این مناسب این است که جمله وسط نیز همین معنی را تعقیب کند،نه اینکه سخن از قیامت یا

ص :۱۶۳

قرآن مجید بگوید که در این صورت جمله معترضه خواهد بود،و می دانیم جمله معترضه خلاف ظاهر است،و تا نیازی به آن نباشد نباید به سراغ آن رفت.

تنها سؤالی که در این تفسیر باقی می ماند مساله به کار رفتن کلمه"لقاء" در مورد کتاب آسمانی است،چه اینکه در قرآن غالبا این کلمه با اضافه به اللّه یا"رب"یا"آخرت"و مانند آن به کار رفته،و اشاره به قیامت است.

به همین دلیل بعضی این احتمال را در اینجا ترجیح داده اند که بگوئیم آیه فوق نخست از نزول تورات بر موسی ع سخن می گوید،و بعد به پیامبر اسلام ص دستور می دهد که در"لقاء اللّه و مساله معاد"تردید نکند،و باز مجددا به مساله تورات باز می گردد.

ولی باید تصدیق کرد که در این صورت تناسب میان جمله های این آیه به کلی به هم می خورد و انسجام آن را متلاشی می سازد.

ولی باید توجه داشت که تعبیر"لقاء"گر چه در قرآن در مورد دریافت کتب آسمانی به کار نرفته،اما"القاء"و"تلقی"کرارا در این معنی استعمال شده است،چنان که در آیه ۲۵ سوره قمر می خوانیم: أَ أُلْقِيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنا :

"آیا از میان همه ما قرآن بر محمد القاء شده است"؟! و در داستان سلیمان و ملکه سبا می خوانیم هنگامی که نامه سلیمان به او رسید گفت: إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتابٌ كَرِيمٌ :"نامه پر ارزشی به من القاء شده"(نمل -۲۹).

و در همین سوره آیه ۶ در مورد قرآن مجید چنین می خوانیم: وَ إِنَّكَ لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ :"تو قرآن را از سوی خداوند حکیم و علیم تلقی می کنی".

بنا بر این فعل"القاء"و"تلقی"به طور مکرر در این مورد به کار رفته است.

ص :۱۶۴

حتی خود فعل "لقاء"در مورد نامه اعمال انسان در قرآن مجید استعمال شده،در آیه ۱۳ سوره اسراء می خوانیم: وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ كِتاباً يَلْقاهُ مَنْشُوراً :"روز قیامت کتابی برای او(انسان)بیرون می آوریم که آن را گسترده می بیند"! از مجموع آنچه گفتیم ترجیح این تفسیر بر سایر احتمالاتی که در آیه فوق داده شده روشن می شود (۱).

ولی به هر حال توجه به این نکته لازم است که پیامبر ص هیچگونه شک و تردیدی در این گونه مسائل نداشت،بلکه این گونه تعبیرات معمولا برای تاکید

ص: ۱۶۵

---

۱ - ۱) جمعی از مفسران مرجع ضمیر در"لقائه"را موسی(ع)دانسته اند،بنا بر این معنی چنین می شود:تردید نداشته باش ای محمد که با موسی ملاقات خواهی کرد و آن را اشاره به ملاقات با او در شب معراج و یا در روز قیامت دانسته اند،این معنی نامتناسب با مفهوم جمله به نظر می رسد،بعضی دیگر گفته اند: مرجع ضمیر"الکتاب"می باشد و منظور از آن قرآن است،یعنی تو ای پیغمبر در این که این قرآن وحی الهی است تردید بخود راه نده-این معنی هر چند با آیات آغاز این سوره متناسب است ولی با جمله های دیگری که در خود این آیه می باشد چندان تناسب ندارد، بعلاوه"کتاب"در آیه مورد بحث به معنی تورات است و بازگشت ضمیر به قرآن هماهنگی با آن ندارد،و توجیه این معنی به اینکه منظور مطلق کتاب آسمانی است از خلاف ظاهر بودن آن نمی کاهد. بعضی دیگر از مفسران گفته اند: ضمیر در"لقائه"به خداوند باز می گردد و این جمله اشاره به این است که در امر معاد هیچگونه تردید مکن-این معنی نیز هر چند با آیات گذشته بی تناسب نیست اما با مضمون خود آیه مورد بحث تقریبا هیچگونه تناسبی ندارد. و از اینجا روشن می شود اینکه در بعضی از تفاسیر آیه را اشاره به التقاء دو خط برنامه موسی و پیامبر اسلام دانسته اند نیز یک مطلب ذوقی است که با مفهوم واقعی الفاظ آیه سازگار نمی باشد بنا بر این روشنترین تفسیر همان است که در بالا آوردیم.

مطلب و نیز سرمشقی برای دیگران است. ***در آیه بعد به افتخاراتی که نصیب بنی اسرائیل در سایه استقامت و ایمان شد اشاره می کند،تا درسی برای دیگران باشد،می فرماید:"و از آنها امامان و پیشوایانی قرار دادیم،که به فرمان ما امر هدایت خلق خدا را بر عهده گرفتند زیرا آنها شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند"(وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمّا صَبَرُوا وَ کانُوا بِآیاتِنا یُوقِنُونَ).

در اینجا رمز پیروزی و شرط پیشوایی و امامت را دو چیز شمرده:یکی ایمان و یقین به آیات الهی،و دیگر صبر و استقامت و شکیبایی.

این امر مخصوص بنی اسرائیل نیست،درسی است برای همه امتها و برای مسلمانان دیروز و امروز و فردا که پایه های یقین خود را محکم کنند و از مشکلاتی که در طریق به ثمر رساندن خط توحید است نهراسند،صبر و مقاومت را پیشه خود کنند تا ائمه خلق و رهبر امتها در تاریخ عالم شوند.

تعبیر به"یهدون"(هدایت می کنند)به صورت فعل مضارع و همچنین جمله"یوقنون"(یقین دارند)آن هم به صورت فعل مضارع دلیل بر استمرار این دو وصف در طول زندگی آنها است،چرا که مساله رهبری لحظه ای از مشکلات خالی نیست،و در هر گام شخص رهبر و پیشوای مردم با مشکل جدیدی روبرو می شود که باید با نیروی یقین و استقامت مداوم به مبارزه با آن برخیزد، و خط هدایت به امر الهی را تداوم بخشد.

قابل توجه اینکه مساله هدایت را مقید به"امر الهی"می کند،و می فرماید: یَهْدُونَ بِأَمْرِنا و مهم در امر هدایت همین است که از فرمان الهی سرچشمه گیرد، نه از امر مردم و خواهش و تمنای دل،یا تقلید از این و آن.

امام صادق ع در حدیث پرمحتوایش،با استفاده از مضامین قرآن مجید

"ائمه و پیشوایان را بر دو گونه تقسیم می کند:امامانی که به امر خدا نه به امر مردم هدایت را بر عهده می گیرند،امر خدا را بر امر خودشان مقدم می شمرند، و حکم او را برتر از حکم خود قرار می دهند.

و امامانی که دعوت به سوی آتش می کنند،فرمان خود را بر فرمان حق مقدم می دارند،و حکم خود را قبل از حکم الهی قرار می دهند،و بر طبق هوای نفس خویش و بر ضد کتاب اللّه عمل می نمایند" (۱).

در اینکه منظور از"امر"در اینجا امر تشریعی(دستورات الهی در شرع) است،یا امر تکوینی(نفوذ فرمان الهی در عالم آفرینش)می باشد،ظاهر آیه همان معنی اول است و تعبیرات روایات و مفسران نیز،همین معنی را تداعی می کند.

ولی بعضی از مفسران بزرگ آن را به معنی"امر تکوینی"دانسته اند.

توضیح اینکه:هدایت در آیات و روایات به دو معنی آمده است:ارائه طریق(نشان دادن راه)و ایصال به مطلوب(رساندن به مقصد).

هدایت پیشوایان الهی نیز از هر دو طریق صورت می گیرد،گاه تنها به امر و نهی قناعت می کنند،ولی گاه با نفوذ باطنی در دلهای لایق و آماده،آنها را به هدفهای تربیتی و مقامات معنوی می رسانند.

کلمه"امر"در بعضی از آیات قرآن،به معنی"امر تکوینی"به کار رفته است مانند إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ :"هنگامی که چیزی

---

(۱)- ۱) ان الأئمه فی کتاب اللّه عز و جل امامان:قال اللّه تبارک و تعالی وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا ،لا بامر الناس،یقدمون امر اللّه قبل امرهم و حکم اللّه قبل حکمهم،قال وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَدْعُونَ إِلَی النّارِ ،یقدمون امرهم قبل امر اللّه،و حکمهم قبل حکم اللّه، و یاخذون باهوائهم خلاف ما فی کتاب اللّه عز و جل(کافی جلد اول صفحه ۱۶۸-باب ان الأئمه فی کتاب اللّه امامان).

را اراده کند فرمان او تنها این است که می گوید موجود باش!آن هم موجود می شود"(سوره یس آیه ۸۲).

جمله"یهدون بامرنا"در آیه مورد بحث نیز اشاره به همین معنی است، یعنی آنها پیشوایانی بودند که به قدرت پروردگار در نفوس آماده نفوذ می کردند و آنها را به هدفهای عالی تربیتی و انسانی سوق می دادند (۱).

این معنی فی حد ذاته معنی قابل ملاحظه ای است و یکی از شئون امامت و شاخه های هدایت است،اما جمله"یهدون بامرنا"را منحصر به این معنی دانستن،موافق ظاهر آیه نیست،ولی مانعی ندارد که ما"امر"را در این جمله به معنی وسیع کلمه بگیریم که هم"امر تکوینی"و هم"تشریعی"را در بر گیرد و هر دو معنی هدایت در آیه جمع باشد این معنی با بعضی از احادیث که در تفسیر آیه به ما رسیده نیز هماهنگ است.

ولی به هر حال رسیدن امام و پیشوا به این مقام،تنها در پرتو یقین و استقامت امکان پذیر است.

بحثی که در اینجا باقی می ماند این است که آیا منظور از این گروه امامان و پیشوایان در بنی اسرائیل،پیامبرانی هستند که در این قوم وجود داشتند،و یا علماء و دانشمندانی که به فرمان الهی مردم را هدایت به نیکیها می کردند در این زمره واردند؟ آیه از این معنی ساکت است،همین اندازه می گوید ما جمعی از آنها را امامان هدایت کننده قرار دادیم،اما با توجه به جمله"جعلنا"(قرار دادیم) بیشتر چنین به نظر می رسد که منظور پیامبرانی است که از سوی خداوند به این مقام منصوب شدند.

***

۱- ۱) تفسیر المیزان جلد اول صفحه ۲۷۵.

و از آنجا که بنی اسرائیل-همچون سائر امم-بعد از این امامان و پیشوایان راستین باز دست به اختلاف زدند راههای مختلفی را پیمودنـد و منشا تفرقه در میان مردم شدنـد،در آخرین آیه مورد بحث با لحن تهدیـد آمیزی می گوید:"پروردگار تو میان آنها در روز قیامت در مورد اختلافاتی که داشتند داوری می کنـد"،و هر کس را به سزای عملش می رساند(إِنَّ رَبَّکَ هُوَ یَفْصِلُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ فِیما کانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ).

آری سرچشمه اختلاف همیشه آمیختن"حق"با"هوی و هوسها"است، و از آنجا که قیامت روزی است که هوی و هوسها در آن بی رنگ و محو می شود و حق آن چنان که هست ظهور و بروز می یابد اینجا است که خداوند با فرمان خود به اختلافات پایان می دهد،و این یکی دیگر از فلسفه های معاد است(دقت کنید).

***

نکته:

شکیبایی و استقامت رهبران الهی

گفتیم در آیات مورد بحث دو شرط برای پیشوایان و امامان ذکر شده است:

نخست صبر و پایداری،و دیگر ایمان و یقین به آیات الهی.

این صبر و شکیبایی شاخه های زیادی دارد:گاه در مقابل مصائبی است که به شخص انسان می رسد.

گاه در برابر آزادی است که به دوستان و هوا خواهان او می دهند.

و گاه در مقابل بدگوئیها و بدزبانی ها است که نسبت به مقدسات او دارند.

گاهی از ناحیه کج اندیشان است.

گاه از سوی بد اندیشان.

ص :169

گاه از سوی جاهلان نادان.

و گاه از سوی آگاهان بد خواه! خلاصه یک رهبر آگاه در برابر همه این مشکلات و غیر اینها باید شکیبایی و استقامت کند،هرگز از میدان حوادث در نرود،بیتابی و جزع نکند،زمام اختیار از دست ندهد،مایوس نگردد،مضطرب و پشیمان نشود،تا به هدف بزرگ خود نائل گردد.

در این زمینه حدیث جامع و جالبی از امام صادق ع نقل شده که ذکر آن لازم به نظر می رسد.

او به یکی از دوستانش فرمود:"کسی که صبر کند،مدتی کوتاه صبر می کند(و به دنبال آن پیروزی است)و کسی که بیتابی می کند مدتی کوتاه بی تابی می کند(و سرانجام آن شکست است)سپس فرمود:بر تو باد به صبر و شکیبایی در تمام کارها،زیرا خداوند بزرگ،محمد ص را مبعوث کرد و به او دستور صبر و مدارا داد و فرمود:در مقابل آنچه آنها می گویند شکیبایی کن و در صورت لزوم از آنها جدا شو.اما نه جدا شدنی که مانع دعوت به سوی حق گردد.

و نیز فرمود:با استفاده از نیکیها به مقابله با بدیها بر خیز که در این هنگام آنها که با تو عداوت و دشمنی دارند،همچون دوست گرم و صمیمی خواهند شد، و به این مقام جز صابران و جز کسانی که بهره عظیمی از ایمان دارند نخواهند رسید.

سپس افزود:پیامبر ص صبر و شکیبایی پیشه کرد،تا اینکه انواع تیرهای تهمت را به سوی او پرتاب کردند(مجنون و ساحرش خواندند و شاعرش نامیدند و در دعوی نبوت تکذیبش کردند)سینه پیامبر از سخنانشان تنگ شد،خداوند این سخن را بر او نازل کرد:"می دانیم که سینه ات از سخنان آنها تنگ می شود اما تسبیح و حمد پروردگارت را بجای آور و از سجده کنندگان باش"(که این عبادتها به تو آرامش می بخشد).

ص :۱۷۰

بار دیگر او را تکذیب کردند و متهم ساختند،او اندوهگین شد،خداوند این سخن را بر او نازل کرد که می دانیم سخنان آنها تو را غمگین می کند اما بدان هدف آنها تکذیب تو نیست،این ظالمان آیات خدا را تکذیب می کنند،پیامبرانی که پیش از تو بودند آماج تکذیب قرار گرفتند،اما شکیبایی پیشه کردند،آنها آزار شدند و صبر کردند،تا یاری ما فرا رسید،پیامبر باز هم شکیبایی کرد تا اینکه آنها از حد گذراندند،نام خدا را به بدی بر زبان جاری کردند و تکذیب نمودند.

پیامبر ص عرض کرد:خداوندا!من در مورد خودم و خاندانم و آبرویم شکیبایی کردم،اما در برابر بدگویی به مقام مقدس تو نمی توانم شکیبایی کنم، باز هم خداوند او را امر به صبر کرد و فرمود:"در برابر آنچه می گویند شکیبا باش".

سپس می افزاید:به دنبال آن پیامبر ص در تمام حالات و در برابر همه مشکلات شکیبا بود و همین سبب شد که خدا او را بشارت دهد که در خاندانش امامان و پیشوایان پیدا می شوند،و این امامان را نیز توصیه به صبر کرد...

اینجا بود که پیغمبر ص فرمود:

الصبر من الایمان کالرأس من الجسد: "صبر در برابر ایمان همچون سر است در مقابل تن"و سر انجام این استقامت و صبر سبب پیروزی او بر مشرکان شد،و دستور انتقام گرفتن از آن ستمگران که قابل هدایت نبودند صادر گردید،و طومار عمر آنها به دست پیامبر ص و دوستانش در هم نوردیده شد،این پاداش آنها در دنیا بود،علاوه بر پاداشهایی که در آخرت برای او ذخیره شده است.

سپس امام صادق ع افزود:

فمن صبر و احتسب لم یخرج من الدنیا حتی یقر اللّه له عینا فی اعدائه مع ما یدخر له فی الآخره: "کسی که شکیبایی کند و آن را به حساب خدا بگذارد،از دنیا بیرون نمی رود تا خداوند چشمش را با شکست دشمنانش روشن کند،علاوه بر پاداشهایی که برای آخرت او ذخیره خواهد کرد" (۱).

۱- ۱) "اصول کافی"جلد ۲ صفحه ۷۲ باب الصبر(با کمی تلخیص).

[سوره السجده (۳۲): آیات ۲۶ تا ۳۰]

اشاره

أَ وَ لَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ اَلْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَساكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآياتٍ أَ فَلاٰ يَسْمَعُونَ (۲۶) أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنّٰا نَسُوقُ اَلْمٰاءَ إِلَى اَلْأَرْضِ اَلْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعٰامُهُمْ وَ أَنْفُسُهُمْ أَ فَلاٰ يُبْصِرُونَ (۲۷) وَ يَقُولُونَ مَتىٰ هٰذَا اَلْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ (۲۸) قُلْ يَوْمَ اَلْفَتْحِ لاٰ يَنْفَعُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا إِيمٰانُهُمْ وَ لاٰ هُمْ يُنْظَرُونَ (۲۹) فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ اِنْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ (۳۰)

ترجمه:

۲۶-آیا برای هدایت آنها همین کافی نیست که افراد زیادی را که در قرون پیش از آنها زندگی داشتند هلاک کردیم؟اینها در مساکن(ویران شده)آنان راه می روند، در این آیاتی است(از قدرت خداوند و مجازات دردناک او)آیا نمی شنوند؟! ۲۷-آیا ندیدند که ما آب را به سوی زمینهای خشک می رانیم،و به وسیله آن زراعتهایی می رویانیم که هم چهارپایانشان از آن می خورند و هم خودشان تغذیه می کنند، آیا نمی بینند؟! ۲۸-آنها می گویند:اگر راست می گوئید این پیروزی شما کی خواهد بود؟

ص: ۱۷۲

۲۹-بگو:روز پیروزی ایمان آوردن سودی به حال کافران نخواهد داشت،و به آنها هیچ مهلت داده نمی شود! ۳۰-اکنون که چنین است از آنها روی بگردان و منتظر باش،آنها نیز منتظرند!(تو منتظر رحمت خدا باش و آنها منتظر عذاب او!).

تفسیر:

اشاره

روز پیروزی ما

آیات گذشته با تهدید مجرمان بی ایمان آمیخته بود،و نخستین آیه مورد بحث نیز توضیح و تکمیلی بر این تهدید است،می فرماید:"آیا همین برای هدایت آنها کافی نیست که افراد زیادی از مردمی که در قرون پیش از آنها زندگی داشتند هلاک کردیم و آنها را به کیفر اعمالشان رساندیم"؟(أَ وَ لَمْ یَهْدِ لَهُمْ کَمْ أَهْلَکْنٰا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ) (۱).

"اینها در مساکن ویران شده آنان راه می روند"و آثار آن اقوام نفرین شده را با چشم خود می بینند (یَمْشُونَ فِی مَسٰاکِنِهِمْ) .(۲)

سرزمین بلادیده"عاد"و"ثمود"و شهرهای ویران شده"قوم لوط"در سر راه آنها به شام قرار دارد،هر زمان که از این سرزمینهایی که یک روز مرکز اقوامی قدرتمند و در عین حال گمراه و آلوده بود و هر چه پیامبران آنها به آنان هشدار دادند اثری نبخشید و سرانجام عذاب الهی طومار زندگانیشان را در نوردید،عبور می کنند،گویی تمام سنگریزه های بیابان و کاخهای ویران شده آنها صد زبان

۱- ۱) فاعل"لم یهد"مفهومی است که از جمله" کَمْ أَهْلَکْنٰا مِنْ قَبْلِهِمْ "استفاده می شود،و در تقدیر چنین است ا و لم یهد لهم کثره من اهلکنا.

۲ - ۲) غالب مفسران تفسیر آیه را همانگونه که در بالا گفتیم ذکر کرده اند،ولی بعضی احتمال داده اند که جمله"یمشون"بیان حال هلاک شدگان باشد،یعنی آنها در حالی که از عذاب الهی کاملا بی خبر بودند،و در مسکنهای خود راه می رفتند ناگهان عذاب الهی رسید و آنها را هلاک کرد.ولی این احتمال بعید به نظر می رسد.

دارند،و فریاد می زنند،و نتیجه کفر و آلودگی را بازگو می کنند،اما گویی گوش شنوا را به کلی از دست داده اند.

لذا در پایان آیه می افزاید:"در این موضوع نشانه هایی از قدرت خدا، و درسهای عبرتی است آیا نمی شنوند"؟(إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ أَ فَلاٰ یَسْمَعُونَ). ***در آیه بعد به یکی از مهمترین نعمتهای الهی که مایه آبادی همه سرزمینها و وسیله حیات همه موجودات زنده است اشاره می کند تا روشن شود همانگونه که خداوند قدرت بر ویران ساختن سرزمین تبهکاران دارد،قادر بر آباد کردن زمینهای ویران و مرده،و اعطای همه گونه موهبت را به بندگانش دارد.

می فرماید:"آیا ندیدند که ما آب را به سوی زمینهای خشک و بی آب و علف می رانیم،و به وسیله آن زراعتهایی می رویانیم که هم چارپایانشان از آن می خورند،و هم خودشان تغذیه می کنند؟آیا نمی بینند"؟(أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنّٰا نَسُوقُ الْمٰاءَ إِلَی الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً تَأْکُلُ مِنْهُ أَنْعٰامُهُمْ وَ أَنْفُسُهُمْ أَ فَلاٰ یُبْصِرُونَ).

"جرز"(بر وزن شتر)به معنی زمینی است که گیاه از آن ریشه کن شده یا به تعبیر دیگر به هیچوجه گیاهی از آن نمی روید،و در اصل از ماده"جرز" (بر وزن مرض)به معنی قطع کردن و بریدن است.

گویی هر گونه گیاه از چنین زمینی بریده شده،و یا زمین خودش،آن گیاهان را قطع کرده است.

جالب اینکه در اینجا تعبیر به نسوق الماء(آب را می رانیم)شده است، اشاره به اینکه طبیعت آب به مقتضای سنگینیش ایجاب می کند که روی زمین و در گودالها باشد،و به مقتضای روان بودنش باید در اعماق زمین فرو رود،ولی هنگامی که فرمان ما فرا رسد طبیعت خود را از دست داده تبدیل به بخار سبکی

می شود که با وزش نسیم به هر سو حرکت می کند.

آری همین ابرها که بر فراز آسمانند دریاهای بزرگی از آب شیرین هستند که به فرمان خدا به کمک بادها به سوی زمینهای خشک فرستاده می شوند.

به راستی اگر باران نمی بارید بسیاری از زمینها،قطره ای از آب به خود نمی دید حتی اگر فرضا رودخانه های پر آبی وجود داشت بر آنها مسلط نمی شد، اما اکنون می بینیم که به برکت این رحمت الهی بر فراز بسیاری از کوه ها و دامنه های صعب العبور و تپه های مرتفع جنگلها و درختان فراوان و گیاهان بسیار روئیده است،این قدرت آبیاری عجیب،تنها در باران است و از هیچ چیز دیگر ساخته نیست.

"زرع"در اینجا معنی وسیعی دارد که هر گونه گیاه و درخت را شامل می شود،هر چند گاهی در استعمالات در مقابل درخت قرار می گیرد.

مقدم داشتن"چهار پایان"بر"انسانها"در این آیه ممکن است به خاطر این باشد که تمام تغذیه چهار پایان از گیاه است،در حالی که انسانها هم از گیاهان تغذیه می کنند و هم از گوشت چهار پایان.

و یا از این جهت که گیاه به محض روئیدن برای چهار پایان قابل استفاده است،در حالی که استفاده انسان از گیاهان غالبا به زمان بعد موکول می شود که دانه و ثمره خود را به بار می آورد.

جالب اینکه در ذیل آیه مورد بحث جمله" أَ فَلاٰ یُبْصِرُونَ "(آیا نمی بینند) آمده است،در حالی که در ذیل آیه قبل که سخن از قصرها و خانه های ویران شده اقوام پیشین است جمله" أَ فَلاٰ یَسْمَعُونَ "(آیا نمی شنوند)آمده.

این تفاوت به خاطر آن است که منظره زنده شدن زمینهای لم یزرع بر اثر نزول باران را همه با چشم می بینند،در حالی که مسائل مربوط به اقوام پیشین را غالبا بصورت اخباری می شنوند.

در یک جمع بندی از مجموع دو آیه فوق،چنین استفاده می شود که خداوند به این گروه سرکش می فرماید:چشم و گوش خود را باز کنید،حقایق را بشنوید و ببینید و بیندیشید که چگونه یک روز به بادها فرمان دادیم،قصرها و کاخهای قوم عاد را در هم بکوبند و ویران کنند،روز دیگر به همین بادها فرمان می دهیم که ابرهای پربار را به سوی زمینهای مرده و بایر ببرند،و آنها را آباد و سرسبز سازند آیا باز در برابر چنین قدرتی سر تسلیم فرود نمی آورید؟! ***و از آنجا که آیات گذشته مجرمان را تهدید به انتقام،و مؤمنان را بشارت به امامت و پیشوایی و پیروزی می داد،در اینجا کفار از روی غرور و نخوت این سؤال را مطرح می کنند که این وعده ها و وعیدها کی عملی خواهد شد؟چنان که قرآن می فرماید:"آنها می گویند:اگر راست می گوئید این فتح و پیروزی شما چه زمانی خواهد بود"؟!(وَ یَقُولُونَ مَتیٰ هٰذَا الْفَتْحُ إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ). ***قرآن بلافاصله به آنها پاسخ می گوید و به پیامبر دستور می دهد:"بگو بالآخره روز پیروزی فرا می رسد،اما در آن روز ایمان آوردن سودی به حال کافران نخواهد داشت،و به آنها هیچ مهلت داده نمی شود"!(قُلْ یَوْمَ الْفَتْحِ لاٰ یَنْفَعُ الَّذِینَ کَفَرُوا إِیمٰانُهُمْ وَ لاٰ هُمْ یُنْظَرُونَ).

یعنی اگر منظورتان این است که صدق وعده های الهی را که از زبان پیامبر شنیده اید ببینید و ایمان بیاورید،آن روز دیگر دیر شده است،و ایمان برای شما هیچ فایده ای ندارد.

از آنچه گفتیم روشن می شود که منظور از" یَوْمَ الْفَتْحِ "روز نزول

"عـذاب استیصـال"است،یعنی عـذابی که کفـار را ریشه کن می سازد و مجال ایمان به آنها نمی دهـد،و به تعبیر دیگر عـذاب استیصال نوعی از عـذاب دنیوی است نه عذاب آخرت و نه عذابهای معمولی دنیا که بعد از اتمام حجت کامل به زندگی اقوام گنهکار خاتمه می دهد.

شاهد بر این سخن چند امر است:

الـف:اگر منظـور عـذاب هـای معمولی دنیـا و یـا پیروزیهـایی همچون پیروزی مسـلمانان در جنـگ بـدر و روز فتـح مکه بود-همـانگونه کـه بعضـی از مفسـران گفتـه انـد-جملـه" لاٰ یَنْفَعُ الَّذِیـنَ کَفَرُوا إِیمٰانُهُمْ "(در آن روز ایمـان کـافران سـودی نمی بخشد)درست نخواهد بود،زیرا هم در روز فتح بدر،و هم در روز فتح مکه ایمان آوردن مفید بود و درهای توبه باز بود.

ب:اگر منظور از" یَوْمَ الْفَتْحِ "روز قیامت بوده باشد آن چنان که بعضـی از مفسـران پذیرفته اند،با جمله" وَ لاٰ هُمْ یُنْظَرُونَ "(به آنهـا مهلت داده نمی شود) سازگـار نیست،زیرا مهلت دادن یـا نـدادن مربوط به زنـدگی این دنیـا است،از این گذشـته در هیچ موردی از قرآن" یَوْمَ الْفَتْحِ "به معنی قیامت به کار نرفته است.

ج:تعبیر به"فتـح"در مورد"عـذاب استیصال"در قرآن مجیـد کرارا دیده می شود،مانند آیه ۱۱۸ سوره شـعراء آنجا که نوح می گویـد: فَافْتَحْ بَیْنِی وَ بَیْنَهُمْ فَتْحاً وَ نَجِّنِی وَ مَنْ مَعِیَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ :"پروردگـارا!میان من و آنها داوری کن و این قوم سـتمگر را ریشه کن فرما و من و تمام مؤمنانی را که با من هستند نجات ده"که اشاره به مجازات طوفان است.

نظیر همین معنی در آیه ۷۷ سوره مؤمنون نیز آمده است.

ولی اگر منظور،عذاب استیصال در دنیا بوده باشد،با آنچه در بالا گفتیم

ص :۱۷۷

می سازد و با تمام قرائن فوق،هماهنگ است،و در واقع تهدیدی است برای کافران و ظالمان که اینقدر در خواست وعده پیروزی مؤمنان و عذاب استیصال برای کفار نکنید که اگر این درخواست شما عملی شود،دیگر نه مجالی به شما داده می شود،و نه اگر مجال پیدا کنید و ایمان آورید پذیرفته خواهد شد.

این معنی مخصوصا تناسب بسیار زیادی با آیات گذشته در مورد هلاک اقوام سرکشی که در قرون پیشین زندگی می کردند و گرفتار مجازات الهی شدند و نابود گشتند دارد.

زیرا کفار مکه با شنیدن این سخن که در دو آیه قبل آمده طبعا از روی لجاجت،تقاضای چنین موضوعی را در باره خود می کردند،اما قرآن به آنها هشدار می دهد که هرگز تقاضای چنین مطلبی را نکنند که اگر عذاب نازل شود چیزی برای شما باقی نمی ماند. ***سرانجام در آخرین آیه این سوره(سوره سجده)با یک تهدید گویا و پر معنی سخن را پایان داده،چنین می گوید:"ای پیامبر!اکنون که چنین است از آنها روی بگردان و منتظر باش،آنها نیز منتظرند"(فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ انْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ).

حالا که نه بشارت در آنها اثر می کند و نه انذار،نه اهل منطق و استدلالند تا با مشاهده آثار الهی در پهنه آفرینش،او را بشناسند و غیر او را پرستش نکنند و نه وجدانی بیدار دارند که از درون جان به نغمه توحید گوش فرا دهند،از آنها روی بگردان.تو منتظر رحمت خدا باش و آنها منتظر عذاب او،که آنها فقط لایق عذابند! ***

ص :۱۷۸

پروردگارا!ما را از کسانی قرار ده که با دیدن نخستین نشانه های حق تسلیم می شوند و ایمان می آورند.

بارالها!روح کبر و غرور و لجاجت را از همه ما دور فرما.

خداوندا!پیروزی کامل لشکر اسلام را بر لشکر کفر و استکبار و استعمار هر چه زودتر فراهم کن.

پایان سوره سجده سوم محرم الحرام ۱۴۰۴-۱۸ مهر ماه ۱۳۶۲

ص :۱۷۹

(۳۳) سوره احزاب این سوره در مدینه نازل شده و دارای ۷۳ آیه است

اشاره

ص :۱۸۱

نامگذاری و فضیلت سوره احزاب

این سوره به اتفاق دانشمندان اسلام در"مدینه"نازل شده،و چنان که گفتیم مجموع آیات آن ۷۳ آیه است،و از آنجا که بخش مهمی از این سوره به ماجرای"جنگ احزاب"(خندق)می پردازد این نام برای آن انتخاب شده است.

در فضیلت این سوره همین بس که در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص می خوانیم:

من قرء سوره الاحزاب و علمها اهله...اعطی الامان من عذاب القبر: "کسی که سوره احزاب را تلاوت کند و به خانواده خود تعلیم دهد از عذاب قبر در امان خواهد بود" (۱).

و از امام صادق ع نقل شده:

من کان کثیر القراءه لسوره الاحزاب کان یوم القیامه فی جوار محمد(ص)و آله و ازواجه: "کسی که سوره احزاب را بسیار تلاوت کند در قیامت در جوار پیامبر و خاندان او خواهد بود" (۲).

کرارا گفته ایم این گونه فضائل و افتخارات،تنها به تلاوت بی روح و عاری از هر نوع اندیشه و عمل به دست نمی آید،تلاوتی لازم است که مبدء اندیشه گردد و اندیشه ای که افق فکر انسان را چنان روشن سازد که پرتوش در اعمال او ظاهر گردد.

۱- ۱ و ۲) "مجمع البیان"جلد ۸ صفحه ۳۳۴(آغاز سوره احزاب).

۲-

محتوای سوره احزاب

این سوره یکی از پربارترین سوره های قرآن مجید است، و مسائل متنوع و بسیار مهمی را در زمینه اصول و فروع اسلام تعقیب می کند. بحثهایی را که در این سوره آمده است می توان به هفت بخش تقسیم کرد: بخش اول-سرآغاز سوره است که پیامبر اسلام ص را به اطاعت خداوند و ترک تبعیت از کافران و پیشنهادهای منافقان دعوت می کند،و به او اطمینان می دهد که در برابر کارشکنیهای آنها از وی حمایت خواهد فرمود. بخش دوم-به پاره ای از خرافات زمان جاهلیت مانند مساله"ظهار" که آن را وسیله طلاق و جدایی زن و مرد از هم می دانستند،و همچنین مساله پسرخواندگی(تبنی)اشاره کرده و قلم بطلان بر آنها می کشد،و پیوندهای خویشاوندی را در پیوندهای واقعی و طبیعی منحصر می سازد. بخش سوم-که مهمترین بخش این سوره است مربوط به جنگ احزاب و حوادث تکان دهنده آن،و پیروزی اعجاز آمیز مسلمین بر کفار،و کارشکنیها و بهانه جوئیهای گوناگون منافقان و پیمان شکنی آنان می باشد،و در این زمینه دستورهای جامع و جالبی بیان شده است. بخش چهارم-مربوط به همسران پیامبر است که باید در همه چیز الگو و اسوه برای زنان مسلمان باشند،و در این زمینه دستورات مهمی به آنها می دهد. بخش پنجم-به داستان"زینب"دختر"جحش"که روزی همسر پسر خوانده پیغمبر ص"زید"بود و از او جدا شد،به فرمان خدا با پیامبر ص ازدواج کرد و دستاویزی برای منافقان گشت قرآن در این زمینه پاسخ کافی به بهانه جویان می دهد. بخش ششم-از مساله حجاب سخن می گوید که با بخشهای گذشته نیز رابطه نزدیک دارد و همه زنان با ایمان را به رعایت این دستور اسلامی توصیه می کند. بخش هفتم-که آخرین بخش را تشکیل می دهد،اشاره ای به مساله مهم "معاد"دارد،و راه نجات در آن عرصه عظیم و همچنین مساله امانت داری بزرگ انسان یعنی مساله تعهد و تعهد و تکلیف و مسئولیت او را شرح می دهد.

این سوره به اتفاق دانشمندان اسلام در "مدینه" نازل شده،و چنان که گفتیم مجموع آیات آن ۷۳ آیه است،و از آنجا که بخش مهمی از این سوره به ماجرای "جنگ احزاب" (خندق)می پردازد این نام برای آن انتخاب شده است.

در فضیلت این سوره همین بس که در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص می خوانیم:

من قرء سوره الاحزاب و علمها اهله...اعطی الامان من عذاب القبر: "کسی که سوره احزاب را تلاوت کند و به خانواده خود تعلیم دهد از عذاب قبر در امان خواهد بود" ۱.

و از امام صادق ع نقل شده:

من کان کثیر القراءه لسوره الاحزاب کان یوم القیامه فی جوار محمد(ص)و آله و ازواجه: "کسی که سوره احزاب را بسیار تلاوت کند در قیامت در جوار پیامبر و خاندان او خواهد بود" ۲.

کرارا گفته ایم این گونه فضائل و افتخارات،تنها به تلاوت بی روح و عاری از هر نوع اندیشه و عمل به دست نمی آید،تلاوتی لازم است که مبدء اندیشه گردد و اندیشه ای که افق فکر انسان را چنان روشن سازد که پرتوش در اعمال او ظاهر گردد.

ص :

[سوره الأحزاب (۳۳): آيات ۱ تا ۳]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِlt;br/gtيٰا أَيُّهَا اَلنَّبِيُّ اِتَّقِ اَللّٰهَ وَ لاٰ تُطِعِ اَلْكٰافِرِينَ وَ اَلْمُنٰافِقِينَ إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ عَلِيماً حَكِيماً (۱) وَ اِتَّبِعْ مٰا يُوحىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيراً (۲) وَ تَوَكَّلْ عَلَى اَللّٰهِ وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ وَكِيلاً (۳)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشايشگر ۱-اى پيامبر تقوى الهى پيشه كن و از كافران و منافقان اطاعت منما،خداوند عالم و حكيم است.

۲-و از آنچه از سوى پروردگارت به تو وحى مى شود پيروى نما كه خداوند به آنچه انجام مى دهيد آگاه است.

۳-و توكل بر خدا كن،و همين بس كه خدا حافظ و مدافع انسان باشد.

ص :۱۸۶

شان نزول:

مفسران در اینجا شان نزولهای مختلفی نقل کرده اند که تقریبا همه یک موضوع را تعقیب می کند.

از جمله اینکه گفته اند این آیات در مورد"ابو سفیان"و بعضی دیگر از سران کفر و شرک نازل شد که بعد از جنگ"احد"از"پیامبر اسلام"ص امان گرفتند و وارد مدینه شدند،و به اتفاق"عبد اللّه بن ابی"و بعضی دیگر از دوستانشان خدمت رسول خدا ص آمدند و عرض کردند:"ای محمد!بیا و از بدگویی به خدایان ما-بتهای لات و عزی و منات-صرف نظر کن،و بگو آنها برای پرستش کنندگانشان شفاعت می کنند تا ما هم از تو دست بر داریم،و هر چه می خواهی در باره خدایت توصیف کن آزاد هستی".

این پیشنهاد پیامبر ص را ناراحت کرد،عمر برخاست و گفت:اجازه ده تا آنها را از دم شمشیر بگذرانم!پیغمبر ص فرمود:"من به آنها امان دادم چنین چیزی ممکن نیست"اما دستور داد آنها را از مدینه بیرون کنند،آیات فوق نازل شد و به پیامبر ص دستور داد که به این گونه پیشنهادها اعتنا نکند (۱).

تفسیر:

تنها از وحی الهی پیروی کن

از خطرناکترین پرتگاه هایی که بر سر راه رهبران بزرگ قرار دارد مساله پیشنهادهای سازشکارانه ای است که از ناحیه مخالفان مطرح می گردد،و در اینجا است که خطوط انحرافی بر سر راه رهبران ایجاد می شود و سعی دارد آنها را از مسیر اصلی بیرون برد،و این آزمون بزرگی برای آنها است.

ص: ۱۸۷

۱- ۱) مجمع البیان ذیل آیات مورد بحث و تفاسیر دیگر.

مشـرکان"مکـه"و منافقـان"مـدینه"بارهـا کوشـیدند کـه بـا طرح پیشـنهادهای سازشـکارانه پیـامبر گرامی اسـلام ص را از خط "توحید"منحرف سازند،از جمله همان بود که در شان نزول فوق خواندیم.

امـا نخستین آیـات سوره احزاب نـازل شـد و به توطئه آنهـا پایـان داد و پیـامبر ص را به ادامه روش قاطعـانه اش در خط توحید بدون کمترین سازش دعوت نمود.

این آیات مجموعا چهار دستور مهم به پیامبر ص می دهد:

دسـتور اول در زمینه تقوی و پرهیزکاری است که زمینه ساز هر برنامه دیگری می باشد می فرماید:"ای پیامبر تقوای الهی پیشه کن "(یٰا أَیُّهَا النَّبِیُّ اتَّقِ اللّٰهَ).

حقیقت"تقوی"همـان احساس مسئولیت درونی است و تا این احساس مسـئولیت نباشـد انسان به دنبال هیـچ برنامه سازنـده ای حرکت نمی کند.

تقوی انگیزه هـدایت،و بهره گیری از آیات الهی است،چنان که در آیه دوم سوره بقره می خوانیم" هُدیً لِلْمُتَّقِینَ ""این قرآن مایه هدایت پرهیزکاران است".

درست است که مرحله نهایی تقوی بعـد از ایمان و عمل به دسـتورات خـدا حاصل می شود ولی مرحله ابتدایی آن قبل از همه این مسائـل قرار داد.چرا که انسان اگر احساس مسـئولیتی در خود نکنـد به دنبال تحقیق از دعوت پیامبران نمی رود،و نه گوش به سـخنان آنهـا فرا می دهـد،حتی مساله"دفع ضـرر محتمل" را که علمای کلام و عقائـد آن را پایه تلاش برای معرفه اللّٰه ذکر کرده اند در حقیقت شاخه ای از تقوی است.

دسـتور دوم نفی اطاعت کافران و منافقان است،می فرمایـد:"از کافران و منافقان اطاعت مکن"!(وَ لاٰ تُطِعِ الْکٰافِرِینَ وَ الْمُنٰافِقِینَ).

و در پایان این آیه برای تاکید این موضوع می گوید:"خداوند عالم

و حکیم است"(إِنَّ اللّهَ کٰانَ عَلِیماً حَکِیماً).

اگر فرمان ترک پیروی آنها را به تو می دهد روی علم و حکمت بی پایان او است،زیرا می داند در این تبعیت و سازشکاری چه مصائب دردناک و مفاسد بی شماری نهفته است.

به هر حال،بعد از تقوا و احساس مسئولیت،نخستین وظیفه شستشوی صفحه دل از اغیار و ریشه کن نمودن خارهای مزاحم از این سرزمین است. ***در سومین دستور مساله بذر افشانی توحید و تبعیت از وحی الهی را مطرح می کند می گوید:"از آنچه از طرف پروردگارت به تو وحی می شود پیروی کن" (وَ اتَّبِعْ مٰا یُوحیٰ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ).

و مراقب باش و بدان که"خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است" (إِنَّ اللّٰهَ کٰانَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِیراً).

بنا بر این نخست باید دیو را از درون جان بیرون راند تا فرشته در آید.

خارها را بر چید تا بذر گلها بروید.

باید طاغوت زدایی کرد تا حکومت اللّٰه و نظام الهی جانشین آن گردد. ***و از آنجا که در ادامه این راه مشکلات فراوان است و تهدید و توطئه و کار شکنی بسیار زیاد،چهارمین دستور را به این صورت صادر می کند:"بر خدا توکل کن و از توطئه هاشان نترس"!(وَ تَوَکَّلْ عَلَی اللّٰهِ).

"و همین بس که خداوند ولی و حافظ و مدافع انسان باشد"(وَ کَفیٰ بِاللّٰهِ وَکِیلاً).

اگر هزار دشمن قصد هلاکت تو را دارند،چون من دوست و یاور توأم از دشمنان باکی نداشته باش.

گر چه مخاطب در این آیات شخص پیامبر است،ولی پیدا است که دستوری است برای همه مؤمنان،و همه مسلمانان جهان،نسخه ای است نجاتبخش و معجونی است حیات آفرین برای هر عصر و هر زمان.

بعضی از مفسران گفته اند خطاب"یا ایها"مخصوص مواردی است که هدف جلب توجه عموم به مطلب است،هر چند مخاطب یک نفر باشد بخلاف خطاب به"یا"که معمولا در مواردی گفته می شود که منظور شخص مخاطب است (۱).

و چون در آیات مورد بحث خطاب با"یا ایها"شروع شده عمومیت هدف این آیات را تاکید می کند.

شاهد دیگر برای تعمیم این است که جمله" إِنَّ اللّٰهَ کٰانَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِیراً " به صورت جمع آمده،می گوید:"خدا به اعمال همه شما آگاه است،و اگر تنها پیامبر ص مخاطب بود می بایست گفته شود خدا به عمل تو آگاه است(دقت کنید).

ناگفته پیدا است،مفهوم این دستورات به پیامبر این نیست که او در مساله تقوا و ترک اطاعت کافران و منافقان کوتاهی داشته،بلکه این بیانات از یک سو جنبه تاکید در مورد وظائف پیغمبر ص دارد،و از سوی دیگر درسی است برای همه مؤمنان.

***

۱- ۱) تفسیر"فخر رازی"جلد ۲۵ صفحه ۱۹۰ ذیل آیات مورد بحث.

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۴ تا ۶]

اشاره

مٰا جَعَلَ اَللّٰهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَ مٰا جَعَلَ أَزْوٰاجَكُمُ اَللاّٰئِي تُظٰاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهٰاتِكُمْ وَ مٰا جَعَلَ أَدْعِيٰاءَكُمْ أَبْنٰاءَكُمْ ذٰلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوٰاهِكُمْ وَ اَللّٰهُ يَقُولُ اَلْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي اَلسَّبِيلَ (۴) اُدْعُوهُمْ لِآبٰائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اَللّٰهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبٰاءَهُمْ فَإِخْوٰانُكُمْ فِي اَلدِّينِ وَ مَوٰالِيكُمْ وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنٰاحٌ فِيمٰا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لٰكِنْ مٰا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَ كٰانَ اَللّٰهُ غَفُوراً رَحِيماً (۵) اَلنَّبِيُّ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْوٰاجُهُ أُمَّهٰاتُهُمْ وَ أُولُوا اَلْأَرْحٰامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتٰابِ اَللّٰهِ مِنَ اَلْمُؤْمِنِينَ وَ اَلْمُهٰاجِرِينَ إِلاّٰ أَنْ تَفْعَلُوا إِلىٰ أَوْلِيٰائِكُمْ مَعْرُوفاً كٰانَ ذٰلِكَ فِي اَلْكِتٰابِ مَسْطُوراً (۶)

ترجمه:

۴-خداوند برای هیچکس دو قلب در درون وجودش نیافریده،و هرگز همسرانتان را که مورد"ظهار"قرار می دهید مادران شما قرار نداده،و(نیز)فرزندخوانده های شما را فرزند حقیقی قرار نداده است،این سخنی است که شما تنها به زبان خود می گوئید(سخنی باطل و بی ماخذ)اما خداوند حق می گوید،و به راه راست هدایت می کند.

۵-آنها را به نام پدرانشان بخوانید که این کار نزد خدا عادلانه تر است،و اگر پدران آنها را نمی شناسید آنها برادران دینی و موالی شما هستند،اما گناهی بر شما نیست در خطاهایی که(در این مورد)از شما سر می زند(و بی توجه آنها را به نام دیگران صدا می زنید)ولی آنچه را از روی عمد می گوئید(مورد حساب قرار خواهد داد)و خداوند غفور و رحیم است.

۶-پیامبر نسبت به مؤمنان از خود آنها اولی است،و همسران او مادران آنها(مؤمنان) محسوب می شوند،و خویشاوندان نسبت به یکدیگر از مؤمنان و مهاجران در آنچه خدا مقرر داشته اولی هستند،مگر اینکه بخواهید نسبت به دوستانشان نیکی کنید(و سهمی از اموال خود به آنها بدهید)این حکم در کتاب الهی نوشته شده است.

تفسیر:

ادعاهای بیهوده

در تعقیب آیات گذشته که به پیامبر ص دستور می داد تنها از وحی الهی تبعیت کند نه از کافران و منافقان،در آیات مورد بحث نتیجه تبعیت از آنها را منعکس می کند که پیروی از آنان انسان را به یک مشت خرافات و اباطیل و انحرافات دعوت می نماید که سه مورد آن در نخستین آیه مورد بحث بیان شده است:

نخست می فرماید:"خداوند برای هیچکس دو قلب در درون وجودش قرار نداده است"!(مٰا جَعَلَ اللّٰهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ).

جمعی از مفسران در شان نزول این قسمت از آیه نوشته اند،که در زمان

جاهلیت مردی بود بنام"جمیل بن معمر"دارای حافظه بسیار قوی،او ادعا می کرد که در درون وجود من"دو قلب"!است که با هر کدام از آنها بهتر از محمد ص می فهمد!لذا مشرکان قریش او را ذو القلبین!(صاحب دو قلب) می نامیدند.

در روز جنگ بدر که مشرکان فرار کردند،جمیل بن معمر نیز در میان آنها بود،ابو سفیان او را در حالی دید که یک لنگه کفشش در پایش بود و لنگه دیگر را به دست گرفته بود و فرار می کرد،ابو سفیان به او گفت:چه خبر؟! گفت:لشکر فرار کرد،گفت:پس چرا لنگه کفشی را در دست داری و دیگری را در پا؟!جمیل بن معمر گفت:به راستی متوجه نبودم،گمان می کردم هر دو لنگه در پای من است(معلوم شد با آن همه ادعا چنان دست و پای خود را گم کرده که به اندازه یک قلب هم چیزی نمی فهمد-البته منظور از قلب در این موارد عقل است) (۱).

به هر حال پیروی از کفار و منافقان و ترک تبعیت از وحی الهی،انسان را به این گونه مطالب خرافی دعوت می کند.

ولی گذشته از اینها،این جمله معنی عمیقتری نیز دارد و آن اینکه انسان یک قلب بیشتر ندارد و این قلب جز عشق یک معبود نمی گنجد، آنها که دعوت به شرک و معبودهای متعدد می کنند،باید قلبهای متعددی داشته باشند تا هر یک را کانون عشق معبودی سازند! اصولا شخصیت انسان،یک انسان سالم شخصیت واحد،و خط فکری او خط واحدی است،در تنهایی و اجتماع،در ظاهر و باطن،در درون و برون،در فکر و عمل،همه باید یکی باشد،هر گونه نفاق و دوگانگی در وجود انسان امری است تحمیلی و بر خلاف اقتضای طبیعت او.

۱- ۱) "مجمع البیان"ذیل آیه مورد بحث،و"تفسیر قرطبی".

انسان به حکم اینکه یک قلب بیشتر ندارد باید دارای یک کانون عاطفی و تسلیم در برابر یک قانون باشد.

مهر یک معشوق در دل بگیرد.

یک مسیر معین را در زندگی تعقیب کند.

با یک گروه و یک جمعیت هماهنگ گردد،و گر نه تشتت و تعدد و راههای مختلف و اهداف پراکنده او را به بیهودگی و انحراف از مسیر توحیدی فطری می کشاند.

لذا در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع در تفسیر این آیه می خوانیم:که فرمود:

لا یجتمع حبنا و حب عدونا فی جوف انسان،ان اللّه لم یجعل لرجل قلبین فی جوفه،فیحب بهذا و یبغض بهذا فاما محبنا فیخلص الحب لنا کما یخلص الذهب بالنار لا کدر فیه فمن اراد ان یعلم فلیمتحن قلبه فان شارک فی حبنا حب عدونا فلیس منا و لسنا منه: "دوستی ما و دوستی دشمن ما در یک قلب نمی گنجد چرا که خدا برای یک انسان دو قلب قرار نداده است که با یکی دوست بدارد و با دیگری دشمن،دوستان ما در دوستی ما خالصند همانگونه که طلا در کوره خالص می شود هر کس می خواهد این حقیقت را بداند،قلب خود را آزمایش کند اگر چیزی از محبت دشمنان ما در قلبش با محبت ما آمیخته است از ما نیست و ما هم از او نیستیم" (۱).

بنا بر این قلب واحد کانون اعتقاد واحدی است و آنهم برنامه عملی واحدی را اجراء می کند چرا که انسان نمی تواند حقیقتا معتقد به چیزی باشد اما در عمل از آن جدا شود و اینکه بعضی در عصر ما برای خود شخصیتهای متعددی قائل هستند و می گویند فلان عمل را از جنبه سیاسی انجام دادم و فلان کار را از جنبه دینی و کار دیگر را از نظر جنبه اجتماعی و به این ترتیب اعمال متضاد خود را

ص :۱۹۴

۱- ۱) "تفسیر علی بن ابراهیم"طبق نقل نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۲۳۴.

توجیه می کنند منافقان زشت سیرتی هستند که می خواهند قانون آفرینش را با این سخن زیرا پا بگذارند. درست است که جنبه های زندگی انسان مختلف است ولی باید خط واحدی بر همه آنها حاکم باشد.

قرآن سپس به خرافه دیگری از عصر جاهلیت می پردازد و آن خرافه "ظهار"است،آنها هنگامی که از همسر خود ناراحت می شدند و می خواستند نسبت به او اظهار تنفر کنند به او می گفتند:"انت علی کظهر امی":"تو نسبت به من مانند پشت مادر منی"!و با این گفته او را به منزله مادر خود می پنداشتند و این سخن را به منزله طلاق! قرآن در دنباله این آیه می گوید:"خداوند هرگز همسرانتان را که مورد"ظهار"قرار می دهید مادران شما قرار نداده است"،و احکام مادر،در مورد آنان مقرر نکرده است(وَ مٰا جَعَلَ أَزْوٰاجَکُمُ اللاّٰئِی تُظٰاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهٰاتِکُمْ).

اسلام این برنامه جاهلی را امضاء نکرد،بلکه برای آن مجازاتی قرار داد و آن اینکه:شخصی که این سخن را می گوید حق ندارد با همسرش نزدیکی کند تا اینکه کفاره لازم را بپردازد،و اگر کفاره نداد و به سراغ همسر خود نیز نیامد همسر می تواند با توسل به"حاکم شرع"او را وادار به یکی از دو کار کند یا رسما و طبق قانون اسلام او را طلاق دهد و از او جدا شود،و یا کفاره دهد و به زندگی زناشویی همچون سابق ادامه دهد (۱).

آخر این چه سخنی است که انسان با گفتن این جمله به همسرش که تو همچون مادر منی،به حکم مادر او در آید،ارتباط مادر و فرزند یک ارتباط طبیعی است و با لفظ هرگز درست نمی شود،و لذا در سوره مجادله آیه ۲ صریحا

۱- ۱) توضیح بیشتر در باره مسائل مربوط به"ظهار"به خواست خدا در ذیل آیات مناسب در سوره مجادله خواهد آمد.

می گویـد: إِنْ أُمَّهاٰتُهُمْ إِلاَّ اللاّٰئِی وَلَدْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَیَقُولُونَ مُنْکَراً مِنَ الْقَوْلِ وَ زُوراً :"مادران آنها کسانی هسـتند که آنها را متولد ساخته اند و آنها سخنی زشت و باطل می گویند"!.

و اگر هـدف آنهـا از گفتن این سـخن جـدا شـدن از زن بـوده است-که در عصـر جـاهلیت چنین بوده،و از آن به جـای طلاـق اسـتفاده می کردنـد-جـدا شـدن از زن نیازی به این حرف زشت و زننـده نـدارد، آیا نمی توان با تعبیر درستی مساله جدایی را بازگو کرد؟ بعضـی از مفسـران گفته اند که ظهار در جاهلیت باعث جدایی زن و مرد از یکدیگر نمی شد،بلکه زن را در یک حال بلا تکلیفی مطلق قرار می داد،اگر مساله چنین باشد،جنایت بار بودن این عمل روشـنتر می شود،زیرا با گفتن یک لفظ بی معنی رابطه زناشویی را با همسر خود به کلی بر خود تحریم می کرد بی آنکه زن مطلقه شده باشد (۱).

سپس به سومین خرافه جاهلی پرداخته می گوید:"خداوند فرزندخوانده های شـما را،فرزند حقیقی شما قرار نداده است"(وَ مٰا جَعَلَ أَدْعِیٰاءَکُمْ أَبْنٰاءَکُمْ).

توضـیح اینکه:در عصر جاهلیت معمول بوده که بعضی از کودکان را به عنوان فرزند خود انتخاب می کردند و آن را پسر خود می خواندند و به دنبال این نامگذاری تمام حقوقی را که یک پسر از پدر داشت برای او قائل می شدند از پدرخوانده اش ارث می برد و پدر خوانده نیز وارث او می شد،و تحریم زن پدر یا همسر فرزند در مورد آنها حاکم بود.

اسـلام،این مقررات غیر منطقی و خرافی را به شـدت نفی کرد،و حتی چنان که خواهیم دیـد پیامبر ص برای کوبیدن این سـنت غلط،همسر پسرخوانده اش "زید بن حارثه"را بعد از آن که از"زید"طلاق گرفت به ازدواج خود

۱- ۱) "تفسیر فی ظلال"جلد ۶ صفحه ۵۳۴(ذیل آیه مورد بحث).

در آورد تا روشن شود این الفاظ تو خالی نمی تواند واقعیتها را دگرگون سازد،چرا که رابطه پدری و فرزندی یک رابطه طبیعی است و با الفاظ و قرار دادها و شعارها هرگز حاصل نمی شود.

گر چه بعدا خواهیم گفت که ازدواج پیامبر با همسر مطلقه زید جنجال بزرگی در میان دشمنان اسلام بر پا کرد،و دستاویزی برای تبلیغات سوء آنها شد ولی این جنجالها به کوبیدن این سنت جاهلی ارزش داشت.

لذا قرآن بعد از این جمله می افزاید:"این سخنی است که شما به زبان می گوئید"(ذٰلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوٰاهِكُمْ).

می گوئید فلان کس پسر من است،در حالی که در دل می دانید قطعا چنین نیست،این امواج صوتی فقط در فضای دهان شما می پیچد و خارج می شود،و هرگز از اعتقاد قلبی سرچشمه نمی گیرد.

اینها سخنان باطلی بیش نیست"اما خداوند حق می گوید و به راه راست هدایت می کند"(وَ اللّٰهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ).

سخن حق به سخنی گفته می شود که با واقعیت عینی تطبیق کند،یا اگر یک مطلب قرار دادی است هماهنگ با مصالح همه اطراف قضیه باشد،و می دانیم مساله ناپسند"ظهار"در عصر جاهلیت،و یا"پسرخواندگی"که حقوق فرزندان دیگر را تا حد زیادی پایمال می کرد نه واقعیت عینی داشت و نه قرار دادی حافظ مصلحت عموم بود. ***سپس قرآن برای تاکید بیشتر و روشن ساختن خط صحیح و منطقی اسلام چنین می افزاید:"آنها را به نام پدرانشان بخوانید که این کار نزد خدا عادلانه تر است"(اُدْعُوهُمْ لِآبٰائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللّٰهِ).

تعبیر به"اقسط"(عادلانه تر)مفهومش این نیست که اگر آنها را به نام

پدرخوانده ها صدا بزنند عادلانه است و به نام پدران واقعی عادلانه تر،بلکه همانگونه که بارها گفته ایم صیغه"افعل تفضیل"گاه در مواردی به کار می رود که وصف در طرف مقابل به هیچوجه وجود ندارد،مثلا گفته می شود"انسان احتیاط کند و جان خود را به خطر نیندازد بهتر است"مفهوم این سخن آن نیست که به خطر انداختن جان خوب است ولی احتیاط کردن از آن بهتر می باشد، بلکه منظور مقایسه"خوب"و"بد"با یکدیگر است.

و برای رفع بهانه ها اضافه می کند:"اگر پدران آنها را نمی شناسید آنها برادران دینی و موالی شما هستند"(فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبٰاءَهُمْ فَإِخْوٰانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَوٰالِيكُمْ).

یعنی عدم شناخت پدران آنها دلیل بر این نمی شود که نام شخص دیگری را به عنوان"پدر"بر آنها بگذارید،بلکه می توانید آنها را به عنوان برادر دینی یا دوست و هم پیمان خطاب کنید.

"موالی"جمع"مولا"است،و مفسران برای آن معانی متعددی ذکر کرده اند،بعضی آن را در اینجا به معنی دوست،و بعضی به معنی غلام آزاد شده دانسته اند(زیرا بعضی از پسرخوانده ها بردگانی بودند که خریداری می شدند، سپس آزاد می گشتند و چون مورد توجه صاحبانشان بودند آنها را به عنوان پسر خویش می خواندند.

توجه به این نکته نیز لازم است که تعبیر"مولا"در اینگونه موارد که طرف برده آزاد شده ای بود از این جهت بود که آنها بعد از آزادی رابطه خود را با مالك خود حفظ می کردند،رابطه ای که از نظر حقوقی در پاره ای از جهات جانشین خویشاوندی می شد و از آن تعبیر به"ولاء عتق"می نمودند.

لذا در روایات اسلامی می خوانیم که"زید بن حارثه"بعد از آن که پیامبر او را آزاد کرد به عنوان"زید بن محمد"خوانده می شد تا اینکه قرآن

نـازل شـد و دسـتور فـوق را آورد،از آن به بعـد پیـامبر به او فرمـود:تـو"زیـد بن حـارثه"ای،و مردم او را"مولی رسول اللّه"می خواندند (۱).

و نیز گفته انـد که:"ابو حـذیفه"غلامی به نام"سالم"داشت،او را آزاد کرد،و فرزند خود نامید،هنگامی که آیه فوق نازل شد او را به نام"سالم"مولی ابی حذیفه نامیدند (۲).

ولی از آنجـا که گاه انسان بر اثر عادت گذشـته،یا سـبق لسان،و یا اشـتباه در تشـخیص نسب افراد،ممکن است کسـی را به غیر پدرش نسبت دهد و این از حوزه اختیار انسان بیرون است،خداوند عادل و حکیم،چنین کسـی را مجازات نخواهد کرد،لذا در ذیل آیه می افزاید:"هر گاه خطایی در این مورد مرتکب شوید گناهی بر شما نیست"(وَ لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنٰاحٌ فِیمٰا أَخْطَأْتُمْ بِهِ).

"ولی آنچه را از روی عمد و اختیار می گوئید مورد مجازات قرار خواهد گرفت"(وَ لٰکِنْ مٰا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُکُمْ) (۳).

"و همیشه خداوند،غفور و رحیم است"(وَ کٰانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَحِیماً).

گذشـته ها را بر شـما می بخشـد،سـهو و نسـیان و اشـتباه و خطا را مورد عفو قرار می دهـد،اما هر گاه بعد از نزول این حکم،از روی عمـد و اختیار مخالفت کنیـد و افراد را به غیر نام پدرانشان بخوانید،و رسم نادرست"پسـرخواندگی" و"پدرخواندگی"را ادامه دهید خداوند بر شما نخواهد بخشید.

بعضی از مفسران گفته اند:موضوع خطا شامل مواردی می شود که انسان

۱- ۱) "روح المعانی"جلد ۲۱ صفحه ۱۳۱ ذیل آیه مورد بحث.

۲- ۲) "روح البیان"ذیل آیه مورد بحث.

۳- ۳) مفسران گفته اند کلمه"ما"در اینجا"موصوله"است و از نظر اعراب، "مبتدا"است و"خبر"آن محذوف است،و در تقدیر چنین بوده:"لکن ما تعمدت قلوبکم فانکم تؤاخذون به".

از روی محبت به کسی می گوید:پسرم!،یا به خاطر احترام می گوید پدرم! البته این سخن صحیح است که این تعبیرات گناه نیست،اما نه به خاطر عنوان خطا،بلکه به خاطر اینکه این تعبیرات جنبه کنایه و مجاز دارد و معمولا-قرینه آن همراه آن است،قرآن تعبیرات حقیقی را در این زمینه نفی می کند نه مجازی را. ***آیه بعد به مساله مهم دیگری یعنی ابطال نظام "مؤاخات "آن می پردازد.

توضیح اینکه:هنگامی که مسلمانان از مکه به مدینه هجرت کردند و اسلام پیوند و رابطه آنها را با بستگان مشرکشان که در مکه بودند به کلی برید پیامبر ص به فرمان الهی،مساله عقد اخوت و پیمان برادری را در میان آنها برقرار ساخت.

به این ترتیب که میان "مهاجران "و "انصار "(دو به دو)پیمان اخوت و برادری منعقد شد،و آنها همچون دو برادر حقیقی از یکدیگر ارث می بردند، ولی این یک حکم موقت و مخصوص به این حالت فوق العاده بود،هنگامی که اسلام گسترش پیدا کرد و ارتباطات گذشته تدریجا بر قرار شد،دیگر ضرورتی برای ادامه این حکم نبود.

آیه فوق نازل شد و "نظام مؤاخات "را به طوری که جانشین نسب شود ابطال کرد و حکم ارث و مانند آن را مخصوص خویشاوندان حقیقی قرار داد.

بنا بر این نظام اخوت و برادری هر چند یک نظام اسلامی بود،(بر خلاف نظام پسرخواندگی که یک نظام جاهلی بود)اما می بایست پس از برطرف شدن حالت فوق العاده ابطال گردد و چنین شد.

منتهی در آیه مورد بحث،قبل از ذکر این نکته،به دو حکم دیگر، یعنی "اولویت پیامبر ص نسبت به مؤمنین "،و "بودن زنان پیامبر ص

ص:۲۰۰

به منزله مادر"به عنوان مقدمه،ذکر شده است:

می فرماید:"پیامبر نسبت به مؤمنان از خود آنها اولی است"(اَلنَّبِیُّ أَوْلیٰ بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ).

"و همسران او مادران مؤمنین محسوب می شوند"(وَ أَزْوٰاجُهُ أُمَّهٰاتُهُمْ).

با اینکه پیامبر ص به منزله پدر و همسران او بمنزله مادران مؤمنین هستند،هیچگاه از آنها ارث نمی برند،چگونه می توان انتظار داشت که پسر خوانده ها وارث گردند.

سپس می افزاید"خویشاوندان نسبت به یکدیگر،از مؤمنان و مهاجرین،در آنچه خدا مقرر داشته است اولی هستند"(وَ أُولُوا الْأَرْحٰامِ بَعْضُهُمْ أَوْلیٰ بِبَعْضٍ فِی کِتٰابِ اللّٰهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُهٰاجِرِینَ).

ولی با اینحال برای اینکه راه را به کلی به روی مسلمانان نبندد و بتوانند برای دوستان و کسانی که مورد علاقه آنها هستند چیزی به ارث بگذارند-هر چند از طریق وصیت نسبت به ثلث مال باشد-در پایان آیه اضافه می کند:"مگر اینکه بخواهید نسبت به دوستانتان کار نیکی انجام دهید"این مانعی ندارد(إِلاّٰ أَنْ تَفْعَلُوا إِلیٰ أَوْلِیٰائِکُمْ مَعْرُوفاً).

و در آخرین جمله برای تاکید همه احکام گذشته،یا حکم اخیر،می فرماید:

"این حکم در کتاب الهی(در لوح محفوظ یا در قرآن مجید)نوشته شده است" (کٰانَ ذٰلِکَ فِی الْکِتٰابِ مَسْطُوراً).

***این بود خلاصه تفسیر آیه فوق اکنون باید به شرح هر یک از احکام چهار گانه ای که در این آیه آمده است بپردازیم:

الف-منظور از اولویت پیامبر نسبت به مؤمنان چیست؟ قرآن در این آیه اولویت پیامبر ص را نسبت به مسلمانان بطور مطلق

ذکر کرده است و مفهومش این است که در کلیه اختیاراتی که"انسان"نسبت به خویشتن دارد"پیامبر"ص از خود او نیز اولی است.

گرچه بعضی از مفسران آن را به مساله"تدبیر امور اجتماعی"و یا"اولویت در مساله قضاوت"و یا"اطاعت فرمان"تفسیر کرده اند اما در واقع هیچ دلیلی بر انحصار در یکی از این امور سه گانه نداریم.

و اگر می بینیم در بعضی از روایات اسلامی،اولویت به مساله"حکومت" تفسیر شده،در حقیقت بیان یکی از شاخه های این اولویت است (۱).

لذا باید گفت:پیامبر اسلام ص هم در مسائل اجتماعی و هم فردی و خصوصی،هم در مسائل مربوط به حکومت،و هم قضاوت و دعوت،از هر انسانی نسبت به خودش اولی است،و اراده و خواست او،مقدم بر اراده و خواست وی می باشد.

از این مساله نباید تعجب کرد چرا که پیامبر ص معصوم است و نماینده خدا جز خیر و صلاح جامعه و فرد را در نظر نمی گیرد،هرگز تابع هوی و هوس نیست، و هیچگاه منافع خود را بر دیگران مقدم نمی شمرد،بلکه به عکس برنامه او در تضاد منافع همواره ایثارگری و فداکاری برای امت است.

این اولویت در حقیقت شاخه ای از اولویت مشیت الهی است،زیرا ما هر چه داریم از خدا است.

اضافه بر این انسان هنگامی می تواند به اوج ایمان برسد که نیرومندترین علاقه او یعنی عشق به ذات خود را تحت الشعاع عشق به ذات خدا و نمایندگان او قرار دهد.

لذا در حدیثی می خوانیم که فرمود:

لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه

ص :۲۰۲

---

۱ – ۱) این روایات در"اصول کافی"و کتاب"علل الشرائع"آمده است(به تفسیر نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۲۳۸ و ۲۳۹ مراجعه فرمائید).

تبعا لما جئت به: "هیچیک از شما به حقیقت ایمان نمی رسد مگر زمانی که خواست او تابع آنچه من از سوی خدا آورده ام باشد"! (۱).

و نیز در حدیث دیگری چنین آمده:

و الذی نفسی بیده لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه و ماله و ولده و الناس اجمعین: "قسم به آن کسی که جانم در دست او است،هیچیک از شما به حقیقت ایمان نمی رسد مگر زمانی که من نزد او محبوبتر از خودش و مالش و فرزندش و تمام مردم باشم" (۲).

و باز از خود آن حضرت نقل شده که فرمود:

ما من مؤمن الا و انا اولی الناس به فی الدنیا و الآخره: "هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه من در دنیا و آخرت از او نسبت به خودش اولی هستم" (۳).

قرآن نیز در آیه ۳۶ همین سوره(احزاب)می گوید: مٰا کٰانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لاٰ مُؤْمِنَةٍ إِذٰا قَضَی اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ :"هیچ مرد با ایمان و زن با ایمانی نمی تواند هنگامی که خدا و پیامبرش حکمی کند در برابر آن از خودشان اختیاری داشته باشند".

باز تاکید می کنیم این سخن مفهومش این نیست که خداوند بندگانش را در بست تسلیم تمایلات یک فرد کرده باشد،بلکه با توجه به اینکه پیامبر ص دارای مقام عصمت است و به مصداق مٰا یَنْطِقُ عَنِ الْهَویٰ إِنْ هُوَ إِلاّٰ وَحْیٌ یُوحیٰ (نجم-۳ و ۴)هر چه می گوید سخن خدا است،و از ناحیه او است،و حتی از پدر هم دلسوزتر و مهربانتر است.

این اولویت در حقیقت در مسیر منافع مردم،هم در جنبه های حکومت و تدبیر جامعه اسلامی،و هم در مسائل شخصی و فردی است.

ص:۲۰۳

۱- ۱ و ۲) "تفسیر فی ظلال"ذیل آیات مورد بحث.

۲- ۳) "صحیح بخاری"جلد ۶ صفحه ۱۴۵(تفسیر سوره احزاب)و مسند احمد حنبل جلد ۲ صفحه ۳۳۴.

۳-

به همین دلیل بسیار می شود که این اولویت،مسئولیتهای سنگینی بر دوش پیامبر می گذارد،لذا در روایت معروفی که در منابع شیعه و اهل سنت وارد شده می خوانیم: پیامبر ص فرمود:

انا اولی بکل مؤمن من نفسه،و من ترک مالا فللوارث و من ترک دینا او ضیاعا فالی و علی: "من از هر مؤمنی نسبت به او اولی هستم،کسی که مالی از خود بگذارد برای وارث او است،و کسی که بدهکار از دنیا برود و یا فرزند و عیالی بگذارد کفالت آنها بر عهده من است" (۱)(باید توجه داشت که"ضیاع"در اینجا به معنی فرزندان و یا عیالی است که بدون سرپرست مانده اند،و تعبیر به"دین"قبل از آن نیز قرینه روشنی بر این معنی می باشد،زیرا منظور داشتن بدهی بدون مال است).

ب-حکم دوم در زمینه همسران پیامبر است که آنها به منزله مادر برای همه مؤمنان محسوب می شوند،البته مادر معنوی و روحانی،همانگونه که پیامبر ص پدر روحانی و معنوی امت است.

این ارتباط و پیوند معنوی،تنها تاثیرش مساله"حفظ احترام"و"حرمت ازدواج"با زنان پیامبر بود،چنان که در آیات همین سوره،حکم صریح تحریم ازدواج با آنها بعد از رحلت پیامبر ص آمده است،و گر نه از نظر مساله ارث و همچنین سایر محرمات"نسبی"و"سببی"،کمترین اثری ندارد،یعنی مسلمانان حق داشتند،با دختران پیامبر ازدواج کنند،در حالی که هیچکس با دختر مادر خود نمی تواند ازدواج کند،و نیز مساله محرمیت و نگاه کردن به همسران پیامبر برای هیچکس جز محارم آنها مجاز نبود.

ص:۲۰۴

۱- ۱) در وسائل الشیعه،جلد ۱۷ صفحه ۵۵۱،این سخن از امام صادق(ع)از پیامبر گرامی اسلام(ص)نقل شده،و همین مضمون با تفاوت مختصری در تفسیر قرطبی و روح المعانی ذیل آیات مورد بحث آمده است،در صحیح بخاری نیز جلد ۶ صفحه ۱۴۵(تفسیر سوره احزاب)آمده.

در حدیثی می خوانیم که زنی به عایشه گفت:یا امه!:"ای مادر"!عایشه پاسخ داد:لست لک بام،انما انا ام رجالکم!:"من مادر تو نیستم مادر مردان شما هستم" (۱).

اشاره به اینکه هدف از این تعبیر،حرمت تزویج است،و این تنها در مورد مردان امت صادق است.

ولی همانگونه که گفتیم غیر از مساله ازدواج موضوع احترام و بزرگداشت نیز مطرح است،و لذا زنان مسلمان نیز می توانستند به عنوان احترام همسران پیامبر ص را مادر خود خطاب کنند.

شاهد این سخن آنکه قرآن می گوید:" اَلنَّبِيُّ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ "اولویت پیامبر نسبت به همه زنان و مردان است و ضمیر جمله بعد نیز به همین عنوان بر می گردد که مفهوم گسترده ای دارد،لذا در عبارتی که از"ام سلمه"(یکی دیگر از همسران پیامبر نقل شده)می خوانیم که می گوید انا ام الرجال منکم و النساء:"من مادر مردان و زنان شما هستم" (۲).

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه آیا تعبیر" أَزْوٰاجُهُ أُمَّهٰاتُهُمْ ":

"همسران پیامبر مادران مؤمنین محسوب می شوند"با چیزی که در چند آیه قبل گذشت تضاد ندارد؟زیرا در آنجا می فرماید:"کسانی که گاهی همسرانشان را بمنزله مادر خود قرار می دهند،سخن باطلی می گویند،مادر آنها فقط کسی است که از او متولد شده اند"با این حال چگونه همسران پیامبر که مسلمانان از آنان متولد نشده اند مادر محسوب می شوند؟ در پاسخ این سؤال باید به این نکته توجه کرد که خطاب مادر به یک زن یا باید از نظر جسمانی باشد یا روحانی،اما از نظر جسمانی تنها در صورتی این

۱- ۱) "مجمع البیان"و"روح المعانی"ذیل آیات مورد بحث.

۲- ۲) "روح المعانی"ذیل آیات مورد بحث.

معنی واقعیت دارد که انسان از او متولد شده باشد،و این همان است که در آیات پیشین آمده که مادر جسمانی انسان تنها کسی است که از او متولد شده است، و اما پدر یا مادر روحانی کسی است که یک نوع حق معنوی بر او داشته باشد، همچون پیامبر ص که پدر روحانی امت محسوب می شود،و هم به خاطر او همسرانش احترام مادر را دارند.

ایرادی که به اعراب جاهلی در مورد"ظهار"متوجه می شد این بود که وقتی همسران خود را مادر خطاب می کردند مسلما منظور آنها مادر معنوی نبود،بلکه منظورشان این بود که آنها به منزله مادر جسمانی هستند،لذا آن را یک نوع طلاق می شمردند،و می دانیم مادر جسمانی با الفاظ درست نمی شود،بلکه شرط آن تولد جسمانی است،بنا بر این سخن آنها سخن منکر و زور و باطل بود.

ولی در مورد همسران پیامبر ص اگر چه آنها مادر جسمانی نیستند،ولی به احترام پیامبر ص مادر روحانیند،و احترام یک مادر را دارند.

و اگر می بینیم که قرآن در آیات آینده ازدواج با همسران پیامبر ص را تحریم کرده آن نیز یکی از شئون احترام آنها و احترام پیامبر ص است، چنان که توضیح آن بطور مشروح به خواست خدا خواهد آمد.

البته نوع سومی از مادر در اسلام به عنوان مادر رضاعی وجود دارد که در آیه **۲۳** سوره نساء به آن اشاره شده(وَ أُمَّهاتُکُمُ اللاّتِی أَرْضَعْنَکُمْ ...)ولی آن در حقیقت یکی از شاخه های مادر جسمانی می باشد.

ج-سومین حکم،مساله اولویت خویشاوندان در مورد ارث نسبت به دیگران است،زیرا در آغاز اسلام که مسلمانان بر اثر هجرت پیوند خود را با بستگانشان گسسته بودند قانون ارث بر اساس"هجرت"و"مؤاخات"تنظیم شد، یعنی مهاجرین از یکدیگر،و یا از انصار که با آنها پیوند برادری بسته بودند ارث می بردند،این یک حکم موقتی بود که با وسعت یافتن اسلام و بر قرار شدن بسیاری

از ارتباطات گذشته خویشاوندی،بر اثر اسلام آوردن آنها،دیگر ادامه این حکم ضرورتی نداشت(توجه داشته باشید سوره احزاب در سال پنجم هجرت سال جنگ احزاب نازل شده).

لذا آیه فوق نازل شد و اولویت اولوا الارحام(خویشاوندان)را نسبت به دیگران تثبیت کرد.

البته قرائنی در دست است که منظور از اولویت در اینجا اولویت الزامی است،نه استحبابی،زیرا هم اجماع علمای اسلام بر این معنی است،و هم روایات زیادی که در منابع اسلامی وارد شده این موضوع را اثبات می کند.

در اینجا به این نکته نیز باید دقیقا توجه کرد که این آیه در صدد بیان اولویت خویشاوندان در برابر بیگانگان است،نه بیان اولویت طبقات سه گانه ارث نسبت به یکدیگر،و به تعبیر دیگر در اینجا "مفضل علیهم"مؤمنان و مهاجرانند که در متن قرآن آمده(مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُهاجِرِینَ).

بنا بر این مفهوم آیه چنین می شود:"خویشاوندان از نظر ارث بردن بعضی از بعضی دیگر اولی از غیر خویشاوندانند،و اما اینکه خویشاوندان چگونه ارث می برند؟و بر چه معیار و ضابطه ای است؟قرآن در اینجا از این معنی ساکت است،هر چند در آیات سوره نساء از آن مشروحا بحث نموده است (۱).

د-چهارمین حکمی که به صورت یک استثناء در آیه فوق آمده مساله

۱- ۱) بنا بر این استدلال بعضی از فقهاء به این تعبیر برای اولویت طبقات ارث نسبت به یکدیگر درست به نظر نمی رسد،گویا حرف"ب"در أَوْلیٰ بِبَعْضٍ سبب چنین اشتباهی شده،و گمان کرده اند"مفضل علیهم"در اینجا همان بعض است،در حالی که قرآن صریحا"مفضل علیه" مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُهاجِرِینَ آورده است،آری تعبیر به أُولُوا الْأَرْحٰامِ به تنهایی می تواند این اشعار را داشته باشد که معیار ارث خویشاوندی است،و هر قدر درجه خویشاوندی بالا برود حق تقدم خواهد بود(دقت کنید).

بهره مند نمودن دوستان و افراد مورد علاقه از اموالی است که انسان از خود به یادگار می گذارد،که با جمله إِلاّ أَنْ تَفْعَلُوا إِلی أَوْلِیائِکُمْ مَعْرُوفاً (مگر اینکه بخواهید به دوستانتان نیکی کنید)بیان شده است،و مصداق روشن آن همان حکم وصیت است که انسان می تواند در یک سوم از اموالش در باره هر کس مایل باشد انجام دهد.

به این ترتیب هنگامی که اساس ارث بر پایه خویشاوندی گذارده شد و جانشین پیوندهای گذشته گردید باز ارتباط انسان به کلی از دوستان مورد علاقه و برادران مسلمان او قطع نمی شود،منتها از نظر کیفیت و کمیت بسته به میل خود انسان است،ولی در هر حال مشروط به این می باشد که زائد بر ثلث مال نگردد و البته اگر انسان از وصیت کردن صرفنظر کند همه اموال او بین خویشاوندانش طبق قانون ارث تقسیم می گردد و ثلثی برای او منظور نخواهد شد (۱).

***

نکته:

روایات زیادی از ائمه اهل بیت ع در تفسیر آیه فوق در مورد أُولُوا الْأَرْحامِ نقل شده که در قسمتی از آنها این آیه به مساله"ارث اموال"تفسیر شده، همانگونه که معروف در میان مفسران است،در حالی که در قسمت دیگر به مساله"ارث خلافت و حکومت"در خاندان پیامبر و ائمه اهل بیت ع تفسیر

ص :۲۰۸

---

۱ - ۱) جمعی از مفسران معتقدند که استثناء در جمله إِلاّ أَنْ تَفْعَلُوا ...استثناء منقطع است،چرا که حکم"وصیت"از حکم"ارث"جدا است،ولی به عقیده ما مانعی ندارد که استثناء در اینجا متصل بوده باشد چرا که جمله وَ أُولُوا الْأَرْحامِ ...دلیل بر این است که خویشاوندان نسبت به اموالی که از میت باقی می ماند نسبت به بیگانگان اولی هستند، مگر در صورتی که وصیتی کرده باشد در این صورت"موصی له"در محدوده ثلث از خویشاوندان اولی است،این در حقیقت شبیه استثناهایی است که در آیات ارث به صورت " مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ ...آمده است.

گردیده.

از جمله در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که وقتی از تفسیر این آیه سؤال کردند اما ع فرمود:"این در باره فرزندان حسین ع نازل شده، و هنگامی که راوی سؤال کرد آیا این در باره ارث اموال نیست؟امام فرمود نه در باره حکومت و ولایت است" (۱).

بدیهی است منظور از این احادیث نفی مساله ارث اموال نیست،بلکه منظور توجه دادن به این نکته است که ارث مفهوم وسیعی دارد که هم ارث اموال را شامل می شود و هم ارث خلافت و ولایت را.

این توارث هیچگونه شباهتی با مساله توارث سلطنت در سلسله پادشاهان ندارد،اینجا توارثی است بخاطر شایستگی ها و لیاقتها و لذا در میان فرزندان امامان تنها شامل حال کسانی می شد که دارای این شایستگی بودند،درست شبیه آنچه ابراهیم ع برای فرزندان خود از خدا می خواهد،و خداوند به او می گوید:

امامت و ولایت من به آن گروه از فرزندان تو که در صف ظالمان قرار داشته اند نمی رسد بلکه مخصوص پاکان آنها است.

و نیز شبیه چیزی است که در زیارات در مقابل قبور شهیدان راه خدا از جمله در مقابل قبر امام حسین ع می گوئیم:سلام بر تو ای حسینی که وارث آدم،وارث نوح،وارث ابراهیم،و وارث موسی و عیسی و محمدی...که این ارثی است در جنبه های اعتقادی و اخلاقی و معنوی و روحانی.

***

۱- ۱) این احادیث را مرحوم سید هاشم بحرانی در "تفسیر برهان"جلد ۳ صفحه ۲۹۲ و ۲۹۳ نقل کرده از جمله حدیث فوق و حدیث ۱۶ از این سلسله احادیث است.

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۷ تا ۸]

اشاره

وَ إِذْ أَخَذْنا مِنَ اَلنَّبِيِّينَ مِيثاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى وَ عِيسَى اِبْنِ مَرْيَمَ وَ أَخَذْنا مِنْهُمْ مِيثاقاً غَلِيظاً (۷) لِيَسْئَلَ اَلصّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَ أَعَدَّ لِلْكافِرِينَ عَذاباً أَلِيماً (۸)

ترجمه:

۷-به خاطر بیاور هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم،و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم،و از همه آنها پیمان محکمی گرفتیم(که در ادای مسئولیت تبلیغ و رسالت و رهبری کوتاهی نکنند).

۸-تا خدا از صدق راستگویان سؤال کند و برای کافران عذاب دردناک آماده ساخته است.

تفسیر:

پیمان محکم الهی

از آنجا که در آیات گذشته اختیارات وسیع و گسترده پیامبر اسلام ص تحت عنوان" اَلنَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ "بیان شد،آیات مورد بحث وظائف سنگین پیامبر ص و سائر پیامبران بزرگ را بیان می کند،زیرا می دانیم همواره اختیارات توأم با مسئولیتها است،و هر جا"حقی"وجود دارد"تکلیفی" در مقابل آن نیز هست که این دو هرگز از هم جدا نمی شوند،بنا بر این اگر پیامبر اسلام ص حق وسیعی دارد تکلیف و مسئولیت سنگینی نیز در برابر آن قرار داده شده.

ص: ۲۱۰

نخست می فرماید:"به خاطر بیاور هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم و همچنین از تو و از نُوحٍ وَ إِبْراهِیمَ وَ مُوسی وَ عِیسَی بن مریم،آری از همه آنها پیمان شدید و محکمی گرفتیم"(وَ إِذْ أَخَذْنا مِنَ النَّبِیِّینَ مِیثاقَهُمْ وَ مِنْکَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْراهِیمَ وَ مُوسی وَ عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ وَ أَخَذْنا مِنْهُمْ مِیثاقاً غَلِیظاً).

به این ترتیب نخست تمام پیامبران را در مساله میثاق مطرح می کند،سپس از پنج پیامبر اولوا العزم نام می برد که در آغاز آنها شخص پیامبر اسلام به خاطر شرافت و عظمتی که دارد آمده است،و بعد از او چهار پیامبر اولوا العزم دیگر به ترتیب زمان ظهور(نوح و ابراهیم و موسی و عیسی ع)ذکر شده اند.

این نشان می دهد که پیمان مزبور پیمانی همگانی بوده که از تمام انبیاء گرفته شده،هر چند پیامبران اولوا العزم به طور مؤکدتری در برابر این پیمان متعهد بوده اند،پیمانی که با جمله أَخَذْنا مِنْهُمْ مِیثاقاً غَلِیظاً تاکید فوق العاده آن بیان شده است (۱).

مهم این است بدانیم این چه پیمان مؤکدی بوده که پیامبران همه زیر بار آن هستند،در اینجا مفسران سخنان گوناگونی دارند که می توان گفت همه آنها شاخه های مختلف یک اصل کلی است،و آن ادا کردن مسئولیت تبلیغ و رسالت و رهبری و هدایت مردم در تمام زمینه ها و ابعاد است.

آنها موظف بودند همه انسانها را قبل از هر چیز به سوی توحید دعوت کنند.

و نیز موظف بودند یکدیگر را تایید نمایند،و پیامبران پیشین امتهای خود را برای پذیرش پیامبران بعد آماده سازند،همانگونه که پیامبران بعد دعوت پیامبران پیشین را تصدیق و تاکید نمایند.

ص:۲۱۱

۱- ۱) میثاق-چنان که راغب در مفردات می گوید:به معنی پیمان مؤکدی است که توأم با سوگند و عهد بوده باشد،بنا بر این ذکر"غلیظا"در آیه تاکیدی است افزون بر این معنی.

خلاصه،دعوت همه به یک سو باشد و همگی یک حقیقت را تبلیغ کنند،و امتها را زیر پرچم واحدی گرد آورند.

شاهد این سخن را در سائر آیات قرآن نیز می توان یافت،در آیه ۸۱ سوره آل عمران می خوانیم: وَ إِذْ أَخَذَ اللّهُ مِیثاقَ النَّبِیِّینَ لَما آتَیْتُکُمْ مِنْ کِتابٍ وَ حِکْمَهٍ ثُمَّ جاءَکُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَکُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلی ذلِکُمْ إِصْرِی قالُوا أَقْرَرْنا قالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَکُمْ مِنَ الشّاهِدِینَ :

"(به خاطر بیاورید)هنگامی را که خداوند پیمان مؤکد از پیامبران (و پیروان آنها)گرفت که هر گاه کتاب و دانش به شما دادم سپس پیامبری به سوی شما آمد که آنچه را با شما است تصدیق می کند به او ایمان بیاورید،و او را یاری کنید،سپس(خداوند)به آنها گفت:آیا اقرار به این موضوع دارید؟ و پیمان مؤکد بر آن بسته اید؟گفتند(آری)اقرار داریم، (خداوند به آنها) فرمود:(بر این پیمان مقدس)گواه باشید من هم با شما گواهم"! نظیر همین معنی در آیه ۱۸۷ سوره آل عمران نیز آمده است و در آن صریحا می گوید خداوند از اهل کتاب پیمان گرفته بود که آیات الهی را برای مردم تبیین کنند،و هرگز آن را کتمان ننمایند.

به این ترتیب خداوند هم از پیامبران پیمان مؤکد گرفته که مردم را دعوت به توحید اللّه و توحید آئین حق و ادیان آسمانی نمایند و هم از علمای اهل کتاب که آنان نیز تا آنجا که در توان دارند در تبیین آئین الهی بکوشند و از کتمان بپرهیزند. ***آیه بعد هدف از بعثت انبیاء و پیمان مؤکدی را که از آنها گرفته شده است چنین بیان می کند:"هدف این است که خداوند از صدق راستگویان پرسش کند و برای کافران عذاب دردناک آماده ساخته است"(لِیَسْئَلَ الصّادِقِینَ عَنْ

صِدْقِهِمْ وَ أَعَدَّ لِلْكافِرِينَ عَذاباً أَلِيماً

).

در اینکه منظور از"صادقین"در اینجا چه کسانی هستند؟و این سؤال چه سؤالی است؟مفسران تفسیرهای فراوانی دارند،اما آنچه هماهنگ با آیات این سوره و آیات دیگر قرآن به نظر می رسد،این است که منظور مؤمنانی است که صدق ادعای خود را در عمل اثبات کرده اند،و به تعبیر دیگر از میدان آزمایش و امتحان الهی سرفراز به در آمده اند.

شاهد این سخن اینکه:

اولا"صادقین"در اینجا در مقابل"کافرین"قرار گرفته و از قرینه مقابله این معنی به خوبی استفاده می شود.

ثانیا-در آیه ۲۳ همین سوره(احزاب)چنین می خوانیم: مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللّهَ عَلَیْهِ :"گروهی از مؤمنان کسانی هستند که در عهد و پیمانی که با خدا بسته اند صادقند و بر سر پیمان خود ایستادند"بلا فاصله در آیه ۲۴ می فرماید: لِیَجْزِیَ اللّهُ الصّادِقِینَ بِصِدْقِهِمْ وَ یُعَذِّبَ الْمُنافِقِینَ إِنْ شاءَ أَوْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ :"هدف این است که صادقین را در برابر صدقشان پاداش دهد، و منافقین را هر گاه بخواهد عذاب کند و یا توبه آنها را بپذیرد.

ثالثا در آیه ۱۵ حجرات و ۸ حشر"صادقین"به خوبی معرفی شده اند در حجرات چنین می خوانیم: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ یَرْتابُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اللّهِ أُولئِکَ هُمُ الصّادِقُونَ :

"مؤمنان واقعی کسانی هستند که ایمان به خدا و رسولش آورده اند و با مال و جان در راه خدا جهاد کرده اند،اینها صادقین هستند".

و در سوره حشر می فرماید: لِلْفُقَراءِ الْمُهاجِرِینَ الَّذِینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَ أَمْوالِهِمْ یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللّهِ وَ رِضْواناً وَ یَنْصُرُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِکَ هُمُ الصّادِقُونَ :"غنائمی که بدون جنگ به دست مسلمانان می افتد متعلق به فقرای

مهاجرین است همانها که از خانه ها و اموالشان بیرون رانده شدند،در حالی که خواستار فضل پروردگار و رضای او بودند،همانها که خدا و رسولش را یاری می کنند،آنها صادقین هستند".

به این ترتیب روشن است که منظور از "صادقین"کسانی می باشند که در میدان حمایت از آئین خدا،و جهاد و ایستادگی در برابر مشکلات،و بذل جان و مال،صداقت و راستگویی خود را به ثبوت رسانده اند (۱).

اما اینکه منظور از "سؤال کردن از صدق صادقین "چیست؟با توجه به آنچه در بالا گفتیم روشن است،منظور این است که آیا در اعمال خود اخلاص نیت و صدق ادعای خویش را به ثبوت می رسانند یا نه؟در انفاق،در جهاد،در شکیبایی در برابر مشکلات و مخصوصا سختیهای میدان جنگ.

این سؤال در کجا صورت می گیرد؟ظاهر آیه این است که در قیامت در دادگاه عدل پروردگار،آیات متعددی از قرآن نیز از تحقق چنین سؤالی در قیامت به طور کلی خبر می دهد،ولی این احتمال نیز وجود دارد که سؤال،جنبه سؤال عملی داشته باشد،و در دنیا صورت گیرد،چرا که با بعثت انبیاء همه مدعیان ایمان در زیر سؤال قرار می گیرند،و عمل آنها پاسخی است به این سؤال که آیا در دعوی خود صادق هستند؟! ***

ص: ۲۱۴

۱- ۱) جمعی از مفسران احتمال دیگری در معنی آیه داده اند که منظور از "صادقین" در اینجا خود پیامبران هستند که از آنان در قیامت سؤال می شود تا چه اندازه به پیمان خود عمل کردند؟ولی شواهد سه گانه ای که در بالا ذکر کردیم،این تفسیر را نفی می کند،این احتمال نیز داده شده است که منظور اعم از "پیامبران"و "مؤمنان"می باشد،اما تفسیری که در بالا ذکر شد با آیات این سوره و سایر آیات قرآن هماهنگتر است.

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۹ تا ۱۱]

اشاره

يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا اُذْكُرُوا نِعْمَةَ اَللّٰهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جٰاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنٰا عَلَيْهِمْ رِيحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهٰا وَ كٰانَ اَللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِيراً (۹) إِذْ جٰاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَ مِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَ إِذْ زٰاغَتِ اَلْأَبْصٰارُ وَ بَلَغَتِ اَلْقُلُوبُ اَلْحَنٰاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللّٰهِ اَلظُّنُونَا (۱۰) هُنٰالِكَ اُبْتُلِيَ اَلْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زِلْزٰالاً شَدِيداً (۱۱)

ترجمه:

۹-ای کسانی که ایمان آورده اید نعمت خدا را بر خودتان به یاد آورید در آن هنگام که لشکرهای(عظیمی)به سراغ شما آمدند،ولی ما باد و طوفان سختی بر آنها فرستادیم و لشکریانی که آنها را نمی دیدید(و به این وسیله آنها را در هم شکستیم)و خداوند به آنچه انجام می دهید بینا است.

۱۰-به خاطر بیاورید زمانی را که آنها از طرف بالا و پائین(شهر)شما وارد شدند(و مدینه را محاصره کردند)و زمانی را که چشمها از شدت وحشت خیره شده بود،و جانها به لب رسیده بود،و گمانهای گوناگون بدی به خدا می بردید! ۱۱-در آنجا مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند.

ص: ۲۱۵

تفسیر:

آزمایش بزرگ الهی در میدان احزاب

این آیات و چندین آیه بعد از آن که مجموعا هفده آیه را تشکیل می دهد پیرامون یکی از بزرگترین آزمونهای الهی در مورد"مؤمنان"و"منافقان" و امتحان صدق گفتار آنها در عمل-که در آیات گذشته از آن بحث شد-سخن می گوید.

این آیات از یکی از مهمترین حوادث تاریخ اسلام،یعنی جنگ احزاب، بحث می کند،جنگی که در حقیقت نقطه عطفی در تاریخ اسلام بود و کفه موازنه قوا را در میان اسلام و کفر به نفع مسلمین بر هم زد و پیروزی در آن کلیدی بود برای پیروزیهای بزرگ آینده،و در حقیقت کمر دشمنان در این غزوه شکست و بعد از آن نتوانستند کار مهمی صورت دهند.

جنگ"احزاب"چنان که از نامش پیدا است مبارزه همه جانبه ای از ناحیه عموم دشمنان اسلام و گروه های مختلفی بود که با پیشرفت این آئین منافع نامشروعشان به خطر می افتاد.

نخستین جرقه جنگ از ناحیه گروهی از یهود"بنی نضیر"روشن شد که به مکه آمدند و طایفه"قریش"را به جنگ با پیامبر ص تشویق کردند و به آنها قول دادند تا آخرین نفس در کنارشان می ایستند،سپس به سراغ قبیله "غطفان"رفتند،و آنها را نیز آماده کارزار کردند.

این قبائل از هم پیمانان خود مانند قبیله"بنی اسد"و"بنی سلیم"،نیز دعوت کردند،و چون همگی خطر را احساس کرده بودند،دست به دست هم دادند تا کار اسلام را برای همیشه یکسره کنند،پیامبر ص را به قتل برسانند،مسلمین را در هم بکوبند،مدینه را غارت کنند،و چراغ اسلام را خاموش سازند.

مسلمانان که خود را در برابر این گروه عظیم دیدند به فرمان پیامبر ص به شور نشستند و قبل از هر چیز با پیشنهاد سلمان فارسی،اطراف مدینه را خندقی کندند تا دشمن به آسانی نتواند از آن عبور کند و شهر را مورد تاخت و تاز قرار دهد(و به همین جهت یکی از نامهای این جنگ،جنگ خندق است).

لحظات بسیار سخت و خطرناکی بر مسلمانان گذشت،جانها به لب رسیده بود،منافقین در میان لشکر اسلام سخت به تکاپو افتاده بودند،جمعیت انبوه دشمن و کمی لشگریان اسلام در مقابل آنها(تعداد لشکر کفر را ده هزار،و لشکر اسلام را سه هزار نفر نوشته اند)و آمادگی آنها از نظر تجهیزات جنگی و فراهم کردن وسائل لازم،آینده سخت و دردناکی را در برابر چشم مسلمانان مجسم می ساخت.

ولی خدا می خواست در اینجا آخرین ضربه بر پیکر کفر فرود آید،صف منافقین را نیز از صفوف مسلمین مشخص سازد،توطئه گران را افشا کند، و مسلمانان راستین را سخت در بوته آزمایش قرار دهد.

سرانجام این غزوه-چنان که شرح آن خواهد آمد-به پیروزی مسلمانان تمام شد،طوفانی سخت به فرمان خدا وزیدن گرفت،خیمه و خرگاه و زندگی کفار را در هم ریخت،رعب و وحشت شدیدی در قلب آنها افکند،و نیروهای غیبی فرشتگان به یاری مسلمانان فرستاد.

قدرت نمائیهای شگرفی همچون قدرت نمایی امیر مؤمنان علی ع در برابر عمرو بن عبد ود بر آن افزوده شد،و مشرکان بی آنکه بتوانند کاری انجام دهند پا به فرار گذاردند.

آیات هفده گانه فوق نازل شد و با تحلیلهای کوبنده و افشاگرانه خود به عالیترین وجه از این حادثه مهم برای پیروزی نهایی اسلام و کوبیدن منافقان بهره گیری کرد.

این دورنمایی بود از جنگ احزاب که در سال پنجم هجری واقع شد (۱).

از اینجا به سراغ تفسیر آیات می رویم و سایر جزئیات این غزوه را به بحث نکات وا می گذاریم.

قرآن این ماجرا را نخست در یک آیه خلاصه می کند سپس در ۱۶ آیه دیگر به بیان خصوصیات آن می پردازد.

می گوید:"ای کسانی که ایمان آورده اید نعمت بزرگ خدا را بر خودتان به یاد آورید در آن هنگام که لشکرهای(عظیمی)به سراغ شما آمدند" (یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَهَ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ إِذْ جٰاءَتْکُمْ جُنُودٌ).

"ولی ما باد و طوفانی بر آنها فرستادیم و لشکریانی که آنها را نمی دیدید،و به این وسیله آنها را در هم کوبیدیم"(فَأَرْسَلْنٰا عَلَیْهِمْ رِیحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهٰا).

"و خداوند به تمام کارهایی که انجام می دهید(و کارهایی که هر گروه در این میدان بزرگ انجام دادند)بصیر و بینا است"(وَ کٰانَ اللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِیراً).

در اینجا چند مطلب قابل دقت است:

۱-تعبیر به اذکروا نشان می دهد که این آیات بعد از پایان جنگ و گذشتن مقداری از زمان که به مسلمانان اجازه داد آنچه را دیده بودند در فکر خود مورد تحلیل قرار دهند نازل گردید تا تاثیر عمیقتری بخشد.

۲-تعبیر به جنود اشاره به احزاب مختلف جاهلی(مانند قریش،غطفان بنی سلیم،و بنی اسد،و بنی فزاره و بنی اشجع و بنی مره)و طایفه یهود داخل مدینه است.

۳-منظور از جُنُوداً لَمْ تَرَوْهٰا که به یاری مسلمانان آمدند همان

۱- ۱) آنچه در بالا گفته شد فشرده بحث مشروحی است که مورخان اسلامی از جمله "ابن اثیر"در"کامل"آورده اند.

فرشتگانی است که یاری آنها نسبت به مؤمنان در غزوه بـدر نیز صـریحا در قرآن مجید آمده است ولی همانگونه که در ذیل آیه ۹ سوره انفال بیان کردیم دلیلی در دست نیست که فرشـتگان،این جنود الهی ناپیدا،رسـما وارد میدان و مشغول جنگ شده باشـند،بلکه قرائنی در دست است که نشـان می دهـد آنهـا برای تقـویت روحیه مؤمنـان و دلگرمی آنـان نـازل گشـته انـد (۱). ***آیه بعـد که ترسـیمی از وضع بحرانی جنگ احزاب،و قـدرت عظیم جنگی دشـمنان،و نگرانی شدید بسـیاری از مسـلمانان است چنین می گوید:"به خاطر بیاورید زمانی را که آنها از طرف بالا و پائین شهر شما وارد شدند(و مدینه را در محاصره خود قرار دادند)و هنگامی را که چشـمها از شدت وحشت خیره شده بود جانها به لب رسـیده بود،و گمانهای گوناگون بدی به خدا می بردید"!(إِذْ جٰاؤُکُمْ مِنْ فَوْقِکُمْ وَ مِنْ أَسْفَلَ مِنْکُمْ وَ إِذْ زٰاغَتِ الْأَبْصٰارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنٰاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللّٰهِ الظُّنُونَا).

بسـیاری از مفسـران کلمه"فـوق"را در این آیه اشـاره به جـانب شـرق مـدینه می داننـد که قـبیله"غطفـان"از آنجـا وارد شـدند و"اسفل"را اشاره به غرب که قبیله"قریش"و همراهان آنها از آنجا ورود کردند.

البته با توجه به اینکه مکه درست در جنوب مـدینه واقع شـده،قبائل مشـرکین مکه بایـد از جنوب آمده باشـند،ولی شاید وضـع جاده و مدخل مدینه چنان بوده که آنها کمی شهر را دور زده و از غرب وارد شده اند و به هر حال جمله بالا اشاره به محاصره این شهر از سوی دشمنان مختلف اسلام است.

جمله" زٰاغَتِ الْأَبْصٰارُ "با توجه به اینکه"زاغت"از ماده"زیغ"به

۱- ۱) برای توضیح بیشتر در این زمینه به جلد"هفتم"تفسیر نمونه صفحه ۱۰۳ به بعد مراجعه نمائید.

معنی تمایل به یک سو است اشاره به حالتی است که انسان به هنگام ترس و وحشت شدید پیدا می کند که چشمان او به یک سمت منحرف،و روی نقطه معینی ثابت و خیره می شود.

جمله" بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ "(قلبها به گلوگاه رسیده بود)کنایه جالبی است شبیه آنچه در زبان فارسی داریم که می گوئیم"جانش به لب رسید" و گرنه هرگز،قلب به معنی عضو مخصوص مرکز پخش خون از جای خود حرکت نمی کند و هیچگاه به گلوگاه نمی رسد.

جمله"و تَظُنُّونَ بِاللّٰهِ الظُّنُونَا "اشاره به این است که در این حالت، گمانهای ناجوری برای جمعی از مسلمانان پیدا شده بود،چرا که هنوز از نظر نیروی ایمان به مرحله کمال نرسیده بودند،اینها همان کسانی بودند که در آیه بعد می گوید:شدیدا متزلزل شدند.

شاید بعضی فکر می کردند ما سرانجام شکست خواهیم خورد،و ارتش دشمن با این قدرت و قوت پیروز می شود،روزهای آخر عمر اسلام فرا رسیده است و وعده های پیامبر در زمینه پیروزی مطلقا تحقق نخواهد یافت! البته این افکار نه به صورت یک عقیده که به صورت یک وسوسه در اعماق دلهای بعضی پیدا شده بود،این شبیه همانست که در جنگ احد،قرآن مجید از آن یاد کرده می گوید: وَ طٰائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللّٰهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجٰاهِلِيَّةِ :"گروهی از شما در آن لحظات بحرانی جنگ،تنها به فکر جان خود بودند و گمانهای نادرست همانند گمانهای دوران جاهلیت داشتند"!(سوره آل عمران آیه ۱۵۴).

البته مخاطب در آیه مورد بحث مسلما مؤمنانند،و جمله يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا در آیه قبل دلیل روشنی بر این معنی است،و کسانی که مخاطب را منافقان دانسته اند گویا به این نکته توجه نکرده اند و یا پنداشته اند که این قبیل گمانها

با ایمان و اسلام سازگار نیست در حالی که بروز این قبیل افکار در حد یک وسوسه آنهم در شرائط بسیار سخت و بحرانی،برای افراد ضعیف الایمان و تازه مسلمان یک امر طبیعی است! (۱). ***اینجا بود که کوره امتحان الهی سخت داغ شد،چنان که در آیه بعد می گوید:"در آنجا مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند"(هُنالِکَ ابْتُلِیَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زِلْزالاً شَدِیداً).

طبیعی است هنگامی که انسان گرفتار طوفانهای فکری می شود،جسم او نیز از این طوفان بر کنار نمی ماند،و در اضطراب و تزلزل فرو می رود،بسیار دیده ایم افرادی که ناراحتی فکری دارند در همان جای خود که نشسته اند مرتبا تکان می خورند،دست بر دست می مالند،و اضطراب خود را در حرکات خود کاملا مشخص می نمایند.

یکی از شواهد این وحشت شدید این بود که نقل کرده اند پنج قهرمان معروف عرب که عمرو بن عبد ود سرآمد آنها بود لباس جنگ پوشیده و با غرور خاصی به میدان آمدند و هل من مبارز گفتند،مخصوصا"عمرو بن عبد ود" رجز می خواند و بهشت و آخرت را به مسخره گرفته بود،و می گفت:"مگر نمی گوئید مقتولین شما در بهشت خواهند بود؟آیا کسی از شما شوق دیدار بهشت در سر ندارد؟!ولی در برابر نعره های او سکوت بر لشکر حکمفرما بود،و کسی جرات مقابله را نداشت،جز علی بن ابی طالب ع که به مقابله برخاست و پیروزی بزرگی نصیب مسلمانان نمود که در بحث نکات مشروحا خواهد آمد.

ص :۲۲۱

---

۱ - ۱) جمعی از مفسران،"ظنون"را در اینجا به معنی اعم از گمان بد و خوب گرفته اند،ولی قرائن موجود در این آیه و آیه بعد نشان می دهد که مراد گمانهای بد است.

آری فولاد را در کوره داغ می برند تا آبدیده شود،مسلمانان نخستین نیز باید در کوره حوادث سخت،مخصوصا غزواتی همچون غزوه احزاب،قرار گیرند تا آبدیده و مقاوم شوند.

***

ص :۲۲۲

[سوره الأحزاب (۳۳): آيات ۱۲ تا ۱۷]

اشاره

وَ إِذْ يَقُولُ اَلْمُنٰافِقُونَ وَ اَلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مٰا وَعَدَنَا اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ إِلاّٰ غُرُوراً (۱۲) وَ إِذْ قٰالَتْ طٰائِفَةٌ مِنْهُمْ يٰا أَهْلَ يَثْرِبَ لاٰ مُقٰامَ
لَكُمْ فَارْجِعُوا وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ اَلنَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنٰا عَوْرَةٌ وَ مٰا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلاّٰ فِرٰاراً (۱۳) وَ لَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ
أَقْطٰارِهٰا ثُمَّ سُئِلُوا اَلْفِتْنَةَ لَآتَوْهٰا وَ مٰا تَلَبَّثُوا بِهٰا إِلاّٰ يَسِيراً (۱۴) وَ لَقَدْ كٰانُوا عٰاهَدُوا اَللّٰهَ مِنْ قَبْلُ لاٰ يُوَلُّونَ اَلْأَدْبٰارَ وَ كٰانَ عَهْدُ اَللّٰهِ
مَسْؤُلاً (۱۵) قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ اَلْفِرٰارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ اَلْمَوْتِ أَوِ اَلْقَتْلِ وَ إِذاً لاٰ تُمَتَّعُونَ إِلاّٰ قَلِيلاً (۱۶) قُلْ مَنْ ذَا اَلَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اَللّٰهِ
إِنْ أَرٰادَ بِكُمْ سُوءاً أَوْ أَرٰادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَ لاٰ يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ وَلِيًّا وَ لاٰ نَصِيراً (۱۷)

ص: ۲۲۳

ترجمه:

۱۲-بخاطر بیاورید زمانی را که منافقان و آنها که در دلهایشان بیماری بود می گفتند خدا و پیامبرش جز وعده های دروغین به ما نداده اند.

۱۳-و نیز به خاطر بیاورید زمانی را که گروهی از آنها گفتند:ای اهل یثرب(مردم مدینه)! اینجا جای توقف شما نیست،به خانه های خود باز گردید،و گروهی از آنان از پیامبر اجازه بازگشت می خواستند و می گفتند خانه های ما بدون حفاظ است، در حالی که بدون حفاظ نبود،آنها فقط می خواستند(از جنگ)فرار کنند! ۱۴-آنها چنان بودند که اگر دشمنان از اطراف و جوانب مدینه بر آنان وارد می شدند و پیشنهاد بازگشت به سوی شرک به آنها می کردند می پذیرفتند،و جز مدت کمی برای انتخاب این راه درنگ نمی کردند.

۱۵-آنها قبل از این با خدا عهد کرده بودند که پشت به دشمن نکنند،و عهد الهی مورد سؤال قرار خواهد گرفت(و در برابر آن مسئولند).

۱۶-بگو:اگر از مرگ یا کشته شدن فرار کنید سودی به حال شما نخواهد داشت،و در آن هنگام جز بهره کمی از زندگانی نخواهید گرفت.

۱۷-بگو:چه کسی می تواند شما را در برابر اراده خدا حفظ کند اگر او مصیبت یا رحمتی را برای شما اراده کرده،و غیر از خدا هیچ سرپرست و یاوری نخواهند یافت.

تفسیر:

منافقان و ضعیف الایمان ها در صحنه احزاب

گفتیم کوره امتحان جنگ احزاب داغ شد،و همگی در این امتحان بزرگ

ص :۲۲۴

درگیر شدند، روشن است در اینگونه موارد بحرانی مردمی که در شرائط عادی ظاهرا در یک صف قرار دارند به صفوف مختلفی تقسیم می شوند،در اینجا نیز مسلمانان به گروه های مختلفی تقسیم شدند:جمعی مؤمنان راستین بودند،گروهی خواص مؤمنان،جمعی افراد ضعیف الایمان،جمعی منافق،جمعی منافق لجوج و سرسخت،گروهی در فکر خانه و زندگی خویشتن و در فکر فرار بودند،جمعی سعی داشتند دیگران را از جهاد باز دارند و گروهی تلاش می کردند رشته اتحاد خود را با منافقین محکم کنند.

خلاصه هر کس اسرار باطنی خویش را در این رستاخیز عجیب و"یوم البروز"آشکار ساخت.

در آیات گذشته از جمعیت مسلمانان ضعیف الایمان و وسوسه ها و گمانهای بدی که با آن دست به گریبان بودند سخن در میان بود،و در نخستین آیات مورد بحث گفتگوی منافقان و بیماردلان منعکس شده است.

می فرماید:"به خاطر بیاورید هنگامی را که منافقان و آنها که دلی بیمار داشتند می گفتند:خدا و پیامبرش چیزی جز وعده های دروغین به ما نداده اند"! (إِذْ يَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ما وَعَدَنَا اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ إِلاّٰ غُرُوراً).

در تاریخ جنگ احزاب چنین آمده است که در اثنای حفر خندق که مسلمانان هر یک مشغول کندن بخشی از خندق بودند روزی به قطعه سنگ سخت و بزرگی برخورد کردند که هیچ کلنگی در آن اثر نمی کرد،خبر به پیامبر ص دادند پیامبر ص شخصا وارد خندق شد،و در کنار سنگ قرار گرفت و کلنگی را به دست گرفت و نخستین ضربه محکم را بر مغز سنگ فرود آورد،قسمتی از آن متلاشی شد و برقی از آن جستن کرد،پیامبر ص تکبیر پیروزی گفت،مسلمانان نیز همگی تکبیر گفتند.

بار دوم ضربه شدید دیگری بر سنگ فرو کوفت قسمت دیگری در هم

شکست و برقی از آن جستن نمود پیامبر تکبیر گفت و مسلمانان نیز تکبیر گفتند.

سرانجام پیامبر سومین ضربه را بر سنگ فرود آورد و برق جستن کرد، و باقیمانده سنگ متلاشی شد،حضرت ص باز تکبیر گفت و مسلمانان نیز صدا به تکبیر بلند کردند،سلمان از این ماجرا سؤال کرد،پیامبر ص فرمود:

"در میان برق اول سرزمین "حیره" و قصرهای پادشاهان ایران را دیدم، و جبرئیل به من بشارت داد که امت من بر آنها پیروز می شوند!،و در برق دوم قصرهای سرخ فام "شام و روم" نمایان گشت،و جبرئیل به من بشارت داد که امت من بر آنها نیز پیروز خواهند شد!در برق سوم قصرهای "صنعا و یمن" را دیدم و جبرئیل باز به من خبر داد که امتم باز بر آنها پیروز خواهند شد،بشارت باد بر شما ای مسلمانان!. منافقان نگاهی به یکدیگر کردند و گفتند چه سخنان عجیبی؟و چه حرفهای باطل و بی اساسی؟او از مدینه دارد سرزمین حیره و مدائن کسری را می بیند، و خبر فتح آن را به شما می دهد،در حالی که هم اکنون شما در چنگال یک مشت عرب گرفتارید(و حالت دفاعی به خود گرفته اید)و حتی نمی توانید به بیت الخلاء بروید(چه خیال باطل و پندار خامی؟!).

آیه فوق نازل شد و گفت که این منافقان و بیماردلان می گویند خدا و پیغمبرش جز فریب و دروغ وعده ای به ما نداده است، (آنها از قدرت بی پایان پروردگار بیخبرند (۱)).

و راستی در آن روز چنین اخبار و بشارتی جز در نظر مؤمنان آگاه فریب

ص: ۲۲۶

۱- ۱) کامل ابن اثیر جلد ۲ صفحه ۱۷۹.در سیره ابن هشام همین جریان با مختصر تفاوتی آمده و آن اینکه پیامبر فرمود:در برق اول فتح یمن را دیدم،و در برق دوم فتح شام و مغرب،و در برق سوم پیروزی بر شرق(سرزمین ایران)را مشاهده کردم که با ترتیب تاریخی فتح این سه منطقه هماهنگ است.

و غروری بیش نبود،اما دیده ملکوتی پیامبر ص در لابلای جرقه های آتشینی که از برخورد کلنگهایی که برای حفر خندق بر زمین کوبیده می شد جستن می کرده می توانست گشوده شدن درهای قصرهای پادشاهان ایران و روم و یمن را ببیند،و به امت جان بر کفش بشارت دهد،و از اسرار آینده پرده بردارد.

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که منظور از اَلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ همان منافقان است،و ذکر این جمله در واقع توضیحی است برای کلمه"منافقین" که قبل از آن آمده است،و چه بیماری بدتر از بیماری نفاق؟!چرا که انسان سالم و دارای فطرت الهی یک چهره بیشتر ندارد،انسانهای دو چهره و چند چهره بیمارانی هستند که دائما در اضطراب و تضاد و تناقض گرفتارند.

شاهد این سخن چیزی است که در آغاز سوره بقره آمده است که در توصیف منافقین می گوید فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللّٰهُ مَرَضاً :"در دلهای آنها یک نوع بیماری است و خدا(به خاطر اعمالشان)بر بیماری آنها می افزاید"!(بقره آیه ۱۰).

***در آیه بعد به شرح حال گروه خطرناکی از همین منافقان بیمار دل که نسبت به دیگران خباثت و آلودگی بیشتری داشتند پرداخته می گوید:"و نیز به خاطر بیاورید هنگامی را که گروهی از آنها گفتند ای مردم یثرب!(مدینه) اینجا جای توقف شما نیست،به خانه های خود بازگردید"(وَ إِذْ قالَتْ طائِفَةٌ مِنْهُمْ یا أَهْلَ یَثْرِبَ لا مُقامَ لَکُمْ فَارْجِعُوا).

خلاصه در برابر این انبوه دشمن کاری از شما ساخته نیست خود را از معرکه بیرون کشیده و خویشتن را به هلاکت و زن و فرزندتان را به دست اسارت نسپارید.

و به این ترتیب می خواستند جمعیت انصار را از لشکر اسلام جدا کنند این

از یک سو.

از سوی دیگر"گروهی از همین منافقین که در مدینه خانه داشتند از پیامبر ص اجازه می خواستند که باز گردند و برای بازگشت خود عذرتراشی می کردند از جمله می گفتند:خانه های ما دیوار و در و پیکر درستی ندارد،در حالی که چنین نبود،آنها فقط می خواستند صحنه را خالی کرده فرار کنند"(وَ یَسْتَأْذِنُ فَرِیقٌ مِنْهُمُ النَّبِیَّ یَقُولُونَ إِنَّ بُیُوتَنا عَوْرَةٌ وَ ما هِیَ بِعَوْرَةٍ إِنْ یُرِیدُونَ إِلاّ فِراراً).

واژه"عوره"در اصل از ماده"عار"است،و به چیزی گفته می شود که آشکار ساختنش موجب عار باشد،به شکافهایی که در لباس یا دیوار خانه ظاهر می شود،و همچنین به نقاط آسیب پذیر مرزها،و آنچه انسان از آن بیم و وحشت دارد نیز"عوره"گفته می شود،در اینجا منظور خانه هایی است که در و دیوار مطمئنی ندارد و بیم حمله دشمن به آن می رود.

"منافقان"با مطرح ساختن این عذرها می خواستند میدان جنگ را ترک کرده و به خانه های خود پناه برند.

در روایتی آمده است که طایفه"بنی حارثه"کسی را خدمت پیامبر ص فرستادند و گفتند خانه های ما بدون حفاظ است و هیچیک از خانه های انصار همچون خانه های ما نیست،و میان ما و طایفه"غطفان"که از شرق مدینه هجوم آورده اند حایل و مانعی وجود ندارد،اجازه فرما به خانه های خود باز گردیم و از زنان و فرزندانمان دفاع کنیم،پیامبر ص به آنها اجازه داد. (۱)

این موضوع به گوش"سعد بن معاذ"،بزرگ انصار رسید،به پیامبر ص عرض کرد به آنها اجازه نفرما،به خدا سوگند تا کنون هر مشکلی برای ما پیش آمده این گروه همین بهانه را پیش کشیده اند،اینها دروغ می گویند،

۱- ۱) تفسیر فی ظلال جلد ۶ صفحه ۵۵۴.

پیامبر ص دستور داد باز گردند.

"یثرب"نام قدیمی مدینه است،پیش از آنکه پیامبر ص به آنجا هجرت کند،بعد از آن کم کم نام مدینه الرسول(شـهر پیغمبر)بر آن گذارده شد که مخفف آن همان"مدینه"بود.

این شـهر نامهای متعـددی دارد،سـید مرتضـی(رحمه اللّه علیه)علاوه بر این دو نام(یثرب و مدینه)یازده نام دیگر برای این شـهر ذکر کرده از جمله "طیبه"و"طـابه"و"سـکینه"و"محبوبه"و"مرحومه"و"قاصـمه"است(بعضـی یـثرب را نـام زمین این شـهر می نامند) (۱).

در پـاره ای از روایـات آمـده است که پیـامبر ص فرمـود:"این شـهر را یـثرب ننامیـد"شایـد به این جهت که یـثرب در اصـل از ماده"ثرب"(بر وزن حرب) به معنی ملامت کردن است،و پیامبر ص چنین نامی را برای این شهر پر برکت نمی پسندید.

به هر حال اینکه منافقان اهل"مـدینه"را با عنوان"یٰا أَهْلَ یَثْرِبَ "خطاب کردنـد بی دلیل نیست،شایـد به خاطر این بوده که می دانسـتند پیامبر از این نام متنفر است،و یا می خواستند عدم رسمیت اسلام و عنوان"مدینه الرسول"را اعلام دارند،و یا آنها را به دوران جاهلیت توجه دهند!. ***آیه بعد به سـستی ایمان این گروه اشاره کرده می گوید:"آنها در اظهار اسلام آن قدر سست و ضـعیفند که اگر دشـمنان از اطراف و جوانب مدینه وارد آن شوند،و این شـهر را اشـغال نظامی کنند و به آنها پیشنهاد نمایند که به سوی آئین شرک و کفر باز گردید به سرعت می پذیرند،و جز مدت کمی برای انتخاب این راه درنگ نخواهند کرد"!

۱- ۱) مجمع البیان جلد ۸ صفحه ۳۴۶.

(وَ لَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطارِها ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَهَ لَآتَوْها وَ ما تَلَبَّثُوا بِها إِلاّ یَسِیراً).

پیدا است مردمی که این چنین ضعیف و بی پاشنه اند نه آماده پیکار با دشمنند و نه پذیرای شهادت در راه خدا،به سرعت تسلیم می شوند و تغییر مسیر می دهند.

بنا بر این منظور از کلمه"فتنه"در اینجا همان شرک و کفر است(همانگونه که در آیات دیگر قرآن از قبیل آیه ۱۹۳ سوره بقره آمده است).

ولی بعضی از مفسران احتمال داده اند که مراد از"فتنه"در اینجا جنگ بر ضد مسلمانان است که اگر به این گروه منافق پیشنهاد شود به زودی این دعوت را اجابت کرده و با فتنه جویان همکاری می کنند! اما این تفسیر با ظاهر جمله وَ لَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطارِها (اگر از اطراف بر مدینه هجوم آورند...)سازگار نیست،و شاید به همین دلیل اکثر مفسران همان معنی اول را انتخاب کرده اند. ***سپس قرآن،این گروه منافق را به محاکمه می کشد و می گوید:"آنها قبلا با خدا عهد و پیمان بسته بودند که پشت به دشمن نکنند،و بر سر عهد خود در دفاع از توحید و اسلام و پیامبر بایستند،مگر آنها نمی دانند که عهد الهی مورد سؤال قرار خواهد گرفت"و آنها در برابر آن مسئولند(وَ لَقَدْ کانُوا عاهَدُوا اللّهَ مِنْ قَبْلُ لا یُوَلُّونَ الْأَدْبارَ وَ کانَ عَهْدُ اللّهِ مَسْؤُلاً).

بعضی گفته اند:منظور از این عهد و پیمان همان تعهدی است که طایفه "بنی حارثه"در روز جنگ احد با خدا و پیامبر کردند در آن هنگام که تصمیم به مراجعت از میدان گرفتند و بعد پشیمان شدند،عهد بستند که دیگر هرگز گرد این امور نروند،اما همانها در میدان جنگ احزاب باز به فکر پیمان شکنی افتادند (۱).

بعضی نیز آن را اشاره به عهدی می دانند که در جنگ بدر و یا در عقبه قبل

۱- ۱) "تفسیر قرطبی"و"تفسیر فی ظلال"ذیل آیات مورد بحث.

از هجرت پیامبر با آن حضرت بستند (۱).

ولی به نظر می رسد که آیه فوق مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که هم این عهد و پیمانها و هم سایر عهد و پیمانهای آنها را شامل می شود.

اصولا هر کسی ایمان می آورد و با پیامبر ص بیعت می کند این عهد را با او بسته که از اسلام و قرآن تا سر حد جان دفاع کند.

تکیه بر عهد و پیمان در اینجا به خاطر این است که حتی عرب جاهلی به مساله عهد و پیمان احترام می گذاشت،چگونه ممکن است کسی بعد از ادعای اسلام،پیمان خود را زیر پا بگذارد؟ ***بعد از آنکه خداوند نیت منافقان را افشاء کرد که منظورشان حفظ خانه هایشان نیست،بلکه فرار از صحنه جنگ است،با دو دلیل به آنها پاسخ می گوید.

نخست به پیامبر می فرماید:"بگو اگر از مرگ یا کشته شدن فرار کنید این فرار سودی به حال شما نخواهد داشت و بیش از چند روزی از زندگی دنیا بهره نخواهید گرفت"(قُلْ لَنْ یَنْفَعَکُمُ الْفِرٰارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَ إِذاً لاٰ تُمَتَّعُونَ إِلاّٰ قَلِیلاً).

گیرم موفق به فرار شدید،از دو حال خارج نیست،یا اجلتان سر آمده و مرگ حتمی شما فرا رسیده است،هر جا باشید مرگ گریبان شما را می گیرد حتی در خانه ها و در کنار زن و فرزندانتان،و حادثه ای از درون یا از برون به زندگی شما پایان می دهد،و اگر اجل شما فرا نرسیده باشد چهار روزی در این دنیا زندگی توأم با ذلت و خفت خواهید داشت،و اسیر چنگال دشمنان و سپس عذاب الهی خواهید شد.

۱- ۱) "آلوسی"در روح البیان این قول را نقل کرده است.

در حقیقت این بیان شبیه همان چیزی است که در جنگ احد،خطاب به گروه دیگری از منافقان سست عنصر نازل گردید: قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلىٰ مَضاجِعِهِمْ :"بگو حتی اگر در خانه هایتان باشید،آنها که مقدر شده است کشته شوند به سراغشان در بسترهایشان می آیند و آنها را از دم شمشیر می گذرانند"!(آل عمران-۱۵۳). ***دیگر اینکه مگر نمی دانید تمام سرنوشت شما به دست خدا است،و هرگز نمی توانید از حوزه قدرت و مشیت او فرار کنید.

"ای پیامبر!به آنها بگو چه کسی می توانـد شما را در برابر اراده خدا حفظ کند اگر او مصیبت یا رحمتی را برای شما بخواهد"؟!(قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللّهِ إِنْ أَرادَ بِكُمْ سُوءاً أَوْ أَرادَ بِكُمْ رَحْمَةً).

آری"آنها غیر از خدا هیچ سرپرست و یاوری نخواهند یافت"(وَ لا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ وَلِيًّا وَ لا نَصِيراً).

بنا بر این اکنون که همه مقدرات شما به دست او است فرمان او را در زمینه جهاد که مایه عزت و سربلندی در دنیا و در پیشگاه خدا است به جان بپذیرید، و حتی اگر شهادت در این راه به سراغ شما آید با آغوش باز از آن استقبال کنید.

***

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۱۸ تا ۲۰]

اشاره

قَدْ یَعْلَمُ اَللّٰهُ اَلْمُعَوِّقِینَ مِنْکُمْ وَ اَلْقٰائِلِینَ لِإِخْوٰانِهِمْ هَلُمَّ إِلَیْنٰا وَ لاٰ یَأْتُونَ اَلْبَأْسَ إِلاّٰ قَلِیلاً (۱۸) أَشِحَّةً عَلَیْکُمْ فَإِذٰا جٰاءَ اَلْخَوْفُ رَأَیْتَهُمْ یَنْظُرُونَ إِلَیْکَ تَدُورُ أَعْیُنُهُمْ کَالَّذِی یُغْشیٰ عَلَیْهِ مِنَ اَلْمَوْتِ فَإِذٰا ذَهَبَ اَلْخَوْفُ سَلَقُوکُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدٰادٍ أَشِحَّةً عَلَی اَلْخَیْرِ أُولٰئِکَ لَمْ یُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اَللّٰهُ أَعْمٰالَهُمْ وَ کٰانَ ذٰلِکَ عَلَی اَللّٰهِ یَسِیراً (۱۹) یَحْسَبُونَ اَلْأَحْزٰابَ لَمْ یَذْهَبُوا وَ إِنْ یَأْتِ اَلْأَحْزٰابُ یَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بٰادُونَ فِی اَلْأَعْرٰابِ یَسْئَلُونَ عَنْ أَنْبٰائِکُمْ وَ لَوْ کٰانُوا فِیکُمْ مٰا قٰاتَلُوا إِلاّٰ قَلِیلاً (۲۰)

ترجمه:

۱۸-خداوند کسانی که مردم را از جنگ باز می داشتند و کسانی را که به برادران خود می گفتند به سوی ما بیائید(و خود را از معرکه بیرون کشید)به خوبی می شناسد

ص :۲۳۳

آنها(مردمی ضعیفند و)جز به مقدار کمی کارزار نمی کنند.

۱۹-آنها در همه چیز نسبت به شما بخیلند،و هنگامی که لحظات ترس و بحرانی پیش آید مشاهده می کنی آن چنان به تو نگاه می کنند و چشمهایشان در حدقه می چرخد که گویی می خواهند قالب تهی کنند!اما هنگامی که حالت خوف و ترس فرو نشست زبانهای تند و خشن خود را با انبوهی از خشم و عصبانیت بر شما می گشایند(و سهم خود را از غنائم مطالبه می کنند!)در حالی که در آن نیز حریص و بخیلند،آنها هرگز ایمان نیاورده اند لذا خداوند اعمالشان را حبط و نابود کرد و این کار بر خدا آسان است.

۲۰-آنها گمان می کنند هنوز لشکر احزاب نرفته اند،و اگر برگردند اینها دوست می دارند در میان اعراب بادیه نشین پراکنده و پنهان شوند و از اخبار شما جویا گردند و اگر در میان شما باشند جز کمی پیکار نمی کنند.

تفسیر:

گروه باز دارندگان

سپس به وضع گروهی دیگر از منافقین که از میدان جنگ احزاب کناره گیری کردند و دیگران را نیز دعوت به کناره گیری می نمودند اشاره کرده می گوید:"خداوند آن گروهی از شما را که کوشش داشتند مردم را از جنگ منصرف سازند می داند"(قَدْ یَعْلَمُ اللّٰهُ الْمُعَوِّقِینَ مِنْکُمْ).

"و همچنین کسانی را که به برادرانشان می گفتند به سوی ما بیائید"و دست از این پیکار خطرناک بردارید!(وَ الْقٰائِلِینَ لِإِخْوٰانِهِمْ هَلُمَّ إِلَیْنٰا).

"همان کسانی که اهل جنگ و پیکار نیستند و جز مقدار کمی-آنهم از روی اکراه و یا ریا-به سراغ جنگ نمی روند"(وَ لاٰ یَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلاّٰ قَلِیلاً).

"معوقین"از ماده"عوق"(بر وزن شوق)به معنی باز داشتن و منصرف کردن از چیزی است و"باس"در اصل به معنی شدت و در اینجا منظور از آن "جنگ"است.

آیه فوق احتمالا اشاره به دو دسته می کند:دسته ای از منافقین،که در

لابلای صفوف مسلمانان بودند(و تعبیر "منکم "گواه بر این است)و سعی داشتند مسلمانان ضعیف الایمان را از جنگ باز دارند،اینها همان"معوقین"بودند.

گروه دیگری که بیرون از صحنه نشسته بودند از منافقین و یا یهود،و هنگامی که با سربازان پیامبر ص برخورد می کردند می گفتند به سراغ ما بیائید و خود را از این معرکه بیرون بکشید(اینها همانها هستند که در جمله دوم اشاره شده است).

این احتمال نیز وجود دارد که این آیه بیان دو حالت مختلف از یک گروه باشد،کسانی که وقتی در میان مردم هستند آنها را از جنگ باز می دارند، و هنگامی که به کنار می روند دیگران را به سوی خود دعوت می کنند.

در روایتی می خوانیم یکی از یاران پیامبر ص از میدان"احزاب"به درون شهر برای حاجتی آمده بود،برادرش را دید که نان و گوشت بریان و شراب پیش روی خود نهاده،گفت تو اینجا به خوشگذرانی مشغولی و پیامبر خدا در میان شمشیرها و نیزه ها مشغول پیکار است؟! در جوابش گفت ای ابله!تو نیز بیا با ما بنشین و خوش باش!به خدایی که محمد به او قسم یاد می کند که او هرگز از این میدان باز نخواهد گشت!و این لشکر عظیمی که جمع شده اند او و اصحابش را زنده نخواهند گذاشت! برادرش گفت:دروغ می گویی،به خدا سوگند می روم و رسول خدا ص را از آنچه گفتی با خبر می سازم،خدمت پیامبر ص آمد و جریان را گفت در اینجا آیه فوق نازل شد.

بنا بر این شان نزول واژه"اخوانهم"(برادرانشان)ممکن است به معنی برادران حقیقی باشد و یا به معنی هم مسلکان،همانگونه که در آیه ۲۷ سوره اسراء تبذیر کنندگان را برادران شیاطین نامیده است(إِنَّ الْمُبَذِّرِینَ کانُوا إِخْوانَ الشَّیاطِینِ).

***

در آیه بعد می افزاید:"انگیزه تمام این کارشکنیها این است که آنها در همه چیز نسبت به شما بخیل اند"(أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ) (۱).

نه تنها در بـذل جان در میدان نبرد که در کمکهای مالی برای تهیه وسائل جنگ،و در کمکهای بدنی برای حفر خندق،و حتی در کمکهای فکری نیز بخل می ورزنـد،بخلی توأم با حرص و حرصـی روز افزون! بعـد از بیان بخل آنها و مضایقه از هر گونه ایثـارگری،به بیان اوصاف دیگری از آنها که تقریبا جنبه عمومی در همه منافقان در تمام اعصار و قرون دارد پرداخته چنین می گوید:"هنگامی که لحظات ترسناک و بحرانی پیش می آید آن چنان جبان و ترسو هستند که می بینی به تو نگاه می کنند در حـالی که چشـمهایشان بی اختیـار در حـدقه به گردش آمـده،هماننـد کسـی که در حـال جـان دادن است"! (فَإِذا جاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ).

آنهـا چون از ایمـان درستی برخوردار نیسـتند و تکیه گـاه محکمی در زنـدگی ندارنـد،هنگامی که در برابر حادثه سـختی قرار گیرند کنترل خود را به کلی از دست می دهند،گویی می خواهند قبض روحشان کنند.

سپس می افزاید:"اما همین ها هنگامی که طوفان فرو نشست و حال عادی پیدا کردند به سراغ شما می آیند آن چنان پر توقعند که گویی فاتـح اصـلی جنـگ آنهـا هسـتند،و همچون طلبکـاران فریـاد می کشـند و بـا الفاظی درشت و خشن،سـهم خود را از غنیمت،مطالبه می کنند،و در آن نیز سـختگیر و بخیل و حریصـند"! (فَإِذا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ).

" سَلَقُوكُمْ "از ماده"سلق"(بر وزن خلق)در اصل به معنی گشودن

ص:۲۳۶

---

۱ – ۱) "اشـحه"جمـع"شـحیح"از مـاده"شـح"به معنی بخلی است که تـوأم بـا حرص باشـد،و این کلمه در اینجـا به گفته اکـثر مفسران از نظر محل اعراب"حال"است اما منافات ندارد که حالی باشد در مقام بیان علت(دقت کنید).

چیزی با خشم و عصبانیت است،خواه گشودن دست باشد یا زبان،این تعبیر در مورد کسانی که با لحنی آمرانه و طلبکارانه فریاد می کشند و چیزی را می طلبند به کار می رود. بِأَلْسِنَهٍ حِدادٍ ،به معنی زبانهای تیز و تند است،و در اینجا کنایه از خشونت در سخن می باشد.

در پایان آیه به آخرین توصیف آنها که در واقع ریشه همه بدبختیهایشان می باشد اشاره کرده می فرماید:"آنها هرگز ایمان نیاورده اند"(أُولئِکَ لَمْ یُؤْمِنُوا).

"و به همین دلیل خداوند اعمالشان را حبط و نابود کرده"چرا که اعمالشان هرگز توأم با انگیزه الهی و اخلاص نبوده است(فَأَحْبَطَ اللّهُ أَعْمالَهُمْ).

"و این کار برای خدا سهل و آسان است"(وَ کانَ ذلِکَ عَلَی اللّهِ یَسِیراً).

در یک جمع بندی چنین نتیجه می گیریم که معوقین(باز دارندگان) منافقانی بودند با این اوصاف:

۱-هرگز اهل جنگ نبودند جز به مقدار بسیار کم.

۲-آنها هیچگاه اهل ایثار و فداکاری از نظر جان و مال نبوده و تحمل کمترین ناراحتیها را نمی کردند.

۳-در لحظات طوفانی و بحرانی از شدت ترس،خود را بکلی می باختند.

۴-به هنگام پیروزی،خود را وارث همه افتخارات می پنداشتند! ۵-آنها افراد بی ایمانی بودند و اعمالشان نیز در پیشگاه خدا بی ارزش بود.

و چنین است راه و رسم منافقان در هر عصر و زمان،و در هر جامعه و گروه.

چه توصیف دقیقی قرآن از آنها کرده که به وسیله آن می توان همفکران آنها را شناخت،و چقدر در عصر و زمان خود نمونه های بسیاری از آنها را با چشم می بینیم!

ص :۲۳۷

*** آیه بعد ترسیم گویاتری از حالت جبن و ترس این گروه است می گوید:

"آنها به قدری وحشت زده شده اند که بعد از پراکنده شدن احزاب و لشکریان دشمن تصور می کنند هنوز آنها نرفته اند"!(یَحْسَبُونَ الْأَحْزابَ لَمْ یَذْهَبُوا).

کابوس وحشتناکی بر فکر آنها سایه افکنده،گویی سربازان کفر مرتبا از مقابل چشمانشان رژه می روند،شمشیرها را برهنه کرده و نیزه ها را به آنها حواله می کنند! این جنگاوران ترسو،این منافقان بزدل از سایه خود نیز وحشت دارند، هر صدای اسبی بشنوند،هر نعره شتری به گوششان رسد،از ترس به خود می پیچند به گمان اینکه لشکریان احزاب برگشته اند!.

سپس اضافه می کند:"اگر بار دیگر احزاب برگردند آنها دوست می دارند سر به بیابان بگذارند و در میان اعراب بادیه نشین پراکنده و پنهان شوند"(وَ إِنْ یَأْتِ الْأَحْزابُ یَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بادُونَ فِی الْأَعْرابِ).

آری بروند و در آنجا بمانند"و مرتبا از اخبار شما جویا باشند" (یَسْئَلُونَ عَنْ أَنْبائِکُمْ).

لحظه به لحظه از هر مسافری جویای آخرین خبر شوند،مبادا احزاب به منطقه آنها نزدیک شده باشند،و سایه آنها به دیوار خانه آنها بیفتد!و این منت را بر سر شما بگذارند که همواره جویای حال و وضع شما بودیم! و در آخرین جمله می افزاید:"به فرض که آنها فرار هم نمی کردند و در میان شما بودند جز به مقدار کم نمی جنگیدند"(وَ لَوْ کانُوا فِیکُمْ ما قاتَلُوا إِلاّ قَلِیلاً).

نه از رفتن آنها نگران باشید،نه از وجودشان خوشحال،که افرادی

بی ارزش و بی خاصیتند و نبودنشان از بودنشان بهتر! همین مقدار پیکار مختصر نیز برای خدا نیست.از ترس سرزنش و ملامت مردم و برای تظاهر و ریا کاری است،چرا که اگر برای خدا بود حد و مرزی نداشت،و تا پای جان در این میدان ایستاده بودند.

***

ص :۲۳۹

[سوره الأحزاب (۳۳): آيات ۲۱ تا ۲۵]

اشاره

لَقَدْ كٰانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اَللّٰهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كٰانَ يَرْجُوا اَللّٰهَ وَ اَلْيَوْمَ اَلْآخِرَ وَ ذَكَرَ اَللّٰهَ كَثِيراً (۲۱) وَ لَمّٰا رَأَ اَلْمُؤْمِنُونَ اَلْأَحْزٰابَ قٰالُوا هٰذٰا مٰا وَعَدَنَا اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ مٰا زٰادَهُمْ إِلاّٰ إِيمٰاناً وَ تَسْلِيماً (۲۲) مِنَ اَلْمُؤْمِنِينَ رِجٰالٌ صَدَقُوا مٰا عٰاهَدُوا اَللّٰهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مٰا بَدَّلُوا تَبْدِيلاً (۲۳) لِيَجْزِيَ اَللّٰهُ اَلصّٰادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَ يُعَذِّبَ اَلْمُنٰافِقِينَ إِنْ شٰاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ غَفُوراً رَحِيماً (۲۴) وَ رَدَّ اَللّٰهُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنٰالُوا خَيْراً وَ كَفَى اَللّٰهُ اَلْمُؤْمِنِينَ اَلْقِتٰالَ وَ كٰانَ اَللّٰهُ قَوِيًّا عَزِيزاً (۲۵)

ص: ۲۴۰

ترجمه:

۲۱-برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود،برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند،و خدا را بسیار یاد می کنند.

۲۲-هنگامی که مؤمنان،لشکر احزاب را دیدند،گفتند:این همان است که خدا و رسولش به ما وعده فرموده و خدا و رسولش راست گفته اند،و این موضوع جز بر ایمان و تسلیم آنها چیزی نیفزود.

۲۳-در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدی که با خدا بستند صادقانه ایستاده اند، بعضی پیمان خود را به آخر بردند(و در راه او شربت شهادت نوشیدند)و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود نداده اند.

۲۴-هدف این است که خداوند صادقان را به خاطر صدقشان پاداش دهد،و منافقان را هر گاه بخواهد عذاب کند یا(اگر توبه کنند)توبه آنها را بپذیرد،چرا که خداوند غفور و رحیم است.

۲۵-خدا احزاب کافر را با دلی مملو از خشم باز گرداند بی آنکه نتیجه ای از کار خود گرفته باشند،و خداوند در این میدان مؤمنان را از جنگ بی نیاز ساخت،(و پیروزی را نصیبشان کرد)و خدا قوی و شکست ناپذیر است!.

تفسیر:

نقش مؤمنان راستین در جنگ احزاب

تا کنون از گروه های مختلف و برنامه های آنها در غزوه"احزاب"سخن به میان آمده از جمله افراد ضعیف الایمان،منافقین،سران کفر و نفاق، و باز- دارندگان از جهاد.

قرآن مجید در پایان این سخن از"مؤمنان راستین"،و روحیه عالی و پایمردی و استقامت و سایر ویژگیهای آنان در این جهاد بزرگ،سخن می گوید.

و مقدمه این بحث را از شخص پیامبر اسلام که پیشوا و بزرگ و اسوه آنان بود شروع می کند،می گوید:"برای شما در زندگی رسول خدا ص و عملکرد

او(در میدان احزاب)سرمشق نیکویی بود برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می کنند"(لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللّهِ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَکَرَ اللّهَ کَثِیراً).

بهترین الگو برای شما نه تنها در این میدان که در تمام زندگی،شخص پیامبر ص است،روحیات عالی او،استقامت و شکیبایی او،هوشیاری و درایت و اخلاص و توجه به خدا و تسلط او بر حوادث،و زانو نزدن در برابر سختیها و مشکلات،هر کدام می تواند الگو و سرمشقی برای همه مسلمین باشد.

این ناخدای بزرگ به هنگامی که سفینه اش گرفتار سخت ترین طوفانها، می شود کمترین ضعف و سستی و دستپاچگی به خود راه نمی دهد،او هم ناخدا است هم لنگر مطمئن این کشتی،هم چراغ هدایت است،و هم مایه آرامش و راحت روح و جان سرنشینان.

همراه دیگر مؤمنان،کلنگ به دست می گیرد،خندق می کند،با بیل جمع آوری کرده و با ظرف از خندق بیرون می برد،برای حفظ روحیه و خونسردی یارانش با آنها مزاح می کند،و برای گرم کردن دل و جان آنها را به خواندن اشعار حماسی تشویق می نماید،مرتبا آنان را به یاد خدا می اندازد و به آینده درخشان و فتوحات بزرگ نوید می دهد.

از توطئه منافقان بر حذر می دارد و هوشیاری لازم را به آنها می دهد.

از آرایش جنگی صحیح و انتخاب بهترین روشهای نظامی لحظه ای غافل نمی ماند،و در عین حال از راههای مختلف برای ایجاد شکاف در میان صفوف دشمن از پای نمی نشیند.

آری او بهترین مقتدا و اسوه مؤمنان در این میدان و در همه میدانها است.

"اسوه"(بر وزن عروه)در اصل به معنی آن حالتی است که انسان

ص :۲۴۲

به هنگام پیروی از دیگری به خود می گیرد و به تعبیر دیگری همان تاسی کردن و اقتدا نمودن است،بنا بر این معنی مصدری دارد،نه معنی وصفی،و جمله لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ مفهومش این است که برای شما در پیامبر ص تاسی و پیروی خوبی است،می توانید با اقتدا کردن به او خطوط خود را اصلاح و در مسیر"صراط مستقیم"قرار گیرید.

جالب اینکه:قرآن در آیه فوق این اسوه حسنه را مخصوص کسانی می داند که دارای سه ویژگی هستند،امید به اللّه و امید به روز قیامت دارند و خدا را بسیار یاد می کنند.

در حقیقت ایمان به مبدء و معاد انگیزه این حرکت است،و ذکر خداوند تداوم بخش آن،زیرا بدون شک کسی که از چنین ایمانی قلبش سرشار نباشد، قادر به قدم گذاشتن در جای قدمهای پیامبر نیست و در ادامه این راه نیز اگر پیوسته ذکر خدا نکند و شیاطین را از خود نراند،قادر به ادامه تاسی و اقتدا نخواهد بود.

این نکته نیز قابل توجه است که علی ع با آن شهامت و شجاعتش در همه میدانهای جنگ که یک نمونه زنده آن غزوه احزاب است و بعد اشاره خواهد شد در سخنی که در نهج البلاغه از آن حضرت نقل می فرماید

کنا اذا احمر الباس اتقینا برسول اللّه(ص)فلم یکن احد منا اقرب الی العدو منه:

"هر گاه آتش جنگ،سخت شعله ور می شد ما به رسول اللّه پناه می بردیم و هیچیک از ما به دشمن نزدیکتر از او نبود" (1).

***بعد از ذکر این مقدمه به بیان حال مؤمنان راستین پرداخته چنین می گوید:

"هنگامی که مؤمنان،لشگریان احزاب را دیدند،نه تنها تزلزلی به دل راه ندادند

1- 1) نهج البلاغه کلمات قصار فصل غرائب جمله 9.

بلکه گفتند این همان است که خدا و رسولش به ما وعده فرموده،و طلایه آن آشکار گشته،و خدا و رسولش راست گفته اند،و این ماجرا جز بر ایمان و تسلیم آنها چیزی نیفزود"(وَ لَمّا رَأَ الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزابَ قالُوا هذا ما وَعَدَنَا اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ ما زادَهُمْ إِلاّ إِیماناً وَ تَسْلِیماً).

این کدام وعده بود که خدا و پیامبر ص وعده داده بود؟ بعضی گفته اند این اشاره به سخنی است که قبلا پیامبر ص گفته بود که به زودی قبائل عرب و دشمنان مختلف شما دست به دست هم می دهند و به سراغ شما می آیند،اما بدانید سرانجام پیروزی با شما است.

مؤمنان هنگامی که هجوم"احزاب"را مشاهده کردند یقین پیدا کردند که این همان وعده پیامبر ص است گفتند:اکنون که قسمت اول وعده به وقوع پیوسته قسمت دوم یعنی پیروزی نیز مسلما به دنبال آن است،لذا بر ایمان و تسلیمشان افزود.

دیگر اینکه خداوند در سوره بقره آیه ۲۱۴ به مسلمانان فرموده بود که"آیا گمان می کنید به سادگی وارد بهشت خواهید شد بی آنکه حوادثی همچون حوادث گذشتگان برای شما رخ دهد؟همانها که گرفتار ناراحتیهای شدید شدند و آن چنان عرصه به آنان تنگ شد که گفتند:یاری خدا کجا است"؟ خلاصه اینکه به آنها گفته شده بود که شما در بوته های آزمایش سختی آزموده خواهید شد،و آنها با مشاهده احزاب متوجه صدق گفتار خدا و پیامبر ص شدند و بر ایمانشان افزود.

البته این دو تفسیر با هم منافاتی ندارد،مخصوصا با توجه به اینکه یکی در اصل وعده خدا و دیگری وعده پیامبر ص است،و این دو در آیه مورد بحث با هم آمده،جمع میان این دو کاملا مناسب به نظر می رسد.

***

ص :۲۴۴

آیه بعد اشاره به گروه خاصی از مؤمنان است که در تاسی به پیامبر ص از همه پیشگامتر بودند،و بر سر عهد و پیمانشان با خدا یعنی فدا کاری تا آخرین نفس و آخرین قطره خون ایستادند،می فرماید:

"در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدی که با خدا بسته اند ایستاده اند،بعضی از آنها به عهد خود وفا کرده،جان را به جان آفرین تسلیم نمودند و در میدان جهاد شربت شهادت نوشیدند،و بعضی نیز در انتظارند" (مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجٰالٌ صَدَقُوا مٰا عٰاهَدُوا اللّٰهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضیٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ).

"و هیچگونه تغییر و تبدیل در عهد و پیمان خود ندادند"و کمترین انحراف و تزلزلی در کار خود پیدا نکردند(وَ مٰا بَدَّلُوا تَبْدِیلاً).

به عکس منافقان و یا مؤمنان ضعیف الایمان که طوفان حوادث آنها را به این طرف و آن طرف می افکند،و هر روز فکر شوم و تازه ای در مغز ناتوان خود می پروراندند، اینان همچون کوه،ثابت و استوار ایستادند،و اثبات کردند "عهدی که با او بستند هرگز گسستنی نیست"! واژه"نحب"(بر وزن عهد)به معنی عهد و نذر و پیمان است،و گاه به معنی مرگ و یا خطر و یا سرعت سیر و یا گریه با صدای بلند نیز آمده (۱).

در میان مفسران گفتگو است که این آیه به چه افرادی ناظر است؟.

دانشمند معروف اهل سنت،"حاکم ابو القاسم حسکانی"با سند از علی ع نقل می کند که فرمود:

فینا نزلت" رِجٰالٌ صَدَقُوا مٰا عٰاهَدُوا اللّٰهَ عَلَیْهِ ،" فانا و اللّه المنتظر و ما بدلت تبدیلا!: "آیه رِجٰالٌ صَدَقُوا مٰا عٰاهَدُوا اللّٰهَ عَلَیْهِ در باره ما نازل شده است،و من به خدا همان کسی هستم که انتظار(شهادت) را می کشم،(و قبلا مردانی از ما همچون حمزه سید الشهدا ع شربت شهادت

۱- ۱) "مفردات راغب""مجمع البیان"و"لسان العرب"(نحب).

نوشیدند)و من هرگز در روش خود تغییر نداده،بر سر پیمانم ایستاده ام" (۱).

بعضی دیگر گفته اند:جمله" مَنْ قَضیٰ نَحْبَهُ "اشاره به شهیدان بدر و احد است،و جمله"و مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ "اشاره به مسلمانان راستین دیگری است که در انتظار پیروزی یا شهادت بودند.

از"انس بن مالک"نیز نقل شده که عمویش"انس بن نضر"در روز جنگ بدر حاضر نبود،بعدا که آگاه شد،در حالی که جنگ پایان یافته بود تاسف خورد که چرا در این جهاد شرکت نداشت،با خدا عهد و پیمان بست که اگر نبرد دیگری رخ دهد در آن شرکت جوید و تا پای جان بایستد،لذا در جنگ احد شرکت کرد و به هنگامی که گروهی فرار کردند او فرار نکرد،آن قدر مقاومت نمود که مجروح شد سپس به افتخار شهادت نائل گشت (۲).

و از ابن عباس نقل شده که گفت:جمله" فَمِنْهُمْ مَنْ قَضیٰ نَحْبَهُ "اشاره به حمزه بن عبد المطلب و بقیه شهیدان احد و انس بن نضر و یاران او است (۳).

در میان این تفسیرها هیچ منافاتی نیست،چرا آیه مفهوم وسیعی دارد که همه شهدای اسلام را که قبل از ماجرای جنگ"احزاب"شربت شهادت نوشیده بودند شامل می شود،و منتظران نیز تمام کسانی بودند که در انتظار پیروزی و شهادت به سر می بردند،و افرادی همچون"حمزه سید الشهدا"ع و"علی"ع در رأس این دو گروه قرار داشتند.

لذا در تفسیر"صافی"چنین آمده است:ان اصحاب الحسین بکربلا کانوا کل من اراد الخروج ودع الحسین(ع)و قال:السلام علیک یا بن

۱- ۱) "مجمع البیان"ذیل آیه مورد بحث.

۲- ۲) "تفسیر قرطبی"و"فی ظلال"و"مجمع البیان"(با مختصر تفاوتی)این روایت را آورده اند.

۳- ۳) "مجمع البیان"ذیل آیه مورد بحث.

رسول اللّه!فیجیبه:و علیک السلام و نحن خلفک،و یقرأ" فَمِنْهُمْ مَنْ قَضیٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ ":"یاران امام حسین ع در کربلا هر کدام که می خواستند به میدان بروند با امام ع وداع می کردند و می گفتند سلام بر تو ای پسر رسول خدا(سلام وداع)امام ع نیز به آنها پاسخ می گفت و سپس این آیه را تلاوت می فرمود: فَمِنْهُمْ مَنْ قَضیٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ (۱).

از کتب مقاتل استفاده می شود که امام حسین ع این آیه را بر کنار جنازه شهیدان دیگری همچون"مسلم بن عوسجه"و به هنگامی که خبر شهادت"عبد اللّه بن یقطر"به او رسید نیز تلاوت فرمود (۲).

و از اینجا روشن می شود که آیه چنان مفهوم وسیعی دارد که تمام مؤمنان راستین را در هر عصر و هر زمان شامل می شود،چه آنها که جامه شهادت در راه خدا بر تن پوشیدند و چه آنها که بدون هیچگونه تزلزل بر سر عهد و پیمان با خدای خویش ایستادند و آماده جهاد و شهادت بودند. ***آیه بعد نتیجه و هدف نهایی عمل کردهای مؤمنان و منافقان را در یک جمله کوتاه چنین بازگو می کند:"هدف این است که خداوند صادقان را به خاطر صدقشان پاداش دهد،و منافقان را هر گاه بخواهد عذاب کند و یا(اگر توبه کنند)ببخشد و توبه آنها را بپذیرد،چرا که خداوند غفور و رحیم است" (لِیَجْزِیَ اللّٰهُ الصّٰادِقِینَ بِصِدْقِهِمْ وَ یُعَذِّبَ الْمُنٰافِقِینَ إِنْ شٰاءَ أَوْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ إِنَّ اللّٰهَ کٰانَ غَفُوراً رَحِیماً).

نه صدق و راستی و وفاداری مؤمنان مخلص بدون پاداش می ماند،و نه سستی ها و کارشکنیهای منافقان بدون کیفر.

۱- ۱) تفسیر صافی ذیل آیه مورد بحث.

۲- ۲) نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۲۵۹.

منتها برای اینکه راه بازگشت حتی به روی این منافقان لجوج بسته نشود با جمله" أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ "درهای توبه را به روی آنها می گشاید و خود را با اوصاف"غفور و رحیم"توصیف می کند تا انگیزه حرکت به سوی ایمان و صدق و راستی و عمل به تعهدات الهی را در آنها زنده کند.

از آنجا که این جمله به عنوان نتیجه ای برای کارهای زشت منافقان ذکر شده بعضی از بزرگان مفسرین چنین استفاده کرده اند که گاه ممکن است یک گناه بزرگ در دلهای آماده منشا حرکت و انقلاب و بازگشت به سوی حق و حقیقت شود و شری باشد که سرآغاز خیری گردد! (۱). ***آخرین آیه مورد بحث که آخرین سخن را در باره جنگ احزاب می گوید و به این بحث خاتمه می دهد در عباراتی کوتاه جمع بندی روشنی از این ماجرا کرده در جمله اول می گوید:"خداوند کافران را در حالی که از خشم و غضب لبریز بودند و اندوهی عظیم بر قلبشان سایه افکنده بود باز گرداند در حالی که به هیچیک از نتائجی که در نظر داشتند نرسیدند"(وَ رَدَّ اللّٰهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنالُوا خَيْراً).

"غیظ"به معنی"خشم"و گاه به معنی"غم"آمده است،و در اینجا آمیزه ای از هر دو می باشد،لشکریان احزاب که آخرین تلاش و کوشش خود را برای پیروزی بر ارتش اسلام به کار گرفته بودند و ناکام ماندند،غمگین و خشمگین به سرزمین های خود بازگشتند.

منظور از"خیر"در اینجا،پیروزی در جنگ است،البته پیروزی لشکر کفر،هرگز خیر نبود،بلکه شر بود،اما قرآن که از دریچه فکر آنها سخن می گوید از آن تعبیر به خیر کرده اشاره به اینکه آنها به هیچ نوع پیروزی در این

۱- ۱) "تفسیر المیزان"ذیل آیه مورد بحث.

میدان نائل نشدند.

بعضی نیز گفته اند منظور از خیر در اینجا"مال"است،چرا که این کلمه در بعضی از موارد دیگر نیز به مال اطلاق شده است(از جمله در آیه وصیت آیه ۱۸۰ سوره بقره(إِنْ تَرَکَ خَیْراً الْوَصِیَّهُ لِلْوالِدَیْنِ).

چه اینکه یکی از انگیزه های اصلی لشکر کفر رسیدن به غنائم مدینه و غارت این سرزمین بود،اصولا- در عصر جاهلیت،مهمترین انگیزه جنگ،همین انگیزه بود.

ولی ما هیچ دلیلی بر محدود کردن مفهوم"خیر"به"مال"در اینجا نداریم بلکه هر نوع پیروزی را که آنها در نظر داشتند شامل می شود،مال هم یکی از آنها بود که از همه محروم ماندند.

در جمله بعد می افزاید:"خداوند در این میدان مؤمنان را از جنگ بی نیاز ساخت"(وَ کَفَی اللّهُ الْمُؤْمِنِینَ الْقِتالَ).

آن چنان عواملی فراهم کرد که بی آنکه احتیاج به درگیری وسیع و گسترده ای باشد و مؤمنان متحمل خسارات و ضایعات زیادی شوند جنگ پایان گرفت،زیرا از یک سو طوفان شدید و سردی اوضاع مشرکان را به هم ریخت، و از سوی دیگر رعب و ترس و وحشت را که آن هم از لشکرهای نامرئی خدا است بر قلب آنها افکند،و از سوی سوم ضربه ای که"علی بن ابی طالب ع" بر پیکر بزرگترین قهرمان دشمن"عمرو بن عبد ود"وارد ساخت و او را به دیار عدم فرستاد،سبب فرو ریختن پایه های امید آنها شد،دست و پای خود را جمع کردند و محاصره مدینه را شکستند و ناکام به قبائل خود باز گشتند.

و در آخرین جمله می فرماید:"خداوند قوی و شکست ناپذیر است"(وَ کانَ اللّهُ قَوِیًّا عَزِیزاً).

ممکن است کسانی"قوی"باشند اما"عزیز"و شکست ناپذیر نباشند یعنی شخص

قویتری بر آنان پیروز شود،ولی تنها"قوی شکست ناپذیر"در عالم خدا است که قوت و قدرتش بی انتها است،هم او بود که در چنین میدان بسیار سخت و خطرناکی آن چنان پیروزی نصیب مؤمنان کرد که حتی نیاز به درگیری و دادن تلفات هم پیدا نکردند! ***

نکته ها:

اشاره

۱-نکات مهمی از جنگ احزاب

اشاره

الف-جنگ احزاب چنان که از نامش پیدا است نبردی بود که در آن تمام قبائل و گروه های مختلف دشمنان اسلام برای کوبیدن"اسلام جوان"متحد شده بودند.

جنگ احزاب آخرین تلاش،آخرین تیر ترکش کفر،و آخرین قدرت نمایی شرک بود،به همین دلیل هنگامی که بزرگترین قهرمان دشمن یعنی"عمرو بن عبد ود"در برابر افسر رشید جهان اسلام"امیر المؤمنین علی بن ابی طالب"ع قرار گرفت پیامبر ص فرمود:

برز الایمان کله الی الشرک کله: "تمام ایمان در برابر تمام کفر قرار گرفت" (۱).

چرا که پیروزی یکی از این دو نفر بر دیگری پیروزی کفر بر ایمان یا ایمان بر کفر بود،و به تعبیر دیگر کارزاری بود سرنوشت ساز که آینده اسلام و شرک را مشخص می کرد به همین دلیل بعد از ناکامی دشمنان در این پیکار عظیم،دیگر کمر راست نکردند و ابتکار عمل بعد از این،همیشه در دست مسلمانان بود.

ستاره اقبال دشمن رو به افول گذاشت و پایه های قدرت آنها در هم شکست

۱- ۱) "بحار الانوار"در جلد ۲۰ صفحه ۲۱۵ این حدیث را از"کراجکی"نقل می کند.

و لذا در حدیثی می خوانیم که پیامبر ص بعد از پایان جنگ احزاب فرمود:

الان نغز و هم و لا یغزوننا: "اکنون دیگر ما با آنها می جنگیم و آنها قدرت جنگ نخواهند داشت (۱).

***ب-بعضی از مورخان نفرات سپاه"کفر"را بیش از ده هزار نفر نوشته اند، مقریزی در الامتاع می گوید تنها قریش با چهار هزار سرباز و سیصد رأس اسب و هزار و پانصد شتر بر لب خندق اردو زد قبیله بنی سلیم با هفتصد نفر در منطقه مر الظهران به آنها پیوستند،قبیله بنی فزاره با هزار نفر،و قبائل بنی اشجع و بنی مره هر کدام با چهارصد نفر،و قبائل دیگر هر کدام نفراتی فرستادند که مجموع آنها از ده هزار تن تجاوز می کردند.

در حالی که عده مسلمانان از سه هزار نفر تجاوز نمی کرد،آنها دامنه کوه سلع که نقطه مرتفعی بود(در کنار مدینه)را اردوگاه اصلی خود انتخاب کرده بودند که بر خندق مشرف بود و می توانستند بوسیله تیراندازان خود عبور و مرور از خندق را کنترل کنند.

به هر حال لشکر کفر،مسلمانان را از هر سو محاصره کردند و این محاصره به روایتی بیست روز و به روایت دیگر ۲۵ روز و مطابق بعضی از روایات حدود یک ماه به طول انجامید (۲).

و با اینکه دشمن از جهات مختلفی نسبت به مسلمانان برتری داشت،سر انجام چنان که گفتیم ناکام به دیار خود باز گشتند.

***

ج-مساله حفر خندق

چنان که می دانیم به مشورت سلمان فارسی صورت

۱- ۱) تاریخ کامل ابن اثیر جلد ۲ صفحه ۱۸۴.

۲- ۲) بحار الانوار جلد ۲۰ صفحه ۲۲۸.

گرفت این مساله که به عنوان یک وسیله دفاعی در کشور ایران در آن روز معمول بود تا آن وقت در جزیره عربستان سابقه نداشت و پدیده تازه ای محسوب می شد و ایجاد آن در اطراف مدینه،هم از لحاظ نظامی حائز اهمیت بود و هم از نظر تضعیف روحیه دشمن و تقویت روانی مسلمین.

از مشخصات خندق،اطلاعات دقیقی،در دست نیست،مورخان نوشته اند پهنای آن بقدری بود که سواران دشمن نتوانند از آن با پرش بگذرند،عمق آن نیز حتما به اندازه ای بوده که اگر کسی وارد آن می شد به آسانی نمی توانست از طرف مقابل بیرون آید.

بعلاوه تسلط تیراندازان اسلام بر منطقه خندق به آنها امکان می داد که اگر کسی قصد عبور داشت او را در همان وسط خندق هدف قرار دهند.

و اما از نظر طول بعضی با توجه به این روایت معروف که پیغمبر هر ده نفر را مامور حفر چهل ذراع(حدود ۲۰ متر)از خندق کرده بود و با توجه به اینکه مطابق مشهور عدد لشکر اسلام بالغ بر سه هزار نفر بود،طول مجموع آن را به دوازده هزار ذراع(۶ هزار متر)تخمین زده اند.

و باید اعتراف کرد که با وسائل بسیار ابتدایی آن روز حفر چنین خندقی بسیار طاقت فرسا بوده است،بخصوص اینکه مسلمانان از نظر آذوقه و وسائل دیگر نیز سخت در مضیقه بودند.

مسلما حفر خندق مدت قابل توجهی به طول انجامید و این نشان می دهد که لشکر "اسلام"با هوشیاری کامل قبل از آنکه دشمن هجوم آورد پیش بینی های لازم را کرده بود به گونه ای که سه روز قبل از رسیدن لشکر کفر به مدینه کار حفر خندق پایان یافته بود.

***

ص :۲۵۲

د–میدان بزرگ آزمایش

جنگ احزاب،محک آزمون عجیبی بود،برای همه مسلمانان و آنها که دعوی اسلام داشتند،و همچنین کسانی که گاه ادعای بی طرفی می کردند و در باطن با دشمنان اسلام سر و سر داشتند و همکاری می کردند.

موضع گروه های سه گانه(مؤمنان راستین،مؤمنان ضعیف و منافقان) در عملکردهای آنها کاملا مشخص شد،و ارزشهای اسلامی کاملا آشکار گشت.

هر یک از این گروه های سه گانه در کوره داغ جنگ احزاب،سره و ناسره بودن خود را نشان دادند.

طوفان حادثه بقدری تند بود که هیچکس نمی توانست آنچه را در دل دارد پنهان کند،و مطالبی که شاید سالیان دراز در شرائط عادی برای کشف آن وقت لازم بود در مدتی کمتر از یک ماه به ظهور و بروز پیوست! این نکته نیز قابل توجه است که شخص پیامبر ص با مقاومت و ایستادگی سرسختانه خود و حفظ خونسردی و توکل بر خدا و اعتماد به نفس،و همچنین مواسات و همکاری با مسلمانان در حفر خندق و تحمل مشکلات جنگ،نیز عملا ثابت کرد که به آنچه در تعلیماتش قبلا آورده است،کاملا مؤمن و وفادار می باشد.

و آنچه را به مردم می گوید قبل از هر کس خود عمل می کند.

***

ه–پیکار تاریخی علی(ع)با عمرو بن عبد ود

از فرازهای حساس و تاریخی این جنگ،مقابله ع با قهرمان بزرگ لشگر دشمن،عمرو بن عبد ود است.

در تواریخ آمده است که لشگر احزاب زورمندترین دلاوران عرب را به همکاری در این جنگ دعوت کرده بود،از میان آنها پنج نفر از همه مشهورتر بودند:

"عمرو بن عبد ود"و"عکرمه ابن ابی جهل"و"هبیره"و"نوفل"و"ضرار".

آنها در یکی از روزهای جنگ،برای نبرد تن به تن آماده شدند،لباس رزم در بر پوشیدند و از نقطه باریکی از خندق که از تیر رس سپاهیان اسلام نسبتا دور بود با اسب خود،به جانب دیگر خندق پرش کردند،و در برابر لشکر اسلام حاضر شدند که از میان اینها عمرو بن عبد ود از همه نام آورتر بود.

او که مغزش از غرور خاصی لبریز بود،و سابقه زیادی در جنگ داشت جلو آمد و مبارز طلبید،صدای خود را بلند کرد و نعره بر آورد.

طنین فریاد"هل من مبارز"او در میدان احزاب پیچید،و چون کسی از مسلمانان آماده مقابله با او نشد جسورتر گشت،و عقائد مسلمین را به سخریه کشید و گفت:شما که می گوئید کشتگانتان در بهشت هستند و مقتولین ما در دوزخ،آیا یکی از شما نیست که من او را به بهشت بفرستم یا او مرا به دوزخ اعزام کند؟! و در اینجا اشعار معروفش را خواند. و لقد بححت عن النداء بجمعکم هل من مبارز! و وقفت اذ جبن المشجع موقف البطل المناجز! ان السماحه و الشجاعه فی الفتی خیر الغرائز! "بسکه فریاد کشیدم-در میان جمعیت شما و مبارز طلبیدم صدایم گرفت! من هم اکنون در جایی ایستاده ام که شبه قهرمانان از ایستادن در موقف قهرمانان جنگجو ترس دارند! آری بزرگواری و شجاعت در جوانمردان بهترین غرائز است"! در اینجا پیامبر ص فرمان داد یک نفر برخیزد و شر این مرد را از سر مسلمانان کم کند،اما هیچکس جز علی بن ابی طالب ع آماده این جنگ نشد.

پیامبر ص به او فرمود،این عمرو بن عبد ود است،علی ع عرض کرد

من آماده ام هر چند عمرو باشد.

پیامبر ص به او فرمود:نزدیک بیا،عمامه بر سرش پیچید و شمشیر مخصوصش ذو الفقار را به او بخشید،و برای او دعا کرد:

اللهم احفظه من بین یدیه و من خلفه و عن یمینه و عن شماله و من فوقه و من تحته: "خداوندا! او را از پیش رو و پشت سر و از راست و چپ،و از بالا و پائین حفظ کن".

علی ع به سرعت به وسط میدان آمد،در حالی که این اشعار را در پاسخ اشعار عمرو می خواند:

لا تعجلن فقد اتاک

مجیب صوتک غیر عاجز!

ذو نیه و بصیره

و الصدق منجی کل فائز

انی لارجو ان اقیم

علیک نائحه الجنائز!

من ضربه نجلاء یبقی

صوتها بعد الهزاهز:

"شتاب مکن که پاسخگوی نیرومند دعوت تو فرا رسید! آن کس که نیتی پاک و بصیرتی شایسته و صداقتی که نجات بخش هر انسان پیروز است دارد.

من امیدوارم که فریاد نوحه گران را بر کنار جنازه تو بلند کنم.

از ضربه آشکاری که صدای آن بعد از میدانهای جنگ باقی می ماند و در همه جا می پیچد"!و در اینجا بود که پیامبر جمله معروف:

"برز الایمان کله الی الشرک کله "را فرمود (۱).

امیر مؤمنان علی ع نخست او را دعوت به اسلام کرد،او نپذیرفت، سپس دعوت به ترک میدان نمود،از آن هم ابا کرد و این را برای خود ننگ و عار دانست،سومین پیشنهادش این بود از مرکب پیاده شود و جنگ تن به تن به صورت پیاده انجام گیرد.

۱- ۱) "بحار الانوار"جلد ۲۰ صفحه ۲۱۵-ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه جلد ۴ صفحه ۳۴۴ طبق نقل احقاق الحق جلد ۶ صفحه ۹.

عمرو خشمگین شد و گفت:من باور نمی کردم کسی از عرب چنین پیشنهادی به من کند،از اسب پیاده شد و با شمشیر خود ضربه ای بر سر علی ع فرود آورد، اما امیر مؤمنان ع با چابکی مخصوص بوسیله سپر آن را دفع کرد،ولی شمشیر از سپر گذشت و سر علی ع را آزرده ساخت.

در اینجا علی ع از روش خاصی استفاده نمود،فرمود:تو مرد قهرمان عرب هستی و من با تو جنگ تن به تن دارم،اینها که پشت سر تو هستند برای چه آمده اند،و تا عمرو نگاهی به پشت سر کرد،علی ع شمشیر را در ساق پای او جای داد،اینجا بود که قامت رشید"عمرو"به روی زمین در غلطید،گرد و غباری سخت فضای معرکه را فرا گرفته بوده،جمعی از منافقان فکر می کردند علی ع به دست عمرو کشته شد اما هنگامی که صدای تکبیر را شنیدند پیروزی علی ع مسجل گشت،ناگهان علی ع را دیدند در حالی که خون از سرش می چکید آرام آرام به سوی لشگر گاه باز می گردد و لبخند پیروزی بر لب دارد، و پیکر"عمرو"بی سر در گوشه ای از میدان افتاده بود.

کشته شدن قهرمان معروف عرب ضربه غیر قابل جبرانی بر لشکر احزاب و امید و آرزوهای آنان وارد ساخت،ضربه ای بود که روحیه آنان را سخت تضعیف کرد و آنها را از پیروزی مایوس ساخت،و به همین دلیل پیامبر ص در باره آن فرمود:

لو وزن الیوم عملک بعمل جمیع امه محمد لرجح عملک علی عملهم و ذاک انه لم یبق بیت من المشرکین الا و قد دخل ذل بقتل عمرو و لم یبق بیت من المسلمین الا-و قد دخل عز بقتل عمروا: "اگر این کار تو را امروز با اعمال جمیع امت محمد مقایسه کنند بر آنها برتری خواهد داشت چرا که با کشته شدن عمرو خانه ای از خانه های مشرکان نماند مگر اینکه ذلتی در آن داخل شد، و خانه ای از خانه های مسلمین نماند مگر اینکه عزتی در آن وارد گشت"! (۱).

۱- ۱) بحار الانوار جلد ۲۰ صفحه ۲۱۶.

دانشـمند معروف اهل سـنت حاکم نیشابوری همین سخن را منتها با تعبیر دیگری آورده است:لمبارزه علی بن ابی طالب لعمرو بن عبد ود یوم الخندق افضل من اعمال امتی الی یوم القیامه (۱).

فلسفه این سخن پیدا است چرا که در آن روز اسلام و قرآن ظاهرا بر لب پرتگاه قرار گرفته بود،و بحرانی ترین لحظات خود را می پیمود،کسـی که با فداکاری خود بیشترین فداکاری را بعد از پیامبر ص در این میدان نشان داد، اسلام را از خطر حفظ کرد و تداوم آن را تا روز قیامت تضـمین نمود و اسـلام از برکت فداکاری او ریشه گرفت و شاخ و برگ بر سـر جهانیان گسترد،بنا بر این عبادت همگان مرهون او است.

بعضـی نوشـته اند که مشرکان کسی را خدمت پیامبر فرستادند تا جنازه"عمرو" را به ده هزار درهم خریداری کند(شاید تصور می کردند مسـلمانان با بدن عمرو همان خواهند کرد که سـنگدلان در جنگ احد با پیکر حمزه کردند)پیامبر ص فرمود جنازه او برای شما،ما هرگز بهایی در برابر مردگان نخواهیم گرفت! این نکته نیز قابل توجه است که وقتی خواهر عمرو بر کنار کشته برادر رسید و زره گرانقیمت او را دید که علی ع از تن او بیرون نیاورده است گفت:

ما قتله الا کفو کریم:"من اعتراف می کنم که هماورد و کشنده او مرد بزرگواری بوده است"! (۲).

***

ص: ۲۵۷

۱- ۱) مستدرک حاکم جلد ۳ صفحه ۳۲.

۲ - ۲) در ایـن بخش از کتابهـای"احقـاق الحق"جلـد ۶،"بحار الانوار"جلـد ۲۰ "تفسـیر المیزان"جلـد ۱۶"حبیب السـیر جلد اول"و"فروغ ابدیت"جلد دوم استفاده شده است.

و-اقدامات نظامی و سیاسی پیامبر در این میدان

عوامل پیروزی پیامبر ص و مسلمانان در میدان احزاب،علاوه بر تایید الهی به وسیله باد و طوفان شدیدی که دستگاه احزاب را به هم ریخت،و نیز علاوه بر لشگریان نامرئی پروردگار،مجموعه ای از عوامل مختلف،از روشهای نظامی،سیاسی،و عامل مهم اعتقادی و ایمانی بود:

۱-پیامبر ص با قبول پیشنهاد حفر خندق،عامل تازه ای را در جنگهای عرب که تا آن زمان وجود نداشت وارد کرد که در تقویت روحیه سپاه اسلام و تضعیف سپاه کفر بسیار مؤثر بود.

۲-مواضع حساب شده لشکر اسلام و تاکتیکهای نظامی مناسب،عامل مؤثری برای عدم نفوذ دشمن به داخل مدینه بود.

۳-کشته شدن"عمرو بن عبد ود"به دست قهرمان بزرگ اسلام علی بن ابی طالب ع،و فرو ریختن امیدهای لشکر احزاب با مرگ وی،عامل دیگری بود.

۴-ایمان به پروردگار و توکل بر ذات پاک او که بذر آن در دلهای مسلمانان بوسیله پیامبر ص،افشانده شده بود و مرتبا در طول جنگ وسیله تلاوت آیات قرآن و سخنان دلنشین پیامبر ص آبیاری می شد،نیز یک عامل بزرگ محسوب می گردید.

۵-روش پیامبر ص،روح بزرگ و اعتماد به نفس او به مسلمانان، قوت قلب و آرامش می بخشید.

۶-افزون بر اینها داستان"نعیم بن مسعود"یک عامل مؤثر برای ایجاد تفرقه در میان لشکر احزاب و تضعیف آنان شد.

***

ص: ۲۵۸

ز–داستان نعیم بن مسعود و نفاق افکنی در لشکر دشمن!

"نعیم"که تازه مسلمان شده بود و قبیله اش طایفه"غطفان"از اسلام او آگاه نبودند خدمت پیامبر ص رسید و عرض کرد هر دستوری به من بدهید برای پیروزی نهایی به کار می بندم.

فرمود:مثل تو در میان ما یک نفر بیش نیست،اگر می توانی در میان لشکر دشمن اختلافی بیفکن که"جنگ مجموعه ای از نقشه های پنهانی است".

نعیم بن مسعود طرح جالبی ریخت،به سراغ یهود"بنی قریظه"آمد که در جاهلیت با آنها دوستی داشت،گفت:شما بنی قریظه می دانید که من نسبت به شما علاقمندم! گفتند راست می گویی،ما هرگز تو را متهم نمی کنیم.

گفت:طایفه"قریش"و"غطفان"مثل شما نیستند،این شهر،شهر شما است،اموال و فرزندان و زنان شما در اینجا هستند،و شما هرگز قادر نیستید از اینجا نقل مکان کنید.

"قریش" و طایفه"غطفان"برای جنگ با محمد و یارانش آمده اند و شما از آنها حمایت کرده اید،در حالی که شهرشان جای دیگر است،و اموال و زنانشان در غیر این منطقه،آنها اگر فرصتی دست دهد،غارتی می کنند و با خود می برند،و اگر مشکلی پیش آید به شهرشان باز می گردند و شما در این شهر می مانید و محمد،و مسلما به تنهایی قادر به مقابله با او نیستید،شما دست به اسلحه نبرید تا از قریش و غطفان وثیقه ای بگیرید،گروهی از اشراف خود را به شما بسپارند که گروگان باشند تا در جنگ،کوتاهی نکنند.

یهود"بنی قریظه"این پیشنهاد را پسندیدند.

نعیم مخفیانه به سراغ قریش آمد به"ابو سفیان"و گروهی از رجال قریش گفت:

شما مراتب دوستی من را نسبت به خود به خوبی می دانید،مطلبی به گوش من رسیده است که خود را مدیون به ابلاغ آن می دانم،تا مراتب خیر خواهی را انجام داده باشم،اما خواهشم این است که از من نقل نکنید!.

گفتند:مطمئن باش! گفت:آیا می دانید جماعت یهود،از ماجرای شما با محمد ص پشیمان شده اند،و رسولی نزد او فرستاده اند که ما از کار خود پشیمانیم،آیا کافی است که ما گروهی از اشراف قبیله قریش و غطفان را برای تو گروگان بگیریم، دست بسته به تو بسپاریم تا گردن آنها را بزنی،سپس در کنار تو خواهیم بود تا آنها را ریشه کن کنیم،محمد نیز با این پیشنهاد موافقت کرده است،بنا بر این اگر یهود به سراغ شما بفرستند و گروگانهایی بخواهند،حتی یک نفر هم به آنها ندهید که خطر جدی است!.

سپس به سراغ طایفه "غطفان" که طایفه خود او بودند آمد،گفت:

شما اصل و نسب مرا به خوبی می دانید،من به شما عشق می ورزم و فکر نمی کنم کمترین تردیدی در خلوص نیت من داشته باشید.

گفتند:راست می گویی،حتما چنین است! گفت:سخنی دارم به شما می گویم اما از من نشنیده باشید! گفتند:مطمئن باش،حتما چنین خواهد بود،چه خبر؟ "نعیم" همان مطلبی را که برای قریش گفته بود دائر به پشیمانی یهود و تصمیم بر گروگان گیری مو به مو برای آنها شرح داد و آنها را از عاقبت این کار بر حذر داشت.

اتفاقا شب شنبه ای بود.(از ماه شوال سال ۵ هجری)که ابو سفیان و سران غطفان گروهی را نزد یهود بنی قریظه فرستادند و گفتند:حیوانات ما در اینجا دارند تلف می شوند،و اینجا برای ما جای توقف نیست،فردا صبح حمله را باید

آغاز کنیم،تا کار یکسره شود.

یهود در پاسخ گفتند:فردا شنبه است،و ما دست به هیچکاری نمی زنیم، بعلاوه ما از این بیم داریم که اگر جنگ به شما فشار آورده به شهرهای خود باز گردید و ما را در اینجا تنها بگذارید،شرط همکاری ما آنست که گروهی را به عنوان گروگان به دست ما بسپارید.

هنگامی که این خبر به طایفه قریش و غطفان رسید گفتند:به خدا سوگند معلوم می شود نعیم بن مسعود راست می گفت،خبری در کار است!.

رسولانی به سوی یهود فرستادند و گفتند به خدا حتی یک نفر را هم به شما نخواهیم داد و اگر مایل به جنگ هستید، بسم اللّه! بنو قریظه هنگامی که از این خبر آگاه شدند گفتند که راستی نعیم بن مسعود چه حرف حقی زد؟ اینها قصد جنگ ندارند،حیله ای در کار است، می خواهند غارتی کنند و به شهرهای خود باز گردند و شما را در برابر محمد ص تنها بگذارند،سپس پیام دادند که حرف همان است که گفتیم،به خدا تا گروگان نسپارید،جنگ نخواهیم کرد،قریش و غطفان هم بر سر حرف خود اصرار ورزیدند و در میان آنها اختلاف افتاد،و در همان ایام بود که شبانه طوفان سرد زمستانی در گرفت آن چنان که خیمه های آنها را بهم ریخت،و دیگها را از اجاق به روی زمین افکند.

این عوامل دست به دست هم داد و همگی دست و پا را جمع کردند و فرار را بر قرار ترجیح دادند،به گونه ای که حتی یک نفر از آنها در میدان جنگ باقی نماند (۱).

***

۱- ۱) "سیره ابن هشام"جلد ۳ صفحه ۲۴۰(با کمی تلخیص).

ح-داستان حذیفه

در بسیاری از تواریخ آمده است"حذیفه یمانی"می گوید:ما در روز جنگ خندق آن قدر گرسنگی و خستگی و وحشت دیدیم که خدا می داند،شبی از شبها(بعد از آنکه در میان لشکر احزاب اختلاف افتاد)پیامبر ص فرمود:

آیا کسی از شما هست که مخفیانه به لشکرگاه دشمن برود،و خبری از آنان بیاورد،تا رفیق من در بهشت باشد.

حذیفه می گوید:به خدا سوگند هیچکس به خاطر شدت وحشت و خستگی و گرسنگی از جا برنخاست.

هنگامی که پیامبر ص چنین دید مرا صدا زد،من خدمتش آمدم فرمود:

برو،خبر این گروه را برای من بیاور،ولی هیچ کار دیگری در آنجا انجام مده تا بازگردی.

من آمدم در حالی که طوفان سختی می وزید و این لشکر الهی آنها را در هم می کوبید،خیمه ها در برابر تند باد فرو می ریخت،و آتشها در بیابان پراکنده می شد،و ظرفهای غذا واژگون می گشت،ناگهان شبح ابو سفیان را دیدم که در میان آن ظلمت و تاریکی فریاد می زند ای قریش هر کدام دقت کند کنار دستی خود را بشناسد،بیگانه ای در اینجا نباشد،من پیشدستی کردم و به کسی که در کنارم بود گفتم:تو کیستی؟گفت:من فلانی هستم،گفتم بسیار خوب.

سپس ابو سفیان گفت:به خدا سوگند اینجا جای توقف نیست،شترها و اسبهای ما از دست رفتند،یهود بنی قریظه پیمان خود را شکستند،و این باد و طوفان چیزی برای ما نگذاشت.

سپس با سرعت به سراغ مرکب خود رفت و آن را از زمین بلند کرد تا سوار شود بقدری شتاب زده بود که مرکب روی سه پای خود ایستاد هنوز عقال از پای دیگرش نگشوده بود من فکر کردم با یک تیر حساب او را برسم تیر را بچله

کمان گذاردم،همین که خواستم رها کنم،به یاد سخن پیامبر ص افتادم که فرمود:دست از پا خطا مکن و برگرد،و تنها خبر برای من بیاور،من باز گشتم و ماجرا را عرض کردم.

پیامبر ص عرض کرد:

"اللهم انت منزل الکتاب،سریع الحساب، اهزم الاحزاب اللهم اهزمهم و زلزلهم" "خداوندا تو نازل کننده کتابی،و سریع الحسابی،خودت احزاب را نابود کن،خداوندا آنها را نابود و متزلزل فرمای (۱).

ط-پیامدهای جنگ احزاب

جنگ احزاب نقطه عطفی در تاریخ اسلام بود و توازن نظامی و سیاسی را برای همیشه به نفع مسلمانان بهم زد،به طور خلاصه می توان پیامدهای پربار این جنگ را در چند جمله بیان کرد:

الف-ناکام ماندن آخرین تلاش دشمن و در هم شکسته شدن برترین قدرت نهایی آنها.

ب-رو شدن دست منافقین و افشاگری کامل در مورد این دشمنان خطرناک داخلی.

ج-جبران خاطره دردناک شکست احد.

د-ورزیدگی مسلمانان،و افزایش هیبت آنان در قلوب دشمنان.

ه-بالا رفتن سطح روحیه و معنویت مسلمین به خاطر معجزات بزرگی که در آن میدان مشاهده کردند.

و-تثبیت موقعیت پیامبر ص در داخل و خارج مدینه.

ز-فراهم شدن زمینه برای تصفیه مدینه از شر یهود بنی قریظه.

***

۱- ۱) بحار الانوار-ج ۲۰ صفحه ۲۰۸.

۲-پیامبر(ص)"اسوه"و"قدوه"بود

می دانیم انتخاب فرستادگان خدا از میان انسانها به خاطر آنست که بتوانند سرمشق عملی برای امتها باشند،چرا که مهمترین و مؤثرترین بخش تبلیغ و دعوت انبیاء،دعوتهای عملی آنها است،و به همین دلیل دانشمندان اسلام، معصوم بودن را شرط قطعی مقام نبوت دانسته اند،و یکی از براهین آن،همین است که آنها باید"اسوه ناس"و"قدوه خلق"باشند.

قابل توجه اینکه تاسی به پیامبر ص که در آیات مورد بحث آمده به صورت مطلق ذکر شده که تاسی در همه زمینه ها را شامل می شود،هر چند شان نزول آن جنگ احزاب است،و می دانیم شان نزولها هرگز،مفاهیم آیات را محدود به خود نمی کند.

و لذا در احادیث اسلامی می بینیم که در مساله تاسی،"مهمترین" و"ساده ترین"مسائل مطرح شده است.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع می خوانیم:

ان الصبر علی ولاه الامر مفروض لقول اللّه عز و جل لنبیه(ص) فَاصْبِرْ كَمٰا صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ ،و ایجابه مثل ذلک علی اولیائه و اهل طاعته،لقوله لَقَدْ كٰانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللّٰهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ : "صبر و شکیبایی بر حاکمان اسلامی واجب است، چرا که خداوند به پیامبرش دستور می دهد شکیبایی کن آن چنان که پیامبران اولوا العزم شکیبایی کردند،و همین معنی را بر دوستان و اهل طاعتش با دستور به تاسی جستن به پیامبر واجب فرموده است (۱).

در حدیث دیگری از امام صادق ع آمده است که فرمود:پیامبر ص هنگامی که نماز عشا را می خواند،آب وضو و مسواکش را بالای سرش می گذاشت و سر آن را می پوشانید...سپس کیفیت نماز شب خواندن پیامبر ص

۱- ۱) "احتجاج طبرسی"مطابق نقل"نور الثقلین"ج ۴ ص ۲۵۵.

را بیان می فرماید و در آخر آن می گوید لَقَدْ کٰانَ لَکَمْ فِی رَسُولِ اللّهِ أَسْوَهٌ حَسَنَهٌ (۱).

و به راستی اگر پیامبر ص در زندگی ما،اسوه باشد،در ایمان و توکلش،در اخلاص و شجاعتش،در نظم و نظافتش،و در زهد و تقوایش،به کلی برنامه های زندگی ما دگرگون خواهد شد و نور و روشنایی سراسر زندگی ما را فرا خواهد گرفت.

امروز بر همه مسلمانان،مخصوصا جوانان با ایمان و پرجوش فرض است که سیره پیامبر اسلام ص را مو به مو بخوانند و به خاطر بسپارند و او را در همه چیز قدوه و اسوه خود سازند،که مهمترین وسیله سعادت و کلید فتح و پیروزی همین است.

***

۳-بسیار یاد خدا کنید

توصیه به یاد کردن خداوند و مخصوصا"ذکر کثیر"کرارا در آیات قرآن وارد شده است،و در اخبار اسلامی نیز اهمیت فراوان به آن داده شده، تا آنجا که در حدیثی از"ابو ذر"می خوانیم که می گوید:وارد مسجد شدم و به حضور پیامبر ص رسیدم...به من فرمود:

علیک بتلاوه کتاب اللّٰه و ذکر اللّٰه کثیرا فانه ذکر لک فی السماء و نور لک فی الارض!: "بر تو باد که قرآن را تلاوت کنی و خدا را بسیار یاد نمایی که این سبب می شود که در آسمانها(فرشتگان)یاد تو کنند و نوری است برای تو در زمین" (۲).

در حدیث دیگری از امام صادق ع چنین آمده:

اذا ذکر العبد ربه فی الیوم مائه مره کان ذلک کثیرا: "هنگامی که انسان خدا را در روز یکصد

۱- ۱) "وسائل الشیعه"جلد ۱ صفحه ۳۵۶.

۲- ۲) "خصال"(مطابق نقل نور الثقلین جلد ۴ ص ۲۵۷).

بار یاد کند،این ذکر کثیر محسوب می شود" (۱).

و نیز در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص نقل شده که به یارانش فرمود:

الا ـ اخبرکم بخیر اعمالکم و أزکاها عند ملیککم،و ارفعها فی درجاتکم، و خیر لکم من الدینار و الدرهم،و خیر لکم من ان تلقوا عدوکم فتقتلونهم و یقتلونکم؟قالوا:بلی یا رسول اللّه!قال:ذکر اللّه کثیرا: "آیا بهترین اعمال و پاکیزه ترین کارهای شما را نزد پروردگار به شما بگویم؟،عملی که برترین درجه شما است،و بهتر از دینار و درهم،و حتی بهتر از جهاد و شهادت در راه خدا است؟عرض کردند:آری،فرمود:خدا را بسیار یاد کردن" (۲).

ولی هرگز نباید تصور کرد که منظور از ذکر پروردگار با این همه فضیلت تنها ذکر زبانی است،بلکه در روایات اسلامی تصریح شده که منظور علاوه بر این ذکر قلبی و عملی است،یعنی هنگامی که انسان در برابر کار حرامی قرار می گیرد به یاد خدا بیفتد و آن را ترک گوید.

هدف این است که خدا در تمام زندگی انسان حضور داشته باشد و نور پروردگار تمام زندگی او را فرا گیرد،همواره به او بیندیشد و فرمان او را نصب العین سازد.

مجالس ذکر مجالسی نیست که گروهی بیخبر گرد هم آیند و به عیش و نوش پردازند و در ضمن مشتی اذکار اختراعی عنوان کنند و بدعتهایی را رواج دهند و اگر در حدیث می خوانیم (۳)که پیامبر ص فرمود:

بادروا الی ریاض الجنه؟:

"به سوی باغهای بهشت بشتابید".

یاران عرض کردند:

و ما ریاض الجنه؟: "باغهای بهشت چیست"؟ فرمود"

حلق الذکر ""مجالس ذکر است" (۴).

۱- ۱ و ۲) "سفینه البحار"جلد ۱ صفحه ۴۸۴.

۲- ۳) همان مدرک صفحه ۴۸۶.

۳- ۴) سفینه البحار جلد ۱ صفحه ۴۸۶.

۴-

منظور جلساتی است که در آن علوم اسلامی احیا شود و بحثهای آموزنده و تربیت کننده مطرح گردد،انسانها در آن ساخته شوند و گنهکاران پاک گردند و به راه خدا آیند (۱)***

ص :۲۶۷

۱- ۱) در باره اهمیت "ذکر اللّه" و مفهوم آن در جلد ۱۰ صفحه ۲۱۴ به بعد بحث دیگری داشته ایم.

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۲۶ تا ۲۷]

اشاره

وَ أَنْزَلَ اَلَّذِینَ ظٰاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ اَلْکِتٰابِ مِنْ صَیٰاصِیهِمْ وَ قَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ اَلرُّعْبَ فَرِیقاً تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِیقاً (۲۶) وَ أَوْرَثَکُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِیٰارَهُمْ وَ أَمْوٰالَهُمْ وَ أَرْضاً لَمْ تَطَؤُهٰا وَ کٰانَ اَللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیراً (۲۷)

ترجمه:

۲۶-خداوند گروهی از اهل کتاب را که از آنها(مشرکان عرب)حمایت کردند از قلعه های محکمشان پائین کشید،و در دلهای آنها رعب افکند(کارشان به جایی رسید که)گروهی را به قتل می رساندید و گروهی را اسیر می کردید.

۲۷-و زمینها و خانه هایشان را در اختیار شما گذاشت و(همچنین)زمینی را که هرگز در آن گام ننهاده بودید و خداوند بر هر چیزی قادر است.

تفسیر:

غزوه بنی قریظه یک پیروزی بزرگ دیگر

در مدینه سه طایفه معروف از یهود زندگی می کردند:"بنی قریظه"، "بنی النضیر"و"بنی قینقاع".

هر سه گروه با پیامبر اسلام ص پیمان بسته بودند که با دشمنان او همکاری و به نفع آنها جاسوسی نکنند،و با مسلمانان همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند ولی طایفه"بنی قینقاع"در سال دوم هجرت و طایفه"بنی نضیر"در سال چهارم

هجرت،هر کدام به بهانه ای پیمان خود را شکستند و به مبارزه رویاروی با پیامبر ص دست زدند،سرانجام مقاومت آنها در هم شکست و از مدینه بیرون رانده شدند.

بنی قینقاع به سوی"اذرعات"شام رفتند، و"بنی نضیر"،قسمتی به سوی"خیبر"و بخشی به سوی"شام"رانده شدند (۱).

بنا بر این در سال پنجم هجرت که غزوه"احزاب"رخ داد،تنها طایفه "بنی قریظه"در مدینه باقی مانده بودند،و همانگونه که در تفسیر آیات هفده گانه جنگ احزاب گفتیم آنها در این میدان پیمان خود را شکستند،به مشرکان عرب پیوستند و به روی مسلمانان شمشیر کشیدند.

پس از پایان غزوه احزاب و عقب نشینی رسوای قریش و غطفان و سایر قبائل عرب از مدینه،طبق روایات اسلامی پیامبر ص به منزل بازگشت و لباس جنگ از تن در آورد و به شستشوی خویشتن مشغول شد،در این هنگام جبرئیل به فرمان خدا بر او وارد شد،و گفت:چرا سلاح بر زمین گذاردی؟فرشتگان آماده پیکارند،هم اکنون باید به سوی"بنی قریظه"حرکت کنی،و کار آنها یکسره شود.

به راستی هیچ فرصتی برای رسیدن به حساب بنی قریظه بهتر از این فرصت نبود،مسلمانان گرم پیروزی،و بنی قریظه،گرفتار وحشت شدید شکست، و دوستان آنها از طوائف عرب خسته و کوفته و با روحیه ای بسیار ضعیف در حال هزیمت به شهر و دیار خود بودند و کسی نبود که از آنها حمایت کند.

به هر حال منادی از طرف پیامبر ص صدا زد که پیش از خواندن نماز عصر به سوی بنی قریظه حرکت کنید،مسلمانان به سرعت آماده جنگ شدند و تازه آفتاب غروب کرده بود که قلعه های محکم بنی قریظه را در حلقه

۱- ۱) کامل ابن اثیر جلد ۲ صفحه ۱۷۳-۱۳۷.

محاصره خود در آوردند.

بیست و پنـج روز این محاصـره به طول انجامیـد و بعـدا چنان که در نکته ها خواهـد آمـد،همگی تسلیم شدند،گروهی به قتل رسیدند و پیروزی بزرگ دیگری بر پیروزی مسلمانان افزوده شده و سرزمین مدینه برای همیشه از لوث وجود این اقوام منافق و دشمنان سرسخت لجوج پاک گردید.

آیات مورد بحث اشاره فشرده و دقیقی به این ماجرا است و همانگونه که گفتیم این آیات،بعـد از حصول پیروزی نازل شـد،و خاطره این ماجرا را به صورت یک نعمت و موهبت بزرگ الهی شرح داد.

نخست می فرماید:"خداوند گروهی از اهل کتاب را که از مشـرکان عرب حمایت کردند از قلعه های محکمشان پائین کشید" (وَ أَنْزَلَ الَّذِینَ ظاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ مِنْ صَیاصِیهِمْ).

"صیاصـی"جمع"صیصـیه"به معنی قلعه هـای محکم است سـپس به هر وسـیله دفـاعی نیز اطلاـق شـده است،ماننـد شاخ گاو و شاخکی که در پای خروس است.

اینجا روشن می شود که یهود قلعه های خود را در کنار مـدینه در نقطه مرتفعی ساخته بودنـد و بر فراز برجهای آنها به دفاع از خویشتن مشغول می شدند.

(تعبیر به انزل"پائین آورد"نیز ناظر به همین معنی است).

سپس می افزاید:"خداوند در دلهای آنها ترس و رعب افکند"(وَ قَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ).

و سـرانجام کارشان به جایی رسـید که"گروهی را به قتل می رساندید و گروهی را اسـیر می کردید"(فَرِیقاً تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِیقاً). ***و"زمینها و خانه ها و اموال آنها را در اختیار شما گذارد"(وَ أَوْرَثَکُمْ

أَرْضَهُمْ وَ دِيارَهُمْ

).

این چند جمله فشرده ای از تمام نتائج غزوه"بنی قریظه"است که گروهی از این خیانتکاران به دست مسلمانان کشته شدند،و گروهی به اسارت در آمدند و غنائم فراوانی از جمله زمینها و خانه و اموالشان به مسلمانان رسید.

تعبیر به"ارث"از این غنائم به خاطر آنست که مسلمانان زحمت چندانی برای آن نکشیدند،و به آسانی آن همه غنیمت که نتیجه سالیان دراز ظلم و بیدادگری یهود و استثمار آنها در مدینه بود به دست مسلمین افتاد.

و در پایان آیه می فرماید:"همچنین زمینی در اختیار شما قرار داد که هرگز در آن گام ننهاده بودید"(وَ أَرْضاً لَمْ تَطَؤُها).

"و خداوند بر هر چیزی قادر و توانا است"(وَ كانَ اللّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيراً).

در اینکه منظور از" أَرْضاً لَمْ تَطَؤُها "کدام سرزمین است؟در میان مفسران گفتگو است:

بعضی آن را اشاره به سرزمین"خیبر"دانسته اند که بعدا به دست مسلمانان فتح شد.

بعضی اشاره به سرزمین مکه.

بعضی آن را سرزمین"روم"و"ایران"می دانند.

و بعضی آن را اشاره به تمام سرزمینهایی می دانند که از آن روز به بعد تا روز قیامت در قلمرو مسلمین قرار گرفت.

ولی هیچیک از این احتمالات با ظاهر آیه سازگار نیست،چرا که آیه به قرینه فعل ماضی که در آن آمده(اورثکم)شاهد بر این است که این زمین در همین ماجرای جنگ بنی قریظه به تصرف مسلمین در آمد،بعلاوه سرزمین مکه که یکی از تفاسیر است سرزمینی نبود که مسلمانان در آن گام ننهاده باشند در حالی

که قرآن می گوید:زمینی را در اختیارتان گذارد که در آن گام ننهاده بودید.

ظاهرا این جمله اشاره به باغات و اراضی مخصوصی است که در اختیار"بنی قریظه" بود و احدی حق ورود به آن را نداشت،چرا که یهود در حفظ و انحصار اموال خود سخت می کوشیدند.

و اگر از ماضی بودن این فتح و پیروزی صرف نظر کنیم،تناسب بیشتری با سرزمین"خیبر"دارد که به فاصله نه چندان زیادی از طایفه یهود گرفته شد و در اختیار مسلمین قرار گرفت(جنگ خیبر در سال هفتم هجرت واقع شد).

***

نکته ها:

اشاره

۱-ریشه اصلی غزوه"بنی قریظه"

قرآن مجید گواه بر این است که عامل اصلی این جنگ همان پشتیبانی یهود بنی قریظه از مشرکان عرب در جنگ احزاب بود(زیرا می فرماید: اَلَّذِينَ ظاهَرُوهُمْ ...کسانی که از آنها پشتیبانی کردند...).

علاوه بر این اصولا یهود در مدینه ستون پنجمی برای دشمنان اسلام محسوب می شدند،در تبلیغات ضد اسلامی کوشا بودند،و هر فرصت مناسبی را که برای ضربه زدن به مسلمین پیش می آمد غنیمت می شمردند.

همانگونه که گفتیم از طوائف سه گانه یهود(بنی قینقاع و بنی نضیر و بنی قریظه)تنها گروه سوم به هنگام جنگ احزاب باقی مانده بودند،و گروه اول و دوم به ترتیب در سالهای دو و چهار هجری بر اثر پیمان شکنی،محکوم و از مدینه رانده شدند،و می بایست این گروه سوم که از همه آشکارتر به پیمان شکنی و پیوستن به دشمنان اسلام دست زدند به کیفر اعمال ناجوانمردانه خود برسند و کیفر جنایات خود را بینند.

***

۲-ماجرای غزوه بنی قریظه

گفتیم پیامبر ص بلافاصله بعد از پایان جنگ احزاب،مامور شد حساب یهود بنی قریظه را روشن سازد،می نویسند:آن چنان مسلمانان برای حضور در منطقه دژهای بنی قریظه عجله کردند که حتی بعضی از نماز عصرشان غافل شدند و بناچار آن را بعدا قضا کردند،پیامبر ص دستور محاصره دژهای آنها را صادر کرد،بیست و پنج روز محاصره به طول کشید،خداوند رعب و وحشت شدیدی -همانگونه که قرآن می گوید-به دلهای آنها افکند.

"کعب بن اسد"که از سران یهود بود،گفت:من یقین دارم که محمد ص ما را رها نخواهد کرد،تا با ما پیکار کند،من به شما یکی از سه پیشنهاد را می کنم هر کدام را خواستید برگزینید:

پیشنهاد اولم این است که دست در دست این مرد بگذاریم و به او ایمان بیاوریم و پیروی کنیم،زیرا برای شما ثابت شده است که او پیامبر خدا است، و نشانه های او را در کتب خود می یابید در این صورت جان و مال و فرزندان و زنان شما محفوظ خواهد بود.

گفتند:ما هرگز دست از حکم تورات بر نخواهیم داشت و چیزی به جای آن نخواهیم پذیرفت.

گفت:اکنون که این پیشنهاد را نپذیرفتید بیائید و کودکان و زنان خود را با دست خود به قتل برسانید تا فکر ما از ناحیه آنها راحت شود!سپس شمشیر بر کشید و با محمد و یارانش بجنگیم،تا ببینیم خدا چه می خواهد؟اگر کشته شدیم از ناحیه زن و فرزند نگرانی نداریم،و اگر پیروز شویم زن و فرزند بسیار است! گفتند ما این بیچاره ها را با دست خود بقتل برسانیم؟!بعد از اینها زندگی

برای ما ارزش ندارد.

"کعب بن اسد"گفت حال که این را هم نپذیرفتید امشب شب شنبه است محمد ص و یارانش گمان می کنند امشب حمله ای نخواهیم کرد بیائیم و آنها را غافلگیر کنیم،شاید پیروز شویم.

گفتند این کار را هم نخواهیم کرد ما هرگز احترام شنبه را ضایع نمی کنیم.

"کعب"گفت هیچ یک از شما از آن روزی که از مادر متولد شده حتی یک شب آدم عاقلی نبوده است! بعد از این ماجرا آنها از پیامبر ص تقاضا کردند"ابو لبابه"را نزد آنان فرستد تا با او مشورت کنند.

هنگامی که"ابو لبابه"نزد آنان آمد زنان و بچه های یهود در مقابل او به گریه افتادند،او تحت تاثیر قرار گرفت،مردان گفتند:صلاح می دانی ما تسلیم حکم محمد ص شویم؟ابو لبابه گفت آری ولی در همین حال اشاره به گلوی خود کرد،یعنی همه شما را خواهد کشت! "ابو لبابه"می گوید همین که از آنجا حرکت کردم به خیانت خود متوجه شدم به سوی پیامبر ص نیامد مستقیما به مسجد رفت و خود را به یکی از ستونهای مسجد بست و گفت از جای خود حرکت نمی کنم تا خداوند توبه مرا بپذیرد.

سرانجام خداوند گناه او را بخاطر صداقتش بخشید و آیه(وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ ...)در این باره نازل شد(سوره توبه آیه ۱۰۲).

سرانجام یهود بنی قریظه ناچار بدون قید و شرط تسلیم شدند پیامبر ص فرمود آیا راضی هستید هر چه سعد بن معاذ در باره شما حکم کند اجرا نمایم؟ (آنها راضی شدند).

ص :۲۷۴

"سعد بن معاذ"گفت:اکنون موقعی رسیده که سعد بدون در نظر گرفتن ملامت ملامت کنندگان حکم خدا را بیان کند.

سعد هنگامی که از یهود مجددا اقرار گرفت که هر چه او حکم کند خواهند پذیرفت چشم خود را بر هم نهاد و رو به سوی آن طرف که پیامبر ص ایستاده بود کرد عرض کرد شما هم حکم مرا می پذیرید؟فرمود:آری،گفت:من می گویم آنها که آماده جنگ با مسلمانان بودند(مردان بنی قریظه)باید کشته شوند، و فرزندان و زنانشان اسیر و اموالشان تقسیم گردد،اما گروهی از آنان اسلام را پذیرفتند و نجات یافتند (۱).

***

۳-پیامدهای غزوه بنی قریظه

پیروزی بر این گروه ستمگر و لجوج نتائج پر باری برای مسلمانان داشت از جمله:

الف-پاک شدن جبهه داخلی مدینه و آسوده شدن خاطر مسلمانان از جاسوسهای یهود.

ب-فرو ریختن پایگاه مشرکان عرب در مدینه و قطع امید آنان از شورشی از درون.

ج-تقویت بنیه مالی مسلمین بوسیله غنائم این جنگ.

د-هموار شدن راه پیروزیهای آینده،مخصوصا فتح خیبر! ه-تثبیت موقعیت حکومت اسلامی در نظر دوست و دشمن در داخل و خارج مدینه.

***

۱- ۱) سیره ابن هشام جلد ۳ صفحه ۲۴۴ به بعد و کامل ابن اثیر ج ۲ صفحه ۱۸۵ به بعد(با تلخیص).

۴-تعبیرات پر معنی آیات

از جمله تعبیراتی که در آیات فوق به چشم می خورد این است که در مورد کشته شدگان این جنگ می گوید"فریقا تقتلون"یعنی"فریقا"را مقدم بر "تقتلون"می دارد در حالی که در مورد اسیران"فریقا"را از فعل آن یعنی "تاسرون"مؤخر داشته است،بعضی از مفسران در تفسیر آن گفته اند این به خاطر آن است که در مساله کشته شدگان،تکیه بیشتر روی اشخاص است چرا که سران بزرگ آنها در این گروه بودند،ولی در مورد اسارت،افراد سرشناسی نبودند که روی آنها تکیه کند،بعلاوه این تقدیم و تاخیر،سبب شده که"قتل"و"اسر" (کشتن و اسارت)که دو عامل پیروزی بر دشمن است در کنار هم قرار گیرند و تناسب در میان آنها رعایت شود.

و نیز در نخستین آیه مورد بحث،پائین آوردن یهود را از قلعه هایشان،قبل از جمله" قَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ "(خداوند در دلهای آنها رعب وحشت افکند)ذکر کرده است،در حالی که ترتیب طبیعی بر خلاف این است،یعنی نخست ایجاد رعب می شود سپس پائین آمدن از آن قلعه های محکم،این به خاطر آنست که آنچه به حال مسلمانان مهم و شادی بخش بوده و هدف اصلی را تشکیل داده است،در هم شکستن قلعه های بسیار مستحکم آنها بوده است.

تعبیر به" أَوْرَثَکُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِیارَهُمْ "نیز بیانگر این حقیقت است که شما بی آنکه زحمت چندانی برای این جنگ متحمل شوید خداوند زمینها و خانه ها و اموال آنان را در اختیارتان قرار داد.

و بالآخره تکیه بر قدرت خداوند در آخرین آیه(و کانَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیراً)اشاره به این است که او یک روز وسیله باد و طوفان و لشکر نامرئی،احزاب را شکست داد و روز دیگر با لشکر رعب و وحشت،حامیان آنها یعنی یهود بنی قریظه را در هم شکست.

ص: ۲۷۶

[سوره الأحزاب (۳۳): آيات ۲۸ تا ۳۱]

اشاره

يٰا أَيُّهَا اَلنَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوٰاجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اَلْحَيٰاةَ اَلدُّنْيٰا وَ زِينَتَهٰا فَتَعٰالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَ أُسَرِّحْكُنَّ سَرٰاحاً جَمِيلاً (۲۸) وَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ
اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ اَلدّٰارَ اَلْآخِرَةَ فَإِنَّ اَللّٰهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنٰاتِ مِنْكُنَّ أَجْراً عَظِيماً (۲۹) يٰا نِسٰاءَ اَلنَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفٰاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ يُضٰاعَفْ
لَهَا اَلْعَذٰابُ ضِعْفَيْنِ وَ كٰانَ ذٰلِكَ عَلَى اَللّٰهِ يَسِيراً (۳۰) وَ مَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صٰالِحاً نُؤْتِهٰا أَجْرَهٰا مَرَّتَيْنِ وَ أَعْتَدْنٰا
لَهٰا رِزْقاً كَرِيماً (۳۱)

ترجمه:

۲۸-ای پیامبر!به همسرانت بگو:اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می خواهید بیائید هدیه ای به شما دهم و شما را به طرز نیکویی رها سازم! ۲۹-و اگر شما خدا و پیامبرش و سرای آخرت را طالب هستید خداوند برای نیکوکاران شما پاداش عظیم آماده ساخته است.

ص :۲۷۷

۳۰-ای همسران پیامبر!هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود عذاب او دو چندان خواهد بود،و این برای خدا آسان است.

۳۱-و هر کس از شما برای خدا و پیامبرش خضوع کند،و عمل صالح انجام دهد،پاداش او را دو چندان خواهیم ساخت،و روزی پر ارزشی برای او فراهم ساخته ایم.

شان نزول:

مفسران شان نزولهای متعددی برای آیات فوق ذکر کرده اند که از نظر نتیجه چندان تفاوتی با هم ندارند.

از این شان نزولها استفاده می شود که همسران پیامبر ص بعد از پاره ای از غزوات که غنائم سرشاری در اختیار مسلمین قرار گرفت تقاضاهای مختلفی از پیامبر ص در مورد افزایش نفقه یا لوازم گوناگون زندگی داشتند، طبق نقل بعضی از تفاسیر،"ام سلمه"از"پیامبر"ص کنیز خدمتگزاری تقاضا کرد و"میمونه"حله ای خواست،و"زینب"بنت جحش پارچه مخصوص یمنی و"حفصه"جامه مصری،"جویریه"لباس مخصوص خواست،و"سوده"گلیم خیبری! خلاصه هر کدام درخواستی نمودند.

پیامبر ص که می دانست تسلیم شدن در برابر اینگونه درخواستها که معمولا پایانی ندارد چه عواقبی برای"بیت نبوت"در بر خواهد داشت،از انجام این خواسته ها سر باز زد و یک ماه تمام از آنها کناره گیری نمود،تا اینکه آیات فوق نازل شد و با لحن قاطع و در عین حال توأم با رأفت و رحمت به آنها هشدار داد که اگر زندگی پر زرق و برق دنیا می خواهید می توانید از پیامبر ص جدا شوید و به هر کجا می خواهید بروید،و اگر به خدا و رسول خدا و روز جزا دل بسته اید و به زندگی ساده و افتخار آمیز خانه پیامبر ص قانع هستید بمانید و از پاداشهای ص بزرگ پروردگار برخوردار شوید.

به این ترتیب پاسخ محکم و قاطعی به همسران پیامبر ص که دامنه توقع را گسترده بودند داد و آنها را میان"ماندن"و"جدا شدن"از او مخیر ساخت!.

***

تفسیر:

یا سعادت جاودان یا زرق و برق دنیا!

فراموش نکرده اید که در آیات نخست این سوره خداوند تاج افتخاری بر سر زنان پیامبر ص زده و آنها را به عنوان"ام المؤمنین"(مادر مؤمنان)معرفی نموده،بدیهی است همیشه مقامات حساس و افتخار آفرین،وظائف سنگینی نیز همراه دارد،چگونه زنان پیامبر ص می توانند ام المؤمنین باشند ولی فکر و قلبشان در گرو زرق و برق دنیا باشد؟و چنین پندارند که اگر غنائمی نصیب مسلمانان شده است همچون همسران پادشاهان بهترین قسمتهای غنائم را به خود اختصاص دهند،و چیزی که با جانبازی و خونهای پاک شهیدان به دست آمده تحویل آنان گردد،در حالی که در گوشه و کنار افرادی،در نهایت عسرت زندگی می کنند.

از این گذشته نه تنها پیامبر ص به مقتضای آیات پیشین"اسوه"مردم است که خانواده او نیز باید اسوه خانواده ها،و زنانش مقتدای زنان با ایمان تا دامنه قیامت گردد.

پیامبر ص پادشاه نیست که حرمسرایی داشته باشد پر زرق و برق، و زنانش غرق جواهرات گرانقیمت و وسائل تجملاتی باشند.

شاید هنوز گروهی از مسلمانان مکه که به عنوان مهاجر به مدینه آمده بودند بر صفه(همان سکوی مخصوصی که در کنار مسجد پیغمبر قرار داشت) شب را تا به صبح می گذراندند،و خانه و کاشانه ای در آن شهر نداشتند،در چنین

شرائطی هرگز پیامبر ص اجازه نخواهد داد زنانش چنین توقعاتی داشته باشند.

از پاره ای از روایات استفاده می شود که حتی بعضی از آنان خشونت سخن را با پیامبر ص به آن حد رساندند که گفتند:لعلک تظن ان طلقتنا لا نجد زوجا من قومنا غیرک:"تو گمان می کنی که اگر ما را طلاق دهی همسری غیر از تو در میان قوم و قبیله خود نخواهیم یافت"؟! (۱).

اینجا است که پیامبر ص به فرمان خدا مامور می شود با قاطعیت تمام با این مساله برخورد کند و برای همیشه وضع خود را با آنها روشن سازد.

به هر حال نخستین آیه از آیات فوق پیامبر ص را مخاطب ساخته می گوید:

"ای پیامبر به همسرانت بگو:اگر شما زندگی دنیا را می خواهید، و طالب زینت آن هستید،بیائید هدیه ای به شما دهم،و شما را به طرز نیکویی رها کنم،بی آنکه خصومت و مشاجره ای در کار باشد"(یٰا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوٰاجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيٰاةَ الدُّنْيٰا وَ زِينَتَهٰا فَتَعٰالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَ أُسَرِّحْكُنَّ سَرٰاحاً جَمِيلاً).

"امتعکن"از ماده"متعه"است،و چنان که در آیه ۲۳۶ سوره بقره گفته ایم منظور از آن هدیه ای است که با شؤون زن متناسب باشد در اینجا منظور این است که مقدار مناسبی بر مهر بیفزاید و یا اگر مهریه ای تعیین نشده هدیه شایسته ای به آنها بدهد به طوری که راضی و خشنود گردند، و جدایی آنها در محیط دوستانه انجام پذیرد.

"سراح"در اصل از ماده"سرح"(بر وزن شرح)به معنی گیاه و درختی است که برگ و میوه دارد،و سرحت الإبل یعنی شتر را رها کردم تا از گیاهان

۱- ۱) "کنز العرفان"جلد ۲ صفحه ۲۳۸.

و برگ درختان بهره گیرند،سپس به معنی وسیعتر،به معنی هر گونه رها کردن هر چیز و هر شخص اطلاق شده،و گاه به عنوان کنایه از طلاق دادن نیز می آید "تسریح الشعر"به شانه زدن مو گفته می شود که در آن نیز معنی رهایی افتاده است.

به هر حال منظور از"سراح جمیل"در آیه مورد بحث رها کردن زنان توأم با نیکی و خوبی و بدون نزاع و قهر است.

در اینجا مفسران و فقهای اسلامی بحث مشروحی دارند که آیا منظور از این سخن در آیه فوق این است که پیامبر ص زنان خود را مخیر میان ماندن و جدا شدن کرد و اگر آنها جدایی را انتخاب می کردند،خود طلاق محسوب می شد و نیازی به اجرای صیغه طلاق نداشت؟یا اینکه منظور این بوده که آنها یکی از دو راه را انتخاب کنند،اگر جدایی را انتخاب می کردند پیامبر ص اقدام به اجرای صیغه طلاق می فرمود،و گرنه به حال خود باقی می ماندند.

البته آیه فوق دلالتی بر هیچیک از این دو امر ندارد،و اینکه بعضی تصور کرده اند آیه گواه بر تخییر زنان پیامبر ص است و این حکم را از مختصات پیامبر ص شمرده اند زیرا در حق سایر مردم جاری نمی شود،درست به نظر نمی رسد.

بلکه جمع میان آیه فوق و آیات طلاق،ایجاب می کند که منظور جدا شدن از طریق طلاق است.

به هر حال این مساله در میان فقهای شیعه و اهل سنت مورد گفتگو است هر چند قول دوم یعنی جدا شدن از طریق طلاق نزدیکتر به ظواهر آیات می باشد بعلاوه تعبیر" أُسَرِّحْكُنَّ "(من شما را رها سازم)ظهور در این دارد که پیامبر ص اقدام به جدا ساختن آنها می فرمود،به خصوص اینکه ماده"تسریح"به معنی طلاق در جای دیگر از قرآن مجید به کار رفته است(سوره بقره آیه ۲۲۹) (۱).

۱- ۱) توضیح بیشتر در این زمینه را در کتب فقهی مخصوصا کتاب جواهر جلد ۲۹ صفحه ۱۲۲ به بعد مطالعه فرمائید.

*** در آیه بعد می افزاید:"اما اگر شما خدا و پیامبرش را می خواهید و سرای آخرت را،و به زندگی ساده از نظر مادی و احیانا محرومیتها قانع هستید، خداوند برای نیکوکاران شما پاداش عظیم آماده ساخته است"(وَ إِنْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ الدّٰارَ الْآخِرَهَ فَإِنَّ اللّٰهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنٰاتِ مِنْکُنَّ أَجْراً عَظِیماً).

در حقیقت در این چند جمله،تمام پایه های ایمان و برنامه های مؤمن، جمع است،از یک سو ایمان و اعتقاد به خدا و پیامبر و روز قیامت و طالب این اصول بودن و از سوی دیگر در برنامه های عملی نیز در صف نیکوکاران و محسنین و محسنات قرار گرفتن،بنا بر این تنها اظهار عشق و علاقه به خدا و سرای دیگر و پیامبر ص کافی نیست،برنامه های عملی نیز باید هماهنگ با آن باشد.

و به این ترتیب خداوند تکلیف همسران پیامبر ص را که باید الگو و اسوه زنان با ایمان باشند برای همیشه روشن ساخت،داشتن زهد و پارسایی و بی اعتنایی به زرق و برق و تجملات دنیا،و توجه خاص به ایمان و عمل صالح و معنویت،اگر چنین هستند بمانند و مشمول افتخار بزرگ همسری رسول خدا باشند،و گرنه راه خود را در پیش گیرند و از او جدا شوند! گر چه مخاطب در این سخنان،همسران پیامبرند،ولی محتوای آیات و نتیجه آن،همگان را شامل می شود،مخصوصا کسانی که در مقام رهبری خلق و پیشوایی و تاسی مردم قرار گرفته اند،آنها همیشه بر سر دو راهی قرار دارند، یا استفاده از موقعیت ظاهری خویش برای رسیدن به زندگی مرفه مادی و یا تن در دادن به محرومیتها برای نیل به رضای خدا و هدایت خلق. ***سپس در آیه بعد به بیان موقعیت زنان پیامبر ص در برابر کارهای نیک و بد،و همچنین مقام ممتاز و مسئولیت سنگین آنها،با عباراتی روشن پرداخته می گوید:"ای زنان پیامبر!هر کدام از شما گناه آشکار و معصیت فاحشی انجام

دهـد عـذاب او دو چنـدان خواهـد بود،و این برای خـدا آسـان است"!(یَا نِسَاءَ النَّبِیِّ مَنْ یَأْتِ مِنْکُنَّ بِفَاحِشَهٍ مُبَیِّنَهٍ یُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَیْنِ وَ کَانَ ذٰلِکَ عَلَی اللّٰهِ یَسِیراً).

شما در خانه وحی و مرکز نبوت زنـدگی می کنید،آگاهی شـما در زمینه مسائل اسـلامی با توجه به تماس دائم با پیامبر خدا از توده مردم بیشتر است،به علاوه دیگران به شـما نگاه می کنند و اعمالتان سرمشقی است برای آنها،بنا بر این گناهتان در پیشگاه خـدا عظیمـتر اسـت چرا کـه هـم ثـواب و هـم عـذاب بر طبـق معرفـت و میزان آگـاهی،و همچنین تـاثیر آن در محیـط داده می شود،شما هم سهم بیشتری از آگاهی دارید و هم موقعیت حساستری از نظر تاثیر گذاردن روی جامعه.

از همه اینها گذشـته اعمال خلاف شما از یک سو پیامبر را آزرده خاطر می سازد و از سوی دیگر به حیثیت او لطمه می زند،و این خود گناه دیگری محسوب می شود و مستوجب عذاب دیگری است.

منظور از" بِفَاحِشَهٍ مُبَیِّنَهٍ "گناهان آشـکار است و می دانیم مفاسد گناهانی که از افراد با شخصـیت سـر می زند بیشتر در زمانی خواهد بود که آشکارا باشد.

در مورد"ضعف"و"مضاعف"سخنی داریم که در بحث نکات خواهد آمد.

امـا اینکـه می فرمایـد"این کـار بر خـدا آسـان است"اشـاره به این است که هرگز گمـان نکنیـد که مجـازات کردن شـما برای خداونـد مشـکلی دارد،و ارتباطتـان بـا پیامبر اسـلام مانع از آن خواهـد بود،آن گونه که در میان مردم معمول است که گناهان دوسـتان و نزدیکان خود را نادیـده یا کم اهمیت می گیرند،نه چنین نیست این حکم با قاطعیت در مورد شـما اجرا خواهد شد. ***اما در نقطه مقابل نیز"و هر کس از شما در برابر خدا و پیامبر ص

خضوع و اطاعت کند و عمل صالحی بجا آورد پاداش او را دو چندان خواهیم داد، و روزی پر ارزشی را برای او فراهم ساخته ایم"(وَ مَنْ یَقْنُتْ مِنْکُنَّ لِلّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صالِحاً نُؤْتِها أَجْرَها مَرَّتَیْنِ وَ أَعْتَدْنا لَها رِزْقاً کَرِیماً).

"یقنت"از ماده"قنوت"به معنی اطاعت توأم با خضوع و ادب است (۱)و قرآن با این تعبیر به آنها گوشزد می کند که هم مطیع فرمان خدا و پیامبر باشند و هم شرط ادب را کاملا رعایت کنند.

در اینجا باز به این نکته بر خورد می کنیم که تنها ادعای ایمان و اطاعت کافی نیست بلکه باید به مقتضای" وَ تَعْمَلْ صالِحاً "آثار آن در عمل نیز هویدا گردد.

"رزق کریم"معنی گسترده ای دارد که تمام مواهب معنوی و مادی را در بر می گیرد،و تفسیر آن به بهشت به خاطر آن است که بهشت کانون همه این مواهب است.

***

نکته:

چرا گناه و ثواب افراد با شخصیت،مضاعف است؟

گفتیم گر چه آیات فوق پیرامون همسران پیامبر ص سخن می گوید که اگر اطاعت خدا کنند پاداشی مضاعف دارند،و اگر گناه آشکاری مرتکب شوند کیفر مضاعف خواهند داشت،ولی از آنجا که ملاک و معیار اصلی همان داشتن مقام و شخصیت و موقعیت اجتماعی است،این حکم در باره افراد دیگر که موقعیتی در جامعه دارند نیز صادق است.

این گونه افراد تنها متعلق به خویشتن نیستند،بلکه وجود آنها دارای دو بعد است،بعدی تعلق به خودشان دارد،و بعدی تعلق به جامعه،و برنامه زندگی آنها می تواند جمعی را هدایت یا عده ای را گمراه کند،بنا بر این اعمال

۱- ۱) "مفردات راغب"ماده"قنوت".

آنها دو اثر دارد،یک اثر فردی و دیگر اثر اجتماعی،و از این لحاظ هر یک دارای پاداش و کیفری است.

لذا در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که فرمود:

یغفر للجاهل سبعون ذنبا قبل ان یغفر للعالم ذنب واحد! "هفتاد گناه جاهل بخشوده می شود پیش از آنکه یک گناه از عالم بخشوده شود"! (۱).

از این گذشته همواره رابطه نزدیکی میان سطح علم و معرفت با پاداش و کیفر است،همانگونه که در بعضی از احادیث اسلامی می خوانیم:

ان الثواب علی قدر العقل: "پاداش به اندازه عقل و آگاهی انسان است" (۲).

و در حدیث دیگری از امام باقر ع آمده است

انما یداق اللّه العباد فی الحساب یوم القیامه علی قدر ما آتاهم من العقول فی الدنیا: "خداوند در روز قیامت در حساب بندگان به اندازه عقلی که به آنها در دنیا داده دقت و سختگیری می کند" (۳).

حتی در روایتی از امام صادق ع آمده است که:توبه عالم در بعضی از مراحل پذیرفته نخواهد شد،سپس به این آیه شریفه استناد،فرمود، إِنَّمَا التَّوْبَهُ عَلَی اللّهِ لِلَّذِینَ یَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهالَهٍ :"توبه تنها برای کسانی است که از روی جهل و نادانی کار بدی انجام می دهند"(سوره نساء آیه ۱۷) (۴).

و از اینجا روشن می شود که ممکن است مفهوم"مضاعف"یا"مرتین" در اینجا افزایش ثواب و عقاب باشد،گاه دو برابر و گاه بیشتر،درست همانند اعدادی که جنبه"تکثیر"دارد بخصوص اینکه"راغب"در"مفردات"در معنی

۱- ۱) اصول کافی جلد اول صفحه ۳۷(باب لزوم الحجه علی العالم).

۲- ۲ و ۳) اصول کافی ج اول صفحه ۹ کتاب العقل و الجهل.

۳- ۴) اصول کافی جلد اول صفحه ۳۸(باب لزوم الحجه علی العالم).

۴-

"ضعف"می گوید:ضاعفته ضممت الیه مثله فصاعدا:"آن را مضاعف ساختم یعنی همانندش و یا بیشتر و چند برابر آن افزودم" (دقت کنید).

روایتی که در بالا در باره تفاوت گناه عالم و جاهل تا هفتاد برابر ذکر کردیم گواه دیگری بر این مدعا است.

اصولا ـ سلسله مراتب اشخاص و تفاوت آن بر اثر موقعیت اجتماعی و الگو و اسوه بودن نیز ایجاب می کند که پاداش و کیفر الهی نیز به همین نسبت باشد.

این بحث را با حدیثی از امام سجاد علی بن الحسین ع پایان می دهیم:

کسی به امام عرض کرد:

انکم اهل بیت مغفور لکم: "شما خانواده ای هستید که خداوند شما را مشمول آمرزش خود قرار داده".

امام در غضب شد و فرمود:

نحن احری ان یجری فینا ما اجری اللّه فی ازواج النبی(ص)من ان نکون کما تقول،انا نری لمحسننا ضعفین من الاجر و لمسیئنا ضعفین من العذاب،ثم قرء الایتین: "ما سزاوارتریم که آنچه را خدا در باره همسران پیامبر ص جاری کرده در مورد ما جاری شود،نه چنان که تو می گویی،ما برای نیکوکارانمان دو پاداش،و برای بدکارانمان دو کیفر و عذاب قائل هستیم،سپس دو آیه فوق را به عنوان شاهد تلاوت فرمود" (۱).

***

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۸ صفحه ۳۵۴(ذیل آیه مورد بحث).

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۳۲ تا ۳۴]

اشاره

یا نِساءَ اَلنَّبِیِّ لَسْتُنَّ کَأَحَدٍ مِنَ اَلنِّساءِ إِنِ اِتَّقَیْتُنَّ فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَیَطْمَعَ اَلَّذِی فِی قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً (۳۲) وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ اَلْجاهِلِیَّهِ اَلْأُولی وَ أَقِمْنَ اَلصَّلاهَ وَ آتِینَ اَلزَّکاهَ وَ أَطِعْنَ اَللّهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّما یُرِیدُ اَللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ اَلرِّجْسَ أَهْلَ اَلْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً (۳۳) وَ اُذْکُرْنَ ما یُتْلی فِی بُیُوتِکُنَّ مِنْ آیاتِ اَللّهِ وَ اَلْحِکْمَهِ إِنَّ اَللّهَ کانَ لَطِیفاً خَبِیراً (۳۴)

ترجمه:

۳۲-ای همسران پیامبر!شما همچون یکی از زنان معمولی نیستید اگر تقوی پیشه کنید، بنا بر این به گونه ای هوس انگیز سخن نگوئید که بیماردلان در شما طمع کنند و سخن شایسته بگوئید.

۳۳-و در خانه های خود بمانید و همچون جاهلیت نخستین(در میان مردم)ظاهر نشوید،

ص :۲۸۷

و نماز را بر پا دارید و زکاه را ادا کنید،و خدا و رسولش را اطاعت نمائید، خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملا شما را پاک سازد.

۳۴-و آنچه را در خانه های شما از آیات خداوند و حکمت دانش خوانده می شود یاد کنید،خداوند لطیف و خبیر است.

تفسیر:

همسران پیامبر باید چنین باشند!

در آیات گذشته سخن از موقعیت و مسئولیت سنگین همسران پیامبر ص بود،در آیات مورد بحث این موضوع هم چنان ادامه می یابد و طی آیاتی هفت دستور مهم به همسران پیامبر ص می دهد.

نخست در مقدمه کوتاهی می فرماید:"ای همسران پیامبر ص شما همچون یکی از زنان عادی نیستید اگر تقوا پیشه کنید"(یٰا نِسٰاءَ النَّبِیِّ لَسْتُنَّ کَأَحَدٍ مِنَ النِّسٰاءِ إِنِ اتَّقَیْتُنَّ).

شما به خاطر انتسابتان به پیامبر ص از یک سو،و قرار گرفتنتان در کانون وحی و شنیدن آیات قرآن و تعلیمات اسلام از سوی دیگر دارای موقعیت خاصی هستید که می توانید سرمشقی برای همه زنان باشید،چه در مسیر تقوا و چه در مسیر گناه.

بنا بر این موقعیت خود را درک کنید و مسئولیت سنگین خویش را به فراموشی نسپارید و بدانید که اگر تقوا پیشه کنید در پیشگاه خدا مقام بسیار ممتازی خواهید داشت.

و به دنبال این مقدمه که طرف را برای پذیرش مسئولیتها آماده می سازد و به آنها شخصیت می دهد نخستین دستور در زمینه عفت صادر می کند و مخصوصا به سراغ یک نکته باریک می رود تا مسائل دیگر در این رابطه خود بخود روشن

گردد،می فرماید"بنا بر این به گونه ای هوس انگیز سخن نگوئید که بیماردلان در شما طمع کنند"(فَلاٰ تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَیَطْمَعَ الَّذِی فِی قَلْبِهِ مَرَضٌ).

بلکه به هنگام سخن گفتن،جدی و خشک و بطور معمولی سخن بگوئید، نه همچون زنان کم شخصیت که سعی دارند با تعبیرات تحریک کننده که گاه توام با ادا و اطوار مخصوصی است که افراد شهوت ران را به فکر گناه می افکند سخن بگوئید.

تعبیر به" اَلَّذِی فِی قَلْبِهِ مَرَضٌ "(کسی که در دل او بیماری است)تعبیر بسیار گویا و رسایی است از این حقیقت که غریزه جنسی در حد تعادل و مشروع عین سلامت است،اما هنگامی که از این حد بگذرد نوعی بیماری خواهد بود تا آنجا که گاه به سر حد جنون می رسد که از آن تعبیر به"جنون جنسی"می کنند و امروز دانشمندان انواع و اقسامی از این بیماری روانی را که بر اثر طغیان این غریزه و تن در دادن به انواع آلودگیهای جنسی و محیطهای کثیف به وجود می آید در کتب خود شرح داده اند.

در پایان آیه دومین دستور را به این گونه شرح می دهد:"شما باید به صورت شایسته ای که مورد رضای خدا و پیامبر ص و توام با حق و عدالت باشد سخن بگوئید"(وَ قُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً).

در حقیقت جمله لا تخضعن بالقول اشاره به کیفیت سخن گفتن دارد و جمله قُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً اشاره به محتوای سخن.

البته"قول معروف"(گفتار نیک و شایسته)معنی وسیعی دارد که علاوه بر آنچه گفته شد،هر گونه گفتار باطل و بیهوده و گناه آلود و مخالف حق را نفی می کند.

ضمنا جمله اخیر می تواند،توضیحی برای جمله نخست باشد،مبادا کسی تصور کند که باید برخورد زنان پیامبر ص با مردان بیگانه موذیانه یا دور از ادب

باشد،بلکه باید بر خورد شایسته و مؤدبانه و در عین حال بدون هیچگونه جنبه های تحریک آمیز داشته باشد. ***سپس سومین دستور را که آن در زمینه رعایت عفت است چنین بیان می کند:

"شما در خانه های خود بمانید و همچون جاهلیت نخستین در میان جمعیت ظاهر نشوید"و اندام و وسائل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید (وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَ لاٰ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجٰاهِلِیَّهِ الْأُولیٰ).

"قرن"از ماده"وقار"به معنی سنگینی است،و کنایه از قرار گرفتن در خانه ها است،بعضی نیز احتمال داده اند که از ماده"قرار"بوده باشد که از نظر نتیجه تفاوت چندانی با معنی اول نخواهد داشت (۱).

"تبرج"به معنی آشکار شدن در برابر مردم است،و از ماده"برج" گرفته شده که در برابر دیدگان همه ظاهر است.

اما اینکه منظور از جاهلیت اولی چیست؟ظاهرا همان جاهلیتی است که مقارن عصر پیامبر ص بوده،و به طوری که در تواریخ آمده در آن موقع زنان حجاب درستی نداشتند،و دنباله روسری های خود را به پشت سر می انداختند به طوری که گلو و قسمتی از سینه و گردنبند و گوشواره های آنها نمایان بود، و به این ترتیب قرآن همسران پیامبر ص را از این گونه اعمال باز می دارد.

بدون شک این یک حکم عام است،و تکیه آیات بر زنان پیامبر ص به عنوان تاکید بیشتر است،درست مثل اینکه به شخص دانشمندی بگوئیم تو که دانشمندی دروغ مگو،مفهومش این نیست که دروغ گفتن برای دیگران مجاز است،بلکه

۱- ۱) البته در صورتی که از ماده قرار بوده باشد،فعل امر آن"اقررن"می شود که راء اول به عنوان تخفیف حذف شده و فتحه آن به قاف منتقل می گردد و با وجود آن از همزه وصل بی نیاز می شویم و"قرن"می شود(دقت کنید).

منظور این است که یک مرد عالم باید به صورت مؤکدتر و جدی تری از این کار پرهیز کند.

به هر حال این تعبیر نشان می دهد که جاهلیت دیگری همچون جاهلیت عرب در پیش است که ما امروز در عصر خود آثار این پیشگویی قرآن در دنیای متمدن مادی را می بینیم،ولی مفسران پیشین نظر به اینکه چنین امری را پیش بینی نمی کردند،برای تفسیر این کلمه به زحمت افتاده بودند لذا"جاهلیت اولی"را به فاصله میان آدم و نوح،و یا فاصله میان عصر داود و سلیمان که زنان با پیراهنهای بدن نما بیرون می آمدند،تفسیر کرده اند،تا جاهلیت قبل از اسلام را"جاهلیت ثانیه"بدانند!.

ولی چنان که گفتیم نیازی به این سخنان نیست،بلکه ظاهر این است "جاهلیت اولی"همان جاهلیت قبل از اسلام است که در جای دیگر قرآن نیز به آن اشاره شده است(سوره آل عمران آیه ۱۴۳ و سوره مائده آیه ۵۰ و سوره فتح آیه ۲۶)و"جاهلیت ثانیه"،جاهلیتی است که بعدا پیدا خواهد شد(همچون عصر ما)شرح بیشتر این موضوع را در بحث نکات خواهیم داد.

بالآخره دستور"چهارم"و"پنجم"و"ششم"را به این صورت بیان می فرماید:"شما زنان پیامبر ص نماز را بر پا دارید،زکات را ادا کنید، و خدا و رسولش را اطاعت نمائید"(وَ أَقِمْنَ الصَّلاٰةَ وَ آتِینَ الزَّکٰاةَ وَ أَطِعْنَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ).

اگر در میان عبادات روی نماز و زکات،تکیه می کند به خاطر آنست که نماز مهمترین راه ارتباط و پیوند با خالق است،و زکات هم در عین اینکه عبادت بزرگی است پیوند محکمی با خلق خدا محسوب می شود.

و اما جمله أَطِعْنَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ یک حکم کلی است که تمام برنامه های الهی را فرا می گیرد.

این دستورات سه گانه نیز نشان می دهد که احکام فوق مخصوص به زنان پیامبر ص نیست،بلکه برای همگان است هر چند در مورد آنان تاکید بیشتری دارد.

در پایان آیه می افزاید:"خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت ع دور کند و کاملا شما را پاک سازد"(إِنَّما یُرِیدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً).

تعبیر به"انما"که معمولا برای حصر است،دلیل بر این است که این موهبت ویژه خاندان پیامبر ص است.

جمله"یرید"اشاره به اراده تکوینی پروردگار است،و گرنه اراده تشریعی،و به تعبیر دیگر لزوم پاک نگاهداشتن خویش،انحصاری به خاندان پیامبر ص ندارد،و همه مردم بدون استثناء به حکم شرع موظفند از هر گونه گناه و پلیدی پاک باشند.

ممکن است گفته شود اراده تکوینی موجب یک نوع جبر است،ولی با توجه به بحثهایی که در مساله معصوم بودن انبیاء و امامان داشته ایم پاسخ این سخن روشن می شود و در اینجا بطور خلاصه می توان گفت:معصومان دارای یک نوع شایستگی اکتسابی از طریق اعمال خویشند،و یک نوع لیاقت ذاتی و موهبتی از سوی پروردگار،تا بتوانند الگو و اسوه مردم بوده باشند.

به تعبیر دیگر معصومان به خاطر تاییدات الهی و اعمال پاک خویش،چنان هستند که در عین داشتن قدرت و اختیار برای گناه کردن به سراغ گناه نمی روند درست همانگونه که هیچ فرد عاقلی حاضر نیست،قطعه آتشی را بر دارد و به دهان خویش بگذارد با اینکه نه اجباری در این کار است و نه اکراهی،این حالتی است که از درون وجود خود انسان بر اثر آگاهیها و مبادی فطری و طبیعی می جوشد، بی آنکه جبر و اجباری در کار باشد.

ص :۲۹۲

واژه"رجس"به معنی شیء ناپاک است خواه ناپاک از نظر طبع آدمی باشد یا به حکم عقل یا شرع و یا همه اینها (۱).

و اینکه:در بعضی از کلمات،"رجس"به معنی "گناه"یا"شرک"یا"بخل و حسد"و یا"اعتقاد باطل"و مانند آن تفسیر شده،در حقیقت بیان مصداقهایی از آن است،و گرنه مفهوم این کلمه،مفهومی عام و فراگیر است،و همه انواع پلیدیها را به حکم اینکه الف و لام در اینجا به اصطلاح"الف و لام جنس"است شامل می شود.

"تطهیر"به معنی پاک ساختن و در حقیقت تاکیدی است بر مساله"اذهاب رجس" و نفی پلیدیها،و ذکر آن به صورت"مفعول مطلق"در اینجا نیز تاکید دیگری بر این معنی محسوب می شود.

و اما تعبیر"اهل البیت"به اتفاق همه علمای اسلام و مفسران،اشاره به اهل بیت پیامبر ص است،و این چیزی است که از ظاهر خود آیه نیز فهمیده می شود،چرا که"بیت"گرچه به صورت مطلق در اینجا ذکر شد،اما به قرینه آیات قبل و بعد،منظور از آن،بیت و خانه پیامبر ص است (۲).

اما اینکه مقصود از"اهل بیت پیامبر"ص در اینجا چه اشخاصی می باشد؟ در میان مفسران گفتگو است،بعضی آن را مخصوص همسران پیامبر ص دانسته اند،و آیات قبل و بعد را که در باره ازواج رسول خدا ص سخن می گوید،

۱- ۱) "راغب"در کتاب"مفردات"در ماده"رجس"معنی فوق و چهار نوع مصداق آن را بیان کرده است.

۲- ۲) اینکه بعضی"بیت"را در اینجا اشاره به"بیت اللّه الحرم"و کعبه دانسته اند و اهل آن را"متقون"شمرده اند بسیار با سیاق آیات نامتناسب است،چرا که در این آیات سخن از پیامبر(ص)و بیت او در میان است نه بیت اللّه الحرام و هیچگونه قرینه ای بر آنچه گفته اند وجود ندارد.

قرینه این معنی شمرده اند.

ولی با توجه به یک مطلب،این عقیده نفی می شود و آن اینکه ضمیرهایی که در آیات قبل و بعد آمده عموما به صورت ضمیر"جمع مؤنث"است،در حالی که ضمائر این قسمت از آیه(إِنَّما یُرِیدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً)همه به صورت"جمع مذکر"است،و این نشان می دهد معنی دیگری در نظر بوده است.

لذا بعضی دیگر از مفسران از این مرحله گام فراتر نهاده و آیه را شامل همه خاندان پیامبر اعم از مردان و همسران او دانسته اند.

از سوی دیگر روایات بسیار زیادی که در منابع اهل سنت و شیعه وارد شده معنی دوم یعنی شمول همه خاندان پیامبر ص را نیز نفی می کند و می گوید:

مخاطب در آیه فوق منحصرا پنج نفرند:پیامبر ص،علی ع و فاطمه ع و حسن ع و حسین ع.

با وجود این نصوص فراوان که قرینه روشنی بر تفسیر مفهوم آیه است تنها تفسیر قابل قبول برای این آیه همان معنی سوم یعنی اختصاص به"خمسه طیبه" است.

تنها سؤالی که در اینجا باقی می ماند این است که چگونه در لابلای بحث از وظایف زنان پیامبر ص مطلبی گفته شده است که شامل زنان پیامبر ص نمی شود.

پاسخ این سؤال را مفسر بزرگ مرحوم"طبرسی"در"مجمع البیان" چنین می گوید:"این اولین بار نیست که در آیات قرآن به آیاتی برخورد می کنیم که در کنار هم قرار دارند و اما از موضوعات مختلفی سخن می گویند،قرآن پر است از این گونه بحثها،همچنین در کلام فصحای عرب و اشعار آنان نیز نمونه های فراوانی برای این موضوع موجود است".

مفسر بزرگ نویسنده"المیزان"پاسخ دیگری بر آن افزوده که خلاصه اش چنین است:"ما هیچ دلیلی در دست نداریم که جمله إِنَّما یُرِیدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ ...همراه این آیات نازل شده است،بلکه از روایات به خوبی استفاده می شود که این قسمت جداگانه نازل گردیده،امام به هنگام جمع آوری آیات قرآن در عصر پیامبر یا بعد از آن در کنار این آیات قرار داده شده است.

پاسخ سومی که می توان از سؤال داد این است که قرآن می خواهد به همسران پیامبر ص بگوید:شما در میان خانواده ای قرار دارید که گروهی از آنان معصومند،کسی که در زیر سایه درخت عصمت و در کانون معصومان قرار گرفته سزاوار است که بیش از دیگران مراقب خود باشد و فراموش نکنید که انتساب او به خانواده ای که پنج معصوم پاک در آن است مسئلیتهای سنگینی برای او ایجاد می کند،و خدا و خلق خدا انتظارات فراوانی از او دارند.

در بحث نکات به خواست خدا از روایات اهل سنت و شیعه که در تفسیر این آیه وارد شده است مشروحا سخن خواهیم گفت. ***در آخرین آیه مورد بحث،"هفتمین"و آخرین وظیفه همسران پیامبر بیان شده است،و هشداری است به همه آنان برای استفاده کردن از بهترین فرصتی که در اختیار آنان برای آگاهی بر حقایق اسلام قرار گرفته،می فرماید:

"آنچه را در خانه های شما از آیات خداوند و حکمت و دانش خوانده می شود، یاد کنید"و خود را در پرتو آن بسازید که بهترین فرصت را در اختیار دارید (وَ اذْکُرْنَ ما یُتْلی فِی بُیُوتِکُنَّ مِنْ آیاتِ اللّهِ وَ الْحِکْمَهِ).

شما در خاستگاه وحی قرار گرفته اید و در مرکز و کانون نور قرآن، حتی اگر در خانه نشسته اید می توانید از آیاتی که در فضای خانه شما از زبان مبارک پیامبر ص طنین افکن است،به طور شایسته از تعلیمات اسلام و سخنان

پیامبر ص بهره مند شوید که هر نفسش درسی است و هر سخنش برنامه ای! در اینکه میان" آیاتِ اللّهِ "و"حکمت"چه فرقی است؟بعضی از مفسران گفته اند،هر دو اشاره به قرآن است،منتهی تعبیر به"آیات"جنبه اعجاز آن را بیان می کند و تعبیر به"حکمت"محتوای عمیق و دانشی را که در آن نهفته است باز می گوید.

بعضی دیگر گفته اند:"آیات اللّه"اشاره به آیات قرآن است و"حکمت" اشاره به سنت پیامبر ص و اندرزهای حکیمانه او.

گر چه هر دو تفسیر،مناسب مقام و الفاظ آیه است،اما تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد،چرا که تعبیر به"تلاوت"با آیات الهی مناسبتر است،بعلاوه در آیات متعددی از قرآن،تعبیر"نزول"در مورد آیات و حکمت،هر دو آمده است،مانند آیه ۲۳۱ بقره و ما أَنْزَلَ عَلَیْکُمْ مِنَ الْکِتابِ وَ الْحِکْمَهِ شبیه همین تعبیر در آیه ۱۱۳ سوره نساء نیز آمده است.

سرانجام در پایان آیه می فرماید:"خداوند لطیف و خبیر است"(إِنَّ اللّهَ کانَ لَطِیفاً خَبِیراً).

اشاره به اینکه او از دقیقترین و باریکترین مسائل با خبر و آگاه است، و نیات شما را به خوبی می داند،و از اسرار درون سینه های شما با خبر است.

این در صورتی است که"لطیف"را به معنی کسی که از دقایق آگاه است تفسیر کنیم،و اگر به معنی"صاحب لطف"تفسیر شود اشاره به این است که خداوند هم نسبت به شما همسران پیامبر،لطف و رحمت دارد،و هم از اعمالتان"خبیر"و آگاه است.

این احتمال نیز وجود دارد که تکیه بر عنوان"لطیف"به خاطر اعجاز آیات قرآن و تکیه بر"خبیر"به خاطر محتوای حکمت آمیز آن باشد،در عین حال این معانی هم با هم منافات ندارند و قابل جمعند.

نکته ها:

اشاره

۱-آیه تطهیر،برهان روشن عصمت است

بعضی از مفسران،"رجس"را در آیه فوق،تنها اشاره به شرک و یا"گناهان کبیره زشت"همچون"زنا"دانسته اند،در حالی که هیچ دلیلی بر این محدودیت در دست نیست،بلکه اطلاق "الرجس"(با توجه به اینکه الف و لام آن"الف و لام جنس"است)هر گونه پلیدی و گناه را شامل می شود،چرا که گناهان همه رجسند،و لذا این کلمه در قرآن به"شرک"،"مشروبات الکلی""قمار""نفاق" "گوشتهای حرام و ناپاک"و مانند آن اطلاق شده است(حج-۳۰-مائده-۹۰-توبه-۱۲۵-انعام-۱۴۵).

و با توجه به اینکه اراده الهی تخلف ناپذیر است،و جمله إِنَّما یُرِیدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ دلیل بر اراده حتمی او می باشد،مخصوصا با توجه به کلمه"انما"که برای حصر و تاکید است روشن می شود که اراده قطعی خداوند بر این قرار گرفته که اهل بیت از هر گونه رجس و پلیدی و گناه پاک باشند،و این همان مقام عصمت است.

این نکته نیز قابل توجه است که منظور از اراده الهی در این آیه دستورات و احکام او در مورد حلال و حرام نیست،چرا که این دستورات شامل همگان می شود و اختصاص به اهل بیت ندارد بنا بر این با مفهوم کلمه انما سازگار نمی باشد.

پس این اراده مستمر اشاره به یک نوع امداد الهی است که اهل بیت را بر عصمت و ادامه آن یاری می دهد و در عین حال منافات با آزادی اراده و اختیار ندارد (چنان که قبلا شرح دادیم).

در حقیقت مفهوم آیه همان چیزی است که در"زیارت جامعه"نیز آمده است"عصمکم اللّه من الذلل و آمنکم من الفتن،و طهرکم من الدنس،

و اذهب عنکم الرجس،و طهرکم تطهیرا":

"خداوند شما را از لغزشها حفظ کرد و از فتنه انحرافات در امان داشت، و از آلودگیها پاک ساخت و پلیدی را از شما دور کرد،و کاملا تطهیر نمود.

با این توضیح در دلالت آیه فوق بر مقام عصمت اهل بیت نباید تردید کرد.

***

۲-آیه تطهیر در باره چه کسانی است؟

گفتیم این آیه گرچه در لابلای آیات مربوط به همسران پیامبر ص آمده اما تغییر سیاق آن(تبدیل ضمیرهای"جمع مؤنث"به"جمع مذکر")دلیل بر این است که این آیه محتوایی جدای از آن آیات دارد.

به همین دلیل حتی کسانی که آیه را مخصوص به پیامبر ص و علی و فاطمه و حسن و حسین ع ندانسته اند معنی وسیعی برای آن قائل شده اند که هم این بزرگواران را شامل می شود و هم همسران پیامبر ص را.

ولی روایات فراوانی در دست داریم که نشان می دهد آیه مخصوص این بزرگواران است،و همسران در این معنی داخل نیستند هر چند از احترام متناسب برخوردارند.اینک بخشی از آن روایات را ذیلا از نظر می گذرانیم:

***الف:روایاتی که از خود همسران پیامبر ص نقل شده و می گوید:

"هنگامی که پیامبر ص سخن از این آیه شریفه می گفت،ما از او سؤال کردیم که جزء آن هستیم فرمود:شما خوبید اما مشمول این آیه نیستید! از آن جمله روایتی است که"ثعلبی"در تفسیر خود از"ام سلمه"نقل کرده که پیامبر ص در خانه خود بود که فاطمه ع پارچه حریری نزد آن حضرت آورد،پیامبر ص فرمود:همسر و دو فرزندانت حسن و حسین را صدا

کن،آنها را آورد،سپس غذا خوردند بعد پیامبر ص عبایی بر آنها افکند و گفت:

اللهم هؤلاء أهل بیتی و عترتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا: "خداوندا اینها خاندان منند،پلیدی را از آنها دور کن،و از هر آلودگی پاکشان گردان"و در اینجا آیه" إِنَّمَا یُرِیدُ اللّٰهُ "نازل شد...من گفتم آیا من هم با شما هستم ای رسول خدا!،فرمود:"انک الی خیر""تو بر خیر و نیکی هستی"(اما در زمره این گروه نیستی) (۱).

و نیز"ثعلبی"خود از"عایشه"چنین نقل می کند:"هنگامی که از او در باره جنگ جمل و دخالت او در آن جنگ ویرانگر سؤال کردند(با تاسف)گفت:

این یک تقدیر الهی بود!،و هنگامی که در باره علی ع از او سؤال کردند چنین گفت:

تسئلنی عن احب الناس کان الی رسول اللّٰه(ص)و زوج احب الناس،کان الی رسول اللّٰه لقد رأیت علیا و فاطمه و حسنا و حسینا علیهم السلام و جمع رسول اللّٰه(ص)بثوب علیهم ثم قال:اللهم هؤلاء أهل بیتی و حامتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا،قالت:فقلت یا رسول اللّٰه!انا من اهلک قال تنحی فانک الی خیر!: "آیا از من در باره کسی سؤال می کنی که محبوبترین مردم نزد پیامبر ص بود،و از کسی می پرسی که همسر محبوبترین مردم نزد رسول خدا ص بود،من با چشم خود،علی و فاطمه و حسن و حسین را دیدم که پیامبر ص آنها را در زیر لباسی جمع کرده بود و فرمود:

خداوندا!اینها خاندان منند و حامیان من،رجس را از آنها ببر و از آلودگیها پاکشان فرما،من عرض کردم ای رسول خدا آیا من هم از آنها هستم؟فرمود:

دور باش،تو بر خیر و نیکی هستی"(اما جزء این جمع نمی باشی) (۲).

۱- ۱) "طبرسی"در"مجمع البیان"ذیل آیه مورد بحث-این حدیث به طرق دیگر نیز از"ام سلمه"به همین مضمون نیز نقل شده است(به"شواهد التنزیل"حاکم حسکانی جلد ۲ صفحه ۵۶ به بعد مراجعه شود).

۲- ۲) "مجمع البیان"(ذیل آیه مورد بحث).

این گونه روایات با صراحت می گوید که همسران پیامبر ص جزء عنوان اهل بیت در این آیه نیستند.

***ب:روایات بسیار فراوانی در مورد حدیث کساء به طور اجمال وارد شده که از همه آنها استفاده می شود،پیامبر ص،علی و فاطمه و حسن و حسین را فرا خواند-و یا به خدمت او آمدند-پیامبر ص عبایی بر آنها افکند،و گفت:

خداوندا!اینها خاندان منند،رجس و آلودگی را از آنها دور کن،در این هنگام آیه إِنَّمٰا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ نازل گردید.

دانشمند معروف حاکم حسکانی نیشابوری در"شواهد التنزیل" این روایات را به طرق متعدد از راویان مختلفی گرد آوری کرده است (۱).

در اینجا این سؤال جلب توجه می کند که هدف از جمع کردن آنها در زیر کساء چه بوده؟ گویا پیامبر ص می خواسته است کاملا آنها را مشخص کند و بگوید آیه فوق،تنها در باره این گروه است،مبادا کسی مخاطب را در این آیه تمام بیوتات پیامبر ص و همه کسانی که جزء خاندان او هستند بداند.

حتی در بعضی از روایات آمده است که پیامبر ص سه بار این جمله را تکرار کرد:"خداوندا اهل بیت من اینها هستند"پلیدی را از آنها دور کن"

(اللهم هؤلاء أهل بیتی و خاصتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا)

(۲)

.

***ج:در روایات فراوان دیگری می خوانیم:بعد از نزول آیه فوق،پیامبر ص مدت شش ماه،هنگامی که برای نماز صبح از کنار خانه فاطمه(سلام اللّه علیها)

۱- ۱) شواهد التنزیل جلد ۲ صفحه ۳۱ به بعد.

۲- ۲) در المنثور ذیل آیه مورد بحث.

می گذشت صدا می زد:

الصلاه یا اهل البیت! إِنَّمَا یُرِیدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً : "هنگام نماز است ای اهل بیت!، خداوند می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک سازد".

این حدیث را"حاکم حسکانی"از"انس بن مالک"نقل کرده است (۱).

در روایت دیگری که از"ابو سعید خدری"از پیامبر ص نقل شده می خوانیم:"پیامبر این برنامه را تا هشت یا نه ماه ادامه داد"! (۲).

حدیث فوق را"ابن عباس"نیز از پیامبر ص نقل کرده است (۳).

این نکته قابل توجه است که تکرار این مساله در مدت شش یا هشت یا نه ماه به طور مداوم در کنار خانه فاطمه ع برای این است که مطلب را کاملا مشخص کند تا در آینده تردیدی برای هیچکس باقی نماند که این آیه تنها در شان این گروه نازل شده است به خصوص اینکه تنها خانه ای که در ورودی آن در مسجد پیامبر ص باز می شد،بعد از آنکه دستور داد درهای خانه های دیگران به سوی مسجد بسته شود در خانه فاطمه بود و طبعا همیشه جمعی از مردم به هنگام نماز این سخن را در آنجا از پیامبر می شنیدند(دقت کنید).

با اینحال جای تعجب است که بعضی از مفسران اصرار دارند که آیه مفهوم عامی دارد و همسران پیامبر ص نیز در آن وارد هستند،هر چند اکثریت علمای اسلام اعم از شیعه و اهل سنت آن را محدود به این پنج تن می دانند.

قابل توجه اینکه"عایشه"همسر پیامبر ص که طبق گواهی روایات اسلامی در بازگو کردن فضائل خود و ریزه کاریهای ارتباطش با پیامبر چیزی فروگذار نمی کرد اگر این آیه شامل او می شد قطعا در لابلای سخنانش

۱- ۱) شواهد التنزیل جلد ۲ صفحه ۱۱.

۲- ۲) شواهد التنزیل جلد ۲ صفحه ۲۸ و ۲۹.

۳- ۳) در المنثور ذیل آیه مورد بحث.

به مناسبتها ی از آن سخن می گفت در حالی که هرگز چنین چیزی از او نقل نشده است.

***د:روایات متعددی از "ابو سعید خدری "صحابی معروف نقل شده که با صراحت گواهی می دهد "این آیه تنها در باره همان پنج تن نازل شده است" (نزلت فی خمسه:فی رسول اللّه و علی و فاطمه و الحسن و الحسین(ع) (۱).

این روایات به قدری زیاد است که بعضی از محققین آن را متواتر می دانند.

از مجموع آنچه گفتیم چنین نتیجه می گیریم که منابع و راویان احادیثی که دلالت بر انحصار آیه به پنج تن می کند به قدری زیاد است که جای تردید در آن باقی نمی گذارد تا آنجا که در شرح "احقاق الحق "بیش از هفتاد منبع از منابع معروف اهل سنت گرد آوری شده،و منابع شیعه در این زمینه از هزار هم می گذرد (۲)نویسنده کتاب "شواهد التنزیل "که از علمای معروف برادران اهل سنت است بیش از ۱۳۰ حدیث در این زمینه نقل کرده است (۳).

از همه اینها گذشته پاره ای از همسران پیامبر ص در طول زندگی خود به کارهایی دست زدند که هرگز با مقام معصوم بودن سازگار نیست،مانند ماجرای جنگ جمل که قیامی بود بر ضد امام وقت که سبب خونریزی فراوانی گردید و به گفته بعضی از مورخان تعداد کشتگان این جنگ به هفده هزار نفر بالغ می شد.

بدون شک این ماجرا به هیچوجه قابل توجیه نیست و حتی می بینیم که خود عایشه نیز بعد از این حادثه،اظهار ندامت می کند که نمونه ای از آن

۱- ۱) "شواهد التنزیل "جلد ۲ صفحه ۲۵.

۲- ۲) به جلد دوم "احقاق الحق "و پاورقیهای آن مراجعه شود.

۳- ۳) به جلد دوم "شواهد التنزیل "از صفحه ۱۰ تا ۹۲ مراجعه شود.

در بحثهای پیشین گذشت.

عیبجویی کردن "عایشه" از "خدیجه" که از بزرگترین و فداکارترین و با فضیلتترین زنان اسلام است در تاریخ اسلام مشهور است،این سخن به قدری بر پیامبر ص ناگوار آمد که از شدت غضب مو بر تنش راست شد و فرمود:

به خدا سوگند که هرگز همسری بهتر از او نداشتم،او زمانی ایمان آورد که مردم کافر بودند و زمانی اموالش را در اختیار من گذاشت که مردم همه از من بریده بودند! (۱).

***

۳-آیا اراده الهی در اینجا تکوینی است یا تشریعی؟

در لابلای تفسیر آیه،اشاره ای به این موضوع داشتیم که "اراده" در جمله إِنَّما یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ ،اراده تکوینی است نه تشریعی.

برای توضیح بیشتر باید یاد آور شویم که منظور از اراده تشریعی همان اوامر و نواهی الهی است،فی المثل خداوند از ما نماز و روزه و حج و جهاد خواسته، این اراده تشریعی است.

معلوم است که اراده تشریعی به افعال ما تعلق می گیرد نه افعال خداوند، در حالی که در آیه فوق،متعلق اراده افعال خدا است،می گوید:خدا اراده کرده است که پلیدی را از شما ببرد،بنا بر این چنین اراده ای باید تکوینی باشد، و مربوط به خواست خداوند در عالم تکوین.

افزون بر این،مساله "اراده تشریعی "نسبت به پاکی و تقوا،انحصار به اهل بیت ع ندارد چرا که خدا به همه دستور داده است پاک باشند و با تقوا، و این مزیتی برای آنها نخواهد بود،زیرا همه مکلفان مشمول این فرمانند.

۱- ۱) "استیعاب" و "صحیح بخاری" و "مسلم" (طبق نقل المراجعات صفحه ۲۲۹ -نامه ۷۲).

به هر حال این موضوع یعنی اراده تشریعی نه تنها با ظاهر آیه سازگار نیست که با احادیث گذشته به هیچوجه تناسبی ندارد،زیرا همه این احادیث سخن از یک مزیت والا و ارزش مهم ویژه می کند که مخصوص اهل بیت ع است.

این نیز مسلم است که"رجس"در اینجا به معنی پلیدی ظاهری نمی باشد، بلکه اشاره به پلیدیهای باطنی است و اطلاق این کلمه،هر گونه انحصار و محدودیت را در شرک و کفر و اعمال منافی عفت و مانند آن نفی می کند،و همه گناهان و آلودگیهای عقیدتی و اخلاقی و عملی را شامل می شود.

نکته دیگری که باید به دقت متوجه آن بود این است که اراده تکوینی که به معنی خلقت و آفرینش است در اینجا به معنی مقتضی است نه علت تامه، تا موجب جبر و سلب اختیار گردد.

توضیح اینکه:مقام عصمت به معنی یک حالت تقوای الهی است که به امداد پروردگار در پیامبران و امامان ایجاد می شود اما با وجود این حالت، چنان نیست که آنها نتوانند گناه کنند،بلکه قدرت این کار را دارند،و با اختیار خود از گناه چشم می پوشند.

درست همانند یک طبیب بسیار آگاه که هرگز یک ماده بسیار سمی را که خطرات جدی آن را می داند هرگز نمی خورد با اینکه قدرت بر این کار دارد، اما آگاهیها و مبادی فکری و روحی او سبب می شود که با میل و اراده خود از این کار چشم بپوشد.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که این تقوای الهی موهبت ویژه ای است که به پیغمبران داده شد نه به دیگران،ولی باید توجه داشت که خداوند این امتیاز را به خاطر مسئولیت سنگین رهبری به آنها داده بنا بر این امتیازی است که بهره آن عاید همگان می شود و این عین عدالت است،درست مانند امتیاز خاصی است که خداوند به پرده های ظریف و بسیار حساس چشم داده که تمام بدن

ص:۳۰۴

از آن بهره می گیرد.

از این گذشته به همان نسبت که پیامبران امتیاز دارند و مشمول مواهب الهی هستند مسئولیتشان نیز سنگین است و یک ترک اولای آنها معادل یک گناه بزرگ افراد عادی است،و این مشخص کننده خط عدالت است.

نتیجه اینکه:این اراده یک اراده تکوینی است در سر حد یک مقتضی(نه علت تامه)و در عین حال نه موجب جبر است و نه سلب مزیت و افتخار.

***

۴-جاهلیت قرن بیستم!

همانگونه که اشاره شد جمعی از مفسران در تفسیر" اَلْجاهِلِیَّهِ الْأُولی " در آیات مورد بحث گرفتار شک و تردید شدند گویی نتوانستند باور کنند که بعد از ظهور اسلام،نوعی دیگر جاهلیت در جهان پا به عرصه وجود خواهد گذاشت که جاهلیت عرب قبل از اسلام در مقابل آن موضوع کم اهمیتی خواهد بود.

ولی امروز این امر برای ما که شاهد مظاهر جاهلیت وحشتناک قرن بیستم هستیم کاملا حل شده است،و باید آن را به حساب یکی از پیشگوییهای اعجاز آمیز قرآن مجید گذارد.

اگر عرب در عصر جاهلیت اولی،جنگ و غارتگری داشت، و فی المثل چندین بار بازار عکاظ صحنه خونریزیهای احمقانه گردید که چند تن کشته شدند،در جاهلیت عصر ما جنگهای جهانی رخ می دهد که گاه بیست ملیون نفر در آن قربانی و بیش از آن مجروح و ناقص الخلقه می شوند! اگر در جاهلیت عرب زنان،"تبرج به زینت"می کردند،و روسری های خود را کنار می زدند به گونه ای که مقداری از سینه و گلو و گردنبند و گوشواره آنها نمایان می گشت،در عصر ما کلوپهایی تشکیل می شود بنام کلوپ برهنگان (که نمونه آن در انگلستان معروف است)که با نهایت معذرت افراد در آن برهنه

ص:۳۰۵

مادرزاد می شوند،رسواییهای پلاژهای کنار دریا و استخرها و حتی معابر عمومی نگفتنی است.

اگر در جاهلیت عرب، "زنان آلوده ذوات الاعلام"بودند که پرچم بر در خانه خود می زدند تا افراد را به سوی خود دعوت کنند!،در جاهلیت قرن ما افرادی هستند که در روزنامه های مخصوص مطالبی را در این زمینه مطرح می کنند که قلم از ذکر آن جدا شرم دارد،و جاهلیت عرب بر آن صد شرف دارد.

خلاصه چه گوئیم از وضع مفاسدی که در تمدن مادی ماشینی منهای ایمان عصر ما وجود دارد که ناگفتنش بهتر است،و نباید این تفسیر را با آن آلوده کرد.

آنچه گفتیم فقط مشتی از خروار برای نشان دادن زندگی کسانی بود که از خدا فاصله می گیرند،و با داشتن هزاران دانشگاه و مراکز علمی و دانشمندان معروف،در منجلاب فساد غوطه ور شوند،و حتی گاهی همین مراکز علمی و دانشمندانشان در اختیار همان فجایع و مفاسد قرار می گیرند.

***

ص :۳۰۶

[سوره الأحزاب (۳۳): آیه ۳۵]

اشاره

إِنَّ اَلْمُسْلِمِينَ وَ اَلْمُسْلِمٰاتِ وَ اَلْمُؤْمِنِينَ وَ اَلْمُؤْمِنٰاتِ وَ اَلْقٰانِتِينَ وَ اَلْقٰانِتٰاتِ وَ اَلصّٰادِقِينَ وَ اَلصّٰادِقٰاتِ وَ اَلصّٰابِرِينَ وَ اَلصّٰابِرٰاتِ وَ اَلْخٰاشِعِينَ وَ اَلْخٰاشِعٰاتِ وَ اَلْمُتَصَدِّقِينَ وَ اَلْمُتَصَدِّقٰاتِ وَ اَلصّٰائِمِينَ وَ اَلصّٰائِمٰاتِ وَ اَلْحٰافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَ اَلْحٰافِظٰاتِ وَ اَلذّٰاكِرِينَ اَللّٰهَ كَثِيراً وَ اَلذّٰاكِرٰاتِ أَعَدَّ اَللّٰهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِيماً (۳۵)

ترجمه:

۳۵-مردان مسلمان و زنان مسلمان،مردان با ایمان و زنان با ایمان،مردان مطیع فرمان خدا و زنانی که از فرمان خدا اطاعت می کنند،مردان راستگو و زنان راستگو، مردان صابر و شکیبا و زنان صابر و شکیبا،مردان با خشوع و زنان با خشوع،مردان انفاق گر و زنان انفاق کننده،مردان روزه دار و زنانی که روزه می دارند،مردانی که دامان خود را از آلودگی به بی عفتی حفظ می کنند و زنانی که پاکدامنند، و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند،خداوند برای همه آنها مغفرت و پاداش عظیمی فراهم ساخته است.

***

ص: ۳۰۷

شان نزول:

جمعی از مفسران گفته اند هنگامی که"اسماء بنت عمیس"همسر "جعفر بن ابی طالب"با شوهرش از"حبشه"بازگشت به دیدن همسران پیامبر ص آمد،یکی از نخستین سؤالاتی که مطرح کرد این بود:آیا چیزی از آیات قرآن در باره زنان نازل شده است؟آنها در پاسخ گفتند:نه!.

"اسماء"به خدمت پیامبر ص آمد،عرض کرد:"ای رسول خدا جنس زن گرفتار خسران و زیان است!،پیامبر ص فرمود:چرا؟عرض کرد:به خاطر اینکه در اسلام و قرآن فضیلتی در باره آنها همانند مردان نیامده است.

اینجا بود که آیه فوق نازل شد(و به آنها اطمینان داد که زن و مرد در پیشگاه خدا از نظر قرب و منزلت یکسانند،مهم آنست که از نظر اعتقاد و عمل و اخلاق اسلامی واجد فضیلت باشند).

***

تفسیر:

شخصیت و ارزش مقام زن در اسلام

به دنبال بحثهایی که در باره وظائف همسران پیامبر ص در آیات گذشته ذکر شد در آیه مورد بحث،سخنی جامع و پر محتوی در باره همه زنان و مردان و صفات بر جسته آنها بیان شده است،و ضمن بر شمردن ده وصف از اوصاف اعتقادی و اخلاقی و عملی آنان،پاداش عظیم آنها را در پایان آیه بر شمرده است.

بخشی از این اوصاف دهگانه از مراحل ایمان سخن می گوید(اقرار به زبان،تصدیق به قلب و جنان،و عمل به ارکان).

قسمت دیگری پیرامون کنترل زبان و شکم و شهوت جنسی که سه عامل سرنوشت ساز در زندگی و اخلاق انسانها می باشد بحث می کند.

و در بخش دیگری از مساله حمایت از محرومان و ایستادگی در برابر حوادث سخت و سنگین یعنی صبر که ریشه ایمان است و سرانجام از عامل تداوم این صفات یعنی ذکر پروردگار سخن به میان می آورد.

می گوید:"مردان مسلمان و زنان مسلمان"(إِنَّ الْمُسْلِمِینَ وَ الْمُسْلِمٰاتِ).

"و مردان مؤمن و زنان مؤمنه"(وَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنٰاتِ).

"و مردانی که مطیع فرمان خدا هستند و زنانی که از فرمان حق اطاعت می کنند" (وَ الْقٰانِتِینَ وَ الْقٰانِتٰاتِ).

گرچه بعضی از مفسران،"اسلام"و"ایمان"را در آیه فوق به یک معنی گرفته اند،ولی پیدا است که این تکرار نشان می دهد منظور از آنها دو چیز متفاوت است،و اشاره به همان مطلبی است که در آیه ۱۴ سوره حجرات آمده: قٰالَتِ الْأَعْرٰابُ آمَنّٰا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لٰکِنْ قُولُوا أَسْلَمْنٰا وَ لَمّٰا یَدْخُلِ الْإِیمٰانُ فِی قُلُوبِکُمْ :

"اعراب گفتند ما ایمان آورده ایم،بگو:هنوز ایمان نیاورده اید،بلکه بگوئید اسلام آورده ایم،و ایمان هنوز در اعماق قلب شما نفوذ نکرده است"!.

اشاره به اینکه اسلام همان اقرار به زبان است که انسان را در صف مسلمین قرار می دهد،و مشمول احکام آنها می کند،ولی ایمان تصدیق به قلب و دل است.

در روایات اسلامی نیز به همین تفاوت اشاره شده است.

در روایتی چنین می خوانیم:"یکی از یاران امام صادق ع در باره "اسلام"و"ایمان"از آن حضرت سؤال کرد و پرسید آیا اینها با هم مختلفند؟ امام در پاسخ فرمود:آری،ایمان با اسلام همراه است،اما اسلام ممکن است همراه ایمان نباشد".

او توضیح بیشتر خواست امام ع فرمود:

الاسلام شهاده ان لا اله الا اللّه و التصدیق برسول اللّه صلی علیه و آله و سلم،به حقنت الدماء،و علیه جرت المناکح و المواریث،و علی ظاهره جماعه الناس،و الایمان الهدی

و ما یثبت فی القلوب من صفه الاسلام،و ما ظهر من العمل به: "اسلام شهادت به توحید و تصدیق به رسالت پیامبر است،هر کس اقرار به این دو کند جانش(در پناه حکومت اسلامی)محفوظ خواهد بود،و ازدواج مسلمانان با او جایز،و می تواند از مسلمین ارث ببرد،و گروهی از مردم مشمول همین ظاهر اسلامند،اما"ایمان"نور هدایت و حقیقتی است که در دل از وصف اسلام جای می گیرد،و اعمالی است که به دنبال آن می آید" (۱).

"قانت"از ماده"قنوت"چنان که قبلا هم گفته ایم به معنی اطاعت توأم با خضوع است،اطاعتی که از ایمان و اعتقاد سر زند،و این اشاره به جنبه های عملی و آثار ایمان می باشد.

سپس به یکی دیگر از مهمترین صفات مؤمنان راستین،یعنی حفظ زبان پرداخته می گوید:"و مردان راستگو و زنان راستگو"(وَ الصّادِقِینَ وَ الصّادِقاتِ).

از روایات اسلامی استفاده می شود که استقامت و درستی ایمان انسان به استقامت و درستی زبان او است:

لا یستقیم ایمان امرء حتی یستقیم قلبه، و لا یستقیم قلبه حتی یستقیم لسانه: "ایمان انسان به درستی نمی گراید تا قلبش درست شود،و قلبش درست نمی شود تا زبانش درست شود"! (۲).

و از آنجا که ریشه ایمان،صبر و شکیبایی در مقابل مشکلات است،و نقش آن در معنویات انسان همچون نقش"سر"است در برابر"تن"،پنجمین وصف آنها را این گونه بازگو می کند:"و مردان صابر و شکیبا و زنان صابر و شکیبا" (وَ الصّابِرِینَ وَ الصّابِراتِ).

از طرفی می دانیم یکی از بدترین آفات اخلاقی،کبر و غرور و حب جاه است،

۱- ۱) اصول کافی جلد ۲ صفحه ۲۱ باب ان الایمان یشرک الاسلام.

۲- ۲) محجه البیضاء جلد ۵ ص ۱۹۳.

و نقطه مقابل آن"خشوع"،لذا در ششـمین توصـیف می فرماید:"و مردان با خشوع و زنان با خشوع"(وَ الْخاشِعِینَ وَ الْخاشِعاتِ).

گذشـته از حب جـاه،حب مال،نیز آفت بزرگی است،و اسارت در چنگال آن، اسارتی است دردناک،و نقطه مقابل آن انفاق و کمک کردن به نیازمنـدان است، لـذا در هفتمین توصـیف می گوید:"و مردان انفاق گر و زنان انفاق کننده" (وَ الْمُتَصَدِّقِینَ وَ الْمُتَصَدِّقاتِ).

گفتیم سه چیز است که اگر انسان از شـر آن در امان بمانـد از بسـیاری از شـرور و آفات اخلاقی در امان است،زبان و شـکم و شهوت جنسـی،به قسـمت اول در چهـارمین توصـیف اشـاره شـد،اما به قسـمت دوم و سوم در هشـتمین و نهمین وصف مؤمنان راستین اشاره کرده می گوید:"و مردانی که روزه می دارند و زنانی که روزه می دارند"(وَ الصّائِمِینَ وَ الصّائِماتِ).

"و مردانی که دامـان خـود را از آلـودگی به بی عفـتی حفـظ می کننـد،و زنـانی که عفیـف و پاکنـد"(وَ الْحافِظِینَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحافِظاتِ).

سرانجام به دهمین و آخرین صـفت که تداوم تمام اوصاف پیشین بستگی به آن دارد پرداخته می گوید:"و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند،و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند"(وَ الذّاکِرِینَ اللّهَ کَثِیراً وَ الذّاکِراتِ).

آری آنها با یاد خـدا در هر حال و در هر شـرایط،پرده های غفلت و بیخبری را از قلب خود کنار می زنند،وسوسه ها و همزات شیاطین را دور می سازند و اگر لغزشی از آنان سر زده،فورا در مقام جبران بر می آیند تا از صراط مستقیم الهی فاصله نگیرند.

در اینکه منظور از"ذکر کثیر"چیست؟در روایات اسـلامی و کلمات مفسـرین،تفسیرهای گوناگونی ذکر شده که ظاهرا همه از قبیل ذکر مصداق است و مفهوم وسیع این کلمه شامل همه آنها می شود.

از جمله در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص می خوانیم:

اذا ایقظ الرجل اهله من اللیل فتوضئا و صلیا کتبا من الذاکرین اللّه کثیرا و الذاکرات "هنگامی که مرد همسرش را شبانگاه بیدار کند و هر دو وضو بگیرند و نماز (شب)بخوانند از مردان و زنانی خواهند بود که بسیار یاد خدا می کنند" (۱).

و در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:"هر کس تسبیح فاطمه زهرا ع را در شب بگوید،مشمول این آیه است" (۲).

بعضی از مفسران گفته اند:"ذکر کثیر"آن است که در حال قیام و قعود به هنگامی که به بستر می رود یاد خدا کند.

اما به هر حال ذکر نشانه فکر است،و فکر مقدمه عمل،هدف هرگز ذکر خالی از فکر و عمل نیست.

در پایان آیه،پاداش بزرگ این گروه از مردان و زنانی را که دارای ویژگیهای دهگانه فوق هستند چنین بیان می کند:"خداوند برای آنها مغفرت و پاداش عظیمی فراهم ساخته است"(أَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِیماً).

نخست با آب مغفرت گناهان آنها را که موجب آلودگی روح و جان آنها است می شوید،سپس پاداش عظیمی که عظمتش را جز او کسی نمی داند در اختیارشان می نهد،در واقع یکی از این دو جنبه نفی ناملایمات دارد و دیگر جلب ملایمات.

تعبیر به"اجرا"خود دلیل بر عظمت آن است،و توصیف آن با وصف"عظیم" تاکیدی بر این عظمت است،و مطلق بودن این عظمت،دلیل دیگری است بر وسعت دامنه آن،بدیهی است چیزی را که خداوند بزرگ،بزرگ بشمرد فوق العاده عظمت دارد.

این نکته نیز قابل توجه است که جمله"اعد"(آماده کرده است)با فعل

۱- ۱) تفسیر"مجمع البیان"و تفسیر"قرطبی"ذیل آیه مورد بحث.

۲- ۲) "مجمع البیان"ذیل آیه مورد بحث.

ماضی،بیانی است برای قطعی بودن این اجر و پاداش و عدم وجود تخلف،و یا اشاره ای به اینکه بهشت و نعمتهایش از هم اکنون برای مؤمنان آماده است.

***

نکته:

مساوات مرد و زن در پیشگاه خدا

گاه بعضی چنین تصور می کنند که اسلام کفه سنگین شخصیت را برای مردان قرار داده،و زنان در برنامه اسلام چندان جایی ندارند،شاید منشأ اشتباه آنها پاره ای از تفاوتهای حقوقی است که هر کدام دلیل و فلسفه خاصی دارد.

ولی بدون شک قطع نظر از این گونه تفاوتها که ارتباط با موقعیت اجتماعی و شرائط طبیعی آنها دارد هیچگونه فرقی از نظر جنبه های انسانی و مقامات معنوی میان زن و مرد در برنامه های اسلام وجود ندارد.

آیه فوق دلیل روشنی برای این واقعیت است زیرا به هنگام بیان ویژگیهای مؤمنان و اساسی ترین مسائل اعتقادی و اخلاقی و عملی،زن و مرد را در کنار یکدیگر همچون دو کفه یک ترازو قرار می دهد،و برای هر دو پاداشی یکسان بدون کمترین تفاوت قائل می شود.

به تعبیر دیگر تفاوت جسمی مرد و زن را همچون تفاوت روحی آنها نمی توان انکار کرد و بدیهی است که این تفاوت برای ادامه نظام جامعه انسانی ضروری است و آثار و پیامدهایی در بعضی از قوانین حقوقی زن و مرد ایجاد می کند،ولی اسلام هرگز شخصیت انسانی زن را-همچون جمعی از روحانیین مسیحی در قرون پیشین-زیر سؤال نمی برد که آیا زن واقعا انسان است و آیا روح انسانی دارد یا نه؟!،نه تنها زیر سؤال نمی برد بلکه هیچگونه تفاوتی از نظر روح انسانی در میان این دو قائل نیست،لذا در سوره نحل آیه ۹۷ می خوانیم:" مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثیٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیٰاةً طَیِّبَةً وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ ":

ص :۳۱۳

"هر کس عمل صالح کند،خواه مرد باشد خواه زن،در حالی که ایمان داشته باشد ما او را زنده می کنیم و حیات پاکیزه ای به او می بخشیم و پاداش وی را به بهترین اعمالی که انجام می داده می دهیم".

اسلام برای زن همان استقلال اقتصادی را قائل شده که برای مرد(بر خلاف بسیاری از قوانین دنیای گذشته و حتی امروز که برای زن مطلقا استقلال اقتصادی قائل نیستند.

به همین دلیل در"علم رجال"اسلامی،به بخش خاصی مربوط به زنان دانشمندی که در صف روات و فقهاء بودند برخورد می کنیم که از آنها بعنوان شخصیت هایی فراموش ناشدنی یاد کرده است.

اگر به تاریخ عرب قبل از اسلام باز گردیم و وضع زنان را در آن جامعه بررسی کنیم که چگونه از ابتدایی ترین حقوق انسانی محروم بودند،و حتی گاهی حق حیات برای آنها قائل نمی شدند و پس از تولد آنها را زنده بگور می کردند، و نیز اگر به وضع زن در دنیای امروز که به صورت عروسک بلا اراده ای در دست گروهی از انسان نماهای مدعی تمدن در آمده بنگریم تصدیق خواهیم کرد که اسلام چه خدمت بزرگی به جنس زن کرده و چه حق عظیمی بر آنها دارد؟!. (1)

***

۱- ۱) بحث دیگری در این زمینه در جلد دوم صفحه ۱۱۲ ذیل آیه ۲۲۸ بقره داشته ایم و نیز در جلد یازدهم صفحه ۳۹۱ ذیل آیه ۹۷ از سوره نحل بحث دیگری آمده است.

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۳۶ تا ۳۸]

اشاره

وَ مٰا كٰانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لاٰ مُؤْمِنَةٍ إِذٰا قَضَى اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ اَلْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاٰلاً مُبِيناً (۳۶) وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اِتَّقِ اَللّٰهَ وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اَللّٰهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى اَلنّٰاسَ وَ اَللّٰهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشٰاهُ فَلَمّٰا قَضىٰ زَيْدٌ مِنْهٰا وَطَراً زَوَّجْنٰاكَهٰا لِكَيْ لاٰ يَكُونَ عَلَى اَلْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوٰاجِ أَدْعِيٰائِهِمْ إِذٰا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَراً وَ كٰانَ أَمْرُ اَللّٰهِ مَفْعُولاً (۳۷) مٰا كٰانَ عَلَى اَلنَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمٰا فَرَضَ اَللّٰهُ لَهُ سُنَّةَ اَللّٰهِ فِي اَلَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ كٰانَ أَمْرُ اَللّٰهِ قَدَراً مَقْدُوراً (۳۸)

ص: ۳۱۵

ترجمه:

۳۶-هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند اختیاری از خود(در برابر فرمان خدا)داشته باشد،و هر کس نافرمانی خدا و رسولش را کند به گمراهی آشکاری گرفتار شده است.

۳۷-به خاطر بیاور زمانی را که به کسی که خداوند به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی می گفتی همسرت را نگاه دار و از خدا بپرهیز(و پیوسته این امر را تکرار می نمودی)و تو در دل چیزی را پنهان می داشتی که خداوند آن را آشکار می کند، و از مردم می ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی، هنگامی که زید از همسرش جدا شد ما او را به همسری تو در آوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسرخوانده های آنها هنگامی که از آنان طلاق گیرند نباشد،و فرمان خدا انجام شدنی است.

۳۸-هیچگونه جرمی بر پیامبر در آنچه خدا بر او واجب کرده است نیست،این سنت الهی در مورد کسانی که پیش از این بوده اند نیز جاری بوده است و فرمان خدا روی حساب و برنامه دقیقی است.

شان نزول:

آیات فوق-به گفته غالب مفسران و مورخان اسلامی در مورد داستان ازدواج زینب بنت جحش(دختر عمه پیامبر گرامی اسلام)با زید بن حارثه برده آزاد شده پیامبر ص نازل شده است.

ماجرا از این قرار بود که:قبل زمان بعثت و بعد از آن که خدیجه با پیامبر ص ازدواج کرد خدیجه برده ای به نام"زید"خریداری نمود که بعدا آن را به پیامبر ص بخشید و پیامبر ص او را آزاد فرمود،و چون طائفه اش او را از خود راندند پیامبر ص نام"فرزند خود"بر او نهاد و به اصطلاح او را

"تبنی"کرد.

بعد از ظهور اسلام"زید"مسلمانی مخلص و پیشتاز شد،و موقعیت ممتازی در اسلام پیدا کرد،و چنان که می دانیم سرانجام یکی از فرماندهان لشکر اسلام در جنگ موته شد که در همان جنگ شربت شهادت نوشید.

هنگامی که پیامبر ص تصمیم گرفت برای"زید"همسری برگزیند از "زینب بنت جحش"که دختر"امیه"دختر"عبد المطلب"(دختر عمه اش) بود برای او خواستگاری نمود"زینب"نخست چنین تصور می کرد که پیامبر ص می خواهد او را برای خود انتخاب کند،خوشحال شد و رضایت داد،ولی بعدا که فهمید خواستگاری از او برای"زید"است،سخت ناراحت شد و سر باز زد،برادرش که"عبد اللّه"نام داشت او نیز با این امر به سختی مخالفت نمود.

در اینجا بود که نخستین آیه از آیات مورد بحث نازل شد و به امثال"زینب" و"عبد اللّه"هشدار داد که آنها نمی توانند هنگامی که خدا و پیامبرش کاری را لازم می دانند مخالفت کنند،آنها که این مساله را شنیدند در برابر فرمان خدا تسلیم شدند(البته چنان که خواهیم دید این ازدواج،ازدواج ساده ای نبود و مقدمه ای بود برای شکستن یک سنت غلط جاهلی،زیرا در عصر جاهلیت هیچ زن با شخصیت و سرشناسی حاضر نبود با برده ای ازدواج کند،هر چند دارای ارزشهای والای انسانی باشد).

اما این ازدواج دیری نپائید و بر اثر ناسازگاریهای اخلاقی میان طرفین، منجر به طلاق شد،هر چند پیامبر اسلام ص اصرار داشت که این طلاق رخ ندهد اما رخ داد.

سپس پیامبر اسلام ص برای جبران این شکست زینب در ازدواج،او را به فرمان خدا به همسری خود برگزید،و این قضیه در اینجا خاتمه یافت،ولی گفتگوهای دیگری در میان مردم پدید آمد که قرآن با بعضی از آیات مورد بحث

ص:۳۱۷

آنها را بر چید که شرح آن به خواست خدا خواهد آمد (۱).

***

تفسیر:

سنت شکنی بزرگ

می دانیم روح اسلام "تسلیم "است،آنهم "تسلیم بی قید و شرط در برابر فرمان خدا "این معنی در آیات مختلفی از قرآن با عبارات گوناگون منعکس شده است،از جمله در آیه فوق است که می فرماید: "هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش مطلبی را لازم بدانند اختیاری از خود در برابر فرمان خدا داشته باشند "(وَ مٰا کٰانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لاٰ مُؤْمِنَهٍ إِذٰا قَضَی اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ مِنْ أَمْرِهِمْ).

آنها باید اراده خود را تابع اراده حق کنند،همانگونه که سر تا پای وجودشان وابسته به او است.

"قضی "در اینجا به معنی "قضای تشریعی "و قانون و فرمان و داوری است و بدیهی است که نه خدا نیازی به اطاعت و تسلیم مردم دارد و نه پیامبر چشمداشتی، در حقیقت مصالح خود آنها است که گاهی بر اثر محدود بودن آگاهیشان از آن با خبر نمی شوند ولی خدا می داند و به پیامبرش دستور می دهد.

این درست به آن می ماند که یک طبیب ماهر به بیمار می گوید در صورتی به درمان تو می پردازم که در برابر دستوراتم تسلیم محض شوی،و از خود اراده ای نداشته باشی،این نهایت دلسوزی طبیب را نسبت به بیمار نشان می دهد و خدا از چنین طبیبی برتر و بالاتر است.

---

۱ - ۱) اقتباس از تفسیر "مجمع البیان "و تفسیر "قرطبی "و "المیزان "،و تفسیر "فخر رازی "و "فی ظلال "و تفسیرهای دیگر ذیل آیات مورد بحث،و همچنین "سیره ابن هشام "جلد اول صفحه ۲۶۴ و "کامل ابن اثیر "جلد ۲ صفحه ۱۷۷.

لـذا در پایان آیه به همین نکته اشاره کرده می فرمایـد:"کسـی که نافرمانی خـدا و پیامبرش را کنـد گرفتار گمراهی آشـکاری شده است"(وَ مَنْ یَعْصِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاٰلاً مُبِیناً).

راه سـعادت گم می کنـد و به بیراهه و بـدبختی کشـیده می شود،چرا که فرمان خداوند عالم،مهربان و فرسـتاده او را که ضامن خیر و سعادت او است نادیده گرفته و چه ضلالتی از این آشکارتر؟! ***سپس به داستان معروف"زید"و همسرش "زینب"که یکی از مسائل حساس زندگانی پیامبر گرامی اسلام ص است و ارتباط با مساله همسران پیامبر ص که در آیات پیشین گذشت دارد پرداختـه چنیـن می گویـد:"به خـاطر بیـاور زمـانی را که به کسـی که خداونـد به او نعمت داده بـود،و تـو نیز به او نعمت بخشـیده بودی می گفـتی همسـرت را نگاهـدار"و از خـدا بپرهیز(وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِی أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِ أَمْسِکْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ وَ اتَّقِ اللّٰهَ).

منظور از نعمت خداونـد همان نعمت هدایت و ایمان است که نصـیب"زید بن حارثه"کرده بود،و نعمت پیامبر ص این بود که وی را آزاد کرد و همچون فرزند خویش گرامیش داشت.

از این آیه اسـتفاده می شود که میـان زیـد و زینب،مشـاجره ای در گرفته بود و این مشـاجره ادامه یافت و در آسـتانه جـدایی و طلاق قرار گرفت،و با توجه به جمله"تقول"که فعل مضارع است پیامبر ص کرارا و مسـتمرا او را نصیحت می کرد و از جدایی و طلاق باز می داشت.

آیـا این مشـاجره به خـاطر عـدم توافق وضع اجتماعی زینب با زیـد بود که او از یک قبیله سرشـناس و این یک برده آزاد شـده بود؟ یا به خاطر پاره ای از خشونتهای اخلاقی زید؟

و یا هیچکدام؟بلکه توافق روحی و اخلاقی در میان آن دو نبود،چرا که گاه ممکن است دو نفر خوب باشند،ولی از نظر فکر و سلیقه اختلافاتی داشته باشند که نتوانند به زندگی مشترک با هم ادامه دهند.

به هر حال تا اینجا مساله پیچیده ای نیست،بعد می افزاید:"تو در دل چیزی را پنهان می داشتی که خداوند آن را آشکار می کند،و از مردم می ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی"!(وَ تُخْفِی فِی نَفْسِکَ مَا اللّٰهُ مُبْدِیهِ وَ تَخْشَی النّٰاسَ وَ اللّٰهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشٰاهُ).

مفسران در اینجا سخنان فراوانی گفته اند و ناشی گری بعضی از آنان در تعبیرات،بهانه هایی به دست دشمنان داده است،در حالی که از قرائنی که در خود آیه و شان نزول آیات و تاریخ وجود دارد،مفهوم این آیه مطلب پیچیده ای نیست،زیرا:

پیامبر ص در نظر داشت،که اگر کار صلح میان دو همسر به انجام نرسد و کارشان به طلاق و جدایی بیانجامد پیامبر ص برای جبران این شکست که دامنگیر دختر عمه اش زینب شده که حتی برده ای آزاد شده او را طلاق داده،وی را به همسری خود برگزینند،ولی از این بیم داشت که از دو جهت مردم به او خرده گیرند و مخالفان پیرامون آن جنجال بر پا کنند.

نخست اینکه:"زید"پسر خوانده پیامبر ص بود،و مطابق یک سنت جاهلی پسر خوانده،تمام احکام پسر را داشت،از جمله اینکه ازدواج با همسر مطلقه پسر خوانده را حرام می پنداشتند.

دیگر اینکه پیامبر ص چگونه حاضر می شود با همسر مطلقه برده آزاد شده ای ازدواج کند و این شان و مقام او است.

از بعضی از روایات اسلامی به دست می آید که پیامبر ص به هر حال این تصمیم را به فرمان خدا گرفته بود،و در قسمت بعد آیه نیز قرینه ای بر این معنی

وجود دارد.

بنا بر این این مساله،یک مساله اخلاقی و انسانی بود و نیز وسیله مؤثری برای شکستن دو سنت غلط جاهلی(ازدواج با همسر مطلقه پسر خوانده،و ازدواج با همسر مطلقه یک غلام و برده آزاد شده).

مسلم است که پیامبر ص نباید در این مسائل از مردم بترسد و از جوسازیها و سم پاشیها واهمه ای به خود راه دهد،ولی به هر حال طبیعی است که انسان در این گونه موارد به خصوص که پای مسائل مربوط انتخاب همسر در کار بوده باشد،گرفتار ترس و وحشتی می شود،به خصوص اینکه ممکن بود این گفتگوها و جنجالها در روند پیشرفت هدف مقدس او و گسترش اسلام اثر بگذارد،و افراد ضعیف الایمان را تحت تاثیر قرار دهد و شک و تردید در دل آنها ایجاد کند.

لذا در دنباله آیه می فرماید:"هنگامی که زید حاجت خود را به پایان برد و او را رها کرد ما او را به همسری تو در آوردیم،تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسرخوانده های خود،هنگامی که از آنها طلاق بگیرند،نباشد" (فَلَمّا قَضی زَیْدٌ مِنْها وَطَراً زَوَّجْناکَها لِکَیْ لا یَکُونَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ حَرَجٌ فِی أَزْواجِ أَدْعِیائِهِمْ إِذا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَراً).

و این کاری بود که می بایست انجام بشود"و فرمان خدا انجام شدنی است" (وَ کانَ أَمْرُ اللّهِ مَفْعُولاً).

"ادعیاء"جمع"دعی"به معنی پسر خوانده و"وطر"به معنی نیاز و حاجت مهم است،و انتخاب این تعبیر در مورد طلاق و رهایی زینب در حقیقت به خاطر لطف بیان است که با صراحت عنوان"طلاق"که برای زنان و حتی مردان عیب است مطرح نشود گویی این دو به یکدیگر نیازی داشته اند که مدتی زندگی مشترک داشته باشند و جدایی آنها به خاطر پایان این نیاز بوده است.

تعبیر به" زَوَّجْناکَها "(او را به همسری تو در آوردیم)دلیل بر این است

که این ازدواج یک ازدواج الهی بود،لذا در تواریخ آمده است که"زینب" بر سایر همسران پیامبر ص به این امر مباهات می کرد و می گفت:زوجکن اهلوکن و زوجنی اللّه من السماء:"شما را خویشاوندانتان به همسری پیامبر ص درآوردند،ولی مرا خداوند از آسمان به همسری پیامبر خدا ص درآورد" (۱).

قابل توجه اینکه قرآن برای رفع هر گونه ابهام،با صراحت تمام،هدف اصلی این ازدواج را که شکستن یک سنت جاهلی در زمینه خودداری ازدواج با همسران مطلقه پسرخوانده ها بوده است بیان می دارد،و این خود اشاره ای است به یک مساله کلی ازدواجهای متعدد پیامبر ص امر ساده ای نبود بلکه هدفهایی را تعقیب می کرد که در سرنوشت مکتب او اثر داشت.

جمله کٰانَ أَمْرُ اللّٰهِ مَفْعُولاً اشاره به این است که در اینگونه مسائل باید قاطعیت به خرج داد و کاری که شدنی است باید بشود،زیرا تسلیم جنجالها شدن در مسائلی که ارتباط با هدفهای کلی و اساسی دارد بی معنی است.

با تفسیر روشنی که در مورد آیه فوق آوردیم معلوم می شود که پیرایه هایی را که دشمنان و یا دوستان نادان خواسته اند به این آیه ببندند کاملا بی اساس است، و در بحث نکات توضیح بیشتری در این زمینه به خواست خدا خواهیم داد. ***آخرین آیه مورد بحث در تکمیل بحثهای گذشته چنین می گوید:"هیچگونه سختی و حرجی بر پیامبر ص در آنچه خدا برای او واجب کرده است نیست" (مٰا کٰانَ عَلَی النَّبِیِّ مِنْ حَرَجٍ فِیمٰا فَرَضَ اللّٰهُ لَهُ).

آنجا که خداوند فرمانی به او می دهد،ملاحظه هیچ امری در برابر آن

۱- ۱) "کامل ابن اثیر"جلد ۲ صفحه ۱۷۷-قابل توجه است که ازدواج پیامبر(ص) با زینب در سال پنجم هجری واقع شد(همان مدرک).

جائز نیست،و بدون هیچ چون و چرا باید به مرحله اجرا در آید.

رهبران آسمانی هرگز نباید در اجرای فرمانهای الهی گوش به حرف این و آن دهند یا ملاحظه جوسازیهای سیاسی و آداب و رسوم غلط حاکم بر محیط را کنند چه بسا آن دستور برای شکستن همین شرائط نادرست و در هم کوبیدن بدعتهای زشت و رسوا باشد.

آنها باید به مصداق وَ لا یَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ (مائده-۵۴)بدون خوف از سرزنشها و جنجالها،فرمان خدا را به کار بندند.

اصولا ـ اگر ما بخواهیم بنشینیم تا برای اجرای فرمان حق،رضایت و خشنودی همه را جلب کنیم چنین چیزی امکان پذیر نیست،گروه هایی هستند که تنها هنگامی راضی می شوند که ما تسلیم خواسته ها یا پیرو مکتب آنها شویم،چنان که قرآن می گوید: وَ لَنْ تَرْضیٰ عَنْکَ الْیَهُودُ وَ لاَ النَّصاریٰ حَتّٰی تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ :

"هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد تا از آئین آنها بی قید و شرط پیروی کنی"(بقره-۱۲۰).

و در باره آیه مورد بحث مطلب چنین بود،زیرا ازدواج پیامبر ص با زینب -چنان که گفتیم-در افکار عمومی مردم آن محیط دو ایراد داشت:یکی ازدواج با"همسر مطلقه پسر خوانده"که در نظر آنها همچون ازدواج با همسر پسر حقیقی بود،و این بدعتی بود که می باید در هم شکسته می شد.

و دیگر ازدواج مرد با شخصیتی همچون پیامبر ص با همسر مطلقه یک برده آزاد شده عیب و ننگ بود،چرا که پیامبر را با یک برده همردیف قرار می داد این فرهنگ غلط نیز باید برچیده شود،و ارزشهای انسانی بجای آن بنشیند، "و کفو"بودن دو همسر تنها بر اساس ایمان و اسلام و تقوا استوار گردد.

اصولا سنت شکنی و برچیدن آداب و رسوم خرافی و غیر انسانی همواره با سر و صدا توأم است،و پیامبران هرگز نباید به این سر و صداها اعتنا کنند.

ص :۳۲۳

لذا در جمله بعد می فرماید:"این سنت الهی در مورد پیامبران در امم پیشین نیز جاری بوده است"(سُنَّهَ اللّهِ فِی الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ).

تنها تو نیستی که گرفتار این مشکلی،بلکه همه انبیاء به هنگام شکستن سنتهای غلط گرفتار این ناراحتیها بوده اند.

مشکل بزرگ در این قضیه،منحصر به شکستن این دو سنت جاهلی نبود، بلکه چون پای ازدواج پیامبر ص در میان بود،این امر می توانست دستاویز دیگری به دشمنان برای عیبجویی بدهد که شرح آن خواهد آمد.

و در پایان آیه برای تثبیت قاطعیت در این گونه مسائل بنیادی می فرماید "فرمان خدا همواره روی حساب و برنامه دقیقی است و باید به مرحله اجرا در آید" (وَ کانَ أَمْرُ اللّهِ قَدَراً مَقْدُوراً).

تعبیر به" قَدَراً مَقْدُوراً "،ممکن است اشاره به حتمی بودن فرمان الهی باشد،و ممکن است ناظر به رعایت حکمت و مصلحت در آن باشد اما مناسبتر با مورد آیه این است که هر دو معنی از آن اراده شود،یعنی فرمان خدا هم روی حساب است و هم بی چون و چرا لازم الاجراء است.

جالب اینکه در تواریخ می خوانیم:پیامبر اسلام در مورد ازدواج با زینب آن چنان دعوت عامی برای صرف غذا از مردم به عمل آورد که در مورد هیچیک از همسرانش سابقه نداشت! (۱).

گویا با این کار می خواست نشان دهد که به هیچوجه مرعوب سنتهای خرافی محیط نیست،بلکه به اجرای این دستور الهی افتخار می کند،بعلاوه در نظر داشت که از این راه آوازه شکستن این سنت جاهلی به گوش همگان

---

۱ - ۱) مفسر بزرگ مرحوم طبرسی در"مجمع البیان"چنین نقل می کند فتزوجها رسول اللّه(ص)...و ما أولم علی امرأه من نسائه ما أولم علیها،ذبح شاه و اطعم الناس الخبز و اللحم،حتی امتد النهار(مجمع البیان ج ۸ ص ۳۶۱).

در سراسر جزیره عرب برساند.

***

نکته ها:

اشاره

۱-افسانه های دروغین

داستان ازدواج پیامبر اسلام ص با زینب با تمام صراحتی که قرآن در این مساله و هدف این ازدواج به خرج داده و آن را شکستن یک سنت جاهلی در ارتباط با ازدواج با همسر مطلقه فرزند خوانده معرفی کرده باز مورد بهره برداری سوء جمعی از دشمنان اسلام گردیده است،آنها خواسته اند از آن یک داستان عشقی بسازند که ساحت قدس پیامبر را با آن آلوده کنند و احادیث مشکوک و یا مجعولی را در این زمینه دستاویز قرار داده اند.

از جمله اینکه نوشته اند:هنگامی که پیامبر ص برای حال پرسی زید به خانه او آمد همین که در را گشود چشمش به جمال زینب افتاد،و گفت:

"سبحان اللّه خالق النور تبارک اللّه احسن الخالقین"!:"منزه است خداوندی که خالق نور است و جاوید و پر برکت است خدایی که احسن الخالقین می باشد"! و این جمله را دلیلی بر علاقه پیامبر ص به زینب گرفته اند.

در حالی که شواهد روشنی-قطع نظر از مساله نبوت و عصمت-در دست است که این افسانه ها را تکذیب می کند.

نخست اینکه:زینب دختر عمه پیامبر ص بود و در محیط خانوادگی تقریبا با او بزرگ شده بود،پیامبر ص شخصا او را برای زید خواستگاری کرد، و اگر زینب جمال فوق العاده ای داشت و فرضا جمال او جلب توجه حضرت را کرده بود نه جمالش امر مخفی بود و نه ازدواج با او قبل از این ماجرا مشکلی داشت،بلکه با توجه به اینکه زینب هیچگونه تمایلی برای ازدواج با زید نشان

نمی داد بلکه مخالفت خود را صریحا،بیان کرد،و کاملا ترجیح می داد همسر پیامبر ص شود بطوری که وقتی پیامبر ص به خواستگاری او برای زید رفت خوشحال شد زیرا تصور می کرد پیامبر ص او را برای خود خواستگاری می کند،اما بعدا با نزول آیه قرآن و امر به تسلیم در برابر فرمان خدا و پیامبر تن به ازدواج با زید داد.

با این مقدمات چه جای این توهم که او از چگونگی زینب با خبر نباشد؟ و چه جای این توهم که تمایل ازدواج با او را داشته باشد و نتواند اقدام کند؟ دیگر اینکه هنگامی که زید برای طلاق دادن همسرش زینب به پیامبر ص مراجعه می نماید حضرت بارها او را نصیحت می کند و مانع این طلاق می شود،این خود شاهد دیگری بر نفی آن افسانه ها است.

از سوی دیگر قرآن با صراحت هدف این ازدواج را بیان کرده تا جایی برای گفتگوهای دیگر نباشد.

از سوی چهارم در آیات فوق خواندیم که خدا به پیامبر می گوید:در ماجرای ازدواج با همسر مطلقه زید جریانی وجود داشت که پیامبر از مردم می ترسید در حالی که باید از خدا بترسد.

مساله ترس از خدا نشان می دهد که این ازدواج به عنوان یک وظیفه انجام شده که باید به خاطر پروردگار ملاحظات شخصی را کنار بگذارد تا یک هدف مقدس الهی تامین شود،هر چند به قیمت زخم زبان کوردلان و افسانه بافیهای منافقان در زمینه متهم ساختن پیامبر تمام گردد و این بهای سنگینی بود که پیامبر در مقابل اطاعت فرمان خدا و شکستن یک سنت غلط پرداخت و هنوز هم می پردازد! اما لحظاتی در طول زندگی رهبران راستین فرا می رسد که باید ایثار و فداکاری کنند،و خود را در معرض اتهام اینگونه افراد قرار دهند تا هدفشان

ص: ۳۲۶

پیاده شود.

آری اگر پیامبر هرگز زینب را ندیده بود و نشناخته بود و هرگز زینب تمایل با ازدواج او نداشت و زید نیز حاضر به طلاق دادن او نبود(قطع نظر از مسئله نبوت و عصمت)جای این گفتگو و توهمات بود،ولی با توجه به نفی همه این شرائط،ساختگی بودن این افسانه ها روشن می شود.

به علاوه تاریخ زندگی پیامبر ص به هیچ وجه نشان نمی دهد که او علاقه و تمایل خاصی نسبت به زینب داشت،بلکه همچون سایر همسران بلکه شاید از جهاتی کمتر از بعضی همسران پیامبر بوده،و این خود شاهد تاریخی دیگری بر نفی آن افسانه ها است. آخرین سخنی که در اینجا اشاره به آن را لازم می دانیم اینکه ممکن است کسی بگوید شکستن چنین سنت غلطی لازم بود اما چه ضرورتی داشت که شخص پیامبر اقدام به سنت شکنی کند،می توانست مساله را به صورت یک قانون بیان نماید و دیگران را تشویق به گرفتن همسر مطلقه پسر خوانده خود کند.

ولی باید توجه داشت گاهی یک سنت جاهلی و غلط مخصوصا مربوط به ازدواج با افرادی که دون شان انسان از نظر ظاهری هستند با سخن امکان پذیر نیست، و مردم می گویند اگر این کار خوب بود چرا خود او انجام نداد،؟چرا او با همسر برده آزاد شده ای ازدواج نکرد؟!چرا او با همسر مطلقه فرزندخوانده اش عقد همسری نبست؟!.

در اینگونه موارد یک نمونه عملی به همه این چراها پایان می دهد.و بطور قاطع آن سنت غلط شکسته می شود.گذشته از اینکه نفس این عمل یک نوع ایثار و فداکاری بود.

***

ص :۳۲۷

۲–تسلیم در برابر حق روح اسلام است

بدون شک استقلال فکری و روحی انسان اجازه نمی دهد که بی قید و شرط تسلیم کسی شود،چرا که او هم انسانی است مثل خودش،و ممکن است در مسائلی اشتباهاتی داشته باشد.

اما هنگامی که مساله به خداوند عالم و حکیم و پیامبری که از او سخن می گوید و به فرمان او گام بر می دارد می رسد تسلیم مطلق نبودن دلیل بر گمراهی است،چرا که فرمانش کمترین خطا و اشتباهی ندارد.

و از این گذشته فرمان او حافظ منافع خود انسان است،و چیزی نیست که به ذات پاک خدا برگردد،آیا ممکن است هیچ انسان عاقلی با تشخیص این حقیقت مصالح خود را زیر پا بگذارد؟ از همه اینها گذشته ما از آن او هستیم،و هر چه داریم از او است،و جز تسلیم در برابر او کاری نمی توانیم داشته باشیم.

لذا در سراسر قرآن آیات فراوانی دیده می شود که به این مساله اشاره می کند:

گاه می گوید:پیروان واقعی انبیا کسانی هستند که در برابر حکم خدا و رسولش می گویند شنیدیم و اطاعت کردیم" إِنَّمٰا کٰانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِینَ إِذٰا دُعُوا إِلَی اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ أَنْ یَقُولُوا سَمِعْنٰا وَ أَطَعْنٰا وَ أُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ " (نور–۵۱).

و گاه می گوید:"سوگند به پروردگارت آنها به حقیقت ایمان نمی رسند تا زمانی که تو را در اختلافاتشان حکم سازند،و سپس در دل خود از داوری تو کوچکترین ناراحتی نداشته باشند و کاملا تسلیم شوند" فَلاٰ وَ رَبِّکَ لاٰ یُؤْمِنُونَ حَتّٰی یُحَکِّمُوکَ فِیمٰا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لاٰ یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّٰا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً "(نساء–۶۵).

ص :۳۲۸

و در جای دیگر می گوید:"چه کسی آئینش بهتر است از آن کس که با تمام وجود خود تسلیم پروردگار شده و نیکوکار است"؟" وَ مَنْ أَحْسَنُ دِيناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ "(نساء-۱۲۵).

اصولا"اسلام"از ماده"تسلیم"گرفته شده،و به همین حقیقت اشاره می کند،بنا بر این هر انسانی به مقدار تسلیمش در برابر حق از روح اسلام برخوردار است.

مردم در این زمینه چند گروهند:گروهی تنها در مواردی تسلیم فرمان حقند که با منافعشان تطبیق کند،اینها در حقیقت مشرکانی هستند که نام"مسلم" بر خود گذارده اند،و کارشان تجزیه احکام الهی به مصداق" نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ "است حتی در آنجا که ایمان می آورند در حقیقت به منافعشان ایمان آورده اند نه به حکم خدا!.

گروه دیگری آنها هستند که اراده و خواستشان تحت الشعاع اراده و خواست خدا است،و به هنگام تضاد منافع زود گذرشان با فرمان حق از آن چشم می پوشند و تسلیم فرمان خدا می شوند،اینها مؤمنان و مسلمانان راستینند.

گروه سومی از این هم برترند،و اصولا جز آنچه خدا اراده کند اراده ای ندارند،و جز آنچه او می خواهد خواسته ای در دل آنها نیست،آنها به جایی رسیده اند که فقط چیزی را دوست می دارند که او دوست دارد،و از چیزی متنفرند که او نمی خواهد.

اینها خاصان و مخلصان و مقربان درگاه او هستند که تمام وجودشان به رنگ توحید در آمده و غرق محبت و محو جمال اویند (۱).

***

۱- ۱) بحث دیگری در این زمینه نیز در جلد سوم صفحه ۴۵۴(ذیل آیه ۶۵ سوره نساء)آورده ایم.

[سوره الأحزاب (۳۳): آیه ۳۹]

اشاره

اَلَّذِینَ یُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اَللّهِ وَ یَخْشَوْنَهُ وَ لا یَخْشَوْنَ أَحداً إِلاَّ اَللّهَ وَ کَفی بِاللّهِ حَسِیباً (۳۹)

ترجمه:

۳۹-(پیامبران پیشین)کسانی بودند که تبلیغ رسالتهای الهی می کردند و(تنها)از او می ترسیدند و از هیچکس جز خدا واهمه نداشتند،و همین بس که خداوند حسابگر (و پاداش دهنده اعمال آنها)است.

تفسیر:

مبلغان راستین کیانند؟

نخستین آیه مورد بحث-به تناسب بحثی که در آخرین آیه از آیات پیشین، در باره پیامبران گذشته بود-به یکی از مهمترین برنامه های عمومی انبیاء اشاره کرده،می فرماید:"پیامبران پیشین کسانی بودند که تبلیغ رسالتهای الهی می کردند و از او می ترسیدند و از هیچکس جز خدا واهمه نداشتند"(اَلَّذِینَ یُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللّهِ وَ یَخْشَوْنَهُ وَ لا یَخْشَوْنَ أَحداً إِلاَّ اللّهَ).

تو نیز در تبلیغ رسالتهای پروردگار نباید کمترین وحشتی از کسی داشته باشی هنگامی که به تو دستور می دهد یک سنت غلط جاهلی را در زمینه ازدواج با همسر مطلقه فرزند خوانده در هم بشکن و با زینب همسر مطلقه زید ازدواج کن هرگز نباید در انجام این وظیفه کمترین نگرانی از ناحیه گفتگوی این و آن به خود راه دهی که این سنت همگی پیامبران است.

اصولا کار پیامبران در بسیاری از مراحل شکستن اینگونه سنتها است و اگر بخواهند کمترین ترس و وحشتی به خود راه بدهند در انجام رسالت خود

پیروز نخواهند شد قاطعانه باید پیش روند،حرفهای ناموزون بدگویان را به جان خریدار شوند و بی اعتنا به جوسازیها و غوغای عوام و توطئه فاسدان و مفسدان به برنامه های خود ادامه دهند چرا که همه حسابها به دست خدا است.

لذا در پایان آیه می فرماید:"همین بس که خداوند حافظ اعمال بندگان و حسابگر و جزا دهنده آنها است"(وَ کَفیٰ بِاللّٰهِ حَسِیباً).

هم حساب ایثار و فداکاری پیامبران را در این راه نگهمیدارد و پاداش می دهد و هم سخنان ناموزون و یاوه سرای دشمنان را محاسبه و کیفر می دهد.

در حقیقت جمله" کَفیٰ بِاللّٰهِ حَسِیباً "دلیلی است برای این موضوع که رهبران الهی نباید در ابلاغ رسالات خود وحشتی داشته باشند چون حسابگر زحمات آنها و پاداش دهنده خدا است.

***

نکته ها:

اشاره

۱-منظور از"تبلیغ"در اینجا همان"ابلاغ"و رسانیدن است،و هنگامی که ارتباط با"رسالات اللّٰه"پیدا کند مفهومش این می شود که آنچه را خدا به عنوان وحی به پیامبران تعلیم کرده به مردم تعلیم کنند،و از طریق استدلال و انذار و بشارت و موعظه و اندرز در دلها نفوذ دهند.

۲-"خشیت"به معنی ترس توأم با تعظیم و احترام است،و از همین رو با خوف که این ویژگی در آن نیست متفاوت است،و گاه به معنی مطلق ترس نیز به کار می رود.

در بعضی از مؤلفات محقق طوسی سخنی در تفاوت این دو واژه آمده است که در حقیقت ناظر به معنی عرفانی آن می باشد،نه معنی لغوی،او می گوید:

"خشیت و خوف هر چند در لغت به یک معنی(یا نزدیک به یک معنی)می باشند، ولی در عرف صاحبدلان در میان این دو فرقی است،و آن اینکه:"خوف"

به معنی نـاراحتی درونی از مجـازاتی است که انسـان به خـاطر ارتکـاب گناهـان یـا تقصـیر در طاعات انتظار آن را دارد،و این حالت برای اکثر مردم حاصل می شود،هر چند مراتب آن بسیار متفاوت است،و مرتبه اعلای آن جز برای گروه اندکی حاصل نمی شود.

امـا"خشـیت"حـالتی است که به هنگـام درک عظمت خـدا و هیبت او،و ترس از مهجـور مانـدن از انـوار فیض او برای انسـانی حاصل می شود،و این حالتی است که جز برای کسانی که واقف به عظمت ذات پاک و مقام کبریای او هستند و لذت قرب او را چشیده اند حاصل نمی گردد و لذا در قرآن این حالت را مخصوص بندگان عالم و آگاه شمرده و می فرماید: إِنَّما یَخْشَی اللّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ (۱).

پاسخ به یک سؤال-

ممکن است گفته شود که این آیه با جمله ای که در آیات قبل گـذشت تضاد دارد چه اینکه در اینجا می گویـد:پیامبران الهی تنها از خـدا می ترسـند و از غیر او ترس و واهمه ای ندارند،ولی در آیات گذشـته آمده بود:تو در دل خود چیزی را پنهان می کردی که خدا آشکار کرد،"و از مردم ترس داشتی در حالی که باید از خدا بترسی"" وَ تَخْشَی النّاسَ وَ اللّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشاهُ ".

ولی با توجه به دو نکته پاسخ این سؤال روشن می شود:

نخست اینکه:اگر پیغمـبر ترس و وحشتی داشت به خـاطر این بود که مبـادا شکسـتن این سـنت برای جمع زیـادی قابـل هضم و تحمـل نباشـد و به همین جهت در ایمـان خود نسبت به مبـانی اسـلام مـتزلزل گردنـد،چنین خشـیتی در حقیقت به"خشـیت از خدا"باز می گردد.

دیگر اینکه پیـامبران در تبلیغ رسالت الهی هرگز گرفتار ترس و وحشت از کسـی نمی شونـد،اما در مسائل زنـدگی شخصـی و خصوصی مانعی ندارد که از یک

۱- ۱) مجمع البحرین ماده خشیت.

موضوع خطرناک مانند زخم زبانهای مردم بیم داشته باشند،و یا همچون موسی ع به هنگامی که عصا را افکند و اژدها شد مطابق طبع بشری ترسید،اینگونه ترس و وحشت اگر افراطی نباشد عیب و نقص نیست، و حتی شجاعترین افراد در زندگی خود گاه با آن روبرو می شوند،عیب و نقص آن است که در زندگی اجتماعی در انجام وظیفه الهی بترسد.

آیا پیامبران تقیه می کنند؟

جمعی از آیه فوق استفاده کرده اند که برای انبیاء هرگز تقیه کردن در ابلاغ رسالت جائز نیست،زیرا قرآن می گوید: وَ لا یَخْشَوْنَ أَحَداً إِلاَّ اللّهَ .

ولی باید توجه داشت"تقیه"انواعی دارد،تنها یک نوع از آن"تقیه خوفی" است که طبق آیه فوق در مورد دعوت انبیاء و ابلاغ رسالت منتفی است.

ولی تقیه اقسام دیگری نیز دارد،از جمله"تقیه تحبیبی"و"پوششی" است.

منظور از"تقیه تحبیبی"آن است که گاه انسان برای جلب محبت طرف مقابل عقیده خود را مکتوم می دارد تا بتواند نظر او را برای همکاری در اهداف مشترک جلب کند.

و منظور از"تقیه پوششی"آن است که گاه برای رسیدن به هدف باید نقشه ها و مقدمات را کتمان کند،چرا که اگر برملا گردد و دشمنان از آن آگاه شوند ممکن است آن را خنثی کنند.

زندگی انبیاء مخصوصا پیامبر اسلام ص پر است از اینگونه تقیه ها، زیرا می دانیم در بسیاری از مواقع هنگامی که حرکت به سوی میدان نبرد می کرد مقصد خود را مخفی می داشت،نقشه های جنگی او کاملا در خفا کشیده می شد، و استتار که نوعی از تقیه است در تمام مراحل اجرا می گشت.

گاه برای بیان حکمی از روش مرحله ای که نوعی از تقیه است استفاده

می کرد.فی المثل مساله"تحریم ربا"یا"شرب خمر"در یک مرحله بیان نشد، بلکه به فرمان خدا در چندین مرحله صورت گرفت یعنی از مراحل سبکتر شروع شد تا به حکم نهایی و اصلی رسید.

به هر حال تقیه معنی وسیعی دارد که همان"پوشاندن واقعیتها برای پرهیز و اجتناب از به خطر افتادن هدفها است"و این چیزی است که در میان همه عقلای جهان وجود دارد و رهبران الهی هم برای رسیدن به هدفهای مقدسشان در پاره ای از مراحل آن را انجام می دهند،چنان که در داستان حضرت "ابراهیم" ع قهرمان توحید می خوانیم که او مقصدش را از ماندن در شهر در آن روز که بت پرستان برای مراسم عید به خارج شهر می رفتند مکتوم داشت، تا از یک فرصت مناسب برای در هم کوبیدن بتها استفاده کند.

و نیز"مؤمن آل فرعون"برای اینکه بتواند در مواقع حساس به موسی ع کمک کند و او را از قتل نجات دهد ایمان خود را مکتوم می داشت.و به همین جهت قرآن از او نه عظمت یاد کرده،به هر حال تنها تقیه خوفی است که بر پیامبران مجاز نیست به انواع دیگر تقیه.

گر چه سخن در این زمینه بسیار است اما با حدیثی پر معنی و جامع از امام صادق ع این بحث را پایان می دهیم امام ع فرمود:

التقیه دینی و دین آبائی،و لا دین لمن لا تقیه له و التقیه ترس اللّه فی الأرض،لأن مؤمن آل فرعون لو أظهر الإسلام لقتل: "تقیه آئین من و آئین پدران من است،کسی که تقیه ندارد دین ندارد،تقیه سپر نیرومند پروردگار در زمین است،چرا که اگر مؤمن آل فرعون ایمان خود را اظهار می کرد مسلما کشته می شد(و رسالت او در حفظ آئین موسی به هنگام خطر انجام نمی شد) .(۱)

در باره تقیه بحث مشروحی در جلد یازدهم صفحه ۴۲۳(ذیل آیه ۱۰۶ سوره

ص:۳۳۴

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۸ صفحه ۵۲۱ ذیل آیه ۲۸ سوره"مؤمن".

نحل)داشته ایم.

شرط پیروزی در تبلیغات-

آیه فوق دلیل روشنی است بر اینکه شرط اساسی برای پیشرفت در مسائل تبلیغاتی قاطعیت و اخلاص و عدم وحشت از هیچکس جز از خدا است.

آنها که در برابر فرمانهای الهی خواسته های این و آن و تمایلات بی رویه گروه ها و جمعیتها را در نظر می گیرند،و با توجیهاتی حق و عدالت را تحت الشعاع آن قرار می دهند،هرگز نتیجه اساسی نخواهند گرفت، هیچ نعمتی برتر از نعمت هدایت نیست،و هیچ خدمتی برتر از اعطاء این نعمت به انسانی نمی باشد، و به همین دلیل پاداش این کار برترین پاداشها است،لذا در حدیثی از امیر مؤمنان می خوانیم:که می فرماید:"هنگامی که رسول خدا ص مرا به سوی یمن فرستاد فرمود با هیچکس پیکار مکن مگر آنکه قبلا او را دعوت به سوی حق کنی،

و ایم اللّه لئن یهدی اللّه علی یدیک رجلا خیر مما طلعت الشمس و غربت:

"به خدا سوگند اگر یک انسان به دست تو هدایت شود برای تو بهتر است از تمام آنچه خورشید بر آن طلوع و غروب می کند" (۱).

و باز به همین دلیل است که مبلغان راستین باید نیازی به مردم نداشته باشند و نه ترسی از هیچ مقامی که آن"نیاز"و این"ترس"بر افکار و اراده آنها خواه و ناخواه اثر می گذارد.

یک مبلغ الهی به مقتضای: وَ کَفیٰ بِاللّٰهِ حَسِیباً تنها به این می اندیشد که حسابگر اعمال او خدا است،و پاداشش به دست او است،و همین آگاهی و عرفان به او در این راه پر نشیب و فراز مدد می دهد.

***

۱- ۱) کافی(طبق نقل بحار جلد ۲۱ صفحه ۳۶۱).

[سوره الأحزاب (۳۳): آیه ۴۰]

اشاره

مٰا کٰانَ مُحَمَّدٌ أَبٰا أَحَدٍ مِنْ رِجٰالِکُمْ وَ لٰکِنْ رَسُولَ اَللّٰهِ وَ خٰاتَمَ اَلنَّبِیِّینَ وَ کٰانَ اَللّٰهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیماً (۴۰)

ترجمه:

۴۰-محمد پدر هیچیک از مردان شما نبود،ولی رسول خدا و خاتم و آخرین پیامبران است و خداوند به هر چیز آگاه است.

تفسیر:

مساله خاتمیت

این آیه آخرین سخنی است که خداوند در ارتباط با مساله ازدواج پیامبر ص با"همسر مطلقه زید"برای شکستن یک سنت غلط جاهلی،بیان می دارد، و جواب کوتاه و فشرده ای است به عنوان آخرین جواب،و ضمنا حقیقت مهم دیگری را که مساله خاتمیت است به تناسب خاصی در ذیل آن بیان می کند.

نخست می فرماید:"محمد پدر هیچیک از مردان شما نبود"(مٰا کٰانَ مُحَمَّدٌ أَبٰا أَحَدٍ مِنْ رِجٰالِکُمْ).

نه"زید"و نه دیگری،و اگر یک روز نام پسر محمد بر او گذاردند این تنها یک عادت و سنت بود که با ورود اسلام و نزول قرآن بر چیده شد نه یک رابطه طبیعی و خویشاوندی.

البته پیامبر فرزندان حقیقی به نام"قاسم"و"طیب"و"طاهر"و"ابراهیم" داشت،ولی طبق نقل مورخان همه آنها قبل از بلوغ،چشم از جهان بستند،و لذا نام"رجال"(مردان)بر آنها اطلاق نشد (۱).

۱- ۱) "تفسیر قرطبی"و تفسیر"المیزان"ذیل آیه مورد بحث.

امام حسن و امام حسین ع که آنها را فرزندان پیامبر ص می خواندند، گرچه به سنین بالا رسیدند،ولی به هنگام نزول این آیه هنوز کودک بودند، بنا بر این جمله مٰا کٰانَ مُحَمَّدٌ أَبٰا أَحَدٍ مِنْ رِجٰالِکُمْ که به صورت فعل ماضی آمده است بطور قاطع در آن هنگام در حق همه صادق بوده است.

و اگر در بعضی از تعبیرات خود پیامبر ص می خوانیم

"انا و علی أبوا هذه الامه" :"من و علی پدران این امتیم"مسلما منظور پدر نسبی نبوده بلکه ابوت ناشی از تعلیم و تربیت و رهبری بوده است.

با این حال ازدواج با همسر مطلقه زید که قرآن فلسفه آن را صریحا شکستن سنتهای نادرست ذکر کرده چیزی نبود که باعث گفتگو در میان این و آن شود،و یا به خواهند آن را دستاویز برای مقاصد سوء خود کنند.

سپس می افزاید:ارتباط پیامبر ص با شما تنها از ناحیه رسالت و خاتمیت می باشد"او رسول اللّٰه و خاتم النبیین است"(وَ لٰکِنْ رَسُولَ اللّٰهِ وَ خٰاتَمَ النَّبِیِّینَ).

بنا بر این صدر آیه ارتباط نسبی را بطور کلی قطع می کند،و ذیل آیه ارتباط معنوی ناشی از رسالت و خاتمیت را اثبات می نماید،و از اینجا پیوند صدر و ذیل روشن می شود.

از این گذشته اشاره به این حقیقت نیز دارد که در عین حال علاقه او فوق علاقه یک پدر به فرزند است،چرا که علاقه او علاقه رسول به امت می باشد، آنهم رسولی که می داند بعد از او پیامبر دیگری نخواهد آمد،و باید آنچه مورد نیاز امت است تا دامنه قیامت برای آنها با دقت و با نهایت دلسوزی پیش بینی کند.

و البته خداوند عالم و آگاه همه آنچه را در این زمینه لازم بوده در اختیار او گذارده،از اصول و فروع و کلیات و جزئیات در تمام زمینه ها،و لذا در پایان آیه می فرماید:"خداوند به هر چیز عالم و آگاه بوده و هست"(وَ کٰانَ اللّٰهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیماً).

این نکته نیز قابل توجه است که خاتم انبیاء بودن،به معنی "خاتم المرسلین " بودن نیز هست،و اینکه بعضی از دین سازان عصر ما برای مخدوش کردن مساله خاتمیت به این معنی چسبیده اند که قرآن پیامبر اسلام ص را خاتم انبیاء شمرده، نه "خاتم رسولان"این یک اشتباه بزرگ است،چرا که اگر کسی خاتم انبیاء شد به طریق اولی خاتم رسولان نیز هست،زیرا مرحله "رسالت "مرحله ای است فراتر از مرحله "نبوت "(دقت کنید).

این سخن درست به این می ماند که بگوئیم:فلان کس در سرزمین حجاز نیست،چنین کسی مسلما در مکه نخواهد بود،اما اگر بگوئیم در مکه نیست، ممکن است در نقطه دیگری از حجاز باشد،بنا بر این اگر پیامبر را "خاتم المرسلین " می نامید ممکن بود "خاتم انبیاء "نباشد،اما وقتی می گوید او "خاتم انبیاء " است،مسلما "خاتم رسولان "نیز خواهد بود،و به تعبیر مصطلح نسبت "نبی " و "رسول "نسبت "عموم و خصوص مطلق "است(باز هم دقت کنید).

***

نکته ها:

اشاره

۱-"خاتم"چیست؟

"خاتم "(بر وزن حاتم)آن گونه که ارباب لغت گفته اند به معنی چیزی است که به وسیله آن پایان داده می شود،و نیز به معنی چیزی آمده است که با آن اوراق و مانند آن را مهر می کنند.

در گذشته و امروز این امر معمول بوده و هست که وقتی می خواهند در نامه یا ظرف یا خانه ای را ببندند و کسی آن را باز نکند روی در،یا روی قفل آن ماده چسبنده ای می گذارند،و روی آن مهری می زنند که امروز از آن تعبیر به "لاک و مهر "می شود.

و این به صورتی است که برای گشودن آن حتما باید مهر و آن شیء چسبنده

شکسته شود،مهری را که بر اینگونه اشیاء می زنند"خاتم"می گویند،و از آنجا که در گذشته گاهی از گلهای سفت و چسبنده برای این مقصد استفاده می کردند لذا در متون بعضی از کتب معروف لغت در معنی خاتم می خوانیم"ما یوضع علی الطینه" (چیزی بر گل می زنند) (۱).

اینها همه به خاطر آن است که این کلمه از ریشه"ختم"به معنی"پایان" گرفته شده،و از آنجا که این کار(مهر زدن)در خاتمه و پایان قرار می گیرد نام "خاتم"بر وسیله آن گذارده شده است.

و اگر می بینیم یکی از معانی"خاتم"انگشتر است آن نیز به خاطر همین است که نقش مهرها را معمولا-روی انگشترهایشان می کنند،و به وسیله انگشتر نامه ها را مهر می کردند،لذا در حالات پیامبر ص و ائمه هدی ع و شخصیتهای دیگر از جمله مسائلی که مطرح می شود نقش خاتم آنها است.

مرحوم"کلینی"در"کافی"از امام صادق ع چنین نقل می کند:

ان خاتم رسول اللّه کان من فضه نقشه محمد رسول اللّه: "انگشتر پیامبر از نقره بود و نقش آن محمد رسول اللّه بود" (۲).

در بعضی از تواریخ آمده است که یکی از حوادث سال ششم هجری این بود که پیامبر انگشتر نقش داری برای خود انتخاب فرمود و این به خاطر آن بود که به او عرض کردند پادشاهان نامه های بدون مهر را نمی خوانند (۳).

در کتاب"طبقات"نیز آمده است هنگامی که پیامبر گرامی اسلام تصمیم گرفت دعوت خود را گسترش دهد،و به پادشاهان و سلاطین روی زمین نامه بنویسد دستور داد انگشتری برایش ساختند که روی آن"محمد رسول اللّه"حک شده

ص: ۳۳۹

۱- ۱) لسان العرب و قاموس اللغه ماده ختم(الخاتم ما یوضع علی الطینه).

۲- ۲) این خبر را بیهقی نیز در سنن جلد ۱۰ صفحه ۱۲۸ آورده است.

۳- ۳) سفینه البحار جلد ۱ صفحه ۳۸۶.

بود،و نامه های خود را با آن مهر می کرد (۱).

بـا این بیان به خوبی روشن می شود که خاتم گر چه امروز به انگشتر تزیینی نیز اطلاق می شود،ولی ریشه اصـلی آن از ختم به معنی پایان گرفته شده است و در آن روز به انگشترهایی می گفتند که با آن نامه ها را مهر می کردند.

بعلاوه این ماده در قرآن مجیـد در موارد متعـددی به کار،رفته،و در همه جا به معنی پایان دادن و مهر نهادن است،ماننـد اَلْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلیٰ أَفْواهِهِمْ وَ تُکَلِّمُنا أَیْدِیهِمْ :"امروز-روز قیامت-مهر بر دهانشان می نهیم و دسـتهای آنها با ما سخن می گوید"(یس-۶۵). خَتَمَ اللّهُ عَلیٰ قُلُوبِهِمْ وَ عَلیٰ سَمْعِهِمْ وَ عَلیٰ أَبْصارِهِمْ غِشاوَةٌ :"خداوند بر دلها و گوشـهای آنها(منافقان)مهر نهاده(به گونه ای که هیچ حقیقتی در آن نفوذ نمی کند)و بر چشمهای آنها پرده ای است"(بقره-۷).

از اینجـا معلوم می شود آنها که در دلالت آیه مورد بحث بر خاتمیت پیامبر اسـلام ص و پایان گرفتن سلسـله انبیاء به وسـیله او وسـوسه کرده انـد به کلی از معنی این واژه بی اطلاع بـوده انـد،و یـا خود را به بی اطلاعی زده انـد،و گرنه هر کس کمـترین اطلاعی از ادبیات عرب داشته باشد می داند کلمه"خاتم النبیین"به وضوح دلالت بر معنی خاتمیت دارد.

وانگهی اگر غیر از این تفسیر برای آیه گفته شود مفهوم سبک و بچه گانه ای پیدا خواهد کرد مثل اینکه بگوئیم پیامبر اسلام انگشتر پیـامبران بود یعنی زینت پیـامبران محسوب می شـد،زیرا می دانیم انگشتر یـک ابزار سـاده برای انسان است و هرگز در ردیف خود انسان نخواهد بود و اگر آیه را چنین تفسیر کنیم مقام پیامبر اسلام ص را فوق العاده تنزل داده ایم،گذشته از اینکه با معنی لغوی سازگار نیست.لذا این واژه در تمام قرآن(در ۸ مورد)که این ماده به کار

۱- ۱) "طبقات کبری"جلد ۱ صفحه ۲۵۸.

رفته همه جا به معنی "پایان دادن و مهر نهادن"آمده است.

***

۲-دلائل خاتمیت پیامبر اسلام(ص)

آیه فوق گرچه برای اثبات این مطلب کافی است،ولی دلیل خاتمیت پیامبر اسلام ص منحصر به آن نمی باشد،چه اینکه هم آیات دیگری در قرآن مجید به این معنی اشاره می کند،و هم روایات فراوانی در این باره وارد شده است.

از جمله در آیه ۱۹ سوره انعام می خوانیم: وَ أُوحِيَ إِلَيَّ هٰذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ :این قرآن بر من وحی شده تا شما و تمام کسانی را که این قرآن به آنها می رسد انذار کنم(و به سوی خدا دعوت نمایم).

وسعت مفهوم تعبیر و من بلغ(تمام کسانی که این سخن به آنها می رسد) رسالت جهانی قرآن و پیامبر اسلام را از یک سو و مساله خاتمیت را از سوی دیگر روشن می سازد.

آیات دیگری که عمومیت دعوت پیامبر اسلام ص را برای جهانیان اثبات می کند مانند تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيراً :

"جاوید و پر برکت است خداوندی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا تمام اهل جهان را انذار کند"(فرقان آیه ۱).

و مانند وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلاّ كَافَّةً لِلنّاسِ بَشِيراً وَ نَذِيراً :"ما تو را جز برای عموم مردم به عنوان بشارت و انذار نفرستادیم"(توبه آیه ۲۸).

و آیه قُلْ يَا أَيُّهَا النّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللّٰهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً :"بگو:ای مردم! من فرستاده خدا به همه شما هستم"(اعراف آیه ۱۵۸).

با توجه به وسعت مفهوم"عالمین"و"ناس"و"کافه"نیز مؤید این معنی است از این گذشته اجماع علماء اسلام از یک سو و ضروری بودن این مساله در میان مسلمین از سوی دیگر،و روایات فراوانی که از پیامبر و دیگر پیشوایان اسلام رسیده

از سوی سوم مطلب را روشنتر می سازد که به عنوان نمونه به ذکر چند روایت زیر قناعت می کنیم! ۱-در حدیث معروفی از پیامبر ص می خوانیم که فرمود:

حلالی حلال الی یوم القیامه و حرامی حرام الی یوم القیامه: "حلال من تا روز قیامت حلال است و حرام من تا روز قیامت حرام" (۱).

این تعبیر بیانگر ادامه این شریعت تا پایان جهان می باشد.

گاهی حدیث فوق به صورت

حلال محمد حلال ابدا الی یوم القیامه و حرامه حرام ابدا الی یوم القیامه لا یکون غیره و لا یجیء غیره نیز نقل شده است:

"حلال محمد همیشه تا روز قیامت حلال است و حرام او همیشه تا قیامت حرام است، غیر آن نخواهد بود و غیر او نخواهد آمد" (۲).

۲-حدیث معروف "منزله"که در کتب مختلف شیعه و اهل سنت در مورد علی ع و داستان ماندن او بجای پیامبر در مدینه به هنگام رفتن رسول خدا ص، به سوی جنگ تبوک آمده نیز کاملا مساله خاتمیت را روشن می کند،زیرا در این حدیث می خوانیم:پیامبر به علی ع فرمود:

انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی: "تو نسبت به من،به منزله هارون نسبت به موسی هستی،جز اینکه بعد از من پیامبری نیست"(بنا بر این تو همه منصبهای هارون را نسبت به موسی داری جز نبوت) (۳).

ص: ۳۴۲

۱- ۱) "بحار الانوار"جلد دوم صفحه ۲۶۰ باب ۳۱ حدیث ۱۷.

۲- ۲) "اصول کافی"جلد اول"باب البدع و الرأی و المقاییس"حدیث ۱۹.

۳ - ۳) این حدیث را"محب الدین طبری"در"ذخائر العقبی"صفحه ۷۹(طبع مکتبه القدس)و"ابن حجر"در"صواعق المحرقه"صفحه ۱۷۷(طبع مکتبه القاهره) و تاریخ بغداد جلد ۷ صفحه ۴۵۲(طبع السعاده)و کتب دیگری همچون"کنز العمال" و"منتخب کنز العمال"و"ینابیع الموده"نقل کرده اند(برای توضیح بیشتر در باره حدیث منزله به جلد ششم تفسیر نمونه صفحه ۳۴۶ مراجعه فرمائید).

۳-این حدیث نیز مشهور است و در بسیاری از منابع اهل سنت نقل شده که فرمود:

مثلی و مثل الانبیاء کمثل رجل بنی بنیانا فاحسنه و اجمله، فجعل الناس یطیفون به یقولون ما رأینا بنیانا احسن من هذا الا هذه اللبنه، فکنت انا تلک اللبنه: "مثل من در مقایسه با انبیاء پیشین همانند مردی است که بنائی بسیار زیبا و جالب بسازد،مردم گرد آن بگردند و بگویند بنائی زیباتر از این نیست جز اینکه جای یک خشت آن خالی است و من همان خشت آخرینم"! این حدیث در صحیح مسلم به عبارات مختلف و از روات متعدد نقل شده، حتی در یک مورد در ذیل آن این جمله آمده است:

و انا خاتم النبیین.

و در حدیث دیگری در ذیل آن می خوانیم:

جئت فختمت الانبیاء: "آمدم و پیامبران را پایان دادم" (۱).

و نیز در صحیح بخاری(کتاب المناقب)و مسند احمد حنبل،و صحیح ترمذی،و نسایی و کتب دیگر نقل شده،و از احادیث بسیار معروف و مشهور است و مفسران شیعه و اهل سنت مانند طبرسی در مجمع البیان و قرطبی در تفسیرش ذیل آیه مورد بحث آورده اند.

۴-در بسیاری از خطبه های نهج البلاغه نیز خاتمیت پیامبر اسلام ص صریحا آمده است از جمله در خطبه ۱۷۳ در توصیف پیامبر اسلام ص چنین می خوانیم:

امین وحیه و خاتم رسله و بشیر رحمته و نذیر نقمته: او(محمد) امین وحی خدا،و خاتم پیامبران،و بشارت دهنده رحمت و انذار کننده از عذاب او بود".

و در خطبه ۱۳۳ چنین آمده است:

ارسله علی حین فتره من الرسل،و تنازع من الالسن،فقفی به الرسل و ختم به الوحی: "او را پس از یک دوران

۱- ۱) صحیح مسلم جلد ۴ صفحه ۱۷۹۰ و ۱۷۹۱(باب ذکر کونه(ص)خاتم النبیین از کتاب الفضائل).

فترت بعد از پیامبران گذشته فرستاد به هنگامی که میان مذاهب مختلف نزاع در گرفته بود به وسیله او سلسله نبوت را تکمیل کرده و وحی را با او ختم نمود".

و در خطبه نخستین نهج البلاغه بعد از شمردن برنامه های انبیاء و پیامبران پیشین می فرماید:

الی ان بعث اللّه سبحانه محمدا رسول اللّه(ص)لانجاز عدته و اتمام نبوته: "تا زمانی که خداوند سبحان محمد ص رسولش را برای تحقق بخشیدن به وعده هایش و پایان دادن سلسله نبوت مبعوث فرمود".

۵-و در پایان خطبه حجه الوداع همان خطبه ای که پیامبر اسلام ص در آخرین حج و آخرین سال عمر مبارکش به عنوان یک وصیتنامه جامع برای مردم بیان کرد نیز مساله خاتمیت صریحا آمده است آنجا که می فرماید:

الا فلیبلغ شاهد کم غائبکم لا نبی بعدی و لا امه بعدکم: "حاضران به غائبان این سخن را برسانند که بعد از من پیامبری نیست،و بعد از شما امتی نخواهد بود،سپس دستهای خود را به سوی آسمان بلند کرد آن چنان که سفیدی زیر بغلش نمایان گشت و عرضه داشت:

اللهم اشهد انی قد بلغت: "خدایا گواه باش که من آنچه را باید بگویم گفتم" (۱).

۶-در حدیث دیگری که در کتاب کافی از امام صادق ع آمده است چنین می خوانیم:

ان اللّه ختم بنبیکم النبیین فلا نبی بعده ابدا و ختم بکتابکم الکتب فلا کتاب بعده ابدا: "خداوند با پیامبر شما سلسله انبیاء را ختم کرد، بنا بر این هرگز بعد از او پیامبری نخواهد آمد و با کتاب آسمانی شما کتب آسمانی را پایان داد پس کتابی هرگز بعد از آن نازل نخواهد گشت" (۲).

حدیث در این زمینه در منابع اسلامی بسیار زیاد است بطوری که در کتاب معالم النبوه ۱۳۵ حدیث از کتب علماء اسلام از شخص پیامبر ص و پیشوایان

۱- ۱) "بحار الانوار"جلد ۲۱ صفحه ۳۸۱.

۲- ۲) "اصول کافی"جلد اول.

بزرگ اسلام در این زمینه جمع آوری شده است (۱).

***

۳-پاسخ چند سؤال

اشاره

۱-خاتمیت چگونه با سیر تکاملی انسان سازگار است؟

نخستین سؤالی که در این بحث مطرح می شود این است که مگر جامعه انسانیت ممکن است متوقف شود؟مگر سیر تکاملی بشر حد و مرزی دارد؟مگر با چشم خود نمی بینیم که انسانهای امروز در مرحله ای بالاتر از علم و دانش و فرهنگ نسبت به گذشته قرار دارند؟.

با این حال چگونه ممکن است دفتر نبوت به کلی بسته شود و انسان در این سیر تکاملیش از رهبری پیامبران تازه ای محروم گردد؟ "پاسخ"این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن اینکه: گاه انسان به مرحله ای از بلوغ فکری و فرهنگی می رسد که می تواند با استفاده مستمر از اصول و تعلیماتی که نبی خاتم به طور جامع در اختیار او گذارده راه را ادامه دهد بی آنکه احتیاج به شریعت تازه ای داشته باشد.

این درست به آن می ماند که انسان در مقاطع مختلف تحصیلی در هر مقطع نیاز به معلم و مربی جدید دارد تا دورانهای مختلف را بگذراند،اما هنگامی که به مرحله دکترا رسید و مجتهد و صاحب نظر در علم یا علوم مختلفی گردید در اینجا دیگر به تحصیلات خود نزد استاد جدیدی ادامه نمی دهد،بلکه به اتکاء آنچه از محضر اساتید پیشین و مخصوصا استاد اخیر دریافته،به بحث و تحقیق و مطالعه و بررسی می پردازد،و مسیر تکاملی خود را ادامه می دهد،و به تعبیر دیگر نیازها و مشکلات راه را با آن اصول کلی که از آخرین استاد در دست دارد حل می کند

۱- ۱) -معالم النبوه-بخش نصوص خاتمیت.

بنا بر این لزومی ندارد که با گذشت زمان همواره دین و آئین تازه ای پا به عرصه وجود بگذارد(دقت کنید).

و به تعبیر دیگر انبیای پیشین برای اینکه انسان بتواند در این راه پر نشیب و فرازی که به سوی تکامل دارد پیش برود هر کدام قسمتی از نقشه این مسیر را در اختیار او گذاردند،تا این شایستگی را پیدا کرد که نقشه کلی و جامع تمام راه را،به وسیله آخرین پیامبر از سوی خداوند بزرگ،در اختیار او بگذارد.

بدیهی است با دریافت نقشه کلی و جامع نیازی به نقشه دیگر نخواهد بود و این در حقیقت بیان همان تعبیری است که در روایات خاتمیت آمده و پیامبر اسلام را آخرین آجر یا گذارنده آخرین آجر کاخ زیبا و مستحکم رسالت شمرده است.

اینها همه در مورد عدم نیاز به دین و آئین جدید است اما مساله رهبری و امامت که همان نظارت کلی بر اجرای این اصول و قوانین و دستگیری از واماندگان در راه می باشد،مساله دیگری است که انسان هیچ وقت از آن بی نیاز نخواهد بود،به همین دلیل پایان یافتن سلسله نبوت هرگز به معنی پایان یافتن سلسله امامت نخواهد بود،چرا که"تبیین"و"توضیح این اصول"و"عینیت بخشیدن و تحقق خارجی آنها"بدون استفاده از وجود یک رهبر معصوم الهی ممکن نیست.

***

۲-قوانین ثابت چگونه با نیازهای متغیر می سازد؟

گذشته از مساله سیر تکاملی بشر که در سؤال اول مطرح بود سؤال دیگری نیز در اینجا عنوان می شود و آن اینکه می دانیم مقتضیات زمانها و مکانها متفاوتند و به تعبیر دیگر نیازهای انسان دائما در تغییر است،در حالی که شریعت خاتم قوانین ثابتی دارد،آیا این قوانین ثابت می تواند پاسخگوی نیازهای متغیر انسان

در طول زمان بوده باشد؟ این سؤال را نیز با توجه به نکته زیر می توان به خوبی پاسخ گفت و آن اینکه:

اگر تمـام قوانین اسـلام جنبه جزئی داشت و برای هر موضوعی حکم کاملاـ مشـخص و جزئی تعیین کرده بود جـای این سؤال بـود،امـا بـا توجه به اینکه در دسـتورات اسـلام یـک سلسـله اصول کلی و بسـیار وسـیع و گسـترده وجود دارد که می توانـد بر نیازهای متغیر منطبق شود،و پاسخگوی آنها باشد،دیگر جایی برای این ایراد نیست.

فی المثل با گذشت زمان یک سلسـله قراردادهای جدید و روابط حقوقی در میان انسانها پیدا می شود که در عصـر نزول قرآن هرگز وجود نـداشت مثلاـ در آن زمـان چیزی به نـام"بیمه"با شاخه های متعـددش به هیچوجه موجود نبود (۱)و همچنین انواع شرکتهایی که در عصـر و زمان ما بر حسب احتیاجات روز به وجود آمده،ولی با اینحال یک اصل کلی در اسـلام داریم که در آغاز سوره مائده به عنوان"لزوم وفاء به عهد و عقد"(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ - ای کسانی که ایمان آورده اید به قرار دادهـای خـود وفـا کنیـد)آمـده است و همه این قراردادهـا را می توانـد زیر پوشـش خود قرار دهـد،البته قیود و شـروطی نیز به صورت کلی برای این اصل کلی در اسلام آمده است که آنها را نیز باید در نظر گرفت.

بنا بر این قانون کلی در این زمینه ثابت است،هر چنـد مصـداقهای آن در تغییرنـد و هر روز ممکن است مصـداق جدیدی برای آن پیدا شود.

مثال دیگر اینکه ما قانون مسلمی در اسلام داریم به نام قانون لا ضرر

---

۱ - ۱) البته در اسـلام موضوعاتی شبیه به بیمه در محـدوده خاصـی وجود دارد ماننـد مساله"ضـمان جریره"یا"تعلق دیه خطای محض به عاقله"ولی همانگونه که گفتیم اینها فقط شباهتی به این مساله دارند.

که به وسیله آن می توان هر حکمی را که سرچشمه ضرر و زیانی در جامعه اسلامی گردد محدود ساخت،و بسیاری از نیازها را از این طریق بر طرف نمود.

گذشته از این مساله"لزوم حفظ نظام جامعه"و"وجوب مقدمه واجب" و مساله"تقدیم اهم بر مهم"نیز می تواند در موارد بسیار گسترده ای حلال مشکلات گردد.

علاوه بر همه اینها اختیاراتی که به حکومت اسلامی از طریق"ولایت فقیه"واگذار شده به او امکانات وسیعی برای گشودن مشکلها در چارچوب اصول کلی اسلام می دهد.

البته بیان هر یک از این امور مخصوصا با توجه به مفتوح بودن باب اجتهاد (اجتهاد به معنی استنباط احکام الهی از مدارک اسلامی)نیاز به بحث فراوانی دارد که پرداختن به آن ما را از هدف دور می سازد،ولی با اینحال آنچه در اینجا به طور اشاره آوردیم می تواند پاسخگوی اشکال فوق باشد.

۳-چگونه انسانها از فیض ارتباط با عالم غیب محروم می شوند؟

سؤال دیگر این است که نزول وحی و ارتباط با عالم غیب و ما وراء طبیعت علاوه بر اینکه موهبت و افتخاری است برای جهان بشریت،روزنه امیدی برای همه مؤمنان راستین محسوب می شود.

آیا قطع شدن این راه ارتباطی و بسته شدن این روزنه امید محرومیت بزرگی برای انسانهایی که بعد از رحلت پیامبر خاتم زندگی می کنند محسوب نخواهد شد.

پاسخ این سؤال نیز با توجه به نکته زیر روشن می شود و آن اینکه:

اولا-وحی و ارتباط با عالم غیب وسیله ای است برای درک حقایق هنگامی که گفتنی ها گفته شد و همه نیازمندیها تا دامنه قیامت در اصول کلی و تعلیمات جامع پیامبر خاتم بیان گردید قطع این راه ارتباطی دیگر مشکلی ایجاد نمی کند.

ثانیا آنچه بعد از ختم نبوت برای همیشه قطع می شود مسئله وحی برای شریعت تازه و یا تکمیل شریعت سابق است،نه هر گونه ارتباط با ما وراء جهان طبیعت،زیرا هم امامان با عالم غیب ارتباط دارند،و هم مؤمنان راستینی که بر اثر تهذیب نفس حجابها را از دل کنار زده اند و به مقام کشف و شهود نائل گشته اند.

فیلسوف معروف صدر المتالهین شیرازی در"مفاتیح الغیب"چنین می گوید:

وحی یعنی نزول فرشته بر گوش و دل به منظور ماموریت و پیامبری هر چند منقطع شده است و فرشته ای بر کسی نازل نمی شود و او را مامور اجرای فرمانی نمی کند،زیرا به حکم أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ :آنچه از این راه باید به بشر برسد رسیده است،ولی باب الهام و اشراق هرگز بسته نشده و نخواهد شد ممکن نیست این راه مسدود گردد (۱).

اصولا این ارتباط نتیجه ارتقاء نفس و پالایش روح و صفای باطن است و ارتباطی به مساله رسالت و نبوت ندارد،بنا بر این در هر زمان مقدمات و شرائط آن حاصل گردد این رابطه معنوی بر قرار خواهد گشت و هیچگاه نوع بشر از این فیض بزرگ محروم نبوده و نخواهد بود(دقت کنید).

***

۱- ۱) مفاتیح الغیب صفحه ۱۳.

[سوره الأحزاب (۳۳): آيات ۴۱ تا ۴۴]

اشاره

يَا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا اُذْكُرُوا اَللّٰهَ ذِكْراً كَثِيراً (۴۱) وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً (۴۲) هُوَ اَلَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ مَلاٰئِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ اَلظُّلُمٰاتِ إِلَى اَلنُّورِ وَ كٰانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً (۴۳) تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلاٰمٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْراً كَرِيماً (۴۴)

ترجمه:

۴۱-ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را بسیار یاد کنید.

۴۲-و صبح و شام او را تسبیح نمائید.

۴۳-او کسی است که بر شما درود و رحمت می فرستد و فرشتگان او(نیز برای شما تقاضای رحمت می کنند)تا شما را از ظلمات(جهل و شرك و گناه)به سوی نور(ایمان و علم و تقوی)رهنمون گردد،او نسبت به مؤمنان مهربان است.

۴۴-تحیت آنان در روزی که او را دیدار می کنند سلام است،و برای آنها پاداش پر ارزشی فراهم ساخته است.

تفسیر:

رحمت و درود خدا و فرشتگان راهگشای مؤمنان

از آنجا که در آیات گذشته سخن از وظائف سنگین پیامبر اسلام ص در مقام تبلیغ رسالت بود،در آیات مورد بحث برای فراهم آوردن زمینه این تبلیغ و گسترش دامنه آن در تمام محیط بخشی از وظائف مؤمنان را بیان می کند،

روی سخن را به همه آنها کرده چنین می گوید:

"ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را فراوان یاد کنید"(یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْراً کَثِیراً). ***"و صبح و شام او را تسبیح و تنزیه نمائید"(وَ سَبِّحُوهُ بُکْرَهً وَ أَصِیلًا).

آری چون عوامل غفلت در زندگی مادی بسیار فراوان و تیرهای وسوسه شیاطین از هر سو به طرف انسان پرتاب می گردد برای مبارزه با آن راهی جز"ذکر کثیر"نیست."ذکر کثیر"به معنی واقعی کلمه یعنی"توجه با تمام وجود به خداوند"نه تنها با زبان و لقلقه لسان.

ذکر کثیری که در همه اعمال انسان پرتوافکن باشد،و نور و روشنایی بر آنها بپاشد.

به این ترتیب قرآن همه مؤمنان را در این آیه موظف می کند که در همه حال به یاد خدا باشید.

به هنگام عبادت یاد او کنید و حضور قلب و اخلاص داشته باشید.

به هنگام حضور صحنه های گناه یاد او کنید و چشم بپوشید،و یا اگر لغزشی رویداد توبه کنید و به راه حق باز گردید.

به هنگام نعمت یاد او کنید و شکرگزار باشید.

و به هنگام بلا و مصیبت یاد او کنید و صبور و شکیبا باشید.

خلاصه یاد او را که در هر صحنه ای از صحنه های زندگی انگیزه واکنش مناسب و الهی است،فراموش ننمائید.

در حدیثی که در"صحیح ترمذی"و"مسند احمد"از"ابو سعید خدری" از پیامبر گرامی اسلام ص نقل شده چنین می خوانیم:که از آن حضرت پرسیدند:

ای العباد افضل درجه عند اللّه یوم القیامه: "کدامیک از بندگان در روز

قیامت مقامشان از همه برتر است"؟! فرمود:

الذاکرون اللّه کثیرا: "آنها که خدا را بسیار یاد می کنند".

ابو سعید می گوید:عرضکردم

یا رسول اللّه!و من الغازی فی سبیل اللّه؟:

"آیا چنین کسانی حتی از جنگجویان راه خدا والا مقام ترند"؟! فرمود:

لو ضرب بسیفه فی الکفار و المشرکین حتی ینکسر و یختضب دما لکان الذاکرون اللّه افضل درجه منه! "اگر با شمشیرش آن قدر بر پیکر کفار و مشرکین بزند که شمشیرش بشکند و با خون رنگین شود آنها که یاد خدا بسیار می کنند از او برترند"! (۱).

چرا که جهاد خالصانه نیز بدون ذکر کثیر خداوند ممکن نیست.

و از اینجا معلوم می شود که ذکر کثیر معنی وسیعی دارد و اگر در بعضی از روایات به تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام(۳۴ مرتبه اللّه اکبر و ۳۳ مرتبه الحمد للّه و ۳۳ مرتبه سبحان اللّه)و در کلمات بعضی از مفسران به ذکر صفات علیا و اسماء حسنی و تنزیه پروردگار از آنچه شایسته او نیست یا مانند آن تفسیر شده،همه از قبیل بیان ذکر مصداق روشن است،نه محدود ساختن مفهوم آیه به خصوص این مصادیق است.

همانگونه که از سیاق آیات به خوبی بر می آید منظور از"تسبیح خداوند در هر صبح و شام"همان دوام تسبیح است،و ذکر خصوص این دو وقت به عنوان آغاز و پایان روز می باشد،و اینکه بعضی آن را به نماز صبح و عصر یا مانند آن تفسیر کرده اند باز از قبیل ذکر مصداق است.

به این ترتیب"ذکر کثیر خداوند،و تسبیح او هر صبح و شام"جز به تداوم توجه به پروردگار و تنزیه و تقدیس مداوم او از هر عیب و نقص حاصل نمی گردد، و می دانیم که یاد خدا برای روح و جان انسان همچون غذا و آب است برای تن،

۱- ۱) "در المنثور"طبق نقل"المیزان"جلد ۱۶ صفحه ۳۵۳.

در آیه ۲۸ سوره رعد آمده است أَلاٰ بِذِكْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ :"آگاه باشید تنها با یاد خدا دلها آرامش می یابد"!.

آرامش و اطمینان دل نیز نتیجه اش همان است که در آیات ۲۷-۳۰ سوره فجر آمده است: یٰا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِی إِلیٰ رَبِّكِ رٰاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِی فِی عِبٰادِی وَ ادْخُلِی جَنَّتِی :"ای نفس مطمئن و آرام!به سوی پروردگارت باز گرد،در حالی که هم تو از او خشنود هستی و هم او از تو خشنود است، سپس در زمره بندگانم در آی،و در بهشتم وارد شو"! ***آیه بعد در حقیقت نتیجه و علت غایی ذکر و تسبیح مداوم است،می فرماید:

"او کسی است که بر شما درود و رحمت می فرستد،و فرشتگان او نیز برای شما تقاضای رحمت می کنند تا شما را از ظلمات جهل و شرک و کفر بیرون آورد و به سوی نور ایمان و علم و تقوا رهنمون شود"(هُوَ الَّذِی يُصَلِّی عَلَيْكُمْ وَ مَلاٰئِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمٰاتِ إِلَی النُّورِ).

"چرا که او نسبت به مؤمنان رحیم و مهربان است"و به همین دلیل هدایت و رهبری آنها را بر عهده گرفته و فرشتگانش را نیز مامور امداد آنها نموده است (وَ كٰانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً).

"یصلی"از ماده"صلاه"در اینجا به معنی توجه و عنایت مخصوص است،این عنایت در مورد خداوند همان نزول رحمت است،و در مورد فرشتگان استغفار و تقاضای رحمت می باشد،چنان که در آیه ۷ سوره غافر می خوانیم: وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا :"حاملان عرش خدا برای مؤمنان استغفار می کنند".

به هر حال این آیه بشارت بزرگ و نوید عظیمی برای مؤمنانی که همواره به یاد خدا هستند در بر دارد،چرا که با صراحت می گوید:آنها در سیر خود به سوی اللّٰه تنها نیستند،بلکه به مقتضای"یصلی"که فعل مضارع است و دلیل

بر استمرار می باشد همواره زیر پوشش رحمت خداوند و فرشتگان او قرار دارند، در سایه این رحمت پرده های ظلمت شکافته می شود،و نور علم و حکمت و ایمان و تقوا را بر قلب و جان آنها می پاشد.

آری این آیه بشارتی است بزرگ برای همه سالکان راه حق و به آنها نوید می دهد که از جانب معشوق کششی نیرومند است،تا کوشش عاشق بیچاره بجایی برسد! این آیه تضمینی است برای همه مجاهدان راه "اللّٰه"که سوگند شیطان در زمینه اغوای فرزندان آدم دامان آنها را نمی گیرد،چرا که در زمره خالصان و مخلصان قرار دارند،و شیطان از همان روز نخست از گمراه ساختن آنها اظهار عجز و ناتوانی کرده و گفته است فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ إِلاّ عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ :"به عزتت سوگند همه را گمراه می کنم جز بندگان مخلصت"! (ص-۸۲ و ۸۳).

جمله وَ کانَ بِالْمُؤْمِنِینَ رَحِیماً با توجه به اینکه"کان"فعل ماضی است و دلیل بر این است که همیشه خداوند نسبت به مؤمنان رحمت خاصی داشته، تاکید مجددی است بر آنچه در آغاز این آیه آمده است.

آری این رحمت خاص خدا است که مؤمنان را از ظلمات اوهام و شهوات و وساوس شیطانی بیرون می آورد،و به نور یقین و اطمینان و تسلط بر نفس رهنمون می گردد که اگر رحمت او نبود این راه پر پیچ و خم هرگز پیموده نمی شد. ***و در آخرین آیه مورد بحث مقام مؤمنان و پاداش آنها را به عالیترین وجه و در کوتاهترین عبارت ترسیم کرده می گوید:"تحیت فرشتگان الهی به آنها در روز قیامت روزی که او را دیدار می کنند سلام است"(تَحِیَّتُهُمْ یَوْمَ یَلْقَوْنَهُ سَلاٰمٌ).

تحیت از ماده"حیات"به معنی دعا کردن برای سلامت و حیات دیگری

ص :۳۵۴

است(برای توضیح بیشتر به جلد ۴ صفحه ۴۲ مراجعه فرمائید).

این سلامی است که نشانه سلامت از عذاب و از هر گونه درد و رنج و ناراحتی است، سلامی است توأم با آرامش و اطمینان.

گر چه بعضی از مفسران معتقدند که معنی "تحیتهم"اشاره به درود و تحیت مؤمنان به یکدیگر می باشد،ولی با توجه به آیات قبل که در آن سخن از صلاه و رحمت الهی و ملائکه در این جهان بود ظاهر این است که این تحیت نیز از ناحیه فرشتگانش در آخرت است،چنان که در"آیه ۲۳ سوره رعد"می خوانیم: وَ الْمَلاٰئِکَهُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بٰابٍ سَلاٰمٌ عَلَیْکُمْ بِمٰا صَبَرْتُمْ :آن روز فرشتگان از هر دری بر مؤمنان وارد می شوند،و به آنها می گویند سلام بر شما به خاطر صبر و شکیباییتان".

از آنچه گفتیم ضمنا روشن شد که مراد از جمله" یَوْمَ یَلْقَوْنَهُ "همان روز قیامت است که"روز لقاء اللّه"نامیده شده،و معمولا این تعبیر در آیات قرآن در همین معنی به کار می رود.

بعد از این تحیت که در حقیقت مربوط به آغاز کار است اشاره به پایان کار آنها کرده،می فرماید:"خداوند برای آنها پاداش پر ارزشی فراهم ساخته است" (وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْراً کَرِیماً).

جمله ای که در عین اختصار همه چیز در آن جمع است و همه نعمتها و مواهب در آن نهفته است.

***

نکته ها:

اشاره

۱-یاد خدا در همه حال

هنگامی که نام خدا برده می شود یک دنیا عظمت،قدرت،علم،و حکمت در قلب انسان متجلی می گردد،چرا که او دارای اسماء حسنی و صفات علیا

و صاحب تمام کمالات،و منزه از هر گونه عیب و نقص است.

توجه مداوم به چنین حقیقتی که دارای چنان اوصافی است روح انسان را به نیکیها و پاکیها سوق می دهد،و از بدیها و زشتیها پیراسته می دارد،و به تعبیر دیگر بازتاب صفات او در جان انسان تجلی می کند.

توجه به چنین معبود بزرگی موجب احساس حضور دائم در پیشگاه او است، و با این احساس فاصله انسان از گناه و آلودگی بسیار زیاد می شود.

یاد او یاد آوری مراقبت او است،یاد حساب و جزای او است،یاد دادگاه عدل او و بهشت و دوزخ او است و چنین یادی است که جان را صفا،و دل را نور و حیات می بخشد.

به همین دلیل در روایات اسلامی آمده است که هر چیز اندازه ای دارد جز یاد خدا که هیچ حد و مرزی برای آن نیست!امام صادق ع طبق روایتی که در اصول کافی آمده می فرماید:

ما من شیء الا و له حد ینتهی الیه الا الذکر،فلیس له حد ینتهی الیه!: "هر چیز حدی دارد که وقتی به آن رسد پایان می پذیرد جز ذکر خدا که حدی که با آن پایان گیرد ندارد".

سپس می افزاید:

فرض اللّه عز و جل الفرائض،فمن اداهن فهو حدهن، و شهر رمضان فمن صامه فهو حده،و الحج فمن حج حده،الا الذکر،فان اللّه عز و جل لم یرض منه بالقلیل و لم یجعل له حدا ینتهی الیه،ثم تلا: یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللّٰهَ ذِکْراً کَثِیراً وَ سَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَ أَصِیلًا :

"خداوند نمازهای فریضه را واجب کرده است،هر کس آنها را ادا کند حد آن تامین شده،ماه مبارک رمضان را هر کس روزه بگیرد حدش انجام گردیده و حج را هر کس(یک بار)بجا آورد همان حد آن است،جز ذکر اللّه که خداوند به مقدار قلیل آن راضی نشده و برای کثیر آن نیز حدی قائل نگردیده،سپس به عنوان شاهد این سخن آیه" یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللّٰهَ ذِکْراً کَثِیراً ..."

را تلاوت فرمود" (۱).

امام صادق ع در ذیل همین روایت از پدرش امام باقر ع نقل می کند که او کثیر الذکر بود،هر وقت با او راه می رفتم ذکر خدا می گفت،و به هنگام غذا خوردن نیز به ذکر خدا مشغول بود،حتی هنگامی که با مردم سخن می گفت از ذکر خدا غافل نمی شد...

و سرانجام با این جمله پر معنی حدیث فوق پایان می گیرد:

و البیت الذی یقرأ فیه القرآن،و یذکر اللّه عز و جل فیه تکثر برکته،و تحضره الملائکه،و تهجر منه الشیاطین،و یضیء لاهل السماء کما یضیء الکوکب الدری لاهل الارض: "خانه ای که در آن تلاوت قرآن شود،و یاد خدا گردد، برکتش افزون خواهد شد،فرشتگان در آن حضور می یابند،و شیاطین از آن فرار می کنند،و برای اهل آسمانها می درخشد همانگونه که ستاره درخشان برای اهل زمین"(اما به عکس خانه ای که در آن تلاوت قرآن و ذکر خدا نیست برکاتش کم خواهد بود،فرشتگان از آن هجرت می کنند و شیاطین در آن حضور دائم دارند) (۲).

این موضوع به قدری اهمیت دارد که در حدیثی یاد خدا معادل تمام خیر دنیا و آخرت شمرده شده است چنان که از رسول خدا ص نقل شده:

من اعطی لسانا ذاکرا فقد اعطی خیر الدنیا و الآخره: "آن کس که خدا زبانی به او داده که به ذکر پروردگار مشغول است خیر دنیا و آخرت به او داده شده است" (۳).

روایات در اهمیت یاد خدا آن قدر زیاد است که اگر بخواهیم همه آنها را در اینجا بیاوریم از وضع کتاب بیرون خواهیم رفت،این سخن را با حدیث کوتاه و پر معنی دیگری از امام صادق ع پایان می دهیم آنجا که فرمود:

من

۱- ۱) "کافی "جلد ۲ کتاب الدعاء "باب ذکر اللّه عز و جل ".

۲- ۲ و ۳) همان مدرک.

-۳

اکثر ذکر اللّه عز و جل اظله اللّه فی جنته: "هر کس بسیار یاد خدا کند خدا او را در سایه لطف خود در بهشت برین جای خواهد داد"! (۱).

(کسانی که بخواهند آگاهی بیشتری در این زمینه پیدا کنند به جلد دوم اصول کافی ابوابی که در باره ذکر اللّه است مراجعه نمایند،بخصوص بابی که می گوید:بسیاری از آفات و بلاها و مصائب دامن کسانی را که ذکر خدا می گویند نمی گیرد).

تاکید بر این مطلب را لازم نمی دانیم که اینهمه برکات و خیرات مسلما مربوط به ذکر لفظی و حرکت زبان که خالی از فکر و اندیشه و عمل باشد نیست، بلکه هدف ذکری است که سرچشمه فکر گردد،همان فکری که بازتاب گسترده اش در اعمال انسان آشکار شود.چنان که در روایات به این معنی تصریح می کند (۲).

***

۲-توضیحی در باره"لقاء اللّه"

گفتیم که این تعبیر در قرآن مجید معمولا-اشاره به قیامت است و از آنجا که ملاقات حسی در مورد پروردگار مفهوم ندارد،چرا که او نه جسم است و نه دارای عوارض جسم،بعضی از مفسران ناچار شده اند به اصطلاح مضافی در اینجا در تقدیر بگیرند و بگویند منظور"لقاء ثواب اللّه"یا"ملاقات فرشتگان خدا"است.

اما"لقاء"را می توان در اینجا به معنی لقای حقیقی و با چشم دل گرفت چرا که در قیامت حجابها کنار می رود و عظمت خدا و آیات او از هر زمان روشنتر جلوه می کند،انسان به مقام شهود باطنی و دید قلبی می رسد و هر کس به مقدار معرفت و عمل صالحش به مرحله عالیتری از این شهود نائل می گردد.

۱- ۱) همان مدرک.

۲- ۲) خصال صدوق-طبق نقل تفسیر المیزان جلد ۱۶ صفحه ۳۵۳.

فخر رازی در تفسیرش در اینجا بیان جالب دیگری دارد که با آنچه گفتیم قابل جمع است،او می گوید:"انسان در این دنیا به خاطر غرق شدن در امور مادی و تلاش برای معاش غالبا از خدا غافل می شود،ولی در قیامت که همه این شواغل فکری بر طرف می گردد انسان با تمام وجودش متوجه پروردگار عالم می شود و این است معنی لقاء اللّه" (۱).

ضمنا از آنچه گفتیم روشن شد که گفتار بعضی از مفسران که این تعبیر را اشاره به لحظه مرگ و ملاقات با فرشته مرگ دانسته اند نه مناسب آیات مورد بحث است و نه تعبیرات مشابه آن در آیات دیگر قرآن،به خصوص که ضمیر مفعولی در جمله "یلقونه"به صورت مفرد آمده که اشاره به ذات پاک خدا است،در حالی که فرشتگان قبض ارواح جمعند و کلمه ملائکه در آیه قبل نیز به صورت جمع آمده است(مگر اینکه کلمه ای در تقدیر گرفته شود).

***

۳-پاداشهای مؤمنان هم اکنون آماده است!

جمله أعد لهم اجرا کریما که نشان می دهد هم اکنون بهشت و نعمتهایش آفریده شده و در انتظار مؤمنان است این سؤال را ممکن است برانگیزد که آماده ساختن در مورد کسانی شایسته است که قدرتشان محدود باشد و گاه نتوانند به هنگام نیاز آنچه را می خواهند فراهم سازند،ولی در برابر قدرت نامحدود پروردگار که هر لحظه چیزی را اراده کند فرمان می دهد"موجود شو"!آن نیز فورا موجود می شود،چنین نیازی احساس نمی گردد،پس تکیه روی"آماده سازی"در این آیه و سایر آیات قرآن برای چه منظوری است؟! اما توجه به یک نکته،مشکل را حل می کند و آن اینکه:آماده ساختن چیزی همیشه برای محدود بودن قدرت نیست،بلکه گاه برای دلگرمی و اطمینان

۱- ۱) "تفسیر کبیر فخر رازی"ذیل آیه مورد بحث.

خاطر بیشتر،و گاه برای احترام و اکرام فزونتر می باشد،لذا اگر ما مهمانی را دعوت کنیم و از مدتی قبل مشغول آماده ساختن وسائل پذیرایی او باشیم احترام و اهمیت بیشتری برای او قائل شده ایم،به عکس اگر در همان روز و همان ساعت ورودش دست به کار تهیه وسائل پذیرایی شویم این خود یک نوع بی اعتنایی و کم احترامی محسوب می شود.

در عین حال این سخن مانع از آن نخواهد بود که هر قدر افراد با ایمان تلاش و کوشش بیشتری در خودسازی و معرفت و پاکی عمل کنند پاداشهای آماده شده الهی تکامل بیشتری پیدا کند و به موازات آن به سوی کمال پیش رود.

***

ص: ۳۶۰

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۴۵ تا ۴۸]

اشاره

يا أَيُّهَا اَلنَّبِيُّ إِنّا أَرْسَلْناكَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً (۴۵) وَ داعِياً إِلَى اَللّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِراجاً مُنِيراً (۴۶) وَ بَشِّرِ اَلْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اَللّهِ
فَضْلاً كَبِيراً (۴۷) وَ لا تُطِعِ اَلْكافِرِينَ وَ اَلْمُنافِقِينَ وَ دَعْ أَذاهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اَللّهِ وَ كَفى بِاللّهِ وَكِيلاً (۴۸)

ترجمه:

۴۵-ای پیامبر!ما تو را به عنوان گواه فرستادیم و بشارت دهنده و انذار کننده.

۴۶-و تو را دعوت کننده به سوی اللّه به فرمان او قرار دادیم،و چراغ روشنی بخش.

۴۷-و مؤمنان را بشارت ده که برای آنها از سوی خدا فضل و پاداش بزرگی است.

۴۸-و از کافران و منافقان اطاعت مکن،و به آزارهای آنها اعتنا منما،بر خدا توکل کن، و همین بس که خدا حامی و مدافع(تو)باشد.

تفسیر:

اشاره

تو چراغ فروزانی!

در این آیات روی سخن به پیامبر اسلام ص است ولی نتیجه آن برای مؤمنان است و به این ترتیب آیات گذشته را که پیرامون بخشی از وظایف مؤمنان بحث می کرد تکمیل می کند.

در دو آیه اول از این چهار آیه پنج توصیف برای پیامبر ص آمده و در دو آیه دیگر بیان پنج وظیفه است که همه به یکدیگر مربوط و مکمل

یکدیگر می باشد.

نخست می فرماید:"ای پیامبر ما تو را به عنوان شاهد و گواه فرستادیم" (یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاکَ شَاهِداً).

او از یک سو گواه اعمال امت است،چرا که اعمال آنها را می بیند چنان که در جای دیگر می خوانیم: وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللّهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ "بگو عمل کنید خداوند و رسول او و مؤمنان(امامان معصوم)اعمال شما را می بینند"(توبه-۱۰۵)و این آگاهی از طریق مساله عرض اعمال امت بر پیامبر ص و امامان ع تحقق می پذیرد که شرح آن ذیل همان آیه(جلد هشتم صفحه ۱۲۴)آمده است.

و از سوی دیگر شاهد و گواه بر انبیای پیشین است که آنها خود گواه امت خویش بودند فَکَیْفَ إِذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ بِشَهِیدٍ وَ جِئْنا بِکَ عَلی هؤُلاءِ شَهِیداً :

"حال آنها چگونه است آن روز که برای هر امتی گواهی بر اعمالشان می طلبیم و تو را گواه بر اعمال اینها قرار خواهیم داد" (نساء-۴۱).

و از سوی سوم وجود تو با اوصاف و اخلاقت با برنامه های سازنده ات با سوابق درخشانت و با عملکردت شاهد و گواه بر حقانیت مکتبت،و شاهد و گواه بر عظمت و قدرت پروردگار است.

سپس به توصیف دوم و سوم پرداخته می فرماید:"ما تو را بشارت دهنده و انذار کننده قرار دادیم"(وَ مُبَشِّراً وَ نَذِیراً).

بشارت دهنده نیکوکاران به پاداش بی پایان پروردگار،به سلامت و سعادت جاودان،به پیروزی و موفقیت پر افتخار.

و انذار کننده کافران و منافقان از عذاب دردناک الهی،از خسارت تمام سرمایه های وجودی،و از سقوط در دامان بدبختی در دنیا و آخرت.

و همانگونه که قبلا هم گفته ایم بشارت و انذار همه جا باید توأم با هم

و متعادل با یکدیگر باشد چرا که نیمی از وجود انسان را علاقه جلب منفعت و نیم دیگری را دفع مضرت تشکیل می دهد،"بشارت"انگیزه بخش اول است و"انذار"انگیزه بخش دوم،و آنها که در برنامه های خود تنها روی یک قسمت تکیه می کنند انسان را به حقیقت نشناخته اند و انگیزه های حرکت او را مورد توجه قرار نداده اند (۱). ***آیه بعد به چهارمین و پنجمین وصف پیامبر اشاره کرده می گوید:"ما تو را دعوت کننده به سوی اللّه به فرمان او قرار دادیم،و هم چراغ روشنی بخش" (وَ دٰاعِیاً إِلَی اللّٰهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرٰاجاً مُنِیراً).

***

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

۱-مقام"شهود"و گواه بودن پیامبر ص قبل از همه اوصاف او ذکر شده چرا که این مقام،نیاز به مقدمه ای جز وجود پیامبر ص و رسالت او ندارد و همین که به این مقام منصوب گشت شاهد بودن او از تمام جهاتی که در بالا گفتیم مسلم می شود،ولی مقام"بشارت"و"انذار"برنامه هایی است که بعد از آن تحقق می یابد.

۲-دعوت به سوی خداوند مرحله ای است بعد از بشارت و انذار،چرا که بشارت و انذار وسیله ای است برای آماده ساختن افراد به منظور پذیرش حق، هنگامی که از طریق تشویق و تهدید آمادگی پذیرش حاصل شد،دعوت به سوی خداوند شروع می شود،تنها در اینجا است که دعوت مؤثر خواهد افتاد.

۳-با اینکه همه کارهای پیامبر ص به اذن و فرمان خدا است در اینجا

۱- ۱) در جلد اول ذیل آیه ۱۱۹ سوره بقره بحث مشروحی در این زمینه تحت عنوان دو اصل مهم تربیتی آورده ایم(جلد اول طبع جدید صفحه ۴۳۵).

تنها برنامه دعوت مقید به اذن پروردگار شده،و این به خاطر آن است که مشکلترین و مهمترین کار پیامبران همان دعوت به سوی خدا است چرا که باید مردم را در مسیری بر خلاف هوسها و شهوات سیر دهد و در این مرحله باید اذن و فرمان و یاری خدا باشد تا به انجام رسد،ضمنا روشن شود که پیامبر از خود چیزی ندارد و آنچه می گوید به اذن خدا است (۱).

۴-"سراج منیر"بودن پیامبر ص با توجه به اینکه"سراج"به معنی"چراغ"و"منیر"به معنی"نورافشان"است اشاره به معجزات و دلائل حقانیت و نشانه های صدق دعوت پیامبر است،او چراغ روشنی است که خودش گواه خویش است،تاریکیها و ظلمات را می زداید،و چشمها و دلها را به سوی خود متوجه می کند،و همانگونه که آفتاب آمد دلیل آفتاب وجود او نیز دلیل حقانیت او است.

قابل توجه اینکه در قرآن مجید چهار بار واژه"سراج"آمده که در سه مورد به معنی"خورشید"است،از جمله در سوره نوح آیه ۱۶ می فرماید: وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُوراً وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجاً :"خداوند ماه را نور آسمانها و خورشید چراغ فروزنده آن قرار داد".

گفتیم"سراج"در اصل به معنی چراغ است که در سابق با استفاده از فتیله و"روغن قابل اشتعال"و امروز با نیروی برق و مانند آن منبع نور و روشنایی است،ولی به گفته"راغب"در"مفردات"این کلمه تدریجا به هر منبع نور و روشنایی اطلاق شده است.و اطلاق آن به خورشید به خاطر آن است که نور آن از درونش می جوشد،و همچون ماه اکتساب نور از منبع دیگری نمی کند.

وجود پیامبر همچون خورشید تابانی است که ظلمتهای جهل و شرک و کفر

۱- ۱) این احتمال وجود دارد که قید"باذنه"به تمام اوصاف گذشته باز گردد ولی ظاهر آیه این است که فقط به مساله دَاعِياً إِلَى اللّهِ باز می گردد.

را از افق آسمان روح انسانها می زداید ولی همانگونه که نابینایان از نور آفتاب استفاده نمی کنند و خفاشانی که چشمشان توانایی دیدن این نور را ندارد خود را از آن پنهان می دارند،کوردلان لجوج نیز از این نور هرگز استفاده نکرده و نمی کنند،و ابو جهل ها دست در گوش می کردند که آهنگ قرآن او را نشنوند.

همیشه ظلمت و تاریکی مایه اضطراب و وحشت است و نور سبب آرامش،دزدان از تاریکی شب استفاده می کنند،و حیوانات درنده بیابان غالبا در تاریکی شب از لانه خود بیرون می آیند.

تاریکی مایه پراکندگی است،و نور سبب جمعیت و اجتماع است،به همین دلیل اگر چراغی را در یک شب تاریک در میان بیابانی روشن کنیم در مدت کوتاهی انواع حشرات دور آن جمع می شوند.

روشنایی و نور مایه نمو درختان،پرورش گلها،رسیدن میوه ها،و خلاصه تمام فعالیتهای حیاتی است،و تشبیه وجود پیامبر ص به یک منبع نور همه این مفاهیم را در ذهن تداعی می کند.

وجود پیامبر ص مایه آرامش،و فرار دزدان دین و ایمان،و گرگان بیرحم ستمگر جامعه ها،و موجب جمعیت خاطر،و پرورش و نمو روح ایمان و اخلاق،و خلاصه مایه حیات و جنبش و حرکت است،و تاریخ زندگی او شاهد و گواه زنده این موضوع است.

*** گفتیم در دو آیه دیگر از آیات مورد بحث بیان پنج وظیفه از وظائف مهم پیامبر اسلام ص به دنبال بیان اوصاف پنجگانه او است نخست می فرماید:

"به مؤمنان بشارت ده که برای آنها از سوی خدا فضل و پاداش بزرگی است" (وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ فَضْلاً كَبِيراً).

اشاره به اینکه مساله"تبشیر"پیامبر ص تنها محدود به پاداش اعمال نیک مؤمنان نمی شود،بلکه خداوند آن قدر از فضل خود به آنها می بخشد که موازنه میان عمل و پاداش را به کلی بر هم می زند،چنان که آیات دیگر قرآن شاهد گویای این مدعا است.

در یک جا می فرماید: مَنْ جٰاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثٰالِهٰا :"کسی که کار نیکی کند ده برابر به او پاداش داده می شود"(انعام- ۱۶۰).

در جای دیگر می گوید: مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوٰالَهُمْ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ کَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنٰابِلَ فِی کُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَ اللّٰهُ یُضٰاعِفُ لِمَنْ یَشٰاءُ (بقره-۲۶۱)که بر طبق آن گاه پاداش انفاق هفتصد برابر،و گاه بیش از هزاران برابر خواهد بود.

و گاه از این هم فراتر می رود و می گوید: فَلاٰ تَعْلَمُ نَفْسٌ مٰا أُخْفِیَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْیُنٍ :"هیچکس نمی داند چه پاداشهایی که موجب روشنایی چشمها است برای او پنهان داشته شده"(الم سجده-۱۷).

به این ترتیب ابعاد فضل کبیر الهی را از آنچه در وهم و تصور بگنجد دورتر و فراتر می برد.

*** بعد از آن به دستور دوم و سوم پرداخته می گوید:"از کافران و منافقان اطاعت مکن"(و لا تطع الکافرین المنافقین).

بدون شک رسول خدا ص هرگز اطاعتی از کافران و منافقان نداشت،اما اهمیت موضوع به قدری است که به عنوان تاکید برای شخص پیامبر ص و هشدار و سرمشقی برای دیگران،روی این موضوع مخصوصا تکیه کند،چه اینکه از خطرات مهمی که بر سر راه رهبران راستین قرار دارد به سازش و تسلیم کشیدن در اثناء مسیر است که گاه از طریق تهدید،و گاه از طریق دادن امتیازات،زمینه های

آن فراهم می شود،تا آنجا که گاهی انسان به اشتباه می افتد و گمان می کند راه وصول به هدف تن دادن به چنین سازش و تسلیمی است،همان سازش و تسلیمی که نتیجه اش عقیم ماندن همه تلاشها و کوششها و خنثی شدن همه مجاهدات است.

تاریخ اسلام نشان می دهد که بارها کافران و یا گروه هایی از منافقان کوشیدند پیامبر اسلام ص را به چنین موضعی بکشانند،گاه پیشنهاد کردند که نام بتها را به بدی نبرد و از آنها انتقاد نکند،و گاه گفتند اجازه ده یک سال معبود تو را بپرستیم و یک سال هم تو معبودان ما را پرستش کن و گاه می گفتند به ما مهلت ده تا یک سال دیگر به برنامه های خود ادامه دهیم و بعد ایمان بیاوریم،گاه پیشنهاد کردند تهیدستان و مؤمنان فقیر را از گرد خود دور کن تا ما ثروتمندان متنفذ با تو همصدا شویم،و گاه اعلام آمادگی برای دادن امتیازات مالی و پست و مقام حساس و زنان زیبا و مانند آن کردند! مسلم است همه اینها دامهای خطرناکی بود بر سر راه پیشرفت سریع اسلام و ریشه کن شدن کفر و نفاق،و اگر پیامبر ص در برابر یکی از این پیشنهادها انعطاف و نرمشی به خرج می داد پایه های انقلاب اسلامی فرو می ریخت و تلاشها هرگز به نتیجه نمی رسید.

سپس در چهارمین و پنجمین دستور چنین می گوید:"اعتنایی به آزارهای آنها مکن،بر خدا توکل نما و همین بس که خدا حامی و مدافع تو است" (وَ دَعْ أَذاهُمْ وَ تَوَکَّلْ عَلَی اللّٰهِ وَ کَفیٰ بِاللّٰهِ وَکِیلاً).

این قسمت از آیه نشان می دهد که آنها برای تسلیم ساختن پیامبر ص او را سخت در فشار قرار داده بودند،و انواع آزارها چه از طریق زخم زبان و بدگویی و جسارت،و چه از طریق آزار بدنی،و چه محاصره اقتصادی نسبت به او و یارانش روا می داشتند،البته در دوران مکه به صورتی،و در دوران مدینه به صورت دیگر،زیرا"اذی"واژه ای است که همه انواع آزار را شامل می شود

ص:۳۶۷

"راغب"در"مفردات"می گوید:"اذی به معنی هر گونه ضرری است که به یک موجود زنده برسد،چه در جان،یا در جسم،یا وابستگان به او،خواه دنیوی یا اخروی".

البته این کلمه گاه در آیات قرآن در خصوص"ایذاء زبانی"به کار رفته، مانند آیه ۶۱ سوره توبه وَ مِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ :"بعضی از آنها پیامبر را ایذاء می کنند و می گویند او آدم خوشباوری است و به حرف هر کس گوش می دهد".

ولی در آیات دیگر در مورد آزار بدنی نیز به کار رفته،مانند آیه ۱۶ سوره نساء وَ الَّذانِ يَأْتِيانِها مِنْكُمْ فَآذُوهُما :"مردان و زنانی که اقدام به ارتکاب آن عمل زشت(زنا)می کنند آنها را آزار دهید(و حد شرعی را بر آنها جاری نمائید)".

تاریخ می گوید پیامبر ص و مؤمنان نخستین همچون کوه در مقابل انواع آزارها ایستادگی به خرج دادند و هرگز تنگ تسلیم و شکست را نپذیرفتند، و سرانجام در اهداف خود پیروز شدند.

دلیل این مقاومت و پیروزی همان توکل بر خدا و اعتماد بر ذات پاک او بود، خدایی که همه مشکلات در برابر اراده اش سهل و آسان است،و"اگر تیغ عالم بجنبد ز جای-نبرد رگی تا نخواهد خدای"آری کافی است که پشتیبان و پناهگاه انسان چنین خدایی باشد.

از آنچه گفتیم این حقیقت روشن شد که محتوای آیه فوق چیزی نیست که به وسیله نزول حکم جهاد نسخ شده باشد-آن چنان که بعضی از مفسران پنداشته اند-بلکه ظاهر این است که این آیات مدتها بعد از حکم جهاد و در ردیف حوادث مربوط به سوره احزاب نازل شده،این حکمی است برای همه اعصار و قرون که پیشوایان الهی نیروهای زنده خود را صرف اعتنا به اعمال ایذایی

ص :۳۶۸

مخالفان نکنند که اگر اعتنا کنند و نیروهای فعال خود را صرف مقابله با این امور نمایند دشمن به هدف خود رسیده،چرا که او می خواهد فکر طرف را به خود مشغول دارد و نیروهای او را از این طریق به هدر دهد،اینجا است که بی اعتنایی و فرمان"دع اذاهم"تنها راه حل است.

این نیز قابل توجه است که دستورات پنجگانه فوق که در دو آیه اخیر آمده مکمل یکدیگر و مربوط به هم هستند، بشارت دادن به مؤمنان برای جذب نیروهای با ایمان،عدم سازش و تسلیم در مقابل کفار و در برابر منافقان،بی اعتنایی به آزارهای آنها،و توکل بر خدا مجموعه ای را تشکیل می دهد که راه وصول به مقصد در آن نهفته است و دستور العمل جامعی برای همه رهروان راه حق است.

***

[سوره الأحزاب (۳۳): آیه ۴۹]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا فَمَتِّعُوهُنَّ وَ سَرِّحُوهُنَّ سَرَاحاً جَمِيلاً (۴۹)

ترجمه:

۴۹-ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که زنان با ایمان را ازدواج کردید و قبل از همبستر شدن طلاق دادید عده ای برای شما بر آنها نیست که بخواهید حساب آن را نگاه دارید،آنها را با هدیه مناسبی بهره مند سازید و به طرز شایسته ای آنها را رها کنید.

تفسیر:

گوشه ای از احکام طلاق،و جدایی شایسته

قسمتهای مختلف آیات این سوره(احزاب)به صورت مجموعه های گوناگونی است که بعضی خطاب به پیامبر ص و بعضی خطاب به همه مؤمنان می باشد،لذا گاهی "یَا أَيُّهَا النَّبِيُّ "می گوید و گاه"یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا "و دستورات لازمی به موازات با یکدیگر در این آیات آمده است که نشان می دهد هم شخص پیامبر در این برنامه ها مورد نظر بوده است و هم عموم مؤمنان.

آیه مورد بحث یکی از این خطابها است که روی سخن در آن به همه اهل ایمان است،در حالی که در آیات قبل روی سخن ظاهرا به شخص پیامبر ص بود،و در آیات آینده بار دیگر نوبت خطاب پیامبر ص فرا می رسد،و به اصطلاح "لف و نشر مرتب"را در قسمتی از این سوره تشکیل می دهد.

می فرماید:"ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که با زنان با ایمان

ازدواج کردید،سپس قبل از آمیزش آنها را طلاق دادید عده ای برای شما بر آنها نیست که حساب آنها را نگاه دارید(یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذٰا نَکَحْتُمُ الْمُؤْمِنٰاتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ فَمٰا لَکُمْ عَلَیْهِنَّ مِنْ عِدَّهٍ تَعْتَدُّونَهٰا).

در اینجا خداوند استثنایی برای حکم عده زنان مطلقه بیان فرموده که که اگر طلاق قبل از دخول واقع شود نگاه داشتن عده لازم نیست،و از این تعبیر به دست می آید که قبل از این آیه حکم عده بیان شده بوده است.

تعبیر به"مؤمنات"دلیل بر این نیست که ازدواج با غیر زنان مسلمان به کلی ممنوع است،بلکه ممکن است اشاره به اولویت آنها بوده باشد،بنا بر این با روایت و فتاوای مشهور فقها که ازدواج موقت با زنان کتابیه را مجاز می شمرد منافاتی ندارد.

ضمنا از تعبیر"لکم"و همچنین جمله"تعتدونها"(عده را محاسبه کنید)استفاده می شود که عده نگهداشتن زن یک نوع حق برای مرد محسوب می شود،و باید چنین باشد،زیرا امکان دارد در واقع زن باردار باشد و ترک عده و ازدواج با مرد دیگر سبب می شود که وضع فرزند نامشخص گردد و حق مرد در این زمینه پایمال شود،گذشته از اینکه نگهداشتن عده فرصتی به مرد و زن می دهد که اگر تحت تاثیر هیجانات عادی حاضر به طلاق شده باشند مجالی برای تجدید نظر و بازگشت پیدا کنند،و این حقی است هم برای زن و هم برای مرد.

و اما اینکه بعضی ایراد کرده اند که اگر عده حق مرد باشد باید بتوان آن را اسقاط نمود درست نیست،زیرا در فقه حقوق زیادی داریم که قابل اسقاط نیست، مانند حقی که بازماندگان میت در اموال او دارند،و یا حقی که فقراء در زکات دارند که هیچیک را نمی توان با اسقاط کردن ساقط نمود.

سپس به حکم دیگری از احکام"زنانی که قبل از آمیزش جنسی طلاق گرفته اند"

می پردازد که در سوره بقره نیز به آن اشاره شده است،می فرماید:"آنها را (با هدیه مناسبی)بهره مند سازید"(فَمَتِّعُوهُنَّ).

بدون شک پرداختن هدیه مناسب به زن در جایی واجب است که مهری برای او تعیین نشده باشد،همانگونه که در آیه ۲۳۶ سوره بقره آمده است" لا جُناحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّساءَ ما لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَ مَتِّعُوهُنَّ :"گناهی بر شما نیست اگر زنان را قبل از آمیزش یا تعیین مهر(به عللی)طلاق دهید،ولی در این موقع آنها را(با هدیه ای مناسب)بهره مند سازید".

بنا بر این آیه مورد بحث گرچه مطلق است و مواردی را که مهر تعیین شده یا نشده هر دو را شامل می شود،ولی بقرینه آیه سوره بقره آیه مورد بحث را محدود به موردی می کنیم که مهری تعیین نشده باشد،زیرا در صورت تعیین مهر و عدم دخول پرداختن نصف مهر واجب است(همانگونه که در آیه ۲۳۷ سوره بقره آمده).

این احتمال را نیز بعضی از مفسران و فقها داده اند که حکم"پرداختن هدیه ای مناسب"در آیه مورد بحث عام است،حتی مواردی را که مهر در آن تعیین شده شامل می شود،منتهی در این موارد جنبه استحبابی دارد،و در مواردی که مهر تعیین نشده جنبه وجوبی.

در بعضی از آیات و روایات نیز اشاره ای به این معنی دیده می شود (۱).

در اینکه مقدار این"هدیه"چه اندازه باید باشد؟قرآن مجید در سوره

ص:۳۷۲

---

۱ - ۱) مانند آیه ۲۴۱ سوره بقره،و روایات متعددی در این زمینه که در باب ۵۰ از ابواب مهور از کتاب نکاح وسائل الشیعه(جلد ۱۵ صفحه ۵۹)آمده است،از جمله در روایتی از علی(ع)می خوانیم لکل مطلقه متعه الا المختلعه:"برای هر زن مطلقه ای هدیه مناسبی باید باشد جز زنی که با طلاق خلع و پرداختی مهریه خود یا چیز دیگری به همسر خود موافقت او را به طلاق جلب می کند."

بقره آن را اجمالا بیان کرده و فرموده است: مَتاعاً بِالْمَعْرُوفِ :"هـدیه ای مناسب و متعارف"(بقره-۲۳۶)و باز در همان آیه می گویـد: عَلَی الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَی الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ :"آن کس که توانایی دارد به انـدازه تواناییش و آن کس که تنگدست است به اندازه خودش".

بنا بر این اگر در روایات اسلامی مواردی از قبیل خانه،خادم،لباس، و مانند آن ذکر شده بیان مصداقهایی از این کلی است که بر حسب امکانات شوهر و شؤون زن تفاوت می کند.

آخرین حکم آیه مورد بحث این است که"زنان مطلقه را به طرز شایسته ای رها کنید و به صورت صحیحی از آنها جدا شوید"(وَ سَرِّحُوهُنَّ سَراحاً جَمِیلًا) "سراح جمیل"به معنی رها ساختن توأم با محبت و احترام،و ترک هر گونه خشونت و ظلم و ستم و بی احترامی است،خلاصه همانگونه که در آیه ۲۹ سوره بقره آمده است یا باید همسر را به طور شایسته نگاهداشت،و یا با نیکی و احترام رها کرد، فَإِمْساکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسانٍ .

هم ادامه زوجیت باید توأم با معیارهای انسانی باشد،و هم جدا شدن، نه اینکه هر گاه شوهر تصمیم بر جدایی گرفت هر گونه بی مهری،ظلم،بدگویی و خشونت را در مورد همسرش مجاز بشمرد که این رفتار قطعا غیر اسلامی است.

بعضی از مفسران"سراح جمیل"را به معنی انجام طلاق طبق سنت اسلامی گرفته اند،و در روایتی که در تفسیر"علی بن ابراهیم"و"عیون الاخبار" آمده نیز این معنی منعکس است،ولی مسلم است که"سراح جمیل"محدود در این معنی نیست هر چند یکی از مصادیق روشن آن همین است.

بعضی دیگر از مفسران"سراح جمیل"را در اینجا به معنی اجازه خروج از منزل و نقل مکان دانسته اند،زیرا زن در اینجا موظف به نگاهداری عده نیست،بنا بر این باید او را رها کرد که هر کجا مایل است برود.

ص :۳۷۳

ولی با توجه به اینکه تعبیر به"سراح جمیل"یا مانند آن در آیات دیگر قرآن حتی در مورد زنانی که باید عده نگاهدارند وارد شده معنی فوق بعید به نظر می رسد.

در باره اصل معنی"سراح"و ریشه لغوی آن،و اینکه چرا در اطلاقات متعارف به معنی رها ساختن به کار می رود،شرحی در ذیل آیه ۲۸ همین سوره (احزاب)داشتیم.

ص: ۳۷۴

[سوره الأحزاب (۳۳): آیه ۵۰]

اشاره

یا أَیُّهَا اَلنَّبِیُّ إِنّا أَحْلَلْنا لَکَ أَزْواجَکَ اَللاّتِی آتَیْتَ أُجُورَهُنَّ وَ ما مَلَکَتْ یَمِینُکَ مِمّا أَفاءَ اَللّهُ عَلَیْکَ وَ بَناتِ عَمِّکَ وَ بَناتِ عَمّاتِکَ وَ بَناتِ خالِکَ وَ بَناتِ خالاتِکَ اَللاّتِی هاجَرْنَ مَعَکَ وَ اِمْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَها لِلنَّبِیِّ إِنْ أَرادَ اَلنَّبِیُّ أَنْ یَسْتَنْکِحَها خالِصَةً لَکَ مِنْ دُونِ اَلْمُؤْمِنِینَ قَدْ عَلِمْنا ما فَرَضْنا عَلَیْهِمْ فِی أَزْواجِهِمْ وَ ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُمْ لِکَیْلا یَکُونَ عَلَیْکَ حَرَجٌ وَ کانَ اَللّهُ غَفُوراً رَحِیماً (۵۰)

ترجمه:

۵۰-ای پیامبر!ما همسران تو را که مهرشان را پرداخته ای برای تو حلال کردیم، و همچنین کنیزانی که از طریق غنائمی که خدا به تو بخشیده است مالک شده ای و دختران عموی تو،و دختران عمه ها،و دختران دایی تو و دختران خاله ها که با تو مهاجرت کردند،هر گاه زن با ایمانی خود را به پیامبر ببخشد(و مهری برای خود قائل نشود)چنانچه پیامبر بخواهد می تواند با او ازدواج کند،اما چنین ازدواجی تنها برای تو مجاز است نه سایر مؤمنان،ما می دانیم برای آنها در مورد همسرانشان و کنیزانشان چه حکمی مقرر داشته ایم(و مصالح آنها چه ایجاب می کند)این به خاطر آن است که مشکلی(در ادای رسالت)بر تو نبوده باشد،و خداوند آمرزنده و مهربان است.

ص: ۳۷۵

تفسیر:

اشاره

با این زنان می توانی ازدواج کنی

گفتیم بخشهایی از آیات این سوره،وظائف پیامبر ص و مؤمنان را به صورت لف و نشر مرتب تعقیب می کند،لذا بعد از ذکر پاره ای از احکام مربوط به طلاق دادن زنان در آیه قبل،در اینجا روی سخن را به شخص پیامبر ص کرده،و موارد هفتگانه ای را که ازدواج با آنها برای پیامبر مجاز بوده شرح می دهد:

۱-نخست می گوید:"ای پیامبر!ما همسران تو را که مهر آنها را پرداخته ای برای تو حلال کردیم"(یٰا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنّٰا أَحْلَلْنٰا لَکَ أَزْوٰاجَکَ اللاّٰتِی آتَیْتَ أُجُورَهُنَّ).

منظور از این زنان به قرینه جمله های بعد زنانی هستند که با پیامبر ص رابطه خویشاوندی نداشتند و با او ازدواج کردند،و شاید مساله پرداختن مهریه نیز به خاطر همین باشد،زیرا مرسوم بوده است که به هنگام ازدواج با غیر خویشاوندان مهریه را نقدا پرداخت می کردند،بعلاوه تعجیل در پرداختن مهر، مخصوصا در موردی که همسر نیاز به آن داشته باشد،بهتر است،ولی به هر حال این کار جزء واجبات نیست،و با توافق طرفین ممکن است مهر به صورت ذمه در عهده زوج کلا یا بعضا بماند.

۲-"کنیز انی را که از طریق غنائم و انفال،خدا به تو بخشیده است" (وَ مٰا مَلَکَتْ یَمِینُکَ مِمّٰا أَفٰاءَ اللّٰهُ عَلَیْکَ).

"افاء اللّٰه"از ماده"فیء"(بر وزن شیء)به اموالی گفته می شود که بدون مشقت به دست می آید،لذا به غنائم جنگی و همچنین انفال(ثروتهای طبیعی که متعلق به حکومت اسلامی است و مالک مشخص ندارد)اطلاق می شود.

"راغب"در"مفردات"می گوید:"فیء"به معنی بازگشت و رجوع

به حالت نیک است،و اگر به"سایه"فیء گفته می شود به خاطر این است که حالت برگشت دارد سپس می افزاید به اموال بی دردسر نیز فیء می گویند، چون با تمام حسنی که دارد باز هم مثل سایه عارضی و از بین رفتنی است! درست است که در غنائم جنگی گاهی دردسر فراوان است ولی از آنجا که باز با مقایسه به اموال دیگر درد سر کمتری دارد،و گاه اموال هنگفتی در یک حمله به دست می آید،"فیء"به آن اطلاق شده است.

در اینکه آیا این حکم در مورد کدامیک از همسران پیامبر ص مصداق داشته؟بعضی از مفسران گفته اند:یکی از زنان پیامبر ص به نام"ماریه قبطیه" از غنائم و دو همسر دیگر بنام"صفیه"و"جویریه"از انفال بود که پیامبر ص آنها را از قید بردگی آزاد کرد و به همسری خود پذیرفت،و این خود جزئی از برنامه کلی اسلام برای آزادی تدریجی بردگان و باز گرداندن شخصیت انسانی به آنها بوده است.

۳-"دختران عموی تو و دختران عمه ها و دختران دایی تو و دختران خاله هایی که با تو مهاجرت کرده اند اینها نیز بر تو حلالند"(وَ بَنٰاتِ عَمِّکَ وَ بَنٰاتِ عَمّٰاتِکَ وَ بَنٰاتِ خٰالِکَ وَ بَنٰاتِ خٰالاٰتِکَ اللاّٰتِی هٰاجَرْنَ مَعَکَ).

به این ترتیب از میان تمام بستگان تنها ازدواج با دختر عموها و عمه ها و دختر دائیها و دختر خاله ها با قید اینکه با پیامبر ص مهاجرت کرده باشند مجاز و مشروع بوده است.

انحصار در این چهار گروه روشن است،ولی قید مهاجرت بخاطر آنست که در آن روز هجرت دلیل بر ایمان بوده،و عدم مهاجرت دلیل بر کفر و یا به خاطر این است که هجرت امتیاز بیشتری به آنها می دهد و هدف در آیه بیان زنان با شخصیت و با فضیلت است که مناسب همسری پیامبر ص می باشند.

در اینکه آیا این مورد چهارگانه که به صورت حکم کلی در آیه ذکر

شده مصداق خارجی در میان همسران پیامبر ص داشته یا نه؟تنها موردی را که برای آن می توان ذکر کرد ازدواج پیامبر ص با"زینب بنت جحش"است که داستان پر ماجرای او در همین سوره گذشت زیرا زینب دختر عمه پیغمبر ص بود،و جحش همسر عمه او محسوب می شد (۱).

۴-"هر گاه زن با ایمانی خود را به پیامبر ببخشد(و هیچگونه مهری برای خود قائل نشود)اگر پیامبر بخواهد می تواند با او ازدواج کند" (وَ امْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَها لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَها).

"اما چنین ازدواجی تنها برای تو مجاز است نه بر سایر مؤمنان" (خالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ).

"ما می دانیم برای آنها در مورد همسران و کنیزانشان چه حکمی مقرر داریم و مصالح آنها چه ایجاب می کرده است"؟(قَدْ عَلِمْنا ما فَرَضْنا عَلَيْهِمْ فِي أَزْواجِهِمْ وَ ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُمْ).

بنا بر این اگر در مسائل مربوط به ازدواج برای آنها در بعضی موارد محدودیتی قائل شده ایم روی مصالحی بوده است که در زندگی آنها و تو حاکم بوده،و هیچیک از این احکام و مقررات بی حساب نیست.

سپس می افزاید:"این به خاطر آنست که مشکل و حرجی(در ادای رسالت)بر تو نبوده باشد"و بتوانی در انجام این وظیفه مسئلیتهای خود را ادا کنی

---

۱ - ۱) در اینکه چرا"عم"به صورت مفرد و"عمات"به صورت جمع همچنین "خال"به صورت مفرد و"خالات"به صورت جمع آمده بعضی از مفسران وجوهی ذکر کرده اند که"فاضل مقداد"آنها را در کنز العرفان آورده است،ولی از همه بهتر اینست که"عم"و"خال"معمولا-به صورت اسم جنس در لغت عرب استعمال می شود، در حالی که"عمه"و"خاله"چنین نیست،و این عرف اهل لغت است که ابن العربی نیز آن را نقل کرده(کنز العرفان جلد ۲ صفحه ۲۴۱)و"آلوسی"در"روح المعانی" نیز این وجه را بر تمام وجوه دیگر ترجیح داده است.

(لِكَيْلاَ يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ).

"و خداوند آمرزنده و رحيم است"(وَ كٰانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَحِيماً).

*** در مورد گروه اخير(زنان بدون مهر)به نكات زير بايد توجه داشت:

۱-بدون شك اجازه"گرفتن همسر بدون مهر"از مختصات پيامبر ص بود و آيه نيز صراحت در اين مساله دارد،و به همين جهت از مسلمات فقه اسلام است،بنا بر اين هيچكس حق ندارد همسرى را بدون مهر(كم باشد يا زياد) ازدواج كند،حتى اگر نام مهر به هنگام اجراى صيغه عقد برده نشود،و قرينه تعيين كننده اى نيز در كار نباشد،بايد"مهر المثل"پرداخت،منظور از "مهر المثل"مهريه اى است كه زنانى با شرائط و خصوصيات او معمولا براى خود قرار مى دهند.

***۲-در اينكه آيا اين حكم كلى در مورد پيامبر ص مصداقى پيدا كرده يا نه؟در ميان مفسران گفتگو است.

بعضى همچون ابن عباس و برخى ديگر از مفسران معتقدند كه پيامبر ص با هيچ زنى به اين كيفيت ازدواج نكرد،بنا بر اين حكم بالا فقط يك اجازه كلى براى پيامبر ص بود كه هرگز عملا مورد استفاده قرار نگرفت.

در حالى كه بعضى ديگر نام سه يا چهار زن از همسران پيامبر ص را برده اند كه بدون مهر به ازدواج آن حضرت در آمدند،"ميمونه"دختر حارث و"زينب"دختر خزيمه كه از طايفه انصار بود،و زنى از بنى اسد به نام"ام شريك"دختر جابر و"خوله"دختر حكيم بوده است.

از جمله در بعضى از روايات آمده است هنگامى كه"خوله"خود را به پيامبر ص بخشيد صداى اعتراض"عايشه"بلند شد و گفت:ما بال

النساء یبذلن انفسهن بلا مهر؟!:"چرا بعضی از زنان بدون مهر خود را در اختیار ازدواج می گذارند"؟!و در این هنگام آیه فوق نازل شد،ولی "عایشه"رو به سوی پیامبر ص کرد و گفت:"من می بینم خداوند مقصود تو را به سرعت انجام می دهد"(و این یک نوع تعریض بر پیامبر ص بود)اما پیامبر ص فرمود:

و انک ان اطعت اللّه سارع فی هواک!: "تو نیز اگر اطاعت خدا کنی مقصودت را به سرعت انجام می دهد"! (۱).

بدون شک اینگونه زنان تنها خواهان کسب افتخار معنوی بودند که از طریق ازدواج با پیامبر ص برای آنها حاصل می شد،لذا بدون هیچگونه مهری آماده همسری با او شدند،ولی همانگونه که گفتیم وجود چنین مصداقی برای حکم بالا از نظر تاریخی مسلم نیست،آنچه مسلم است اینست که خداوند چنین اجازه ای را به پیامبر ص داده بود،به خاطر فلسفه ای که بعدا به آن اشاره می شود.

***۳-از این آیه به خوبی استفاده می شود که اجرای صیغه ازدواج با لفظ "هبه"تنها مخصوص پیامبر ص بوده،و هیچ فرد دیگری نمی تواند با چنین لفظی عقد ازدواج را اجرا کند،ولی اگر اجرای عقد با لفظ ازدواج و نکاح انجام گیرد جائز است هر چند نامی از مهر برده نشود،زیرا همانگونه که گفتیم در صورت عدم ذکر مهر باید مهر المثل پرداخت(در حقیقت همانند آن است که

---

۱ - ۱) "مجمع البیان"ذیل آیه مورد بحث،در تفسیر"قرطبی"نیز جمله"و اللّه ما اری ربک الا یسارع فی هواک"آمده است،و"آلوسی"نیز در"روح المعانی" آن را ذیل آیه مورد بحث آورده است،زننده گی این تعبیر و مفهوم نامناسبی که در آن نهفته شده بر کسی پوشیده نیست،ولی پیامبر(ص)به طرز زیبا و بزرگوارانه ای از کنار آن می گذرد.

تصریح به مهر المثل شده باشد).

***

گوشه ای از فلسفه تعدد زوجات پیامبر(ص)

جمله اخیر در آیه فوق در واقع اشاره به فلسفه این احکام مخصوص پیامبر گرامی اسلام است،این جمله می گوید:پیامبر ص شرایطی دارد که دیگران ندارند و همین تفاوت سبب تفاوت در احکام شده است.

به تعبیر روشنتر می گوید:هدف این بوده که قسمتی از محدودیتها و مشکلات از دوش پیامبر ص از طریق این احکام بر داشته شود.

و این تعبیر لطیفی است که نشان می دهد ازدواج پیامبر ص با زنان متعدد و مختلف برای حل یک سلسله مشکلات اجتماعی و سیاسی در زندگی او بوده است.

زیرا می دانیم هنگامی که پیامبر ص ندای اسلام را بلند کرد تک و تنها بود،و تا مدتها جز عده محدود و کمی به او ایمان نیاوردند،او بر ضد تمام معتقدات خرافی عصر و محیط خود قیام کرد،و به همه اعلان جنگ داد، طبیعی است که همه اقوام و قبائل آن محیط بر ضد او بسیج شوند.

و باید از تمام وسائل برای شکستن اتحاد نامقدس دشمنان استفاده کند که یکی از آنها ایجاد رابطه خویشاوندی از طریق ازدواج با قبائل مختلف بود،زیرا محکمترین رابطه در میان عرب جاهلی رابطه خویشاوندی محسوب می شد، و داماد قبیله را همواره از خود می دانستند،و دفاع از او را لازم،و تنها گذاشتن او را گناه می شمردند.

قرائن زیادی در دست داریم که نشان می دهد ازدواجهای پیامبر لا اقل در بسیاری از موارد جنبه سیاسی داشته است.

و بعضی ازدواجهای او مانند ازدواج با"زینب"،برای شکستن سنت جاهلی بوده که شرح آن را ذیل آیه ۳۷ همین سوره بیان کردیم.

بعضی دیگر برای کاستن از عداوت،یا طرح دوستی و جلب محبت اشخاص و یا اقوام متعصب و لجوج بوده است.

روشن است کسی که در سن ۲۵ سالگی که عنفوان جوانی او بوده با زن بیوه چهل ساله ای ازدواج می کند،و تا ۵۳ سالگی تنها به همین یک زن بیوه قناعت می نماید و به این ترتیب دوران جوانی خود را پشت سر گذاشته و به سن کهولت می رسد،و بعد به ازدواجهای متعددی دست می زند حتما دلیل و فلسفه ای دارد،و با هیچ حسابی آن را نمی توان به انگیزه های علاقه جنسی پیوند داد،زیرا با اینکه مساله ازدواج متعدد در میان عرب در آن روز بسیار ساده و عادی بوده و حتی گاهی همسر اول به خواستگاری همسر دوم می رفته و هیچگونه محدودیتی برای گرفتن همسری قائل نبودند برای پیامبر ص ازدواجهای متعدد در سنین جوانی نه مانع اجتماعی داشت،و نه شرائط سنگین مالی،و نه کمترین نقصی محسوب می شد.

جالب اینکه در تواریخ آمده است پیامبر ص تنها با یک زن"باکره" ازدواج کرد و او عایشه بود،بقیه همسران او همه زنان بیوه بودند که طبعا نمی توانستند از جنبه های جنسی چندان تمایل کسی را برانگیزند (۱).

حتی در بعضی از تواریخ می خوانیم که پیامبر با زنان متعددی ازدواج کرد و جز مراسم عقد انجام نشد،و هرگز آمیزش با آنها نکرد،حتی در مواردی تنها به خواستگاری بعضی از زنان قبائل قناعت کرد (۲).

و آنها به همین قدر خوشحال بودند و مباهات می کردند که زنی از قبیله آنان به نام همسر پیامبر ص نامیده شده،و این افتخار برای آنها حاصل گشته است،و به این ترتیب رابطه و پیوند اجتماعی آنها با پیامبر ص محکمتر،و در دفاع از او مصممتر می شدند.

۱- ۱ و ۲) بحار الانوار جلد ۲۲ صفحه ۱۹۱ و ۱۹۲.

۲-

از سوی دیگر با اینکه پیامبر ص مسلما مرد عقیمی نبود ولی فرزندان کمی از او به یادگار ماند،در حالی که اگر این ازدواجها به خاطر جاذبه جنسی این زنان انجام می شد باید فرزندان بسیاری از او به یادگار مانده باشد.

و نیز قابل توجه است که بعضی از این زنان مانند عایشه هنگامی که به همسری پیامبر ص در آمد بسیار کم سن و سال بود،و سالها گذشت تا توانست یک همسر واقعی برای او باشد،این نشان می دهد که ازدواج با چنین دختری انگیزه های دیگری داشته و هدف اصلی همانها بوده است که در بالا اشاره کردیم.

گر چه دشمنان اسلام خواسته اند ازدواجهای متعدد پیامبر اسلام ص را دستاویز شدیدترین حملات مغرضانه قرار دهند،و از آن افسانه های دروغین بسازند،ولی سن بالای پیامبر به هنگام این ازدواجهای متعدد از یک سو، و شرائط خاص سنی و قبیله ای این زنان از سوی دیگر،و قرائن مختلفی که در بالا به قسمتی از آن اشاره کردیم از سوی سوم حقیقت را آفتابی می کند،و توطئه های مغرضان را فاش می سازد.

ص :۳۸۳

[سوره الأحزاب (۳۳): آیه ۵۱]

اشاره

تُرْجِی مَنْ تَشٰاءُ مِنْهُنَّ وَ تُؤْوِی إِلَیْکَ مَنْ تَشٰاءُ وَ مَنِ اِبْتَغَیْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَیْکَ ذٰلِکَ أَدْنیٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْیُنُهُنَّ وَ لاٰ یَحْزَنَّ وَ یَرْضَیْنَ بِمٰا آتَیْتَهُنَّ کُلُّهُنَّ وَ اَللّٰهُ یَعْلَمُ مٰا فِی قُلُوبِکُمْ وَ کٰانَ اَللّٰهُ عَلِیماً حَلِیماً (۵۱)

ترجمه:

۵۱-(موعد)هر یک از همسرانت را بخواهی می توانی بتاخیر اندازی و هر کدام را بخواهی نزد خود جای دهی،و هر گاه بعضی از آنها را که بر کنار ساخته ای بخواهی نزد خود جای دهی گناهی بر تو نیست،این حکم الهی برای روشنی چشم آنها و اینکه غمگین نباشند و به آنچه در اختیار همه آنان می گذاری راضی شوند نزدیکتر است و خدا آنچه را در قلوب شما است می داند و خداوند از همه اعمال و مصالح بندگان با خبر است و در عین حال حلیم است و در کیفر آنها عجله نمی کند.

شان نزول

در تفسیر آیه ۲۸ و ۲۹ همین سوره و بیان شان نزول آنها گفتیم که جمعی از همسران پیامبر ص بنا بر آنچه مفسران نقل کرده اند-به پیامبر ص عرض کردند که بر نفقه و هزینه زندگی ما بیفزا(زیرا چشمشان به غنائم جنگی افتاده بود،و چنین می پنداشتند که باید از آن،بهره زیادی به آنها برسد)آیات مزبور نازل شد و صریحا به آنها گوشزد کرد که اگر دنیا و زینت دنیا را می خواهند برای همیشه از پیامبر ص جدا شوند و اگر خدا و پیامبر و روز جزا را خواهانند با زندگی ساده او بسازند.

از این گذشته در چگونگی تقسیم اوقات زندگی پیامبر ص در میان

آنها نیز با هم رقابتهایی داشتند که پیغمبر ص را با آن همه گرفتاری و اشتغالات مهم در مضیقه قرار می داد،هر چند پیامبر ص کوشش لازم را در زمینه عدالت در میان آنها رعایت می کرد ولی باز گفتگوهای آنها ادامه داشت،آیه فوق نازل شد و پیامبر را در تقسیم اوقاتش در میان آنها کاملا آزاد گذاشت،و ضمنا به آنها اعلام کرد که این حکم الهی است تا هیچگونه نگرانی و سوء برداشتی برای آنها حاصل نشود (۱).

تفسیر:

رفع یک مشکل دیگر از زندگی پیامبر(ص)

یک رهبر بزرگ الهی همچون پیامبر ص آن هم در زمانی که در کوره حوادث سخت گرفتار است،و توطئه های خطرناکی از داخل و خارج برای او می چینند،نمی تواند فکر خود را زیاد مشغول زندگی شخصی و خصوصیش کند، باید در زندگی داخلی خود دارای آرامش نسبی باشد تا بتواند به حل انبوه مشکلاتی که از هر سو او را احاطه کرده است با فراغت خاطر بپردازد.

آشفتگی زندگی شخصی و دل مشغول بودن او به وضع خانوادگی در این لحظات بحرانی و طوفانی سخت خطرناک است.

با اینکه طبق بحثهای گذشته و مدارکی که در شرح آیه پیش آوردیم ازدواجهای متعدد پیامبر ص غالبا جنبه های سیاسی و اجتماعی و عاطفی داشته، و در حقیقت جزئی از برنامه انجام رسالت الهی او بوده،ولی در عین حال گاه اختلاف میان همسران و رقابتهای زنانه متداول آنها،طوفانی در درون خانه پیامبر ص برمی انگیخته،و فکر او را به خود مشغول می داشته است.

اینجا است که خداوند یکی دیگر از ویژگیها را برای پیامبرش قائل شده،و برای همیشه به این ماجراها و کشمکشها پایان داد،و پیامبر ص را از

۱- ۱) اقتباس از "مجمع البیان" و "تفسیرهای دیگر".

این نظر آسوده خاطر و فارغ البال کرد.

و چنان که در آیه مورد بحث می خوانیم فرمود:"می توانی(موعد)هر یک از این زنان را بخواهی به تاخیر بیندازی و به وقت دیگری موکول کنی،و هر کدام را بخواهی نزد خود جای دهی"(تُرْجِی مَنْ تَشاءُ مِنْهُنَّ وَ تُؤْوِی إِلَیْکَ مَنْ تَشاءُ).

"ترجی"از ماده"ارجاء"به معنی تاخیر،و"تؤوی"از ماده"ایواء" به معنی کسی را نزد خود جای دادن است.

می دانیم یکی از احکام اسلام در مورد همسران متعدد آن است که شوهر اوقات خود را در میان آنها به طور عادلانه تقسیم کند،اگر یک شب نزد یکی از آنها است،شب دیگر نزد دیگری باشد تفاوتی در میان زنان از این نظر وجود ندارد،و این موضوع را در کتب فقه اسلامی به عنوان"حق قسم"تعبیر می کنند.

یکی از خصایص پیامبر ص این بود که به خاطر شرائط خاص زندگی طوفانی و بحرانیش مخصوصا در زمانی که در مدینه بود و در هر ماه تقریبا یک جنگ بر او تحمیل می شد و در همین زمان همسران متعدد داشت،رعایت حق قسم به حکم آیه فوق از او ساقط بود،و می توانست هر گونه اوقات خود را تقسیم کند هر چند او با این حال حتی الامکان مساوات و عدالت را-چنان که در تواریخ اسلامی صریحا آمده است-رعایت می کرد.

ولی وجود همین حکم الهی آرامشی به همسران پیامبر ص و محیط زندگی داخلی او می داد.

سپس می افزاید:"هر گاه بعضی از آنها را کنار بگذاری بعدا بخواهی او را نزد خود جای دهی گناهی بر تو نیست"(وَ مَنِ ابْتَغَیْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَیْکَ).

و به این ترتیب نه تنها در آغاز،اختیار با تو است،در ادامه کار نیز این

تخییر بر قرار است،و به اصطلاح این تخییر "تخییر استمراری "است نه "ابتدایی " و با این حکم گسترده و وسیع هر گونه بهانه ای از برنامه زندگی تو نسبت به همسرانت قطع خواهد شد،و می توانی فکر خود را متوجه مسئولیتهای بزرگ و سنگین رسالت کنی.

و برای اینکه همسران پیامبر نیز بدانند گذشته از افتخاری که از ناحیه همسری با او کسب می کنند با تسلیم در برابر این برنامه خاص در مورد تقسیم اوقات پیامبر ص یک نوع ایثار و فداکاری از خود نشان داده،و به هیچوجه عیب و ایرادی متوجه آنها نیست،چرا که در برابر حکم خدا تسلیم شده اند اضافه می کند:

"این حکم الهی برای روشنی چشم آنها و اینکه غمگین نشوند و همه آنها راضی به آنچه در اختیارشان می گذاری گردند نزدیکتر است(ذٰلِکَ أَدْنیٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْیُنُهُنَّ وَ لاٰ یَحْزَنَّ وَ یَرْضَیْنَ بِمٰا آتَیْتَهُنَّ کُلُّهُنَّ).

زیرا اولا-این یک حکم عمومی در باره همه آنها است و تفاوتی در کار نیست،و ثانیا حکمی است از ناحیه خدا که برای مصالح مهمی تشریع شده، بنا بر این آنها باید با رضا و رغبت به آن تن دهند و نه تنها نگران نباشند بلکه خشنود گردند.

ولی در عین حال همانگونه که در بالا-نیز اشاره کردیم پیامبر ص حتی الامکان تساوی را در تقسیم اوقات خود رعایت می کرد جز در مواردی که شرائط خاصی عدم مساوات را ایجاب می کرد،و این خود مطلب دیگری بود که موجب خشنودی آنها می شد،زیرا مشاهده می کردند که پیامبر ص با اینکه مخیر است سعی در برقراری مساوات دارد.

در پایان آیه مطلب را با این جمله ختم می کند:"خدا آنچه را در قلوب شما است می داند،و خداوند از همه اعمال و مصالح بندگان با خبر است،و در عین

حال حلیم است و در کیفر آنها عجله نمی کند"(وَ اللّهُ یَعْلَمُ مٰا فِی قُلُوبِکَمْ وَ کٰانَ اللّهُ عَلِیماً حَلِیماً).

آری خدا می داند شما در برابر کدامین حکم قلبا رضا و تسلیم دارید، و در برابر کدامین ناخشنود هستید.

او می داند شما به کدامیک از همسرانتان تمایل بیشتر دارید و به کدام کمتر و حکم خدا را در برخورد با این تمایلات چگونه رعایت می کنید.

همچنین او می داند چه کسانی در گوشه و کنار می نشینند و به اینگونه احکام الهی در مورد شخص پیامبر ص خرده گیری می کنند،و در دل نسبت به آن معترضند و چه کسانی با آغوش باز همه را پذیرا می شوند.

بنا بر این تعبیر قلوبکم تعبیر گسترده ای است که هم پیامبر ص و همسران او را شامل می شود و هم همه مؤمنان را که در ارتباط با این احکام از در رضا و تسلیم وارد می شوند،یا اعتراض و انکار می کنند هر چند آن را آشکار نسازند.

***

نکته:

آیا این حکم در حق همه همسران پیامبر(ص)بود؟

در فقه اسلامی در باب خصایص پیامبر ص این مساله مورد بحث واقع شده است که آیا تقسیم اوقات بطور مساوی در میان همسران متعدد همانگونه که بر عموم مسلمانان واجب است بر پیامبر ص نیز واجب بوده یا اینکه پیامبر حکم استثنایی"تخییر"را داشته است؟ مشهور و معروف در میان فقهای ما و جمعی از فقهای اهل سنت این است که او در این حکم مستثنا بوده،و دلیل آن را آیه فوق می شمرند که می گوید:

" تُرْجِی مَنْ تَشٰاءُ مِنْهُنَّ وَ تُؤْوِی إِلَیْکَ مَنْ تَشٰاءُ ":"هر کدام را بخواهی به تاخیر می اندازی و هر یک را بخواهی نزد خود نگاه می داری".

زیرا قرار گرفتن این جمله بعد از بحث در باره همه زنان پیامبر ص چنین ایجاب می کند که ضمیر جمع(هن)به تمام آنها باز گردد،و این مطلبی است که از طرف فقها و بسیاری از مفسران پذیرفته شده.

ولی بعضی ضمیر فوق را مربوط به خصوص زنانی می دانند که خود را بدون مهر در اختیار او قرار دادند در حالی که اولا از نظر تاریخی ثابت نیست که آیا این حکم،موضوع خارجی پیدا کرد یا نه؟و بعضی معتقدند که تنها در یک مورد بود که زنی به این صورت به ازدواج پیامبر در آمد،و در هر حال اصل مساله از نظر تاریخی محقق نیست.

ثانیا این تفسیر خلاف ظاهر آیه است و با شان نزولی که برای آیه ذکر کرده اند سازگار نمی باشد،بنا بر این باید قبول کرد که حکم مزبور یک حکم عام است.

***

ص: ۳۸۹

[سوره الأحزاب (۳۳): آیه ۵۲]

اشاره

لاٰ یَحِلُّ لَکَ اَلنِّسٰاءُ مِنْ بَعْدُ وَ لاٰ أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوٰاجٍ وَ لَوْ أَعْجَبَکَ حُسْنُهُنَّ إِلاّٰ مٰا مَلَکَتْ یَمِینُکَ وَ کٰانَ اَللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ رَقِیباً (۵۲)

ترجمه:

۵۲-بعد از این دیگر زنی بر تو حلال نیست و نمی توانی همسرانت را به همسران دیگری تبدیل کنی(بعضی را طلاق دهی و همسر دیگری بجای او برگزینی)هر چند جمال آنها مورد توجه تو واقع شود،مگر آنچه که به صورت کنیز در ملک تو در آید و خداوند ناظر و مراقب هر چیز است(و به این ترتیب فشار قبائل را در اختیار همسر از آنها،از تو برداشتیم).

تفسیر:

یک حکم مهم دیگر در ارتباط با همسران پیامبر

در این آیه حکم دیگری از احکام مربوط به همسران پیامبر ص بیان شده،می فرماید:"بعد از این دیگر زنی بر تو حلال نیست،و حق نداری همسرانت را به همسران دیگری تبدیل کنی،هر چند جمال آنها مورد توجه تو واقع شود، مگر آنهایی که به صورت کنیز در اختیار تو قرار گیرند،و خداوند ناظر و مراقب بر هر چیز است"(لاٰ یَحِلُّ لَکَ النِّسٰاءُ مِنْ بَعْدُ وَ لاٰ أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوٰاجٍ وَ لَوْ أَعْجَبَکَ حُسْنُهُنَّ إِلاّٰ مٰا مَلَکَتْ یَمِینُکَ وَ کٰانَ اللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ رَقِیباً).

مفسران و فقهای اسلام در تفسیر این آیه بحثهای فراوانی دارند،و روایات مختلفی نیز در این زمینه در منابع اسلامی وارد شده است،ما قبلا آنچه را که از ظاهر آیه در ارتباط با آیات گذشته و آینده-قطع نظر از گفته های مفسران-

به نظر می رسد ذکر می کنیم بعد به سراغ مطالب دیگر می رویم.

ظاهر تعبیر" مِنْ بَعْدُ "این است که بعد از این،ازدواج مجدد برای تو حرام است،بنا بر این "بعد یا به معنی"بعد زمانی است یعنی بعد از این زمان دیگر همسری انتخاب مکن،یا بعد از آنکه همسرانت را طبق فرمان الهی در آیات گذشته مخیر در میان زندگی ساده در خانه تو و یا جدا شدن کردی و آنها با میل و رغبت ترجیح دادند که به همسری با تو ادامه دهند،دیگر بعد از آنها نباید با زن دیگری ازدواج کنی.

و نیز نمی توانی بعضی از آنها را طلاق داده،و همسر دیگری بجای او برگزینی،به تعبیر دیگر نه بر تعداد آنها بیفزای و نه افراد موجود را عوض کن.

***

نکته ها:

اشاره

1-فلسفه این حکم

این محدودیت برای شخص پیامبر ص نقصی محسوب نمی شود و حکمی است که فلسفه بسیار حساب شده ای دارد،زیرا:

طبق شواهدی که از تواریخ استفاده می شود پیامبر اسلام ص از ناحیه افراد و قبائل مختلف تحت فشار بود که از آنها همسر بگیرد،و هر یک از قبائل مسلمان افتخار می کردند که زنی از آنها به همسری پیامبر ص در آید،حتی چنان که گذشت بعضی از زنان بدون هیچگونه مهریه،حاضر بودند خود را به عنوان"هبه"در اختیار آن حضرت بگذارند و بی هیچ قید و شرط با او ازدواج کنند.

البته پیوند زناشویی با این قبائل و اقوام تا حدی برای پیامبر ص و اهداف اجتماعی و سیاسی او مشکل گشا بود،ولی طبیعی است اگر از حد بگذرد، خود مشکل آفرین می شود،و هر قوم و قبیله ای چنین انتظاری را دارد،و اگر پیامبر

ص بخواهد به انتظارات آنها پاسخ گوید و زنانی را هر چند به صورت عقد، و نه به صورت عروسی،در اختیار خود گیرد،دردسرهای فراوانی ایجاد می شود.

لذا خداوند حکیم با یک قانون محکم جلو این کار را گرفت و او را از هر گونه ازدواج مجدد و یا تبدیل زنان موجود نهی کرد.

در این وسط شاید افرادی بودند که برای رسیدن به مقصود خود به این بهانه متوسل می شدند که همسران تو غالبا بیوه هستند،و در میان آنها زنان مسنی یافت می شوند که هیچ بهره ای از جمال ندارند،شایسته است که با زنی صاحب جمال ازدواج کنی،قرآن مخصوصا روی این مساله نیز تکیه و تاکید می کند که حتی اگر زنان صاحب جمالی نیز باشند حق ازدواج با آنها نخواهی داشت.

بعلاوه حق شناسی ایجاب می کرد که بعد از وفاداری همسرانش با او و ترجیح دادن زندگی ساده معنوی پیامبر ص را بر هر چیز دیگر،خداوند برای حفظ مقام آنها چنین دستوری را به پیامبر ص بدهد.

و اما در مورد کنیز که مجاز شده به خاطر آنست که مشکل و گرفتاری پیامبر ص از ناحیه زنان آزاد بود،لذا ضرورتی نداشت که این حکم در این مورد محدود شود هر چند پیامبر ص از این استثناء نیز طبق گواهی تاریخ استفاده نکرد.

این چیزی است که از ظاهر آیه به نظر می رسد.

***

۲-روایات مخالف

در روایات متعددی که بعضی از نظر سند ضعیف و بعضی قابل ملاحظه است جمله لا یَحِلُّ لَکَ النِّساءُ مِنْ بَعْدُ اشاره به زنانی گرفته شده که در آیه ۲۳ و ۲۴ سوره نساء تحریم آن بیان گردیده است(مادر و دختر و خواهر و عمه و خاله و...)

و در ذیل بعضـی از این اخبار تصریح شده:"چگونه ممکن است زنانی بر دیگران حلال باشند و بر پیامبر حرام؟!هیچ زنی بر او جز آنچه بر همه حرام است حرام نبوده است" (۱).

البته بسیار بعیـد به نظر می رسـد که این آیه نـاظر به آیـاتی باشـد که در سوره نسـاء آمـده است،ولی مشـکل اینجاست که در بعضی از این روایات تصریح شده مراد از من بعد بعد از محرمات سوره نساء است.

بنـا بر این بهتر این است که از تفسـیر این روایـات که اخبار آحاد است صـرفنظر کنیم و به اصـطلاح"علم آن را به اهلش یعنی معصومین ع واگذاریم" چرا که هماهنگ با ظاهر آیه نیست و ما موظف به ظاهر آیه هستیم و اخبار مزبور اخباری است ظنی.

مطلب دیگر اینکه گروه کثیری معتقدنـد که آیه مورد بحث هر گونه ازدواج مجددی را برای پیامبر ص تحریم کرده،ولی بعدا این حکم منسوخ شـده،و مجـددا اجـازه ازدواج به پیـامبر ص داده شـده است هر چنـد پیـامبر از آن اسـتفاده نکرد،حتی آیه إِنّا أَحْلَلْنا لَکَ أَزْوٰاجَکَ اللاّٰتِی آتَیْتَ أُجُورَهُنَّ ...

را که قبل از آیه مورد بحث نازل شده ناسخ آن می دانند و معتقدند گر چه در قرآن قبل از آن نوشـته شده در نزول بعد از آن بوده است!و حتی"فاضـل مقـداد"در "کنز العرفان"نقل می کنـد که فتوای مشـهور میان اصـحاب همین است (۲)این عقیده در عین اینکه با روایات فوق تضاد روشـنی دارد با ظاهر آیات نیز سازگار نیست،زیرا ظاهر آیات نشان می دهد که آیه" إِنّا أَحْلَلْنا لَکَ أَزْوٰاجَکَ " قبل از آیه مورد بحث نازل شده و مساله نسخ احتیاج به دلیل قطعی دارد.

به هر حال ما چیزی مطمئن تر و روشنتر از ظاهر خود آیه در اینجا نداریم

ص:۳۹۳

۱- ۱) تفسیر"نور الثقلین"جلد ۴ صفحه ۲۹۴ و ۲۹۵.

۲- ۲) "کنز العرفان"جلد ۲ صفحه ۲۴۴.

و بر طبق آن هر گونه ازدواج جدید و یا تبدیل همسران برای پیامبر ص بعد از نزول آیه فوق تحریم شده است و این حکم مصالح مهمی داشته که در بالا به آن اشاره کردیم.

***

۳-آیا قبل از ازدواج می توان به همسر آینده نگاه کرد؟

جمعی از مفسران جمله وَ لَوْ أَعْجَبَکَ حُسْنُهُنَّ را دلیل بر حکم معروفی گرفته اند که در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده،و آن اینکه:کسی که می خواهد با زنی ازدواج کند می تواند قبلا به او نگاه کند،نگاهی که وضع قیافه و اندام او را برای وی مشخص کند.

فلسفه این حکم این است که انسان با بصیرت کامل همسر خود را انتخاب کند، و از ندامت و پشیمانیهای آینده که پیمان زناشویی را به خطر می افکند جلوگیری شود،چنان که در حدیثی از پیامبر اسلام آمده است که به یکی از یاران خود که که می خواست با زنی ازدواج کند فرمود:

انظر الیها فانه اجدر ان یدوم بینکما:

"قبلا به او نگاه کن که این سبب می شود مودت و الفت میان شما پایدار شود" (۱).

در حدیثی دیگر از امام صادق ع می خوانیم که:در پاسخ این سؤال که:

"آیا مرد می تواند به هنگام تصمیم بر ازدواج با زنی او را به دقت بنگرد،و به صورت و پشت سر او نگاه کند"؟فرمود:

نعم لا ـ باس ان ینظر الرجل الی المرأه اذا اراد ان یتزوجها،ینظر الی خلفها و الی وجهها: "آری مانعی ندارد هنگامی که مردی بخواهد با زنی ازدواج کند به او نگاه کند،و به صورت و پشت سر او بنگرد" (۲).

البته احادیث در این زمینه فراوان است،ولی در بعضی از آنها تصریح شده

۱- ۱) "تفسیر قرطبی"جلد ۸ صفحه ۵۳۰۳.

۲- ۲) "وسائل الشیعه"جلد ۱۴ ابواب مقدمات النکاح باب ۳۶ حدیث ۳.

که نباید در این هنگام نگاه از روی شهوت،و به قصد لذت بردن باشد.

این نیز روشن است که این حکم مخصوص مواردی است که انسان به راستی می خواهد در باره زنی تحقیق کند که اگر شرایط در او جمع بود با او ازدواج کند،اما کسی که هنوز تصمیم بر ازدواج نگرفته،تنها به احتمال ازدواج،یا به عنوان جستجوگری،نمی تواند به زنان نگاه کند.

البته بعضی در آیه فوق این احتمال را داده اند که اشاره به نگاه هایی باشد که بی اختیار و تصادفا به زنی می افتد،در این صورت آیه دلالتی بر حکم مزبور ندارد و مدرک این حکم تنها روایات خواهد بود،ولی جمله"و لَوْ أَعْجَبَکَ حُسْنُهُنَّ ":"هر چند زیبایی آنها اعجاب تو را برانگیزد"با نگاههای تصادفی و زود گذر هماهنگ نیست،بنا بر این دلالتش بر حکم فوق بعید به نظر نمی رسد.

***

ص: ۳۹۵

[سوره الأحزاب (۳۳): آيات ۵۳ تا ۵۴]

اشاره

يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَدْخُلُوا بُيُوتَ اَلنَّبِيِّ إِلاّٰ أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلىٰ طَعٰامٍ غَيْرَ نٰاظِرِينَ إِنٰاهُ وَ لٰكِنْ إِذٰا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذٰا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَ لاٰ مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذٰلِكُمْ كٰانَ يُؤْذِي اَلنَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَ اَللّٰهُ لاٰ يَسْتَحْيِي مِنَ اَلْحَقِّ وَ إِذٰا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتٰاعاً فَسْئَلُوهُنَّ مِنْ وَرٰاءِ حِجٰابٍ ذٰلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ وَ مٰا كٰانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اَللّٰهِ وَ لاٰ أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوٰاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَداً إِنَّ ذٰلِكُمْ كٰانَ عِنْدَ اَللّٰهِ عَظِيماً (۵۳) إِنْ تُبْدُوا شَيْئاً أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً (۵۴)

ترجمه:

۵۳-ای کسانی که ایمان آورده اید!در بیوت پیامبر داخل نشوید مگر به شما اجازه برای صرف غذا داده شود(مشروط بر اینکه قبل از موعد نیائید و)در انتظار وقت غذا ننشینید،اما هنگامی که دعوت شدید داخل شوید و وقتی غذا خوردید پراکنده شوید،و(بعد از صرف غذا)به بحث و صحبت ننشینید،این عمل پیامبر را ناراحت می کرد ولی او از شما شرم می کند،اما خداوند از(بیان) حق شرم ندارد،و هنگامی که چیزی از وسائل زندگی(به عنوان عاریت) از آنها(همسران پیامبر)می خواهید از پشت پرده بخواهید،این کار دلهای شما و آنها را پاکتر می دارد،و شما حق ندارید رسول خدا را آزار دهید و نه هرگز همسران او را بعد از او به همسری خود در آورید که این کار نزد خدا عظیم است! ۵۴-اگر چیزی را آشکار کنید یا پنهان دارید خداوند از همه چیز آگاه است.

شان نزول:

در شان نزول این آیه مفسران چنین آورده اند:

هنگامی که رسول خدا با"زینب بنت جحش"ازدواج کرد،ولیمه نسبتا مفصلی به مردم داد(سابقا گفتیم این احکام مفصل شاید بخاطر آن بوده است که شکستن سنت جاهلیت در زمینه تحریم"همسران مطلقه پسر خوانده" با قاطعیت هر چه بیشتر صورت گیرد،و بازتاب گسترده ای در محیط داشته باشد، و نیز این سنت جاهلی که ازدواج با"بیوه های بردگان آزاد شده"عیب و ننگ محسوب می شد از میان برود).

انس که خادم مخصوص پیامبر ص بود می گوید:پیامبر ص به من دستور داد که اصحابش را به غذا دعوت کنم،من همه را دعوت کردم،دسته دسته می آمدند و غذا می خوردند و از اطاق خارج می شدند،تا اینکه عرض کردم ای

ص: ۳۹۷

پیامبر خدا!کسی باقی نمانده که من او را دعوت نکرده باشم،فرمود:اکنون که چنین است سفره را جمع کنید،سفره را برداشتند و جمعیت پراکنده شدند،اما سه نفر هم چنان در اطاق پیامبر ص ماندند و مشغول بحث و گفتگو بودند.

هنگامی که سخنان آنها به طول انجامید پیامبر ص برخاست،و من نیز همراه او برخاستم شاید آنها متوجه شوند و پی کار خود بروند،پیامبر بیرون آمد تا به حجره عایشه رسید بار دیگر برگشت من هم در خدمتش آمدم باز دیدم هم چنان نشسته اند آیه فوق نازل شد و دستورات لازم را در برخورد با این مسائل به آنها تفهیم کرد (۱).

و نیز از بعضی قرائن استفاده می شود که گاهی همسایگان و سایر مردم طبق معمول برای عاریت گرفتن اشیایی نزد بعضی از زنان پیامبر ص می آمدند هر چند آنها طبق سادگی زندگی آن زمان کار خلافی مرتکب نمی شدند ولی برای حفظ حیثیت همسران پیامبر ص آیه فوق نازل شد و به مؤمنان دستور داد که هر گاه می خواهند چیزی از آنها بگیرند از پشت پرده بگیرند.

در روایت دیگری آمده است که بعضی از مخالفان پیامبر ص گفتند:

چگونه پیامبر ص بعضی از زنان بیوه ما را به ازدواج خود در آورده به خدا سوگند هر گاه او چشم از جهان بپوشد ما با همسران او ازدواج خواهیم کرد!! آیه فوق نازل شد و ازدواج با زنان پیامبر ص را بعد از او به کلی ممنوع ساخت،و به این توطئه نیز پایان داد (۲).

***

تفسیر:

باز روی سخن در این آیه به مؤمنان است و بخشی دیگر از احکام اسلام

ص:۳۹۸

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۸ صفحه ۳۶۶ ذیل آیه مورد بحث.

۲- ۲) همان مدرک صفحه ۳۶۶ و ۳۶۸.

مخصوصا آنچه مربوط به آداب معاشرت با پیامبر ص و خانواده نبوت بوده است ضمن جمله های کوتاه و گویا و صریح بیان می کند.

نخست می گوید:"ای کسانی که ایمان آورده اید!هرگز در اطاقهای پیامبر سر زده داخل نشوید،مگر اینکه برای صرف غذا به شما اجازه داده شود، آنهم مشروط به اینکه به موقع وارد شویـد،نه اینکه از مدتی قبل بیائید و در انتظار وقت غذا بنشینید"(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلاّٰ أَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ إِلیٰ طَعٰامٍ غَیْرَ نٰاظِرِینَ إِنٰاهُ) (۱)و به این ترتیب یکی از آداب مهم معاشرت را در آن محیطی که این آداب کمتر رعایت می شد بیان می کند،گر چه سخن در باره خانه پیامبر ص است، ولی مسلما این حکم اختصاص به او ندارد،در هیچ مورد بدون اجازه نباید وارد خانه کسی شد(چنان که در سوره نور آیه ۲۷ نیز آمده است)حتی در حالات پیامبر ص می خوانیم که وقتی می خواست وارد خانه دخترش فاطمه ع شود بیرون در می ایستاد و اجازه می گرفت،و یک روز"جابر بن عبد اللّه"با او بود پس از آنکه برای خود اجازه گرفت برای"جابر"نیز اجازه گرفت! (۲).

بعلاوه به هنگامی که دعوت به طعام می شوند باید وقت شناس باشند و مزاحمت بی موقع برای صاحب خانه فراهم نکنند.

***سپس به دومین حکم پرداخته می گوید:"ولی هنگامی که دعوت شدید وارد شوید،و هنگامی که غذا خوردید پراکنده شوید"(وَ لٰکِنْ إِذٰا دُعِیتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذٰا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا).

۱- ۱) "اناه"از ماده"انی یانی"به معنی فرا رسیدن وقت چیزی است و در اینجا به معنی آمادگی غذا برای تناول نمودن است.

۲- ۲) کافی جلد ۵ صفحه ۵۲۸.

این حکم در حقیقت تاکید و تکمیلی بر حکم گذشته است،نه بی موقع به خانه ای که دعوت شده اید وارد شوید،و نه اجابت دعوت را نادیده بگیرید، و نه پس از صرف غذا برای مدتی طولانی درنگ کنید.

بدیهی است تخلف از این امور موجب زحمت و دردسر برای میزبان است و با اصول اخلاقی سازگار نیست.

***در سومین حکم می فرماید: "پس از صرف غذا مجلس انس و گفتگو در خانه پیامبر(و هیچ میزبان دیگری)تشکیل ندهید"(و لا مستانسین لحدیث).

البته ممکن است میزبان خواهان چنین مجلس انسی باشد در این صورت مستثناست،سخن از جایی است که تنها دعوت به صرف غذا شده،نه تشکیل مجلس انس،در چنین جایی باید پس از صرف غذا مجلس را ترک گفت،به خصوص اینکه خانه خانه ای همچون بیت پیامبر ص باشد که کانون انجام بزرگترین رسالتهای الهی است و باید امور مزاحم،وقت او را اشغال نکند.

سپس علت این حکم را چنین بیان می کند:"این کار پیامبر را آزار می داد، اما او از شما شرم می کرد،ولی خداوند از بیان حق شرم نمی کند و ابا ندارد" (إِنَّ ذٰلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَ اللّٰهُ لاٰ يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ).

البته پیامبر خدا نیز از بیان حق در مواردی که جنبه شخصی و خصوصی نداشت هیچ ابا نمی کرد ولی بیان حق اشخاص از ناحیه خودشان زیبا نیست اما از ناحیه کسان دیگر جالب و زیباست،و مورد آیه نیز از این قبیل است،اصول اخلاقی ایجاب می کرد پیامبر ص به دفاع از خود نپردازد،بلکه خداوند به دفاع از او پردازد.

***

ص :۴۰۰

سپس چهارمین حکم را در زمینه"حجاب"چنین بیان می دارد:"هنگامی که چیزی از متاع و وسائل زندگی از همسران پیامبر ص بخواهید از پشت حجاب (پرده)بخواهید"(وَ إِذا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتاعاً فَسْئَلُوهُنَّ مِنْ وَراءِ حِجابٍ).

گفتیم این امر در میان اعراب و بسیاری مردم دیگر معمول بوده و هست که به هنگام نیاز به بعضی از وسائل زندگی موقتا از همسایه به عاریت می گیرند، خانه پیامبر ص نیز از این قانون مستثنا نبوده،و گاه و بیگاه می آمدند و چیزی از همسران پیامبر ص به عاریت می خواستند،روشن است قرار گرفتن همسران پیامبر در معرض دید مردم(هر چند با حجاب اسلامی باشد)کار خوبی نبود لذا دستور داده شده که از پشت پرده یا پشت در بگیرند.

نکته ای که در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد این است که منظور از "حجاب"در این آیه پوشش زنان نیست،بلکه حکمی اضافه بر آن است که مخصوص همسران پیامبر ص بوده و آن اینکه مردم موظف بودند به خاطر شرائط خاص همسران پیامبر ص هر گاه می خواهند چیزی از آنان بگیرند از پشت پرده باشد،و آنها حتی با پوشش اسلامی در برابر مردم در اینگونه موارد ظاهر نشوند،البته این حکم در باره زنان دیگر وارد نشده،و در آنها تنها رعایت پوشش کافی است.

شاهد این سخن آنکه کلمه"حجاب"هر چند در استعمالهای روزمره به معنی پوشش زن به کار می رود،ولی در لغت چنین مفهومی را ندارد،و نه در تعبیرات فقهای ما.

"حجاب"در لغت به معنی چیزی است که در میان دو شیء حائل می شود (۱)به همین جهت پرده ای که در میان امعاء و قلب و ریه کشیده شده"حجاب حاجز" نامیده شده.

۱- ۱) "لسان العرب"ماده"حجب".

در قرآن مجید نیز این کلمه همه جا به معنی پرده یا حائل به کار رفته است،مانند آیه ۴۵ سوره اسراء جَعَلْنا بَیْنَکَ وَ بَیْنَ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ حِجاباً مَسْتُوراً: "ما در میان تو و کسانی که ایمان به آخرت نمی آورند پرده پوشیده ای قرار دادیم".

در آیه ۳۲ سوره ص نیز می خوانیم: حَتّی تَوارَتْ بِالْحِجابِ :"تا موقعی که خورشید در پشت پرده افق پنهان شد".

و در آیه ۵۱ سوره شوری آمده است: وَ ما کانَ لِبَشَرٍ أَنْ یُکَلِّمَهُ اللّهُ إِلاّ وَحْیاً أَوْ مِنْ وَراءِ حِجابٍ :"برای هیچ انسانی ممکن نیست که خداوند با او سخن بگوید مگر از طریق وحی یا از پشت پرده(غیب)".

در کلمات فقها از قدیمترین ایام تا کنون نیز در مورد پوشش زنان معمولا کلمه"ستر"به کار رفته،و در روایات اسلامی نیز همین تعبیر یا شبیه آن وارد شده است،و به کار رفتن کلمه"حجاب"در پوشش زنان اصطلاحی است که بیشتر در عصر ما پیدا شده و اگر در تواریخ و روایات پیدا شود بسیار کم است.

گواه دیگر اینکه در حدیثی از"انس بن مالک"خادم مخصوص پیامبر ص می خوانیم که می گوید:من از همه آگاهتر به این آیه حجابم،هنگامی که زینب با پیامبر ص ازدواج کرد و با او در خانه بود غذایی درست فرمود و مردم را دعوت به میهمانی نمود،اما جمعی پس از صرف غذا هم چنان نشسته بودند و سخن می گفتند،در این هنگام آیه یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ -تا- مِنْ وَراءِ حِجابٍ نازل شد،در این هنگام پرده ای افکنده شد و جمعیت برخاستند (۱).

در روایت دیگری می خوانیم که"انس"می گوید:ارخی الستر بینی و بینه:"پیامبر ص پرده را میان من و خود افکند و جمعیت هنگامی که

۱- ۱) صحیح بخاری جلد ۶ صفحه ۱۴۹.

چنین دیدند برخاستند و متفرق شدند (۱).

بنا بر این اسلام به زنان مسلمان دستور پرده نشینی نداده،و تعبیر "پردگیان" در مورد زنان و تعبیراتی شبیه به این جنبه اسلامی ندارد،آنچه در باره زن مسلمان لازم است داشتن همان پوشش اسلامی است،ولی زنان پیامبر ص به خاطر وجود دشمنان فراوان و عیب جویان مغرض چون ممکن بود در معرض تهمتها قرار گیرند و دستاویزی به دست سیاه دلان بیفتد این دستور خاص به آنها داده شد و یا به تعبیر دیگر به مردم داده شده که به هنگام تقاضای چیزی از آنها با آنها از پشت پرده تقاضای خود را مطرح کنند.

مخصوصا تعبیر به "وراء"(پشت)گواه این معنی است.

لذا قرآن بعد از این دستور فلسفه آن را چنین بیان می فرماید:"این برای پاکی دلهای شما و آنان بهتر است"(ذٰلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ).

گر چه این نوع تعلیل با حکم استحبابی منافات ندارد ولی ظهور امر در جمله "فاسئلوهن "در وجوب متزلزل نمی شود چرا که این نوع تعلیل در موارد احکام واجب دیگر نیز احیانا آمده است.

***پنجمین حکم را به این صورت بیان می فرماید:"شما حق ندارید رسول خدا را آزار دهید"(وَ مٰا كٰانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللّٰهِ).

گر چه عمل ایذایی در خود این آیه منعکس است و آن بیموقع به خانه پیامبر رفتن و پس از صرف غذا نشستن و مزاحم شدن،و در روایات شان نزول نیز آمده که بعضی از کوردلان سوگند یاد کرده بودند که بعد از پیامبر ص با همسران او ازدواج کنند،این سخن نیز ایذاء دیگری بود،ولی به هر حال مفهوم آیه عام است و هر گونه اذیت و آزار را شامل می شود.

***

۱- ۱) صحیح بخاری جلد ۶ صفحه ۱۴۹.

سرانجام ششمین و آخرین حکم را در زمینه حرمت ازدواج با همسران پیامبر بعد از او چنین بیان می کند:"شما هرگز حق ندارید که همسران او را بعد از او به همسری خویش در آورید که این کار در نزد خدا عظیم است" (وَ لاٰ أَنْ تَنْکِحُوا أَزْوٰاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَداً إِنَّ ذٰلِکُمْ کٰانَ عِنْدَ اللّٰهِ عَظِیماً).

در اینجا سؤالی پیش می آید که چگونه خداوند همسران پیامبر ص را که بعضی به هنگام وفات او نسبتا جوان بودند از حق انتخاب همسر محروم ساخته است؟ پاسخ این سؤال با توجه به فلسفه این تحریم روشن است.

زیرا اولا چنان که از شان نزول آیه دانستیم،بعضی به عنوان انتقام جویی و توهین به ساحت مقدس پیامبر ص چنین تصمیمی را گرفته بودند و از این راه می خواستند ضربه ای بر حیثیت آن حضرت وارد کنند.

ثانیا اگر این مساله مجاز بود جمعی به عنوان اینکه همسر پیامبر ص را بعد از او در اختیار خود گرفته اند ممکن بود این کار را وسیله سوء استفاده قرار دهند،و به این بهانه موقعیت اجتماعی برای خویش دست و پا کنند،و یا به عنوان اینکه آگاهی خاص از درون خانه پیامبر ص و تعلیمات و مکتب او دارند به تحریف اسلام پردازند،و یا منافقین مطالبی را از این طریق در میان مردم نشر دهند که مخالف مقام پیامبر باشد(دقت کنید).

این خطر هنگامی ملموس تر می شود که بدانیم گروهی خود را برای این کار آماده ساخته بودند بعضی آن را به زبان آورده و بعضی شاید تنها در دل داشتند.

از جمله کسانی را که بعضی از مفسران اهل سنت در اینجا نام برده اند طلحه است (۱).

ص :۴۰۴

۱- ۱) تفسیر قرطبی جلد ۸ صفحه ۵۳۱۰.

خداوندی که بر اسرار نهان و آشکار آگاه است برای بر هم زدن این توطئه زشت یک حکم قاطع صادر فرمود و جلو این امور را به کلی گرفت،و برای تحکیم پایه های آن به همسران پیامبر ص لقب ام المؤمنین داد تا بدانند ازدواج با آنها همچون ازدواج با مادر خویش است! با توجه به آنچه گفته شد روشن می شود که چرا همسران پیامبر ص لازم بود از این محرومیت استقبال کنند؟ در طول زندگی انسان گاه مسائل مهمی مطرح می شود که به خاطر آنها باید فداکاری و از خودگذشتگی نشان داد،و از بعضی از حقوق حقه خود چشم پوشید،به خصوص اینکه همیشه افتخارات بزرگ مسئولیتهای سنگینی نیز همراه دارد،بدون شک همسران پیامبر ص افتخار عظیمی از طریق ازدواجشان با پیامبر ص کسب کردند،داشتن چنین افتخاری نیاز به چنین فداکاری هم دارد.

به همین دلیل زنان پیامبر ص بعد از او در میان امت اسلامی بسیار محترم می زیستند،و از وضع خود بسیار راضی و خشنود بودند،و آن محرومیت را در برابر این افتخارات ناچیز می شمردند. ***دومین آیه مورد بحث به مردم شدیدا هشدار داده،می گوید:اگر چیزی را آشکار کنید یا پنهان دارید خداوند از همه امور آگاه است"(إِنْ تُبْدُوا شَیْئاً أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللّٰهَ کٰانَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیماً).

گمان نکنید خدا از برنامه های ایذایی شما نسبت به پیامبرش با خبر نیست، چه آنها که بر زبان جاری کردند و چه آنها که در دل تصمیم داشتند همه را به خوبی می داند،و با هر کس متناسب کار و نیتش رفتار می کند.

***

نکته ها:

اشاره

به تناسب بحثی که در آیات فوق در مورد وظائف مسلمانان به هنگام دعوت به میهمانی پیامبر آمده بود.مناسب است گوشه ای از تعلیمات اسلام را در ارتباط با اصل مساله"میهمانداری و حق میهمان و وظائف میزبان"بیاوریم:

۱-میهمان نوازی-

اسلام اهمیت خاصی برای مساله میهمان نوازی قائل شده تا آنجا که در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص می خوانیم:الضیف دلیل الجنه:"میهمان راهنمای راه بهشت است"! (۱).

اهمیت و احترام میهمان به اندازه ای است که در اسلام به عنوان یک هدیه آسمانی تلقی شده،رسول خدا می فرماید:

اذا اراد اللّه بقوم خیرا اهدی الیهم هدیه،قالوا:و ما تلک الهدیه؟قال:الضیف،ینزل برزقه،و یرتحل بذنوب اهل البیت: "هنگامی که خداوند اراده کند نسبت به جمعیتی نیکی نماید هدیه گرانبهایی برای آنها می فرستد،عرض کردند ای پیامبر خدا!چه هدیه ای؟ فرمود:میهمان،با روزی خویش وارد می شود،و گناهان خانواده را با خود می برد"(و بخشوده می شوند) (۲).

جالب اینکه کسی نزد پیامبر ص عرض کرد:پدر و مادرم فدای تو باد، برنامه من این است که وضو را به طور کامل انجام می دهم نماز را بر پا می دارم، زکات را به موقع می پردازم،و از میهمان با آغوش باز و به خاطر خدا پذیرایی می کنم.

فرمود:

بخ!بخ!بخ!ما لجهنم علیک سبیل!ان اللّه قد برأک من الشح ان کنت کذلک: "آفرین،آفرین،آفرین بر تو باد!جهنم راهی به سوی تو ندارد،اگر چنین باشی خداوند تو را از هر گونه بخل پاک ساخته است"! در این زمینه سخن بسیار است اما برای اختصار به همین مقدار قناعت

۱- ۱) "بحار الانوار"جلد ۷۵ صفحه ۴۶۰(حدیث ۱۴)باب ۹۳.

۲- ۲) همان مدرک.

می کنیم.

***

۲-رعایت سادگی در پذیرایی-

بـا تمام اهمیتی که میهمان دارد پـذیرائیهای پر تکلف و پر زرق و برق از نظر اسـلام نه تنها کار خوبی نیست،بلکه رسـما از آن نهی شده است،اسـلام توصـیه می کند که پذیرائیها ساده باشد،و یک خط جالب عادلانه در میان میهمان و میزبان ترسیم کرده است و آن اینکه:

"میزبان از آنچه دارد مضایقه نکند،و میهمان نیز بیش از آن را انتظار نداشته باشد"! امام صادق ع می فرماید:

المؤمن لا یحتشم من اخیه،و ما ادری ایهما اعجب؟الذی یکلف اخاه اذا دخل علیه ان یتکلف له؟او المتکلف لاخیه؟:

"افراد با ایمان از برادر مؤمن خود رودرواسی ندارند،و من نمی دانم کدامیک از این دو عجیبتر است؟کسی که به هنگام ورود بر برادر خود او را به تکلف می افکند؟و یا کسی که شخصا به سراغ تکلف برای میهمان می رود"؟ (۱).

"سلمان فارسی"از پیغمبر گرامی اسلام ص چنین نقل می کند که فرمود:

ان لا نتکلف للضـیف ما لیس عندنا،و ان نقدم الیه ما حضرنا: "برای میهمان نسبت به آنچه نداریم تکلف نکنیم،و آنچه موجود است مضایقه ننمائیم (۲).

***

۳-حق میهمان-

گفتیم میهمان از نظر اسـلام یک هـدیه آسـمانی،و فرسـتاده و رسول خداست،و باید او را همچون جان گرامی داشت و نهایت احترام را در باره او انجام داد،تا آنجا که امیر مؤمنان علی ع از پیغمبر اکرم ص نقل می کند که فرمود:

من حق الضیف ان تمشی معه فتخرجه من حریمک الی البر: "از

۱- ۱) "بحار الانوار"جلد ۷۵ صفحه ۴۵۳.

۲- ۲) "محجه البیضاء"جلد ۳ صفحه ۲۹(باب ثالث).

حقوق میهمان آنست که او را تا در خانه بدرقه کنی " (۱).

و تـا آنجـا که به تکلف نیانجامـد بایـد وسایـل آسـایش و راحتی او را فراهم کرد،تا آنجا که در حـدیثی داریم یکی از حقوق میهمان این است که حتی خلال را برای او فراهم سازند

"قال رسول اللّه(ص):ان من حق الضیف ان یعدله الخلال"!

(۲)

.

گاه می شود میهمانها افرادی کم رو و خجالتی هسـتند و به همین دلیل دسـتور داده شـده است که از آنها در باره غـذا خوردن سؤال نکنند،بلکه سفره غذا را آماده سازند،اگر مایل بود بخورد،چنان که امام صادق ع می فرماید:

لا تقل لاخیک اذا دخل علیک اکلت الیوم شـیئا؟و لکن قرب الیه ما عنـدک،فان الجواد کل الجواد من بـذل ما عنده: "هنگامی که برادرت بر تو وارد شود از او سؤال نکن آیـا امروز غـذا خورده ای یا نه؟آنچه داری برای او حاضـر کن،چرا که سـخاوتمند واقعی کسی است که از بذل آنچه حاضر دارد مضایقه نکند" (۳).

از جمله وظـایف میزبان در پیشـگاه خـدا این است که غـذایی را که آماده ساخته است تحقیر نکنـد چرا که نعمت خـدا هر چه باشد عزیز و محترم است،ولی در میان مترفین و ارباب تکلف معمول است که هر قدر سفره را رنگین کنند می گویند:

چیز ناقابلی بیش نیست و لایق مقام شما نمی باشد!همانگونه که میهمان نیز وظیفه دارد آن را کوچک نشمرد.

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

هلـک امرؤ احتقر لاـخیه مـا یحضـره و هلـک امرؤ احتقر من اخیه مـا قـدم الیه: "میزبانی که آنچه را برای برادرش آماده ساخته کوچـک بشـمرد هلاک(و گمراه)شـده است،همچنین میهمانی که آنچه را که نزد او حاضـر کرده انـد کوچک بشـمرد گمراه است"! (۴).

۱- ۱) بحار الانوار جلد ۷۵ صفحه ۴۵۱.

۲- ۲ و ۳) بحار الانوار جلد ۷۵ صفحه ۴۵۵.

۳- ۴) محجه البیضاء جلد ۳ صفحه ۳۰.

۴-

اسلام به قدری در گرامی داشتن میهمان مو شکاف است که می گوید به هنگامی که میهمان وارد می شود به او کمک کنید اما برای رفتن از منزل به او کمک نکنید مبادا تصور شود مایل به رفتن او هستید"! (۱).

***

۴-وظایف میهمان-

همیشه مسئولیتها جنبه متقابل دارد یعنی همانگونه که میزبان وظایف مهمی در برابر میهمان دارد در جهت مقابل نیز میهمان وظایف قابل ملاحظه دارد.

علاوه بر آنچه در احادیث بالا ذکر شد میهمان موظف است آنچه را صاحب خانه در مورد منزلش پیشنهاد می کند انجام دهد،فی المثل هر جا را برای نشستن پیشنهاد می کند بپذیرد.

امام صادق می فرماید:

اذا دخل احدکم علی اخیه فی رحله فلیقعد حیث یامر صاحب الرحل،فان صاحب الرحل اعرف بعوره بیته من الداخل علیه: "هنگامی که یکی از شما وارد منزلگاه برادر مسلمانش می شود هر جا به او پیشنهاد می کند بنشیند،چرا که صاحب منزل به وضع منزل خود و آن قسمتهایی که نباید آشکار گردد آشناتر است" (۲).

کوتاه سخن اینکه مساله میهمان نوازی و آداب میهمان داری و وظایف و خصوصیات هر کدام بحث گسترده ای را در آداب معاشرت اسلامی به خود اختصاص داده،کسانی که توضیح بیشتری در این زمینه می خواهند به بحار الانوار بابهای ۸۸ تا ۹۴ از ابواب کتاب العشره از جلد ۱۷،و کتاب محجه البیضاء جلد ۳ باب چهارم"فضیله الضیافه"مراجعه کنند.

اما با نهایت تاسف در عصر ما که عصر غلبه مادیگری بر جهان است این

۱- ۱) "بحار الانوار"جلد ۷۵ صفحه ۴۵۵(حدیث ۲۷).

۲- ۲) "بحار الانوار"جلد ۷۵ صفحه ۴۵۱.

سنت قدیمی انسانی چنان محدود شده که در بعضی از جوامع غربی تقریبا برچیده شده است،و شنیده ایم هنگامی که بعضی از آنها به کشورهای اسلامی می آیند و گستردگی میهمان داری و میهمان نوازی را که هنوز در خانواده های اصیل این مرز و بوم به صورت گرم و مملو از عواطف برقرار است می بینند،شگفت زده می شوند که چگونه ممکن است افرادی بهترین وسائل موجود خانه و با ارزشترین غذاهای خود را برای پذیرایی مهمانهایی که گاهی با آنها ارتباط کمی دارند، و شاید تنها در یک سفر کوتاه آشنا شده اند بگذارند؟!.

ولی توجه به احادیث اسلامی که گوشه ای از آن در بالا آمد دلیل این ایثار و فداکاری را روشن می سازد و محاسبات معنوی را در این رابطه مشخص می کند، محاسباتی که برای ماده پرستان فرهنگ نامفهومی است.

ص :۴۱۰

[سوره الأحزاب (۳۳): آیه ۵۵]

اشاره

لاٰ جُنٰاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبٰائِهِنَّ وَ لاٰ أَبْنٰائِهِنَّ وَ لاٰ إِخْوٰانِهِنَّ وَ لاٰ أَبْنٰاءِ إِخْوٰانِهِنَّ وَ لاٰ أَبْنٰاءِ أَخَوٰاتِهِنَّ وَ لاٰ نِسٰائِهِنَّ وَ لاٰ مٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُهُنَّ وَ اتَّقِينَ اَللّٰهَ إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً (۵۵)

ترجمه:

۵۵-بر آنها(همسران پیامبر)گناهی نیست که با پدران،و فرزندان،و برادران،و فرزندان برادران،و فرزندان خواهران خود،و زنان مسلمان و بردگان خویش(بدون حجاب و پرده تماس بگیرند)و تقوای الهی را پیشه کنید که خداوند بر هر چیزی آگاه است.

شان نزول:

بعضی از مفسران چنین نقل کرده که بعد از نزول آیه حجاب(آیه گذشته) پدران و فرزندان و بستگان همسران پیامبر ص خدمتش عرض کردند ای رسول خدا!ما نیز با آنها از پشت پرده سخن گوئیم؟آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت که این حکم شامل شما نمی شود.

***

تفسیر:

مواردی که از این قانون حجاب مستثنی است

از آنجا که در آیه گذشته حکم مطلقی در باره حجاب در مورد همسران پیامبر ص آمده بود و اطلاق این حکم این توهم را به وجود می آورد که محارم

ص: ۴۱۱

آنها نیز موظف به اجرای آن هستند و تنها از پشت پرده باید با آنها تماس بگیرند، آیه فوق نازل شد و حکم این مساله را شرح داد.

می فرماید:"بر همسران پیامبر گناهی نیست که با پدران،فرزندان، برادران،فرزندان برادران،فرزندان خواهران خود،و زنان مسلمان،و بردگان خود بدون حجاب تماس داشته باشند"(لاٰ جُنٰاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبٰائِهِنَّ وَ لاٰ أَبْنٰائِهِنَّ وَ لاٰ إِخْوٰانِهِنَّ وَ لاٰ أَبْنٰاءِ إِخْوٰانِهِنَّ وَ لاٰ أَبْنٰاءِ أَخَوٰاتِهِنَّ وَ لاٰ نِسٰائِهِنَّ وَ لاٰ مٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُهُنَّ).

و به تعبیر دیگر محارم آنها که منحصر در این شش گروهند مستثنی می باشد، و اگر گفته شود افراد دیگری نیز جزء محارم هستند که در این شش گروه نامی از آنها به میان نیامده مانند عموها و دائیها در پاسخ باید گفت:

از آنجا که قرآن فصاحت و بلاغت را در عالیترین شکلش رعایت می کند و یکی از اصول فصاحت این است که هیچ کلمه اضافی در سخن نباشد لذا در اینجا از ذکر"عموها"و"دائیها"خود داری کرده،چرا که با ذکر فرزندان برادر، و فرزندان خواهر،محرمیت عموها و دائیها روشن می شود،زیرا محرمیت همواره دو جانبه است،همانگونه که فرزند برادر نسبت به انسان محرم است،او هم نسبت به فرزند برادرش محرم خواهد بود(و می دانیم چنین زنی عمه محسوب می شود)و نیز همانگونه که فرزند خواهر بر او محرم است او نیز به فرزند خواهر محرم می باشد(و می دانیم چنین زنی خاله حساب می شود).

هنگامی که عمه و خاله نسبت به پسر برادر و پسر خواهر محرم باشد عمو و دایی نیز نسبت به دختر برادر و دختر خواهر محرم خواهد بود(چرا که میان "عمو"و"عمه"،و نیز"دایی"و"خاله"هیچ تفاوتی نیست)و این یکی از ریزه کاریهای قرآن است(دقت کنید).

در اینجا سؤال دیگری مطرح می شود که"پدر شوهر"و"پسر شوهر"نیز جزء محارم زن محسوب می شود،چرا ذکری از اینها در اینجا به میان نیامده؟در

حالی که در آیه ۳۱ سوره"نور"آنها نیز به عنوان محارم مطرح شده اند.

پاسخ این سؤال نیز روشن است،زیرا در این آیه منحصرا سخن از حکم همسران پیامبر ص در میان است،و می دانیم پیغمبر ص در زمان نزول این آیات نه پدرش در حیات بود،و نه اجدادش و نه فرزند پسری داشت(باز هم دقت کنید) (۱).

عدم ذکر برادران و خواهران"رضاعی"و مانند آن نیز به خاطر آنست که آنها در حکم برادر و خواهر و سایر محارم محسوب می شوند و نیاز به ذکر مستقل ندارند.

و در پایان آیه لحن سخن را از"غائب"به"خطاب"تغییر داده،همسران پیامبر ص را مخاطب ساخته می گوید:"تقوا را پیشه کنید که خداوند بر هر چیزی آگاه است"،و هیچ چیز بر او مخفی و پنهان نیست(وَ اتَّقِينَ اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ كٰانَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً).

چه اینکه حجاب و پرده،و مانند اینها همه وسائلی برای حفظ از گناه بیش نیست،ریشه اصلی همان تقوا است که اگر نباشد حتی این وسائل نیز سودی نخواهد بخشید.

ذکر این نکته نیز در اینجا لازم به نظر می رسد که"نسائهن"(زنان آنها)اشاره به زنان هم کیش و مسلمان است،زیرا همانگونه که در تفسیر سوره "نور"گفتیم برای زنان مسلمان شایسته نیست که در برابر زنان غیر مسلمان

---

۱ - ۱) مورخان برای پیامبر اسلام(ص)سه پسر ذکر کرده اند:"قاسم"و"عبد اللّٰه" (ملقب به طیب و طاهر)که از"خدیجه"بودند،و هر دو در طفولیت در مکه بدرود حیات گفتند،و"ابراهیم"که در سال هشتم هجرت متولد گردید و بیش از ۱۸ یا ۱۶ ماه زندگی نکرد،و به هر حال هیچکدام به هنگام نزول سوره احزاب وجود نداشتند و ابراهیم هم بعد از این ماجرا متولد شد و در طفولیت چشم از جهان بر بست(به اسد الغابه و سایر کتب تاریخ و رجال مراجعه شود).

بدون پوشش باشند،چرا که آنها ممکن است مطالب را برای شوهرانشان توصیف کنند (۱).

و اما جمله أَوْ مٰا مَلَکَتْ أَیْمٰانُهُنَّ همانگونه که در تفسیر سوره"نور" نیز گفتیم مفهوم وسیعی دارد هم کنیزان را شامل می شود و هم غلامان را،اما طبق بعضی از روایات اسلامی اختصاص به کنیزان دارد،و بنا بر این ذکر آنها بعد از ذکر زنان به طور کلی ممکن است از این نظر باشد که کنیزان غیر مسلمان را نیز شامل می شود(دقت کنید).

***

۱- ۱) به جلد ۱۴ تفسیر نمونه صفحه ۴۵۱ مراجعه شود.

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۵۶ تا ۵۸]

اشاره

إِنَّ اَللّٰهَ وَ مَلاٰئِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى اَلنَّبِيِّ يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً (۵۶) إِنَّ اَلَّذِينَ يُؤْذُونَ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اَللّٰهُ فِي اَلدُّنْيٰا وَ اَلْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذٰاباً مُهِيناً (۵۷) وَ اَلَّذِينَ يُؤْذُونَ اَلْمُؤْمِنِينَ وَ اَلْمُؤْمِنٰاتِ بِغَيْرِ مَا اِكْتَسَبُوا فَقَدِ اِحْتَمَلُوا بُهْتٰاناً وَ إِثْماً مُبِيناً (۵۸)

ترجمه:

۵۶-خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند،ای کسانی که ایمان آورده اید بر او درود فرستید و سلام گوئید و تسلیم فرمانش باشید.

۵۷-آنها که خدا و پیامبرش را ایذاء می کنند خداوند آنها را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور می سازد،و برای آنان عذاب خوار کننده ای آماده کرده است.

۵۸-و آنها که مردان و زنان با ایمان را به خاطر کاری که انجام نداده اند آزار می دهند متحمل بهتان و گناه آشکاری شده اند.

تفسیر:

اشاره

تفسیر: (۱)

سلام و درود بر پیامبر(ص)

به دنبال بحثهایی که در آیات گذشته پیرامون حفظ حرمت پیامبر ص و عدم ایذاء او آمده در آیات مورد بحث نخست سخن از علاقه خاص خداوند

۱- ۱) جالب اینکه شروع به این آیات در شب میلاد پیامبر(ص)در ماه ربیع الاول سال هزار و چهار صد و چهار هجری قمری اتفاق افتاد.

و فرشتگان نسبت به پیامبر ص می گوید،و بعد در این زمینه دستور به مؤمنان می دهد،و سپس عواقب دردناک و شوم آزار دهندگان پیامبر ص را مطرح می سازد،و در آخرین مرحله گناه بزرگ کسانی را که از طریق تهمت مؤمنان را ایذاء کنند بازگو می کند.

نخست می فرماید:"خداوند و فرشتگانش بر پیامبر رحمت و درود می فرستند" (إِنَّ اللّٰهَ وَ مَلاٰئِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ).

مقام پیامبر ص آن قدر والا است که آفریدگار عالم هستی و تمام فرشتگانی که تدبیر این جهان به فرمان حق بر عهده آنها گذارده شده است بر او درود می فرستند،اکنون که چنین است شما نیز با این پیام جهان هستی هماهنگ شوید، "ای کسانی که ایمان آورده اید بر او درود بفرستید و سلام بگوئید و در برابر فرمان او تسلیم باشید"(یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً).

او یک گوهر گرانقدر عالم آفرینش است،و اگر به لطف الهی در دسترس شما قرار گرفته مبادا ارزانش بشمرید،مبادا ارج و مقام او را در پیشگاه پروردگار و در نزد فرشتگان همه آسمانها فراموش کنید،او یک انسان است و از میان شما برخاسته ولی نه یک انسان عادی،کسی است که یک جهان در وجودش خلاصه شده است.

در اینجا به نکاتی باید توجه کرد:

۱-"صلات"و"صلوات"که جمع آن است هر گاه به خدا نسبت داده شود به معنی فرستادن رحمت است،و هر گاه به فرشتگان و مؤمنان منسوب گردد به معنی طلب رحمت می باشد (۱).

۲-تعبیر به"یصلون"به صورت فعل مضارع دلیل بر استمرار است یعنی پیوسته خداوند و فرشتگان رحمت و درود بر او می فرستند،رحمت و درودی

ص :۴۱۶

۱- ۱) "راغب"در"مفردات"همین معنی را به عبارت دیگری آورده است.

پیوسته و جاودانی.

***۳-در اینکه میان"صلوا"و"سلموا"چه فرقی است؟مفسران بحثهای مختلفی دارند،آنچه مناسبتر با ریشه لغوی این دو کلمه،و ظاهر آیه قرآن به نظر می رسد این است که:"صلوا"امر به طلب رحمت و درود فرستادن بر پیامبر است،اما"سلموا"یا به معنی تسلیم در برابر فرمانهای پیامبر گرامی اسلام است چنان که در آیه ۶۵ سوره نساء آمده، ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً :"مؤمنان کسانی هستند که به داوری تو تن دهند و حتی در دل از قضاوتت کمترین ناراحتی نداشته باشند و تسلیم مطلق گردند).

چنان که در روایتی از امام صادق ع می خوانیم:"ابو بصیر"از محضرش سؤال کرد منظور از"صلات"بر پیامبر ص را فهمیده ایم،اما معنی تسلیم بر او چیست؟امام فرمود:

هو التسلیم له فی الامور: "منظور تسلیم بودن در برابر او در هر کار است" (۱).

و یا به معنی سلام فرستادن بر پیامبر ص به عنوان السلام علیک یا رسول اللّه و مانند آن می باشد،که محتوایش تقاضای سلامت پیامبر ص از پیشگاه خدا است.

"ابو حمزه ثمالی"از یکی از یاران پیامبر ص به نام"کعب"چنین نقل می کند:"هنگامی که آیه فوق نازل شد عرض کردیم سلام بر تو را می دانیم،ولی صلات بر تو چگونه است؟فرمود:بگوئید:

اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم انک حمید مجید،و بارک علی

۱- ۱) "مجمع البیان"ذیل آیات مورد بحث-حدیث دوم در کتب شیعه و اهل سنت به طرق متعدد،و با عباراتی قریب الافق نقل شده است.

علی محمد و آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید".

از این حدیث هم چگونگی صلاه و درود بر پیامبر روشن می شود و هم معنی سلام (۱).

گرچه این دو معنی برای سلام کاملا متفاوت به نظر می رسد،ولی با دقت می توان آنها را به نقطه واحدی معطوف کرد،و آن تسلیم قولی و عملی در برابر پیامبر ص است،زیرا کسی که به او سلام می فرستد و تقاضای سلامت او را از خدا می کند نسبت به او عشق می ورزد و او را به عنوان پیامبری واجب الاطاعه می شناسد.

***۴-قابل توجه اینکه در باره کیفیت صلوات بر پیامبر ص در روایات بی شماری که از طرق اهل سنت و اهل بیت رسیده صریحا آمده است که"آل محمد" را به هنگام صلوات بر"محمد"بیفزایید.

در"در المنثور"از صحیح"بخاری"و"مسلم"و"ابو داود"و"ترمذی" و"نسایی"و"ابن ماجه"و"ابن مردویه"و روات دیگری از"کعب بن عجره" نقل شده که"مردی خدمت پیامبر ص عرض کرد:

اما السلام علیک فقد علمنا فکیف الصلاه علیک: "سلام بر تو را ما می دانیم چگونه است،اما صلات بر شما باید چگونه باشد"؟پیامبر فرمود بگو:

اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم انک حمید مجید،اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید.

نامبرده(نویسنده تفسیر در المنثور)علاوه بر حدیث فوق،هیجده حدیث

۱- ۱) "مجمع البیان"ذیل آیات مورد بحث-حدیث دوم در کتب شیعه و اهل سنت به طرق متعدد،و با عباراتی قریب الافق نقل شده است.

دیگر نقل کرده، که در همگی تصریح شده که"آل محمد"را باید به هنگام صلوات ذکر کرد.

این احادیث را از کتب معروف و مشهور اهل سنت از گروهی از صحابه از جمله"ابن عباس"و"طلحه"و"ابو سعید خدری"و"ابو هریره"و"ابو مسعود انصاری"و"بریده"و"ابن مسعود"و"کعب بن عجره"و امیر مؤمنان علی ع نقل کرده است (۱).

در صحیح"بخاری"که معروفترین منابع حدیث برادران اهل سنت است روایات متعددی در این زمینه نقل شده که علاقمندان توضیح بیشتر می توانند به متن خود کتاب مراجعه کنند (۲).

در صحیح مسلم نیز دو روایت در این زمینه آمده است (۳).

عجب اینکه در همین کتاب با اینکه در این دو حدیث چند بار"محمد و آل محمد" با هم ذکر شده،باز عنوانی را که برای باب انتخاب کرده باب الصلاه علی النبی صلی اللّه علیه و سلم(بدون ذکر آل)است!! این نکته نیز قابل توجه است که در بعضی از روایات اهل سنت و بسیاری از روایات شیعه حتی کلمه"علی"میان"محمد"و"آل محمد"جدایی نمی افکند بلکه کیفیت صلاه به این صورت است اللهم صل علی محمد و آل محمد.

این بحث را با حدیث دیگری از پیغمبر گرامی اسلام ص پایان می دهیم:

"ابن حجر"در"صواعق"چنین نقل می کند که پیامبر ص فرمود:

لا تصلوا علی الصلاه البتراء فقالوا و ما الصلاه البتراء؟قال تقولون:

ص: ۴۱۹

۱- ۱) تفسیر"در المنثور"ذیل آیه مورد بحث،طبق نقل تفسیر"المیزان"جلد ۱۶ صفحه ۳۶۵ و ۳۶۶.

۲- ۲) صحیح بخاری جلد ۶ صفحه ۱۵۱.

۳- ۳) صحیح مسلم جلد ۱ صفحه ۳۰۵ باب الصلاه علی النبی(ص).

اللهم صل علی محمد،و تمسکون،بل قولوا اللهم صل علی محمد و آل محمد:

"هرگز بر من صلوات ناقص نفرستید!عرض کردند:صلوات ناقص چیست؟ فرمود:اینکه فقط بگوئید

"اللهم صل علی محمد" و ادامه ندهید،بلکه بگوئید:

اللهم صل علی محمد و آل محمد"

(۱)

.

و به خاطر همین روایات است که جمعی از فقهای بزرگ اهل سنت اضافه" "آل محمد"را بر نام آن حضرت در تشهد نماز واجب می شمرند (۲).

**۵-آیا فرستادن صلوات بر پیامبر ص واجب است یا نه؟و اگر واجب است در کجا واجب است؟این سؤال است که فقها به آن پاسخ می گویند:

تمام فقهای اهل بیت آن را در تشهد اول و دوم نماز واجب می دانند،و در غیر آن مستحبّ،و علاوه بر احادیثی که از طرق اهل بیت در این زمینه رسیده در کتب اهل سنت نیز روایاتی که دال بر وجوب است کم نیست.

از جمله در روایت معروفی،عایشه می گوید:

سمعت رسول اللّه(ص) یقول:لا یقبل صلاه الا بطهور،و بالصلاه علی: "نماز بدون طهارت و درود بر من قبول نخواهد شد".

از فقهای اهل سنت"شافعی"آن را در تشهد دوم واجب می داند،و"احمد" در یکی از دو روایت که از او نقل شده،و جمعی دیگر از فقهاء،ولی بعضی مانند "ابو حنیفه"آن را واجب نشمرده اند (۳).

۱- ۱) "صواعق"صفحه ۱۴۴.
۲- ۲) "علامه حلی"در"تذکره"در بحث تشهد این قول را علاوه بر همه علمای شیعه از امام احمد و بعضی از شافعیه نقل می کند.
۳- ۳) "تذکره علامه"جلد ۱ صفحه ۱۲۶.

جالب اینکه"شافعی"همین فتوا را در شعر معروفش صریحا آورده است، در آنجا که می گوید: یا اهل بیت رسول اللّه حبکم فرض من اللّه فی القرآن انزله کفاکم من عظیم القدر انکم من لم یصل علیکم لا صلاه له "ای اهل بیت رسول اللّه محبت شما از سوی خداوند در قرآن واجب شده است" "در عظمت مقام شما همین بس که هر کس بر شما صلوات نفرستد نمازش باطل است (۱).

*** آیه بعد در حقیقت نقطه مقابل آیه گذشته را بیان می کند،می گوید:

"کسانی که خدا و پیامبرش را ایذاء می کنند خداوند آنها را در دنیا و آخرت از رحمت خود دور می سازد و برای آنان عذاب خوار کننده ای آماده کرده است" (إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِی الدُّنْیٰا وَ الْآخِرَهِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذٰاباً مُهِیناً).

در اینکه منظور از"ایذاء پروردگار"چیست؟بعضی گفته اند همان کفر و الحاد است که خدا را به خشم می آورد،چرا که آزار در مورد خداوند جز ایجاد خشم مفهوم دیگری نمی تواند داشته باشد.

این احتمال نیز وجود دارد که ایذاء خداوند همان ایذاء پیامبر ص و مؤمنان است،و ذکر خداوند برای اهمیت و تاکید مطلب است.

و اما ایذاء پیامبر اسلام ص مفهوم وسیعی دارد،و هر گونه کاری که او را آزار دهد شامل می شود،اعم از کفر و الحاد و مخالفت دستورات خداوند،همچنین

---

۱ – ۱) در کتاب نفیس"الغدیر"انتساب این اشعار را به امام شافعی از"شرح المواهب زرقانی"جلد ۷ صفحه ۷ و جمعی دیگر آورده است.

نسبتهای ناروا و تهمت،و یا ایجاد مزاحمت به هنگامی که آنها را دعوت به خانه خود می کند همانگونه که در آیه ۵۳ همین سوره گذشت" إِنَّ ذٰلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ ":"این کار شما پیامبر را آزار می دهد".

و یا موضوعی که در آیه ۶۱ سوره توبه آمده که پیامبر ص را به خاطر انعطافی که در برابر سخنان مردم نشان می داد به خوش باوری و ساده دلی متهم می ساختند:

" وَ مِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ):"گروهی از آنها پیامبر را آزار می دهند و می گویند:او آدم خوش باوری است که گوش به حرف هر کس می دهد"و مانند اینها.

حتی از روایاتی که در ذیل آیه وارد شده چنین استفاده می شود که آزار خاندان پیامبر ص مخصوصا علی ع و دخترش فاطمه زهرا ع نیز مشمول همین آیه بوده است،در صحیح"بخاری"جزء پنجم چنین آمده است که:رسول خدا فرمود:

(فاطمه بضعه منی فمن اغضبها اغضبنی) "فاطمه پاره تن من است هر کس او را به خشم در آورد مرا به خشم در آورده است" (۱).

همین حدیث در صحیح"مسلم"به این صورت آمده:"

ان فاطمه بضعه منی یؤذینی ما آذاها ":"فاطمه پاره ای از تن من است هر چه او را آزار دهد مرا می آزارد" (۲).

شبیه همین معنی در باره علی ع از پیامبر گرامی اسلام ص نقل شده است (۳).

و اما"لعن"در آیه فوق چنان که سابقا هم گفتیم به معنی دوری از رحمت خداست،و این درست نقطه مقابل رحمت و صلوات است که در آیه قبل

۱- ۱) "صحیح بخاری"جزء ۵ صفحه ۲۶.
۲- ۲) "صحیح مسلم"جلد ۴ صفحه ۱۹۰۳(باب فضائل فاطمه).
۳- ۳) تفسیر"مجمع البیان"ذیل آیه مورد بحث.

آمده بود.

در حقیقت لعن و طرد از رحمت آنهم از سوی خداوندی که رحمتش گسترده و بی پایان است بدترین نوع عذاب محسوب می شود،به خصوص که این طرد از رحمت هم در دنیا باشد و هم در آخرت(چنان که در آیه مورد بحث اینگونه است).

و شاید به همین جهت مساله"لعن"قبل از"عذاب مهین"ذکر شده.

تعبیر به"اعد"(آماده کرده است)دلیل بر تاکید و اهمیت این عذاب است ***آخرین آیه مورد بحث از ایذاء مؤمنان سخن می گوید و برای آن بعد از ایذاء خدا و پیامبر ص اهمیت فوق العاده ای قائل می شود،می فرماید:"کسانی که مردان و زنان با ایمان را به خاطر کاری که انجام نداده اند آزار می دهند،محتمل بهتان و گناه آشکاری شده اند"(وَ الَّذِینَ یُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنٰاتِ بِغَیْرِ مَا اکْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتٰاناً وَ إِثْماً مُبِیناً).

چرا که مؤمن از طریق ایمان پیوندی با خدا و پیامبرش دارد،و به همین دلیل در اینجا در ردیف خدا و پیامبرش قرار گرفته.

تعبیر" بِغَیْرِ مَا اکْتَسَبُوا "اشاره به این است که آنها مرتکب گناهی نشده اند که موجب ایذاء و آزار باشد،و از اینجا روشن می شود که هر گاه گناهی از آنان سر زند که مستوجب حد و قصاص و تعزیر باشد اجرای این امور در حق آنها اشکالی ندارد،و همچنین امر به معروف و نهی از منکر مشمول این سخن نیست.

مقدم داشتن"بهتان"بر"اثم مبین"به خاطر اهمیت آنست،چرا که بهتان از بزرگترین ایذاءها محسوب می شود،و جراحت حاصل از آن حتی از جراحات نیزه و خنجر سختتر است،آن گونه که شاعر عرب نیز گفته:

جراحات السنان لها التيام

و لا يلتام ما جرح اللسان

"زخمهای نیزه التیام می یابـد اما زخم زبان التیام پـذیر نیست" در روایات اسـلامی نیز اهمیت فوق العاده ای به این مطلب داده شده است، در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم خداوند عز و جل می فرماید:

"لیأذن بحرب منی من آذا عبدی المؤمن!: "آن کس که بنده مؤمن مرا بیازارد اعلان جنگ با من می دهد"! (۱).

بعضـی از مفسران گفته اند که از لحن آیه استفاده می شود گروهی در مدینه بوده اند که برای افراد با ایمان شایعه پراکنی می کردند،و نسبتهای ناروا به آنها می دادند(و حتی پیامبر خدا از زبان این موذیان در امان نبود)همان گروهی که در جوامع دیگر و مخصوصا در جوامع امروز نیز کم نیستند و کار آنها توطئه بر ضد نیکان و پاکان،و ساختن و پرداختن دروغها و تهمتهاست.

قرآن شدیدا آنها را مورد سختترین حملات خود قرار داده و اعمال آنان را بهتان و گناه آشکار معرفی کرده است.

شاهد این سخن در آیات بعد نیز خواهد آمد.

در حدیث دیگر که"امام علی بن موسی الرضا"از جدش پیامبر نقل کرده چنین آمده است

من بهت مؤمنـا او مؤمنه او قـال فیه مـا لیس فیه اقـامه اللّه تعالی یوم القیامه علی تل من نار حتی یخرج مما قاله فیه!: "کسـی که مرد یا زن مسـلمانی را بهتان زند یا در باره او سـخنی بگوید که در او نیست خداوند او را در قیامت روی تلی از آتش قرار می دهد تا از عهده آنچه گفته برآید"! (۲).

ص: ۴۲۴

۱- ۱) "اصول کافی"جلد ۲ صفحه ۳۵.

۲- ۲) بحار الانوار جلد ۷۵ صفحه ۱۹۴.

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۵۹ تا ۶۲]

اشاره

یَا أَیُّهَا اَلنَّبِیُّ قُلْ لِأَزْوٰاجِکَ وَ بَنٰاتِکَ وَ نِسٰاءِ اَلْمُؤْمِنِینَ یُدْنِینَ عَلَیْهِنَّ مِنْ جَلاَبِیبِهِنَّ ذٰلِکَ أَدْنیٰ أَنْ یُعْرَفْنَ فَلاٰ یُؤْذَیْنَ وَ کٰانَ اَللّٰهُ
غَفُوراً رَحِیماً (۵۹) لَئِنْ لَمْ یَنْتَهِ اَلْمُنٰافِقُونَ وَ اَلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ اَلْمُرْجِفُونَ فِی اَلْمَدِینَهِ لَنُغْرِیَنَّکَ بِهِمْ ثُمَّ لاٰ یُجٰاوِرُونَکَ فِیهٰا
إِلاّٰ قَلِیلاً (۶۰) مَلْعُونِینَ أَیْنَمٰا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَ قُتِّلُوا تَقْتِیلاً (۶۱) سُنَّهَ اَللّٰهِ فِی اَلَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّهِ اَللّٰهِ تَبْدِیلاً (۶۲)

ترجمه:

۵۹-ای پیامبر!به همسران و دخترانت و زنان مؤمنان بگو جلبابها(روسری های بلند) خود را بر خویش فرو افکنند،این کار برای اینکه(از کنیزان و آلودگان) شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند بهتر است و(اگر تا کنون خطا و کوتاهی از آنها سر زده)خداوند همواره غفور و رحیم است.

۶۰-اگر منافقین و آنها که در دلهایشان بیماری است،و(همچنین)آنها که اخبار دروغ

و شایعات بی اساس در مدینه پخش می کنند دست از کار خود بر ندارند تو را بر ضد آنان می شورانیم سپس جز مدت کوتاهی نمی توانند در کنار تو در این شهر بمانند.

۶۱-و از همه جا طرد می شوند،و هر جا یافته شوند گرفته خواهند شد و به قتل خواهند رسید.

۶۲-این سنت خداوند در اقوام پیشین است و برای سنت الهی هیچگونه تغییری نخواهی یافت.

شان نزول:

در تفسیر علی بن ابراهیم در شان نزول آیه نخست چنین آمده است:آن ایام زنان مسلمان به مسجد می رفتند و پشت سر پیامبر ص نماز می گذاردند،هنگام شب موقعی که برای نماز مغرب و عشا می رفتند بعضی از جوانان هرزه و اوباش بر سر راه آنها می نشستند و با مزاح و سخنان ناروا آنها را آزار می دادند و مزاحم آنان می شدند،آیه فوق نازل شد و به آنها دستور داد حجاب خود را بطور کامل رعایت کنند تا به خوبی شناخته شوند و کسی بهانه مزاحمت پیدا نکند.

در همان کتاب در شان نزول آیه دوم چنین می خوانیم:گروهی از منافقین در مدینه بودند و انواع شایعات را پیرامون پیامبر ص به هنگامی که به بعضی از غزوات می رفت در میان مردم منتشر می ساختند،گاه می گفتند:پیامبر کشته شده،و گاه می گفتند:اسیر شده،مسلمانانی که توانایی جنگ را نداشتند و در مدینه مانده بودند سخت ناراحت می شدند،شکایت نزد پیامبر ص آوردند،این آیه نازل شد و سخت این شایعه پراکنان را تهدید کرد (۱).

***

۱- ۱) تفسیر"علی بن ابراهیم"طبق نقل"نور الثقلین"جلد ۴ صفحه ۳۰۷.

تفسیر:

اخطار شدید به مزاحمان و شایعه پراکنان!

به دنبال نهی از ایذاء رسول خدا ص و مؤمنان در آیات گذشته،در اینجا روی یکی از موارد ایذاء تکیه کرده و برای پیشگیری از آن از دو طریق اقدام می کند:

نخست به زنان با ایمان دستور می دهد که هر گونه بهانه و مستمسکی را از دست مفسده جویان بگیرند،سپس با شدیدترین تهدیدی که در آیات قرآن کم نظیر است منافقان و مزاحمان و شایعه پراکنان را مورد حمله قرار می دهد.

در قسمت اول می گوید:"ای پیامبر!به همسران و دخترانت و زنان مؤمنین بگو روسری های بلند خود را بر خویش فرو افکنند تا شناخته نشوند و مورد آزار قرار نگیرند"(یٰا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِأَزْوٰاجِکَ وَ بَنٰاتِکَ وَ نِسٰاءِ الْمُؤْمِنِینَ یُدْنِینَ عَلَیْهِنَّ مِنْ جَلاَبِیبِهِنَّ ذٰلِکَ أَدْنیٰ أَنْ یُعْرَفْنَ فَلاٰ یُؤْذَیْنَ .

در اینکه منظور از شناخته شدن چیست؟دو نظر در میان مفسران وجود دارد که منافاتی با هم ندارند.

نخست اینکه در آن زمان معمول بوده است که کنیزان بدون پوشیدن سر و گردن از منزل بیرون می آمدند،و از آنجا که از نظر اخلاقی وضع خوبی نداشتند گاهی بعضی از جوانان هرزه مزاحم آنها می شدند،در اینجا به زنان آزاد مسلمان دستور داده شد که حجاب اسلامی را کاملا رعایت کنند تا از کنیزان شناخته شوند و بهانه ای برای مزاحمت به دست هرزگان ندهند.

بدیهی است مفهوم این سخن آن نیست که اوباش حق داشتند مزاحم کنیزان شوند،بلکه منظور این است که بهانه را از دست افراد فاسد بگیرند.

دیگر اینکه هدف این است که زنان مسلمان در پوشیدن حجاب سهل انگار

ص:۴۲۷

و بی اعتنا نباشند مثل بعضی از زنان بی بند و بار که در عین داشتن حجاب آن چنان بی پروا و لاابالی هستند که غالبا قسمتهایی از بدنهای آنان نمایان است و همین معنی توجه افراد هرزه را به آنها جلب می کند.

در اینکه منظور از "جلباب"چیست مفسران و ارباب لغت چند معنی برای آن ذکر کرده اند:

۱-ملحفه(چادر)و پارچه بزرگی که از روسری بلندتر است و سر و گردن و سینه ها را می پوشاند.

۲-مقنعه و خمار(روسری).

۳-پیراهن گشاد (۱).

گرچه این معانی با هم متفاوتند ولی قدر مشترک همه آنها این است که بدن را به وسیله آن بپوشاند(ضمنا باید توجه داشت"جلباب"به کسر و فتح جیم هر دو قرائت می شود).

اما بیشتر به نظر می رسد که منظور پوششی است که از روسری بزرگتر و از چادر کوچکتر است چنان که نویسنده"لسان العرب"روی آن تکیه کرده است.

و منظور از "یدنین"(نزدیک کنند)این است که زنان"جلباب"را به بدن خویش نزدیک سازند تا درست آنها را محفوظ دارد،نه اینکه آن را آزاد بگذارند به طوری که گاه و بیگاه کنار رود و بدن آشکار گردد،و به تعبیر ساده خودمان لباس خود را جمع و جور کنند.

اما اینکه بعضی خواسته اند از این جمله استفاده کنند که صورت را نیز باید پوشانید هیچ دلالتی بر این معنی ندارد و کمتر کسی از مفسران پوشاندن

۱- ۱) لسان العرب،مجمع البحرین،مفردات راغب،قطر المحیط و تاج العروس.

صورت را در مفهوم آیه داخل دانسته است (۱).

به هر حال از این آیه استفاده می شود که حکم"حجاب و پوشش"برای آزاد زنان قبل از این زمان نازل شده بود،ولی بعضی روی ساده اندیشی درست مراقب آن نبودند آیه فوق تاکید می کند که در رعایت آن دقیق باشند.

و از آنجا که نزول این حکم،جمعی از زنان با ایمان را نسبت به گذشته پریشان می ساخت،در پایان آیه می افزاید:"خداوند همواره غفور و رحیم است" (وَ کانَ اللّهُ غَفُوراً رَحِیماً).

هر گاه از شما تا کنون در این امر کوتاهی شده چون بر اثر جهل و نادانی بوده است خداوند شما را خواهد بخشید،توبه کنید و به سوی او باز گردید، و وظیفه عفت و پوشش را به خوبی انجام دهید. ***به دنبال دستوری که در آیه پیش به زنان با ایمان داده شد به بعد دیگر این مساله یعنی فعالیتهای موذیانه اراذل و اوباش پرداخته می گوید:"اگر منافقان و کسانی که در قلبشان بیماری است و نیز کسانی که اخبار دروغ در مدینه پخش می کنند دست از کارشان بر ندارند ما تو را بر ضد آنان می شورانیم،و بر آنها مسلط خواهیم ساخت،سپس جز مدت کوتاهی نمی توانند در کنار تو در این شهر بمانند"!(لَئِنْ لَمْ یَنْتَهِ الْمُنافِقُونَ و الذینهم فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ فِی الْمَدِینَه لَنُغْرِیَنَّک بِهِمْ ثُمَّ لا یُجاوِرُونَک فِیها إِلاّ قَلِیلاً) (۲).

"مرجفون"از ماده"ارجاف"به معنی اشاعه اباطیل به منظور غمگین

ص: ۴۲۹

۱- ۱) در باره فلسفه حجاب و اهمیت آن و همچنین استثناء وجه و کفین(صورت و دستها تا مچ)در جلد ۱۴ تفسیر نمونه ذیل آیه ۳۰ و ۳۱ سوره نور(صفحه ۴۴۲ به بعد) بحث مشروحی داشته ایم.

۲- ۲) "قلیلا"در اینجا استثنای از محذوفی است و در تقدیر چنین بوده لا یجاورنک زمانا الا زمانا قلیلا.

ساختن دیگران است،و اصل "ارجاف "به معنی اضطراب و تزلزل است،و از آنجا که شایعات باطل ایجاد اضطراب عمومی می کند این واژه به آن اطلاق شده است.

"نغرینک "از ماده "اغراء "به معنی دعوت به انجام کار یاد گرفتن چیزی توأم با تشویق و تحریض است.

از لحن آیه چنین استفاده می شود که سه گروه در مدینه مشغول خرابکاری بودند،هر کدام به نحوی اغراض شوم خود را پیاده می کردند،و این به صورت یک برنامه و جریان در آمده بود و جنبه شخصی و فردی نداشت.

نخست "منافقین "بودند که با توطئه های ضد اسلامی برای براندازی اسلام می کوشیدند.

دوم اراذل و اوباش که قرآن از آنها تعبیر به بیماردلان کرده(اَلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ)همانگونه که این تعبیر در آیه ۳۲ همین سوره احزاب در مورد افراد هوسباز و شهوتران نیز آمده است فَلاٰ تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَیَطْمَعَ الَّذِی فِی قَلْبِهِ مَرَضٌ :"ای همسران پیامبر هنگامی که سخن می گوئید با نرمش سخن مگویید مبادا بیماردلان در شما طمع کنند ".

گروه سوم کسانی بودند که پخش شایعات در مدینه مخصوصا به هنگامی که پیامبر ص و ارتش اسلام به غزوات می رفتند به تضعیف روحیه بازماندگان می پرداختند،و خبرهای دروغین از شکست پیامبر ص و مؤمنین می دادند،و به گفته بعضی از مفسران این گروه همان یهود بودند.

و به این ترتیب هر سه گروه را قرآن مورد تهدید شدید قرار داده است.

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که برنامه های تخریبی سه گانه فوق همگی کار منافقان بوده و جدا ساختن آنها از یکدیگر جداسازی اوصاف است نه اشخاص.

ص :۴۳۰

به هر حـال قرآن می گویـد:اگر اینهـا به اعمـال زشت و ننگین خود ادامه دهنـد دسـتور حمله عمومی و یورش به آنها را صادر خواهیم کرد،تا با یک حرکت مردمی مؤمنان،همه را از مـدینه ریشه کن سازیم،و آنها نتواننـد دیگر در این شـهر بمانند. ***و هنگامی که از این شـهر رانده شدند و از تحت حمایت حکومت اسـلامی طرد گشتند"هر کجا یافته شوند گرفته خواهند شد و به قتل خواهند رسید"! (مَلْعُونِينَ أَيْنَمٰا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَ قُتِّلُوا تَقْتِيلاً).

"ثقفوا"از مـاده"ثقف"و"ثقافت"به معنی دست یافتن بر چیزی با دقت و مهارت است،و اگر به علم و فرهنگ،ثقافت گفته می شود نیز به همین جهت است.

اشاره به اینکه بعـد از این حمله عمومی در هیـچ جا در امان نخواهنـد بود، و آنها را با دقت جسـتجو و پیـدا می کنند و به دیار عدم فرستاده می شوند.

در اینکه آیا منظور از این آیه این است که آنها را در بیرون مدینه جستجو می کنند و به قتل می رسانند؟یا اگر در داخل مدینه بعـد از حکم تبعیـد عمومی بماننـد گرفتار چنین سـرنوشتی می شوند؟دو احتمال وجود دارد،و در عین حال منافاتی بین این دو نیسـت،بـه ایـن معنی کـه پس از سـلب مصـونیت از این"تـوطئه- گران بیمـار دل شـایعه سـاز و مخرب"و حکم اخراج آنهـا از مـدینه،چه آنجا بمانند و چه بیرون روند از دست مسـلمانان شـجاع و جان بر کف در امان نخواهند بود! ***سـپس در آخرین آیه مورد بحث می افزاید این دستور تازه ای نیست،"این سنتی است الهی و همیشگی که در اقوام پیشین بوده است"که هر گاه گروه های خرابکار بیشرمی و توطئه را از حد بگذرانند فرمان حمله عمومی به آنها صادر

می شود(سُنَّهَ اللّهِ فِی الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ).

و چون این حکم یک سنت الهی است هرگز دگرگون نخواهد شد چرا که "برای سنت خداوند تبدیل و تغییری نمی یابی"(وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّهِ اللّهِ تَبْدِیلاً).

این تعبیر در حقیقت جدی بودن این تهدید را مشخص می کند که بدانند مطلب کاملا قطعی و ریشه دار است و تغییر و تبدیل در آن راه ندارد،یا باید به اعمال ننگین خود پایان دهند و یا در انتظار چنین سرنوشت دردناکی باشند.

***

نکته ها:

اشاره

۱-از خود شروع کن!

در دستوری که در آیات مورد بحث در زمینه رعایت حجاب اسلامی به طور کامل آمده است و به پیامبر ص می فرماید:این دستور را ابلاغ کن،نخست همسران پیامبر ص مطرح شده اند،سپس دختران او،و بعد زنان با ایمان، اشاره به اینکه هر گونه اصلاحی را باید از خود و خانواده خود شروع کنی و این برنامه ای است برای همه اصلاحگران بشری.

و در میان همسران و دختران نخست همسران را عنوان می کند،چرا که آنها به مرد نزدیکترند،زیرا دختران همسر می گیرند و به خانه های همسران خود منتقل می شوند.

***

۲-پیشگیری از دو راه

مفاسد اجتماعی چون غالبا تک علتی نیست باید مبارزه با آن را از همه جوانب شروع کرد،و جالب اینکه در آیات فوق برای جلوگیری از مزاحمتهای افراد هرزه،نخست به زنان با ایمان دستور می دهد که بهانه ای به دست آنها ندهند، سپس مزاحمین را با شدیدترین تهدید بر سر جای خود می نشاند.

ص:۴۳۲

و این نیز برنامه ای است برای همیشه و همگان،هم دوست را باید اصلاح کرد،و هم دشمن را با قدرت بر سر جای خود نشانید.

***

۳-موضع نیرومند مسلمین

از تهدیدهای شدید و پر قدرت آیات فوق به خوبی استفاده می شود که بعد از خاتمه یافتن ماجرای "بنی قریظه"و ریشه کن شدن این گروه از دشمنان خطرناک داخلی موقعیت مسلمانان در مدینه کاملا تثبیت شد،تنها مخالفتها از ناحیه منافقانی انجام می گرفت که به صورت ناشناس در صفوف مسلمین بودند، و یا جمعی از اوباش و هرزگان،و شایعه پراکنان،پیامبر ص نیز از موضع قدرت با آنها برخورد کرد،و به آنان شدیدا اخطار نمود که اگر دست از سمپاشیها و توطئه ها بر ندارند با یک هجوم و حمله حسابشان یکسره خواهد شد، و همین برخورد قاطعانه و کاملا جدی و حساب شده اثر خود را کرد.

***

۴-ریشه کن کردن ماده فساد

آیا آنچه در آیات فوق برای ریشه کن کردن مفاسدی همچون توطئه های منافقان و مزاحمت مستمر نسبت به نوامیس مسلمانان و مفسده جویی شایعه پراکنان آمده است در سایر اعصار و قرون و برای حکومتهای اسلامی نیز مجاز است؟ کمتر کسی از مفسران در این زمینه بحثی به میان آورده است،ولی به نظر می رسد که این حکم مانند سایر احکام اسلامی اختصاص به زمان و مکان و اشخاصی نداشته باشد.

اگر به راستی سمپاشی و توطئه از حد بگذرد و به صورت یک جریان در آید، و جامعه اسلامی را با خطرات جدی روبرو سازد چه مانعی دارد که حکومت

اسلامی دستور آیات فوق را که به پیامبر ص داده شده است به اجرا در آورد، و مردم را برای در هم کوبیدن ریشه های فساد بسیج کند؟!، ولی بدون شک این گونه کارها و مانند آن،به خصوص اینکه آن را یک سنت تغییر ناپذیر معرفی می کند،بطور خودسرانه مجاز نیست،و تنها باید به اذن ولی امر مسلمین و حکام شرع صورت گیرد.

***

۵-سنتهای تغییر ناپذیر الهی

در آیات فوق خواندیم که قرآن یکی از سنتهای تغییر ناپذیر الهی را مساله ریشه کن کردن توطئه گران با یک حمله عمومی ذکر می کند که در امتهای پیشین نیز بوده است.

نظیر این تعبیر در مورد دیگری از قرآن نیز آمده است.

از جمله در همین سوره احزاب آیه ۳۸ بعد از آنکه اجازه شکستن سنت غلط جاهلی را در مورد تحریم "همسر مطلقه پسر خوانده"صادر می کند، می فرماید:برای پیامبر گناه و جرمی نیست که اوامر الهی را هر چه باشد اجرا کند،سپس می افزاید:" سُنَّةَ اللّهِ فِی الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ کانَ أَمْرُ اللّهِ قَدَراً مَقْدُوراً :"در این سنت پروردگار است که در اقوام پیشین و انبیاء سلف نیز بوده است و فرمان خدا بر اساس معیارهای ثابت و تغییرناپذیری بوده است".

در سوره فاطر آیه ۴۳ بعد از آنکه اقوام کافر و مجرم را تهدید به هلاکت می کند می فرماید: فَهَلْ یَنْظُرُونَ إِلاّ سُنَّتَ الْأَوَّلِینَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّهِ تَبْدِیلاً وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّهِ تَحْوِیلاً: "آیا آنها انتظار همان سرنوشت شومی را می کشند که اقوام نخستین را در برگرفت؟اما هرگز برای سنت الهی تبدیلی نمی یابی و هیچگاه برای سنت الهی دگرگونی نمی بینی بر سر اینان همان فرود می آید که بر سر آنان آمد!.

در آیـه ۸۵ سوره غـافر بعـد از آنکه تصـریح می کنـد که ایمـان آوردن کفـار لجوج از اقوام پیشـین به هنگام مشاهـده عـذاب استیصال مفیـد واقع نشد،اضافه می کند: سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِی قَدْ خَلَتْ فِی عِبادِهِ وَ خَسِرَ هُنالِکَ الْکافِرُونَ :"این سـنت الهی است که در گذشته نیز در بندگانش اجرا می شد،و در آنجا کافران گرفتار زیان و خسران شدند".

و در سوره فتح آیه ۲۳ بعـد از آنکه پیروزی مؤمنان و شکست کفار و عدم وجود یار و یاور برای آنها را در جنگها مطرح می کند می افزاید: سُنَّهَ اللَّهِ الَّتِی قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّهِ اللَّهِ تَبْدِیلًا :"این سـنت پروردگار است که در گذشته نیز بوده،و هرگز سنت الهی تغییر نمی پذیرد.

و نیز در سوره اسـراء آیه ۷۷ هنگامی که توطئه تبعیـد یا نابودی پیامبر ص را بیان می فرمایـد اضافه می کند:"اگر آنها این کار خود را عملی می کردنـد بعـد از تو جز مـدت کوتاهی باقی نمی ماندند": سُنَّهَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنا قَبْلَکَ مِنْ رُسُلِنا وَ لا تَجِدُ لِسُنَّتِنا تَحْوِیلًا :"این سنت پیامبرانی است که قبل از تو فرستادیم و هرگز دگرگونی در سنت نمی بینی".

از مجمـوع ایـن آیـات بـه خـوبی اسـتفاده می شـود کـه منظـور از"سـنت"در اینگـونه مـوارد قـوانین ثـابت و اساسـی"تکوینی"یا"تشریعی"الهی است که هرگز دگرگونی در آن روی نمی دهد،و به تعبیر دیگر خداوند در عالم تکوین و تشریع اصول و قوانینی دارد که هماننـد قوانین اساسـی مرسوم در میان مردم جهان دسـتخوش دگرگونی و تغییر نمی شود،این قوانین هم بر اقوام گذشته حاکم بوده است،و هم بر اقوام امروز و آینده حکومت خواهد کرد.

یاری پیامبران،شکست کفار،لزوم عمل به فرمانهای الهی هر چنـد ناخوشایند محیط باشد،عدم فایده توبه به هنگام نزول عذاب الهی،و مانند اینها جزء این سنتهای جاودانی می باشد.

این تعبیرات از یک سو به همه رهروان راه حق دلگرمی و آرامش می بخشد و از سوی دیگر انسجام و وحدت دعوت انبیاء و یکپارچگی قوانین حاکم بر نظام آفرینش و نظام زندگی انسانها را روشن می سازد،و در حقیقت شاخه ای است از شاخه های توحید.

***

ص :۴۳۶

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۶۳ تا ۶۸]

اشاره

یَسْئَلُکَ اَلنّاسُ عَنِ اَلسّاعَهِ قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ اَللّهِ وَ ما یُدْرِیکَ لَعَلَّ اَلسّاعَهَ تَکُونُ قَرِیباً (۶۳) إِنَّ اَللّهَ لَعَنَ اَلْکافِرِینَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِیراً (۶۴) خالِدِینَ فِیها أَبَداً لا یَجِدُونَ وَلِیًّا وَ لا نَصِیراً (۶۵) یَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِی اَلنّارِ یَقُولُونَ یا لَیْتَنا أَطَعْنَا اَللّهَ وَ أَطَعْنَا اَلرَّسُولاَ (۶۶) وَ قالُوا رَبَّنا إِنّا أَطَعْنا سادَتَنا وَ کُبَراءَنا فَأَضَلُّونَا اَلسَّبِیلاَ (۶۷) رَبَّنا آتِهِمْ ضِعْفَیْنِ مِنَ اَلْعَذابِ وَ اِلْعَنْهُمْ لَعْناً کَبِیراً (۶۸)

ترجمه:

۶۳-مردم از تو در باره(زمان قیام)قیامت سؤال می کنند،بگو علم آن تنها نزد خدا است،و چه می دانی شاید قیامت نزدیک باشد؟! ۶۴-خداوند کافران را لعن کرده(و از رحمت خود دور داشته)و برای آنها آتش سوزاننده ای آماده نموده است.

۶۵-همواره در آن تا ابد خواهند ماند،و ولی و یاوری نخواهند یافت.

ص :۴۳۷

۶۶-در آن روز که صورتهای آنها در آتش(دوزخ)دگرگون خواهد شد(از کار خود پشیمان می شوند و)می گویند ای کاش خدا و پیامبر را اطاعت کرده بودیم.

۶۷-و می گویند:پروردگارا!ما از رؤسا و بزرگان خود اطاعت کردیم و ما را گمراه ساختند.

۶۸-پروردگارا!آنها را از عذاب،دو چندان ده،و آنها را لعن بزرگی فرما.

تفسیر:

می پرسند:قیامت کی بر پا می شود؟!

آیات گذشته سخن از توطئه های منافقان و اشرار می گفت،در آیات مورد بحث اشاره به یکی دیگر از برنامه های مخرب آنها شده است که گاه به عنوان استهزاء و یا به منظور ایجاد شک و تردید در قلوب ساده دلان این سؤال را مطرح می کردند که قیامت با آن همه اوصافی که محمد ص از آن خبر می دهد کی بر پا می شود؟ می فرماید:"مردم از تو پیرامون زمان قیام قیامت سؤال می کنند"(يَسْئَلُكَ النّاسُ عَنِ السّاعَهِ).

این احتمال نیز وجود دارد که بعضی از مؤمنان نیز روی حس کنجکاوی و یا برای دریافت اطلاعات بیشتر چنین سؤالی را از پیامبر گرامی اسلام ص مطرح کرده باشند،اما با توجه به آیاتی که بعد از این آیه می آید معلوم می شود که تفسیر اول به معنی آیه نزدیکتر است.

شاهد این سخن آیه دیگری است که در همین زمینه در سوره شوری آمده است وَ ما يُدْرِيكَ لَعَلَّ السّاعَةَ قَرِيبٌ- يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِها وَ الَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْها وَ يَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ :"تو نمی دانی شاید قیامت نزدیک باشد اما کسانی که به آن ایمان ندارند برای آن عجله می کنند،ولی مؤمنان از آن بیمناکند و می دانند حق است"(شوری آیه ۱۷ و ۱۸).

ص: ۴۳۸

سپس در آیه مورد بحث به آنها چنین پاسخ می گوید:"بگو ای پیامبر!؟ آگاهی بر این موضوع تنها نزد خداست و هیچکس جز او از این موضوع آگاه نیست" (قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ).

حتی پیامبران مرسل و فرشتگان مقرب نیز از آن بیخبرند.

و به دنبال آن می افزاید:"چه می دانی؟شاید قیام قیامت نزدیک باشد" (وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيباً).

بنا بر این همیشه برای استقبال از قیام قیامت باید آماده بود و اصولا فلسفه مخفی بودنش همین است که هیچکس خویش را در امان نبیند و قیامت را دور نپندارد،و خود را از عذاب و مجازات الهی بر کنار نداند. ***سپس به تهدید کافران و گوشه ای از مجازات دردناک آنها پرداخته، می فرماید:خداوند کافران را از رحمت خود دور ساخته و برای آنان آتش سوزاننده ای فراهم کرده است"(إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِيراً). ***"آنها جاودانه در این آتش سوزان خواهند ماند و سرپرست و یاوری نخواهند یافت"(خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً لاَ يَجِدُونَ وَلِيًّا وَ لاَ نَصِيراً).

تفاوت میان"ولی"و"نصیر"در اینجاست که"ولی"انجام تمام کار را بر عهده می گیرد ولی"نصیر"کسی است که انسان را کمک می دهد تا به مقصود خود برسد،اما این کافران در قیامت نه ولیّی دارند و نه نصیری. ***سپس قسمت دیگری از عذاب دردناک آنها را در قیامت بیان کرده می فرماید:

"روزی را به خاطر بیاور که صورتهای آنها در آتش دوزخ دگرگون می شود" (يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ).

این دگرگونی یا از نظر رنگ چهره ها است که گاه سرخ و کبود می شود و گاه زرد و پژمرده،و یا از نظر قرار گرفتن بر شعله های آتش است که گاه این سمت صورت آنها بر آتش قرار می گیرد،و گاه سمت دیگر(نعوذ باللّه).

اینجاست که فریادهای حسرت بارشان بلند می شود و"می گویند:ای کاش ما خدا و پیامبرش را اطاعت کرده بودیم"(یَقُولُونَ یا لَیْتَنا أَطَعْنَا اللّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولاَ).

که اگر اطاعت می کردیم چنین سرنوشت دردناکی در انتظار ما نبود. ***"و می گویند پروردگارا!ما رؤسا و بزرگترهای خود را اطاعت کردیم و آنها ما را گمراه ساختند(وَ قالُوا رَبَّنا إِنّا أَطَعْنا سادَتَنا وَ کُبَراءَنا فَأَضَلُّونَا السَّبِیلاَ) (۱).

"ساده"جمع"سید"به معنی مالک بزرگی است که تدبیر شهرهای مهم و یا کشوری را بر عهده دارد و"کبراء"جمع"کبیر"به معنی افراد بزرگ است خواه از نظر سن،یا علم،یا موقعیت اجتماعی،و یا مانند آن.

به این ترتیب"ساده"اشاره به رؤسای بزرگ محیط است و"کبراء" کسانی هستند که زیر نظر آنها به اداره امور می پردازند،و معاون و مشاور آنها محسوب می شوند،در حقیقت اطاعت ساده را به جای اطاعت خدا قرار دادیم و اطاعت کبراء را بجای اطاعت پیامبران،و لذا گرفتار انواع انحرافات و انواع بدبختیها شدیم.

بدیهی است معیار"سیادت"و"بزرگی"در میان آنها همان معیارهای

۱- ۱) الف در"الرسولا"و همچنین"السبیلا"(با توجه به اینکه هرگز تنوین با الف و لام جمع نمی شود)"الف اطلاق"و برای هماهنگی آخر آیه هاست.

زور و قلدری و مال و ثروت نامشروع و مکر و فریب بود،و انتخاب این دو تعبیر در اینجا شاید برای اینست که تا حدی عذر خود را موجه جلوه دهند و بگو ما تحت تاثیر عظمت ظاهری آنها قرار گرفته بودیم. ***در اینجا این دوزخیان گمراه به هیجان می آیند و مجازات شدید گمراه کنندگان خود را از خدا می خواهند و می گویند:"پروردگارا!آنها را دو چندان عذاب کن"(عذابی بر گمراهیشان و عذابی بر گمراه کردن ما!)(رَبَّنا آتِهِمْ ضِعْفَیْنِ مِنَ الْعَذابِ).

"و آنها را لعن کن لعن بزرگی"!(وَ الْعَنْهُمْ لَعْناً کَبِیراً).

مسلما آنها مستحق عذاب و لعن هستند ولی"عذاب مضاعف"و"لعن کبیر" بخاطر تلاش و کوششی است که برای گمراه کردن دیگران داشته اند.

جالب اینکه در سوره اعراف هنگامی که این پیروان گمراه تقاضای عذاب مضاعف برای پیشوایان و سردمداران خود می کنند گفته می شود لِکُلٍّ ضِعْفٌ وَ لکِنْ لا تَعْلَمُونَ :"هم برای آنها عذاب مضاعف است و هم برای شما،ولی نمی دانید" (سوره اعراف آیه ۳۸) (۱).

مضاعف بودن عذاب ائمه کفر و ضلال روشن است،اما مضاعف بودن مجازات این پیروان گمراه چرا؟! دلیلش این است که یک عذاب بخاطر گمراهی دارند،و عذاب دیگری بخاطر تقویت و کمک ظالمان،زیرا ظالمان به تنهایی نمی توانند کاری از پیش

ص :۴۴۱

---

۱ - ۱) قابل توجه اینکه در آیات مورد بحث"ضعفین"و در آیه سوره اعراف "ضعف"آمده،ولی با دقت در مفهوم"ضعف"روشن می شود که هر دو دارای یک معنی است!

ببرنـد،بلکه یـاران آنهـا آتش بیـاران معرکه و گرم کننـدگان تنور داغ ظلم و کفرشاننـد،هر چنـد بـدون شـک باز در مقایسه با یکدیگر عذاب پیشوایان سختتر و دردناکتر است.

در تفسیر آیه ۳۰ همین سوره بحث مشروحتری در این زمینه داشته ایم.

***

ص :۴۴۲

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۶۹ تا ۷۱]

اشاره

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَکُونُوا کَالَّذِینَ آذَوْا مُوسیٰ فَبَرَّأَهُ اَللّٰهُ مِمّٰا قٰالُوا وَ کٰانَ عِنْدَ اَللّٰهِ وَجِیهاً (۶۹) یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا اِتَّقُوا اَللّٰهَ وَ قُولُوا قَوْلاً سَدِیداً (۷۰) یُصْلِحْ لَکُمْ أَعْمٰالَکُمْ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَ مَنْ یُطِعِ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فٰازَ فَوْزاً عَظِیماً (۷۱)

ترجمه:

۶۹-ای کسانی که ایمان آورده اید همانند کسانی نباشید که موسی را آزار دادند و خداوند او را از آنچه در حق او می گفتند مبرا ساخت،و او نزد خداوند آبرومند (و گرانقدر)بود.

۷۰-ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بپرهیزید و سخن حق و درست بگوئید.

۷۱-تا خدا اعمال شما را اصلاح کند و گناهانتان را بیامرزد،و هر کس اطاعت خدا و رسولش کند به رستگاری(و پیروزی)عظیمی نائل شده است.

تفسیر:

اشاره

چه نسبتهای ناروا به موسی(ع)دادند؟

به دنبال بحثهایی که پیرامون احترام مقام پیامبر ص و ترک هر گونه ایذاء نسبت به آن حضرت در آیات گذشته آمد،در اینجا روی سخن را به مؤمنان کرده می گوید:"ای کسانی که ایمان آورده اید مانند کسانی نباشید که"موسی" را اذیت و آزار کردند،اما خدا او را از همه نسبتهای ناروا مبرا و پاک نمود،

و او در پیشگاه خدا آبرومند و بزرگ منزلت بود"(یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَکُونُوا کَالَّذِینَ آذَوْا مُوسیٰ فَبَرَّأَهُ اللّٰهُ مِمّٰا قٰالُوا وَ کٰانَ عِنْدَ اللّٰهِ وَجِیهاً).

انتخاب موسی از میان تمام پیامبرانی که مورد ایذاء قرار گرفتند بخاطر آن است که موذیان بنی اسرائیل بیش از هر پیامبری او را آزار دادند،بعلاوه آزارهایی بود که بعضا شباهت به ایذاء منافقان نسبت به پیامبر ص اسلام داشت.

در اینکه منظور از ایذاء موسی ع در اینجا چیست؟و چرا قرآن آن را به صورت سربسته بیان کرده؟در میان مفسران گفتگو است،و احتمالات گوناگونی در تفسیر آیه داده اند از جمله:

۱-طبق روایتی موسی ع و هارون ع بر فراز کوه رفتند و هارون بدرود حیات گفت،شایعه پراکنان بنی اسرائیل مرگ او را به موسی ع نسبت دادند،خداوند حقیقت امر را روشن ساخت و مشت شایعه سازان را باز کرد.

۲-چنان که مشروحا در ذیل آیات اخیر سوره"قصص"آوردیم"قارون" حیله گر برای اینکه تسلیم قانون زکات نشود،و حقوق مستمندان را نپردازد، توطئه ای چید که زن بدکاره ای در میان جمعیت برخیزد و موسی ع را متهم به روابط نامشروع با خود کند که به لطف الهی نه تنها این توطئه مؤثر نیفتاد بلکه همان زن به پاکی موسی ع و توطئه قارون گواهی داد.

۳-گروهی از دشمنان موسی ع او را متهم به سحر و جنون و دروغ بستن بر خدا کردند،اما خداوند به وسیله معجزات باهرات او را از این نسبتهای ناروا مبرا ساخت.

۴-جمعی از جهال بنی اسرائیل او را متهم به داشتن پاره ای از عیوب جسمانی مانند برص و غیر آن کردند،زیرا او به هنگامی که می خواست غسل کند و خود را شستشو دهد هرگز در برابر دیگری برهنه نمی شد،اما روزی

هنگـامی که می خواست در گوشه ای دور از جمعیت غسـل کنـد لباس خود را بر قطعه سـنگی گـذاشت اما سـنگ به حرکت درآمـد و لباس موسـی را با خود برد، و بنی اسـرائیل بـدن او را دیدنـد که هیـچ عیب و نقصـی نـداشت! ۵-بهانه جوئیهای بنی اسـرائیل یکی دیگر از عوامـل آزار موسـی ع بود گاه تقاضا می کردنـد خـدا را به آنها نشان دهـد،گاه می گفتنـد غـذای یک نواخت (من و سـلوی)برای ما مناسب نیست،و گاه می گفتند ما حاضر نیستیم وارد بیت المقدس شویم و با"عمالقه"بجنگیم،تو و پروردگارت بروید و آنجا را فتح کنید تا ما وارد شویم؟ اما آنچه نزدیکتر به معنی آیه است اینست که آیه شریفه یک حکم کلی و جامع را بیان می کند،زیرا بنی اسـرائیل از جنبه های مختلف موسـی ع را ایذاء کردند،ایذاءهایی که بی شـباهت به آزار بعضـی از مردم مدینه نسـبت به پیامبر اسـلام ص نبود،و مانند پخش شایعات و نقل اکاذیب و نسبت ناروایی که به همسر پیامبر ص دادند که شـرح آن در تفسیر سوره نور(جلد ۱۴ ذیل آیات ۱۱ تا ۲۰)گذشت و خرده گیریهایی که در مورد ازدواج پیامبر ص با زینب داشتند و مزاحمتهایی که در خانه او و یا به هنگام صدا زدن نامؤدبانه نسبت به پیامبر ص ایجاد می کردند.

و اما نسبت دادن سـحر و جنون وماننـد اینها و یا عیوب بـدنی هر چند در مورد موسـی بوده،اما تناسبی با خطاب یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا در مورد پیـامبر اسـلام ص نـدارد،زیرا نه موسـی ع و نه پیـامبر اسـلام ص را مؤمنان متهم به"سـحر"و"جنون"نکردنـد،و همچنین اتهام به عیوب بدنی به فرض که در مورد موسـی ع بوده و خداوند او را مبرا ساخت در مورد پیامبر اسلام مصداقی در تاریخ نداشته است.

به هر حال از این آیه می توان استفاده کرد که هر گاه کسی در پیشگاه خدا

وجیه و صاحب قدر و منزلت باشد خدا به دفاع از او در برابر افراد موذی که نسبتهای ناروا به او می دهند می پردازد،تو پاک باش و وجاهت خود را در پیشگاه خدا حفظ کن،او نیز به موقع پاکی تو را برملا می سازد هر چند بدخواهان در متهم ساختن تو بکوشند.

نظیر این معنی را در داستان یوسف صدیق پاکدامن می خوانیم که چگونه خدا او را از تهمت بزرگ و خطرناک همسر عزیز مصر مبرا ساخت.

و همچنین در مورد مریم مادر عیسی ع که نوزاد شیرخوارش به پاکی او گواهی داد و زبان بدخواهان بنی اسرائیل را که سعی در متهم ساختن او داشتند بست.

ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که این خطاب مخصوص مؤمنان زمان پیامبر ص نبود،ممکن است کسانی بعد از او قدم به عرصه وجود بگذارند اما کاری کنند که روح مقدسش آزرده شود،آئین او را کوچک بشمرند،زحمات او را بر باد دهند،مواریث او را به فراموشی بسپارند آنها نیز مشمول این آیه خواهند بود.

لذا در بعضی از روایات که از طرق اهل بیت ع وارد شده می خوانیم:

"آنها که علی ع و فرزندان او را آزار دادند مشمول این آیه اند" (۱).

آخرین سخن در تفسیر آیه اینکه با توجه به حالات پیامبران بزرگ که از زخم زبان جاهلان و منافقان در امان نبودند نباید انتظار داشت که افراد پاک و مؤمن هرگز گرفتار اینگونه اشخاص نشوند،چنان که امام صادق ع می گوید:

ان رضا الناس لا یملک و السنتهم لا تضبط: "خوشنودی همه مردم را نمیشود به دست آورد،و زبان مردم را نمی توان بست"...امام در پایان این حدیث می افزاید:"آیا موسی را متهم به عیوبی نکردند؟و آزار ندادند؟ تا اینکه

۱- ۱) نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۳۰۸.

خداوند او را تبرئه کرد" (۱).

***

سخن حق بگوئید تا اعمالتان اصلاح شود

آیه بعد به دنبال بحثهایی که در باره شایعه پراکنان و موذیان بد زبان گذشت دستوری صادر می کند که در حقیقت درمان این درد بزرگ اجتماعی است،می گوید:"ای کسانی که ایمان آورده اید تقوای الهی پیشه کنید،و سخن حق و درست بگوئید"(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ قُولُوا قَوْلاً سَدِیداً).

قول"سدید"از ماده"سد"به معنی"محکم و استوار"و خلل ناپذیر و موافق حق و واقع است،سخنی است که همچون یک سد محکم جلو امواج فساد و باطل را می گیرد،و اگر بعضی از مفسران آن را به معنی"صواب"و بعضی به معنی"خالص بودن از کذب و لغو"یا"هماهنگ بودن ظاهر و باطن"و یا"صلاح و رشاد"و مانند آن تفسیر کرده اند همه به معنی جامع فوق برمی گردد. ***آیه بعد نتیجه"قول سدید"و سخن حق را چنین بیان می فرماید:"خداوند به خاطر تقوا و گفتار حق اعمال شما را اصلاح می کند و گناهان شما را می بخشد" (یُصْلِحْ لَکُمْ أَعْمالَکُمْ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ).

در حقیقت تقوا پایه اصلاح زبان و سرچشمه گفتار حق است،و گفتار حق یکی از عوامل مؤثر اصلاح اعمال،و اصلاح اعمال سبب آمرزش گناهان است، چرا که إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ "اعمال نیک گناهان را از بین می برند" (سوره هود آیه ۱۱۴).

علمای اخلاق گفته اند:زبان پربرکت ترین عضو بدن،و مؤثرترین وسیله طاعت و هدایت و اصلاح است،و در عین حال خطرناکترین و پر گناهترین عضو

۱- ۱) نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۳۰۹.

بدن محسوب می شود،تا آنجا که حدود سی گناه کبیره از همین عضو کوچک صادر می گردد (۱).

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص می خوانیم:

لا یستقیم ایمان عبد حتی یستقیم قلبه و لا یستقیم قلبه حتی یستقیم لسانه: "ایمان هیچ بنده ای از بندگان خدا به راستی نمی گراید مگر اینکه قلبش مستقیم گردد،و قلبش مستقیم نمی شود مگر اینکه زبانش درست شود" (۲).

جالب اینکه در حدیث دیگری از امام سجاد ع آمده است که"زبان هر انسانی همه روز صبح از اعضای دیگر احوالپرسی می کند و می گوید:

کیف اصبحتم؟ !چگونه صبح کردید؟ همه آنها در پاسخ این اظهار محبت زبان می گویند:

بخیر ان ترکتنا:

"حال ما خوب است اگر تو بگذاری"! سپس اضافه می کنند:تو را به خدا سوگند ما را رعایت کن،

انما نثاب

ص :۴۴۸

۱- ۱) "غزالی"در"احیاء العلوم"بیست گناه کبیره یا انحراف را که از زبان سر می زند بر شمرده است که عبارتند از:۱-دروغ ۲-غیبت ۳-سخن چینی ۴-نفاق در سخن(ذو اللسانین بودن)۵-مدح بیجا ۶-بدزبانی و دشنام ۷-غنا و اشعار نادرست ۸-افراط در مزاح ۹-سخریه و استهزاء ۱۰-افشاء اسرار دیگران ۱۱-وعده خلاف ۱۲-لعن نابجا ۱۳-خصومت و نزاع ۱۴-جدال و مراء ۱۵-گفتگو در امور باطل ۱۶-پر حرفی ۱۷-گفتگو در اموری که به انسان مربوط نیست ۱۸-وصف مجالس شراب و قمار و گناه ۱۹-سؤال و جستجو از مسائلی که از عهده درک انسان بیرون است ۲۰-تصنع و تکلف در سخن،-و ماده موضوع مهم دیگر نیز بر آن افزوده ایم: ۱-تهمت زدن ۲-شهادت باطل ۳-اشاعه فحشاء و نشر شایعات بی اساس ۴- خودستایی ۵-اصرار بیجا ۶-خشونت در سخن ۷-ایذاء با زبان ۸-مذمت از کسی که مستحق ذم نیست ۹-کفران نعمت به وسیله زبان ۱۰-تبلیغ باطل.

۲- ۲) "بحار الانوار"جلد ۷۱ صفحه ۷۸.

بک و نعاقب بک: "ما به وسیله تو ثواب می بینیم و یا مجازات می شویم" (۱).

در این زمینه روایات بسیار است که همگی حاکی از اهمیت فوق العاده نقش زبان و اصلاح آن در اصلاح اخلاق و تهذیب نفوس انسانی است،و به همین دلیل در حدیثی می خوانیم:

ما جلس رسول اللّه(ص)علی هذا المنبر قط الا تلا هذه الایه: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ قُولُوا قَوْلاً سَدِیداً : "هرگز پیامبر بر منبرش ننشست مگر اینکه این آیه را تلاوت فرمود:ای کسانی که ایمان آورده اید تقوای الهی را پیشه کنید و سخن حق و درست بگوئید" (۲).

در پایان آیه می افزاید:"هر کس خدا و پیامبرش را اطاعت کند به فوز عظیمی نائل شده است"(وَ مَنْ یُطِعِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فازَ فَوْزاً عَظِیماً).

چه رستگاری و پیروزی از این برتر و بالاتر که اعمال انسان پاک گردد، و گناهانش بخشوده شود و در پیشگاه خدا رو سفید گردد؟! ***

۱- ۱) بحار الانوار جلد ۷۱ صفحه ۲۷۸).

۲- ۲) در المنثور(طبق نقل تفسیر المیزان جلد ۱۶ صفحه ۳۷۶).

[سوره الأحزاب (٣٣): آيات ٧٢ تا ٧٣]

اشاره

إِنّٰا عَرَضْنَا اَلْأَمٰانَةَ عَلَى اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ اَلْجِبٰالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهٰا وَ أَشْفَقْنَ مِنْهٰا وَ حَمَلَهَا اَلْإِنْسٰانُ إِنَّهُ كٰانَ ظَلُوماً جَهُولاً (٧٢)
لِيُعَذِّبَ اَللّٰهُ اَلْمُنٰافِقِينَ وَ اَلْمُنٰافِقٰاتِ وَ اَلْمُشْرِكِينَ وَ اَلْمُشْرِكٰاتِ وَ يَتُوبَ اَللّٰهُ عَلَى اَلْمُؤْمِنِينَ وَ اَلْمُؤْمِنٰاتِ وَ كٰانَ اَللّٰهُ غَفُوراً رَحِيماً (٧٣)

ترجمه:

٧٢-ما امانت(تعهد،تكليف،مسئوليت و ولايت الهيه)را بر آسمانها و زمين و كوه ها عرضه داشتيم آنها از حمل آن ابا كردند و از آن هراس داشتند،اما انسان آن را بر دوش كشيد!،او بسيار ظالم و جاهل بود(قدر اين مقام عظيم را نشناخت و به خود ستم كرد).

٧٣-هدف اين بود كه مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرك(صفوفشان از مؤمنان مشخص گردد و آنها)را عذاب كند و خدا رحمت خود را بر مردان و زنان با ايمان بفرستد خداوند همواره غفور و رحيم است.

تفسير:

حمل امانت الهى بزرگترين افتخار بشر

اين دو آيه كه آخرين آيات سوره احزاب است مسائل مهمى را كه در اين

ص:٤٥٠

سوره در زمینه ایمان،عمل صالح،جهاد،ایثار،عفت،ادب،و اخلاق آمده است تکمیل می کند،و نشان می دهد که انسان چگونه دارای موقعیت بسیار ممتازی است که می تواند حامل رسالت عظیم الهی باشد،و اگر به ارزشهای وجودی خود جاهل گردد چگونه بر خویشتن ظلم و ستم کرده و به اسفل السافلین سقوط می کند! نخست بزرگترین و مهمترین امتیاز انسان را بر تمام جهان خلقت بیان فرموده،می گوید:"ما امانت خود را بر آسمانها و زمین و کوه ها عرضه داشتیم" (إِنّٰا عَرَضْنَا الْأَمٰانَةَ عَلَى السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبٰالِ).

"اما این موجودات عظیم و بزرگ عالم خلقت از حمل این امانت ابا کردند و اظهار ناتوانی نمودند،و از این کار هراس داشتند"!(فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهٰا وَ أَشْفَقْنَ مِنْهٰا).

بدیهی است ابا کردن آنها از سر استکبار نبود آن چنان که در مورد شیطان و خودداری او از سجده برای آدم می خوانیم:" أَبىٰ وَ اسْتَكْبَرَ "(سوره بقره آیه ۳۴):

بلکه ابا کردن آنها توأم با اشفاق یعنی ترس و هراس آمیخته با توجه و خضوع بود.

ولی در این میان انسان این اعجوبه عالم آفرینش جلو آمد"و این امانت را بر دوش کشید"!(وَ حَمَلَهَا الْإِنْسٰانُ).

ولی افسوس که"از همان آغاز بر خویشتن ستم کرد،و قدر خود را نشناخت و آنچه شایسته حمل این امانت بود انجام نداد"(إِنَّهُ كٰانَ ظَلُوماً جَهُولاً).

مفسران بزرگ اسلام پیرامون این آیه سخن بسیار گفته اند،و برای شکافتن حقیقت معنی"امانت"تلاش بسیار کرده اند،و نظرات گوناگونی ابراز داشته اند که بهترین آنها را با جستجوی قرائنی که در خود آیه نهفته است

بر می گزینیم.

اساسا در این آیه پر محتوا روی پنج نقطه باید تکیه کرد:

۱-منظور از"امانت"امانت الهی چیست؟ ۲-عرضه داشتن آنها بر آسمان و زمین و کوه ها چه معنی دارد؟ ۳-چرا و چگونه این موجودات از حمل این امانت ابا کردند؟ ۴-چگونه انسان حامل این بار امانت شد؟ ۵-چرا و چگونه او"ظلوم"و"جهول"بود؟! در مورد"امانت"تفسیرهای مختلفی ذکر شده از جمله:

منظور از امانت"ولایت الهیه"و کمال صفت عبودیت است که از طریق معرفت و عمل صالح حاصل می شود.

منظور صفت"اختیار و آزادی اراده"است که انسان را از سایر موجودات ممتاز می کند.

مقصود"عقل"است که ملاک تکلیف و مناط ثواب و عقاب است.

منظور"اعضاء پیکر انسان"است:چشم امانت الهی است که باید آن را حفظ کرد و در طریق گناه مصرف ننمود،گوش و دست و پا و زبان هر کدام امانتهای دیگری هستند که حفظ آنها واجب است.

منظور"امانتهایی است که مردم از یکدیگر می گیرند"و وفای به عهدهاست.

مقصود"معرفت اللّه"است.

منظور"واجبات و تکالیف الهی"همچون نماز و روزه و حج است.

اما با کمی دقت روشن می شود که این تفسیرهای مختلف با هم متضاد نیستند بلکه بعضی را می توان در بعضی دیگر ادغام کرد،بعضی به گوشه ای از مطلب نظر افکنده و بعضی به تمام.

برای به دست آوردن پاسخ جامع،باید نظری به انسان بیفکنیم ببینیم

ص :۴۵۲

او چه دارد که آسمانها و زمینها و کوه ها فاقد آنند؟! انسان موجودی است با استعداد فوق العاده که می تواند با استفاده از آن مصداق اتم "خلیفه اللّه"شود،می تواند با کسب معرفت و تهذیب نفس و کمالات به اوج افتخار برسد،و از فرشتگان آسمان هم بگذرد.

این استعداد توأم است با آزادی اراده و اختیار یعنی این راه را که از صفر شروع کرده و به سوی بی نهایت می رود با پای خود و با اختیار خویش طی می کند.

آسمان و زمین و کوه ها دارای نوعی معرفت الهی هستند،ذکر و تسبیح خدا را نیز می گویند،در برابر عظمت او خاضع و ساجدند ولی همه اینها به صورت ذاتی و تکوینی و اجباری است،و به همین دلیل تکاملی در آن وجود ندارد.

تنها موجودی که قوس صعودی و نزولیش بی انتها است،و به طور نامحدود قادر به پرواز به سوی قله تکامل است،و تمام این کارها را با اراده و اختیار انجام می دهد"انسان"است،و این است همان امانت الهی که همه موجودات از حمل آن سر باز زدند و انسان به میدان آمد و یک تنه آن را بر دوش کشید! لذا در آیه بعد می بینیم انسانها را به سه گروه تقسیم می کند،مؤمنان، کفار، و منافقان.

بنا بر این در یک جمله کوتاه و مختصر باید گفت:امانت الهی همان قابلیت تکامل به صورت نامحدود،آمیخته با اراده و اختیار،و رسیدن به مقام انسان کامل و بنده خاص خدا و پذیرش ولایت الهیه است.

اما چرا از این امر تعبیر به"امانت"شده با اینکه هستی ما،و همه چیز ما،امانت خداست؟ این به خاطر اهمیت این امتیاز بزرگ انسانها است و گرنه باقی مواهب نیز امانتهای الهی هستند،ولی در برابر آن اهمیت کمتری دارند.

ص :۴۵۳

در اینجا می توان با تعبیر دیگری از این امانت یاد کرد و گفت امانت الهی همان "تعهد و قبول مسئولیت" است.

بنا بر این آنها که امانت را صفت اختیار و آزادی اراده دانستند به گوشه ای از این امانت بزرگ اشاره کرده اند،همانگونه آنها که آن را تفسیر به "عقل" یا "اعضاء پیکر" و یا "امانتهای مردم نسبت به یکدیگر" و یا "فرائض و واجبات" و یا "تکالیف به طور کلی" تفسیر نموده اند هر کدام دست به سوی شاخه ای از این درخت بزرگ پربار دراز کرده،و میوه ای چیده اند.

اما منظور از عرضه کردن این امانت به آسمانها و زمین چیست؟ آیا منظور این است که خداوند سهمی از عقل و شعور به آنها بخشید،سپس حمل این امانت بزرگ را به آنها پیشنهاد کرد؟ و یا اینکه منظور از عرضه کردن همان مقایسه نمودن است؟یعنی هنگامی که این امانت با استعداد آنها مقایسه شد آنها به زبان حال و استعداد عدم شایستگی خویش را برای پذیرش این امانت بزرگ اعلام کردند.

البته معنی دوم مناسبتر به نظر می رسد،به این ترتیب آسمانها و زمین و کوه ها همه با زبان حال فریاد کشیدند که حمل این امانت از عهده ما خارج است.

و از اینجا پاسخ سؤال سوم نیز روشن شد که چرا و چگونه این موجودات از حمل این امانت بزرگ ابا کردند و ترس آمیخته با احترام نشان دادند.

و از همین جا کیفیت حمل این امانت الهی از ناحیه انسان روشن می شود، چرا که انسان آن چنان آفریده شده بود که می توانست تعهد و مسئولیت را بر دوش کشد،و ولایت الهیه را پذیرا گردد،و در جاده عبودیت و کمال به سوی معبود لا یزال سیر کند،و این راه را با پای خود و با استمداد از پروردگارش بسپرد.

اما اینکه در روایات متعددی که از طرق اهل بیت ع رسیده این امانت

الهی به"قبول ولایت امیر مؤمنان علی ع و فرزندش "تفسیر شده،بخاطر آنست که ولایت پیامبران و امامان شعاعی نیرومند از آن ولایت کلیه الهیه است، و رسیدن به مقام عبودیت و طی طریق تکامل جز با قبول ولایت اولیاء اللّه امکان پذیر نیست.

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا می خوانیم که:هنگامی که از تفسیر آیه"عرض امانت"سؤال کردند فرمود:

الامانه الولایه،من ادعاها بغیر حق کفر "امانت همان ولایت است که هر کس به ناحق ادعا کند از زمره مسلمانان بیرون می رود" (۱).

در حدیثی دیگر از امام صادق ع می خوانیم هنگامی که از تفسیر این آیه سؤال شد فرمود:

الامانه الولایه،و الانسان هو ابو الشرور المنافق: "امانت همان ولایت است و انسانی که توصیف به ظلوم و جهول شده کسی است که صاحب گناهان بسیار و منافق است" (۲).

نکته دیگری که اشاره به آن در اینجا لازم به نظر می رسد این است که:

در ذیل آیه(۱۷۲ سوره اعراف)در مورد عالم ذر گفتیم چنین به نظر می رسد که گرفتن پیمان الهی بر توحید از طریق فطرت و استعداد و نهاد آدمی بوده و عالم ذر نیز همین عالم استعداد و فطرت است.

در مورد پذیرش امانت الهی نیز باید گفت که این پذیرش یک پذیرش قرار دادی و تشریفاتی نبوده،بلکه پذیرشی است تکوینی بر حسب عالم استعداد.

تنها سؤالی که باقی می ماند مساله"ظلوم"و"جهول"بودن انسان است.

آیا توصیف انسان به این دو وصف که ظاهر آن نکوهش و مذمت او است بخاطر پذیرش این امانت بوده؟!

۱- ۱ و ۲) "تفسیر برهان"جلد ۳ ذیل آیه مورد بحث(صفحه ۳۴۱).

۲-

مسلما پاسخ این سؤال منفی است،چرا که پذیرش این امانت بزرگترین افتخار و امتیاز انسان است،چگونه ممکن است بخاطر قبول چنین مقام بلندی او را مذمت کرد؟ یا اینکه این توصیفها به خاطر فراموش کاری غالب انسانها و ظلم کردن بر خودشان و عدم آگاهی از قدر و منزلت آدمی است،همان کاری که از آغاز در نسل آدم به وسیله"قابیل"و خط قابیلیان شروع شد و هم اکنون نیز ادامه دارد.

انسانی که او را از"کنگره عرش می زنند صفیر"،بنی آدمی که تاج "کرمنا"بر سرشان نهاده شده،انسانهایی که به مقتضای إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً نماینده خدا در زمین هستند،بشری که معلم فرشتگان بود و مسجود ملائک آسمان شد،چقدر باید"ظلوم"و"جهول"باشد که این ارزشهای بزرگ و والا را به دست فراموشی بسپارد،و خود را در این خاکدان اسیر سازد،و در صف شیاطین قرار گیرد،و به اسفل السافلین سقوط کند؟! آری پذیرش این خط انحرافی که متاسفانه رهروان بسیاری از آغاز داشته و دارد بهترین دلیل بر ظلوم و جهول بودن انسان است،و لذا حتی خود آدم که در آغاز این سلسله قرار داشت و از مقام عصمت برخوردار بود اعتراف می کند که بر خویشتن ستم کرده است رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ (سوره اعراف آیه ۲۳).

در حقیقت همان ترک اولی که از او سر زد ناشی از فراموش کردن گوشه ای از عظمت این امانت بزرگ بود! و به هر حال باید اعتراف کرد که انسان به ظاهر کوچک و ضعیف اعجوبه جهان خلقت است که توانسته است بار امانتی را بر دوش کشد که آسمانها و زمین ها

از حمل آن عاجز شده اند،اگر مقام خود را فراموش نکند (۱). ***آیه بعد در حقیقت بیان علت عرضه این امانت به انسان است،بیان این واقعیت است که افراد انسان بعد از حمل این امانت بزرگ الهی به سه گروه تقسیم شدند:منافقان،مشرکان و مؤمنان،می فرماید:"هدف این بوده است که خداوند،مردان منافق و زنان منافق،و مردان مشرک و زنان مشرک را عذاب کند و کیفر دهد،و نیز خداوند بر مردان با ایمان و زنان با ایمان رحمت فرستد و خداوند همواره غفور و رحیم است"(لِيُعَذِّبَ اللّهُ الْمُنافِقِينَ وَ الْمُنافِقاتِ وَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُشْرِكاتِ وَ يَتُوبَ اللّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ كانَ اللّهُ غَفُوراً رَحِيماً).

در اینکه"لام"در"لیعذب"از نظر ادبیات عرب،کدام لام است دو احتمال وجود دارد:

نخست اینکه"لام غایت"است که برای بیان سرانجام چیزی ذکر می شود بنا بر این مفهوم آیه چنین است:"سرانجام حمل این امانت این شد که گروهی راه نفاق بپویند و گروهی راه شرک و به خاطر خیانت در این امانت الهی به عذاب او گرفتار شوند و گروهی اهل ایمان به خاطر ادای این امانت و قیام به وظیفه

۱- ۱) از آنچه در تفسیر آیه گفتیم روشن شد که هیچ نیازی نیست که ما چیزی در آیه در تقدیر بگیریم،آن چنان که جمعی از مفسران گفته اند،و آیه را چنین تفسیر کرده اند که منظور از عرضه داشتن امانت الهی بر آسمان و زمین و کوه ها همان عرضه داشتن بر اهل آنها است،یعنی ملائکه و فرشتگان!و به همین جهت گفته اند"آنها که از قبول امانت ابا کردند آن را ادا نمودند و آنها که امانت را پذیرا شدند خیانت کردند"-این تفسیر نه تنها از نظر احتیاج به تقدیر خلاف ظاهر است،بلکه از این نظر که فرشتگان دارای نوعی از تکلیف اند و حامل بخشی از این امانت اند نیز قابل ایراد است،از همه اینها گذشته اهل کوه ها را به فرشته تفسیر کردن خالی از غرابت نیست(دقت کنید).

خود در برابر آن،مشمول رحمتش گردند.

دیگر اینکه"لام علت"است،و جمله ای در تقدیر می باشد،بنا بر این تفسیر آیه چنین است:"هدف از عرض امانت این بوده که همه انسانها در بوته آزمایش قرار گیرند،و هر کس باطن خود را ظاهر کند و بر طبق استحقاق خود کیفر و پاداش بیند".

***

در اینجا به چند نکته باید توجه داشت:

۱-مقدم داشتن اهل نفاق،بر مشرکان به خاطر آن است که منافق وانمود می کند که امانت دار است در حالی که خائن است،ولی مشرک،خیانتش برملا است،لذا منافق استحقاق بیشتری برای عذاب دارد.

***۲-مقدم داشتن این دو گروه بر مؤمنان ممکن است به خاطر این باشد که آخر آیه گذشته با"ظلوم"و"جهول"پایان یافت،و ظلوم و جهول متناسب با منافق و مشرک است،منافق،"ظالم"است و مشرک"جهول".

***۳-کلمه"اللّه"یک بار در مورد عذاب منافقان و مشرکان آمده،یک بار در باره پاداش مؤمنان،این به خاطر آنست که دو گروه اول یک سرنوشت دارند و حساب مؤمنان از آنها جدا است.

***۴-تعبیر به توبه(بجای پاداش)در مورد مؤمنان ممکن است از این جهت باشد که بیشترین ترس مؤمنان از لغزشهایی است که احیانا از آنها سر زده لذا به آنها اطمینان و آرامش می دهد که لغزشهایشان را مشمول عفو می گرداند.

یا به خاطر این است که توبه خداوند بر بندگان بازگشت او به رحمت

ص: ۴۵۸

است،و می دانیم در واژه"رحمت"همه مواهب و پاداشها نهفته است.

***۵-توصیف پروردگار به"غفور"و"رحیم"،ممکن است در مقابل"ظلوم" و"جهول"باشد،و یا به تناسب ذکر توبه در مورد مردان و زنان با ایمان.

***اکنون که به فضل پروردگار به پایان سوره احزاب می رسیم ذکر این نکته را لازم می دانیم که هماهنگی آغاز و انجام این سوره قابل دقت و توجه است چرا که این سوره(سوره احزاب)با مخاطب ساختن پیامبر ص به تقوای الهی و نهی از اطاعت کافران و منافقان و تکیه بر علیم و حکیم بودن خداوند شروع شد، و با ذکر بزرگترین مساله زندگانی بشر یعنی حمل امانت الهی،و سپس تقسیم انسانها به سه گروه منافقان و کافران و مؤمنان و تکیه بر غفور و رحیم بودن خداوند پایان می گیرد.

و در میان این دو بحث،بحثهای فراوانی پیرامون این سه گروه و طرز رفتار آنها با این امانت الهی مطرح گردید که همه مکمل یکدیگر و روشنگر یکدیگر بودند.

***پروردگارا!ما را از کسانی قرار ده که"مخلصانه"امانت تو را پذیرا شدند،و"عاشقانه"از آن پاسداری کردند و به وظائف خویش در برابر آن قیام نمودند.

خداوندا!ما را از مؤمنانی قرار ده که مشمول غفران و رحمت تو شده اند نه از منافقان و مشرکانی که به خاطر"ظلوم"و"جهول"بودنشان مستحق عذاب گشتند.

خداوندا!در این عصر و زمان که"احزاب"کفر بار دیگر گرداگرد

مدینه"اسلام"را گرفته اند،طوفان سهمگین خشم و غضبت را بر آنها بفرست، و کاخهایشان را بر سرشان ویران کن،و به ما آن استقامت و پایمردی عطا فرما که در این لحظات حساس همچون کوه بایستیم و از مدینه اسلام پاسداری کنیم- آمین یا رب العالمین.

پایان سوره احزاب و پایان جلد هفدهم تفسیر نمونه جمعه دوم ربیع الثانی ۱۴۰۴ ۱۳۶۲\۱۰\۱۶

ص :۴۶۰

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹